



خزردان

نوشته آرتور گستر

ترجمه
محمد علی موحد



«شاهزاده پیروزمند» که با اسیری جنگی باز می‌گردد، و سری بریده
بفتراک زین آویخته است.

تُنگ زرینسی که این تصویر از آن گرفته شده از گنجینه «ناگی
سنتمیکلوس» - قرن نهم تا دهم میلادی - است که می‌تواند تصویری از هنر
مرسوم در امپراطوری خزران بدست دهد.

(رجوع شود به فصل اول و سیزدهم و چهاردهم)

خزراں

نوشتہ آرتور گستر
ترجمہ محمد علی موحد



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

آرتور کستلر
Arthur Koestler

خزران
The Thirteenth Tribe

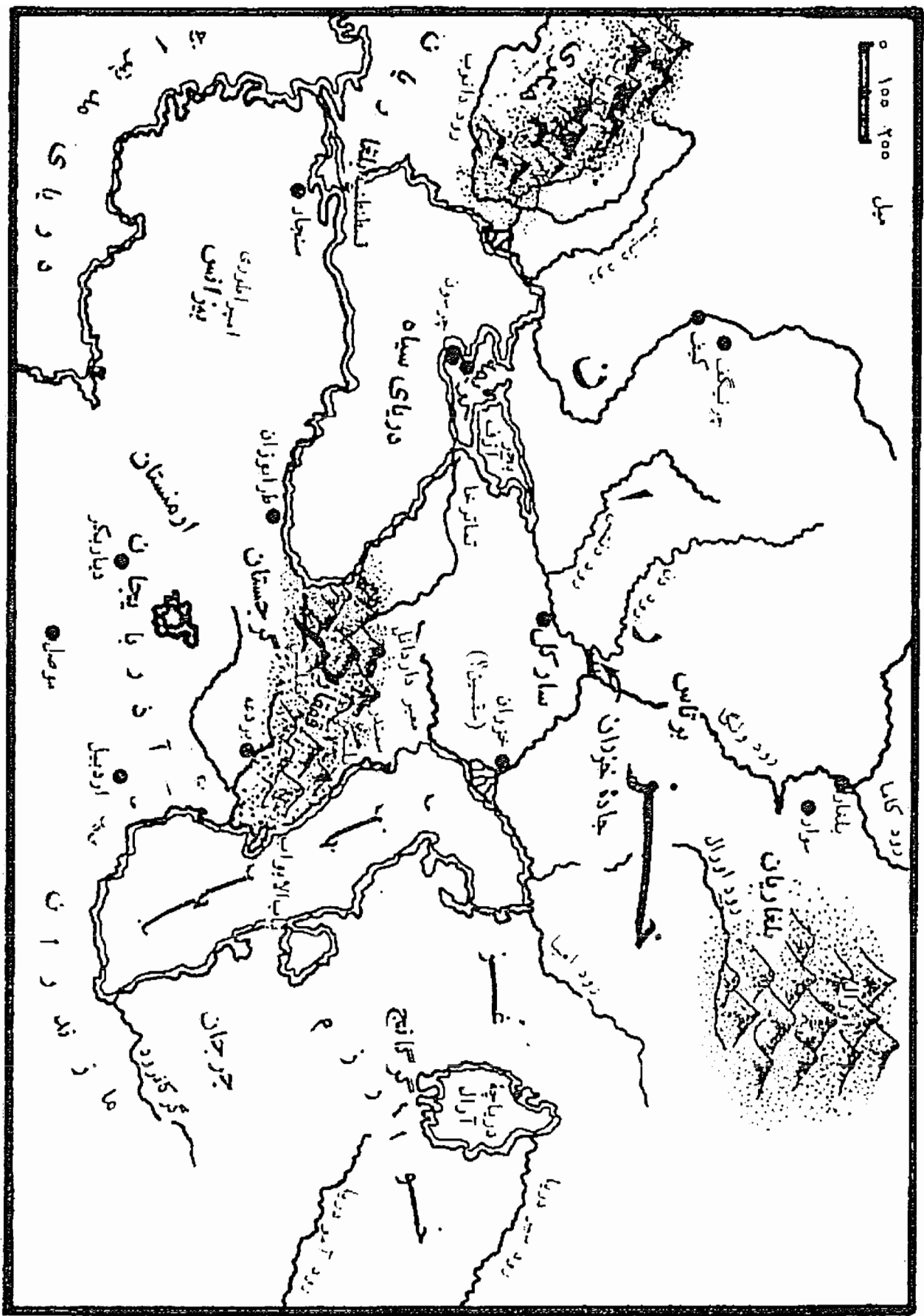
چاپ اول متن اصلی ۱۹۷۶ م.
چاپ اول ترجمه: آبانماه ۱۳۶۱ ه.ش. تهران
چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»
تعداد ۵۵۰۰

حق هر گونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.

فهرست

۵	مقدمه مترجم
	طلوع و افول خزران
۱۵	۱. طلوع
۷۰	۲. جهودیگرایی خزران
۱۰۲	۳. انحطاط
۱۴۱	۴. افول
	میراث خزران
۱۷۵	۵. دربدری
۱۹۹	۶. از کجا؟
۲۱۳	۷. خطوط متقاطع
۲۲۹	۸. افسانه نژاد
۲۵۴	خلاصه
	ملحقات
۲۵۹	یادداشتی درباره منابع
۲۷۱	مکاتبات خزر
۲۸۱	یادداشت‌های مترجم
۲۹۶	فهرست اعلام

میل ۰ ۱۰۰ ۲۰۰



مقدمه مترجم

این همان چشمه خورشید جهان افروز است
که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

دریای آبی رنگی که سواحل شمالی کشور ما را سبز و خرم و تر و تازه نگاه می دارد و گهگاه گوشه ای از دامن عطوفت و برکت خویش را بر سر ساکنان شهرهای جنوب البرز و حواشی کویر می افشانند «خزر» نامیده می شود. هر سال گروه ها گروه از مردم این کشور تن خسته و گرمزده خود را در گستره نوازشگر کرانه های این دریا صفا و آرامش می بخشند. نام خزر در این نواحی، برجین بسیاری از مراکز کسب و کار - از مغازه لبنیاتی و تعمیرگاه اتوموبیل تا مسافرخانه و خوراک پزی - نقش بسته است. دست کم یک شهرک نوبنیان در گیلان و دیگری در مازندران به این نام خوانده شده است. نام «خزر» یادآور قصه قوم تیره بختی است که در آن سوی دریا، درسرمینهای که امروزه در قلمرو جمهوریهای اتحاد شوروی است، می زیسته و روزی چند در آن پیرامونها کروفری داشته اند. روزهایی که دربارگاه خسروان ایران تختی زرین - به نشانه اهمیت و بزرگداشت - به نام پادشاه خزران نهاده بود و مترجمی آشنا به زبان و خط خزری - به نشانه وسعت روابط و کثرت مراجعات - در میان کارمندان دربار بود. پایتخت خزران نخست در بلنجر - شهری در ماوراء قفقاز - بود و بعدها به نقطه امنتری در کناره ولگا (ایتل) انتقال یافت. این قوم ناراحت و جنگجو، و بالنتیجه مزاحم، همواره در معرض وسوسه انگیزیهای امپراتوری بیزانس (روم) قرار داشتند و هر چند گاه یک بار به شهرهای اران و ارمنستان و آذربایجان هجوم می بردند. گویا یک بار دامنه تاخت و تاز آنها در قلب کشور ایران تا دینور و همدان نیز کشانده شده بود. پادشاهان ساسانی برای جلوگیری از یورشهای غافلگیرانه آنها یک رشته استحکامات در معابر کوههای قفقاز برپا

کردند که معروفترین آنها شهر دربند (یا باب‌الابواب) بود. در سال بیست و دوم هجرت که سپاهیان اسلام بدانجا رسیدند فرمانده پادگان این شهر به گفته طبری «شهربراز» (و بروایت بلعمی «شهران راز») نام داشت. او با مسلمانان از در سازش درآمد و در مذاکراتی که با سرداران سپاه اسلام انجام داد کوشید تا آنان را از خطر خزران و حساسیت منطبقه و اهمیت نظامی مواضع دربند بیآگاهاند. در نتیجه این مذاکرات، که ظاهراً گزارش تفصیلی آن برای کسب تکلیف به مدینه فرستاده شد، شهر براز (یا شهران راز) به امتیازاتی دست یافت و قرار چنان شد که مردم آن نواحی، در برابر تعهد به همکاری نظامی با نیروهای اسلام، از پرداخت جزیه معاف گردند و همین قرار، به روایت مورخان، در نواحی مرزی ماوراءالنهر نیز — که در معرض خطر حملات مشابهی از سوی اقوام ترك آن نواحی قرار داشت — به عنوان الگو پذیرفته شد و مورد عمل قرار گرفت.

خزران در برابر پیشروی لشکریان اسلام ایستادگی نمودند و آنگاه که بسیاری از هم‌نژادان ترکشان به اسلام گرویدند خزران به دین یهود روی آوردند و کوشیدند تا، به تعبیر کستلر، به عنوان نیروی سومی در میان اسلام و مسیحیت، استقلال خود را در رویارویی با خلافت بغداد از یکسو و با امپراتوری قسطنطنیه از سوی دیگر حفظ کنند. دیری بر نیامد که سروکله مهاجمین وایکینگ روس در عرصه شطرنج سیاست و زورآزمایی نمودار گشت. روسها از حکومت خزران، که اینک از صلابت و نشاط نخستین افتاده و به سستی و ضعف گراییده بود، درخواست کردند که اجازه بدهد تاکستیمهای آنان با استفاده از رودخانه ولگا به دریای خزر درآیند. قراردادی براساس — پنجاه پنجاه در میان روسها و خزرها منعقد گردید و توافق شد که نیمی از آنچه روسها بدست آوردند نصیب خزران گردد. کشتیمهای روس از مصب ولگا به دریا درآمدند و در سواحل اران و آذربایجان و مازندران و گرگان پیاده شدند. به گفته کستلر روسها مرز میان تجارت و غارت را نمی‌شناختند شرایط معامله را یک طرفه بر دیگران تحمیل می‌کردند و هرجا با امتناع و مقاومتی برمی‌خورند دست به شمشیر می‌بردند (صورتی ساده‌تر و بی‌شیل و پيله‌تر از روش شناخته شده‌ای که هم امروز سوداگران بین‌المللی بکار می‌گیرند) داستان قتل و غارت‌های مهاجمین روس را مورخان اسلام به تفصیل آورده‌اند و کستلر نیز در کتاب خود به برخی از آنها اشاره کرده است. دولت خزر با این نیروی

تازه نفس به صورت کجدار و مریز رفتار می‌کرد تا آنگاه که روسها با امپراتوری بیزانس کنار آمدند و به مسیحیت گرویدند و با پشتیبانی قسطنطنیه بر متصرفات خزران تاختند و هرچه بیشتر عرصه را بر آنان تنگ کردند.

دولت خزر در سراسیمه تلاشی و از هم پاشیدگی قرار گرفته بود و در زیر ضربات اقوام مهاجم بسرعت فرو می‌ریخت و یهودیان بی-سروسامان که خانه و زندگی خود را از دست می‌دادند گروه گروه به سوی او کراین و مجارستان و لهستان رانده می‌شدند تا سرانجام طوفان عظیم و مهیب ایلغار تاتار برخاست و آخرین رمق زندگانی خزران در زیر سم ستوران مغول بسر آمد و از آن پس نام و نشانی از دولت و شوکت خزر در صفحه روزگار بر جای نماند.

در آئینه ادبیات ایران جسته و گریخته تصاویری از وجود خزران و تحرکات و تبدلات آنان را می‌توان تماشا کرد آنجا که معشوقه شاعر: به طرازی قد و خرخیزی زلفین دراز

رستخیز همه خوبان طراز و خزر است^۱

و لعبتان خزر در مجلس پادشاه حلقه زده‌اند:
حلقه‌ای ساخت پادشاه جهان گرد ایشان ز لعبتان خزر
و امثال این بیت که انعکاسی از دوران ثروت و تنعم و اقبال خزران است:

مهر بود خزانه زر تو از خزر بهتر بود قمطره عود تو از قمار
و یا مضمون‌هایی که روایتگر ایام درویشی و ادبار و انکسار آنان است:

کس از دریای فضلش نیست محروم ز درویش خزر تا منعم روم
آخرین بار که بازتاب وسیع وجود خزران را در ادبیات فارسی می‌بینیم در اسکندرنامه نظامی است که واپسین اثر این شاعر می‌باشد. اگر تاریخ فوت نظامی را ۶۱۴ بدانیم باید گفت که آوازه خزران تا حمله مغول (۶۱۷) در شعر و ادب ایران همچنان طنین‌انداز بوده است. بنا به داستان نظامی، اسکندر که از چین باز می‌گردد در سمرقند پیام پادشاه ابخاز را دریافت می‌کند و از حمله روسیان آگاه می‌شود: که فریاد شاهها ز بیداد روس که از مهد ابخاز بستد عروس

۱. و از همین مقوله است بیت ازرقی:

ایا بت خزری قد کشمیری بالا توئی که فتنه کشمیر و قبله خزری

فرستاده پادشاه ابخاز گزارش می‌دهد که روس‌ها در بند را گرفت، «در آن بقعه کین کهن تازه کرده» و از آنجا به دریا رفت. در این ماجرا از خزر و برتاس و آلان جزو نیروهای زیر فرمان روس‌ها نام برده می‌شود (خزران در میمنه لشکر روس و برتاسان در میسرۀ آن می‌جنگند^۱):

یکی لشکرانگیخت از هفت روس به‌کردار هر هفت کرده عروس
ز برتاس و آلان و خزران گروه برانگیخت سیلی چو دریا و کوه
و این تصویر نمایانگر وضع خزرها به‌هنگام نظم اسکندرنامه است
که استقلال و قدرت خود را از دست داده و به‌صورت یکی از اقوام
تابعۀ روس‌ها درآمده بودند.

کستلر در پایان کتاب خود چهار یادداشت به‌عنوان ذیل یا ضمیمه (Appendix) افزوده است. ما دوتای آنها را که مفصلتر و مهمتر بود به‌تمام و کمال ترجمه کرده‌ایم و از دوتای دیگر خلاصه‌ای در اینجا بدست می‌دهیم: یکی از آن دو شکایت‌نامه‌ای است راجع به مشکلات کلی تلفظ و کتابت عربی و نقل آن به الفبای لاتین؛ مثلاً کلمۀ قرآن به اشکال گوناگون Koran، Kuran و Quran و محمد به صورتهای Mohamed و Muhammad نوشته می‌شود و همچنین اشکال گوناگون کلمه خزر که در نوشته‌های اروپائیان آمده: Kazar، Khasar، Chazar، Chozar، Chozr. ما از ترجمۀ این یادداشت خودداری نمودیم زیرا که در واقع مشکل تلفظ اسامی اشخاص و امکنه نه‌تنها در نقل آنها به الفبای لاتینی بلکه در متون کهن فارسی و عربی نیز وجود دارد یعنی در بسیاری از موارد لفظی معین به اشکال گوناگون در این کتابها ضبط شده است. به‌عنوان مثال می‌توان از صورتهای مختلف اسم اتل (ولگا) یاد کرد (اثل، ایتل، ایتیل، عدیل، آتل) و یا کلمه‌های مجار و بلغار که به اشکال مجیار، مگیار، مجفیار و مجفر، بولفار، بلکار، بلغر و برغر و غیره نیز آمده است.

اما یادداشت دیگر کستلر، در حقیقت دفاعیه‌ای است در برابر

۱. ابخازیان در مغرب قفقاز می‌زیستند و آلانها در کناره شرقی دریای خزر و جایگاه برتاسها در فاصله سرزمینهای خزر و بلغار بود. ظاهراً به هنگام حملۀ مغولان، آلانها خزران را از حوالی مصب ولگا بیرون رانده و خود جای آنها را گرفته بودند. مراجعه شود به بارتولد، گزیده مقالات تحقیقی ترجمۀ کریم کشاورز، (ذیل عناوین آلانها، ابخازیان، خزران) تهران ۱۳۵۸.

حملاتی که از هواداران اسرائیل و صهیونیسم انتظار می‌رفت. کستلر خود یهودی است و طبعاً بر آن نیست که همکیشان خود را دل آزرده سازد. چیزی که هست حقایق تاریخی که وی در این کتاب گردآورده به روشنی نشان می‌دهد که تقریباً نه‌دهم یهودیان اروپا و امریکا از تبار خزرهای ترك می‌باشند و ربطی به اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل و قوم موسی و فلسطین ندارند و تصادفاً همین دسته از یهودیانند که با زمینه‌سازیهایی تبلیغات صهیونیستی بویژه پس از جنگ جهانی دوم از اروپا به فلسطین رفته و اسرائیل را بوجود آورده‌اند. اینک تاریخ به‌صراحت و روشنی بر بطلان دعوی موهوم صهیونیستها که خود را فرزندان یعقوب (اسرائیل) و قوم برگزیده خدا قلمداد می‌کنند گواهی می‌دهد و بدینگونه مبنای حقوقی و اخلاقی ادعای یهودیان بر ارض موعود و فلسفه وجودی کشوری به نام اسرائیل که باتوسل به‌زور و قلدری و تعدی و خیره‌سری خود را بر منطقه تحمیل کرده است یکسره از میان می‌رود. کستلر برای گریز از این نتیجه‌گیری منطقی می‌گوید که مبنای حقوقی موجودیت اسرائیل تصمیم سازمان ملل متحد در ۱۹۴۷ می‌باشد یعنی اسرائیل بدون توسل به‌سوابق تاریخی و نژادی نیز می‌تواند موجودیت قانونی خود را در سرزمین فلسطین ادامه دهد. واکنشی که از سوی اسرائیل و نویسندگان هوادار آن در برابر کتاب کستلر نشان داده شد معلوم کرد که آنان عذر او را نپذیرفته‌اند و از افشای حقایق مربوط به گذشته قوم خزر و ارتباط آن با جوامع یهودی و اروپای شرقی ناراحت گشته‌اند. این ناراحتی از جهتی دیگر و به انگیزه‌هایی کاملاً متفاوت گریبانگیر نظریه‌پردازان رسمی شوروی نیز شده است که نمونه آن را در متن کتاب خواهید دید.

کستلر می‌گوید: آوارگان یهودی را نمی‌توان ملت یا نژادی خاص بشمار آورد. تنها چیزی که یهودی را از غیر یهودی متمایز می‌سازد مسأله مذهب است. گرچه بسیاری از یهودیان به آداب و احکام مذهبی خویش عامل نیستند ولی این آئین، برخلاف ادیان مسیحی و بودائی و اسلام، در پیروان خود توهمی و احساسی می‌آفریند که خود را از دیگران جدا می‌پندارند. زیرا که عهدعتیق حکایت تاریخ قومی باستانی است و هر يك از ادعیه و مآثورات و مناسك یهودی به‌منزله اعلام

۱. به‌عنوان مثال می‌توان به نقد ریموند سوکولوف تحت عنوان «تبار یهودیان» در شماره ۶ سپتامبر ۱۹۷۶ مجله نیوزویک مراجعه کرد.

وابستگی به آن قوم است. اعیاد یهودی سرتاسر یادآور ماجراهای واقعی یا افسانه آمیزی است که بر آن قوم معین گذشته است: خروج از مصر، عصیان مکابیان، مرگ هامان ستمگر و ویرانی معبد اورشلیم... و بدینگونه ذهن يك یهودی همواره با گذشته تاریخی و نژادی همان قوم مشغول می گردد و از گذشته تاریخی و نژادی هم میهنان موجود خود یعنی غیر یهودیانی که هم اکنون با آنان در يك کشور زندگی می کنند، جدا می افتد. کیش یهود چنانکه در طول تاریخ قاجعه بار دوهزارساله خود به ثبوت رسانیده، مذهبی است که پیروان خود را به انزوا می کشاند و القاء ملیتی کاذب در آنان می کند.

پس از ویرانی بیت المقدس یهودیان زبان و فرهنگ ویژه خود را از دست دادند. زبان عبری حتی پیش از آغاز عصر مسیحیت جای خود را به زبان آرامی داده بود. علما و شعرای یهودی در اسپانیای اسلامی به عربی چیز می نوشتند و بعدها نیز مطالب خود را به زبانهای آلمانی، لهستانی، روسی، انگلیسی و فرانسوی به رشته نگارش کشیدند. در برخی از جوامع یهودی زبانهای ویژه ای چون ییدیش و لادینو بوجود آمد ولی این زبانها از آفریدن آثاری قابل ملاحظه که بتواند بانوشته های یهودیان در زبانهای آلمانی و انگلیسی و غیره قیاس شود عاجز بودند. عمده فعالیت یهودیان دیسپوره در زمینه الاهیات بود مع ذلك تلمود و مجلدات ضخیم تفاسیر تورات بطور کلی برای یهودیان معاصر ناشناخته است اما آثار فلسفی و هنری و علمی افراد یهودی به صورت مشارکت در فرهنگ ملت‌هایی بوده است که با آنها می زیسته اند و نمی توان اینگونه آثار را به عنوان میراث فرهنگی مشترك یهودیان تلقی کرد. خلاصه آنکه به قول کستلر یهودیان روزگار ما هیچگونه سنت مشترکی ندارند. آنچه دارند آداب و مراسم و شیوه عمل‌هایی است که برخی از تجربه دردناک روزگاران گذشته، یعنی زندگی در محله های جداگانه سرچشمه می گیرد و برخی دیگر انعکاس ذهنی و روانی حاصل از وابستگی به مذهبی است که اگرچه پیروانش به احکام آن عمل نمی کنند و اعتقادی هم ندارند ولی با اینهمه احساس ملیتی کاذب در آنها القا می کند و چنین است که اکثریت یهودیان از روی صداقت و صمیمیت به این ملیت موهوم چسبیده اند و خود را موظف به حفظ و نگاهبانی از «سنت یهودی» می دانند، و حال آنکه چنین سنتی وجود خارجی ندارد زیرا که روشنفکران یهود دکترین قوم برگزیده را که مبنای اعتقادات یهودیان ارتدکس بود باور ندارند

و اگر این دکترین را برکنار نهمیم آنچه باقی می ماند پیام عهدعتیق است که جنبه عام دارد یعنی اعتقاد به وحدانیت خدا و تعالیم انبیا و احکام عشره و امثال و حکم که همه در جریان بزرگ سنت یهودی - هلنی - مسیحی درآمخته و جزو مواریث مشترك میان یهودیان و غیریهودیان درآمده است و این است خلاصه و چکیده سخنان کستلر درباره یهودیان و روابط آنان با ملل دیگر و خرافه خون ناب و تبار سره یهودی که در طی یادداشت پایان کتاب خود آورده است.

بخش نخست

طلوع و افول خزران

در بلاد خزر گوسپند و عسل و یهودی
به مقدار فراوان وجود دارد.

مقاله‌سی
قرن دهم

- ۱ -

مقارن زمانی که شارلمانی تاج امپراتوری غرب را برسر داشت در کرانه‌های خاوری اروپا در میان قفقاز و ولگا، دولتی یهودی به نام امپراتوری خزر فرمان می‌راند. این امپراتوری در اوج قدرت خود، از قرن هفتم تا دهم میلادی، نقش مهمی در تعیین سرنوشت اروپای قرون وسطایی، و بالنتیجه اروپای امروز، برعهده داشت. امپراتور و مورخ بیزانسی، کنستانتین پروفیروژنیتوس (۹۵۹ - ۱۹۱۳) ظاهراً از اهمیت خزرها آگاه بود که در رساله خود راجع به پروتوکل دربار^۱ می‌گوید: روی نامه‌هایی که به دربار پاپ در رم و یا به امپراتور غرب فرستاده می‌شود مهری زرین به ارزش دو سولیدی^۲ الصاق می‌شود و حال آنکه نامه‌های خطاب به پادشاه خزران ممهور به مهری است که سه سولیدی ارزش دارد.

این نه تملق که اقتضای سیاستمداری بود. در دورانی که از آن سخن می‌گوئیم، به گفته بری محتملاً اهمیت خان خزرها از نظر سیاست خارجه امپراتوری (بیزانس) چندان کمتر از اهمیت شارل بزرگ و جانشینان او نبود.^۳

1. Constantine Prophyrogenitus (*De Caeromoniis*) I, p, 690

۲. سولیدی Solidi سکه طلا به ارزش تقریباً سه دلار امروز که در دوران اخیر امپراتوری رم ضرب می‌شد (لغت‌نامه وبستر).

3. Bury, J.B. (1912) p. 402.

کشور خزران، مردمی از تبار ترکان، موضع استراتژیکی مهمی را در مدخل حیاتی میان دریای سیاه و دریای مازندران اشغال کرده بود و در اینجا بود که قدرتهای بزرگ شرقی در آن زمان رو در روی یکدیگر قرار داشتند. کشور خزران به منزله حایلی بود که کشور بیزانس را در برابر هجوم قبایل وحشی سرزنده صحرای شمال مانند بلغارها، مجارها، پچنکها - و بعدها و ایکینگها و روسها - نگاه می داشت. همچنین سپاهیان خزر، به طور مؤثری راه را بر تازیان - در نخستین مراحل هجوم بی امان آنان - بستند و مسلمانان را از تسخیر اروپای شرقی باز داشتند و این امر از نظر دیپلوماسی بیزانس و تاریخ اروپا حائز اهمیت بیشتری بود.

پرفسور دانلوف استاد دانشگاه کلمبیا که از صاحب نظران مبرز در تاریخ خزران است، این داستان تقریباً ناشناخته ولی مهم را به قرار زیر خلاصه کرده است:

«کشور خزران... در برابر خط طبیعی پیشرفت تازیان قرار داشت. در ظرف چند سال پس از وفات محمد (ص) (۶۳۲ میلادی) سپاهیان خلیفه در یورش خود به سوی شمال از میان ویرانه های دو امپراتوری گذشتند و در حالی که همه چیز را از پیش پای خود برمی داشتند به سد کوههای بزرگ قفقاز رسیدند. اگر تازیان از این سد می گذشتند راه سرزمینهای اروپای شرقی در برابر ایشان باز بود. ولی در خط قفقاز با نیروهای يك قدرت سازمان یافته نظامی برخورد کردند که آنان را از گسترش فتوحات خود در این مسیر باز داشت. جنگهای تازیان و خزران که بیش از یکصد سال طول کشید - اگرچه اطلاعات زیادی از آنها بدست نیست - از لحاظ تاریخی دارای اهمیت شایانی است. فرانکهای زیر فرمان شارل مارتل^۴ در اطراف تور^۵ جلو پیشرفت تازیان را گرفتند، لیکن خطری که اروپا را، در همان زمان، از شرق تهدید می کرد کمتر

4. Charles Martel. 5. Tours.

و ناچیزتر نبود... و در اینجا بود که سپاهیان پیروزمند مسلمان با نیروهای خزران برخورد کردند و از پیشرفت بازماندند... مشکل بتوان تردید کرد که اگر خزرها در ناحیه شمال قفقاز نبودند حکومت بیزانس که جان‌پناه تمدن اروپائی در شرق بشمار می‌آمد تاب مقاومت در برابر تازیان نمی‌آورد و شاید تاریخ مسیحیت و اسلام به نحو دیگری نوشته می‌شد.^۶ با توجه به این اوضاع و احوال، شگفت نیست که در سال ۷۳۲ پس از پیروزی پرآوازه خزران بر تازیان کنستانتین پنجم امپراتور آینده بیزانس، با يك شاهزاده خانم خزر ازدواج کرد. فرزند آنان امپراتور لئوی چهارم مشهور به لئوی خزر بود.

قضا را جنگ آخر در ۷۳۷ به شکست خزرها انجامید لیکن تا آن هنگام شور جهاد در میان مسلمانان فرو نشسته و خلافت اسلامی دست به گریبان خلافت‌های داخلی شده بود. مهاجمین عرب در قفقاز، بی‌آنکه جای پای ثابتی در شمال بدست آورند، متوقف گشتند در حالی که خزرها نیرومندتر از پیش شده بودند.

چند سال بعد، شاید در ۷۴۰ میلادی پادشاه با درباریان و امرا یعنی طبقه حاکم خزران به آئین یهودگرویدند و بدینگونه یهود مذهب رسمی خزرها گردید. بیشک معاصرین آنان از این ماجرا شگفت‌زده شده بودند همچنانکه محققین روزگار ما نیز که باحکایت آن در منابع عربی، بیزانسی، روسی و عبری آشنا گشتند بشگفتی افتادند. یکی از تازه‌ترین اظهارنظرها را در این باره در اثر مورخ مارکسیست مجارستانی دکتر آنتال بارتا^۷ می‌توان یافت در کتاب او به نام «جامعه مجار در قرون هشتم و نهم»^۸ که چند فصل به داستان خزران اختصاص داده شده است چه در آن روزگاران مجارستان زیر فرمان خزران بود. مع ذلك نویسنده کتاب در بحث از تغییر کیش خزرها به يك بند اکتفا نموده که

6. Dunlop, D.M. (1954) pp IX-X.

7. Antal Bartha.

8. Bartha A., *The Magyar Society in the Eighth and Ninth Centuries* (1968) p. 35.

آثار دست‌پاچگی از آن هویدا است. وی می‌گوید:

«بررسی ما نمی‌تواند مسائل مربوط به تاریخ عقاید را فراگیرد لیکن باید توجه خواننده را به موضوع مذهب رسمی خزرها جلب کنیم. این مذهب یهود بود که از طرف طبقه حاکم جامعه برسمیت پذیرفته شد. حاجت به گفتار نیست که قبول دیانت یهود به‌عنوان آئین رسمی از طرف مردمی که تبار آنها غیریهودی بود موضوع جرو بحثهای جالب توجهی می‌تواند باشد. در این باب به‌همین قدر اکتفا می‌کنیم که این تغییر کیش - با وجود کوشش بیزانس برای تبلیغ مسیحیت و با وجود نفوذ اسلام در شرق و علی‌رغم فشار سیاسی که از هردو طرف وارد می‌شد - و قبول مذهبی که هیچ نیروی سیاسی پشت‌سر آن نبود و بلکه همواره مورد تعقیب و آزار قرار داشت، مایه تعجب مورخانی گردیده است که درباره خزرها کار کرده‌اند. مع‌ذلك این امر را نمی‌توان حمل بر اتفاق و تصادف کرد بلکه باید آن را نشانی از سیاست مستقلی دانست که حکومت خزران در پیش گرفته بود.»

این اظهار نظر ما را کمی بیشتر به حیرت فرو می‌برد. اگرچه مآخذ مختلف در جزئیات امر اختلاف دارند لیکن در اصل مطلب به هیچ وجه اختلافی نیست.

آنچه مورد اختلاف می‌باشد سرنوشت خزرهای یهودی بعد از انقراض امپراتوری آنان است که در قرون دوازدهم و سیزدهم بوقوع پیوست. در این باره منابع زیادی در دست نیست اما در اواخر قرون وسطی در کریمه، و نیز در اوکراین و مجارستان و لهستان و لیتوانی با مراکز مختلف سکونت خزرها برخورد می‌کنیم. آنچه از مجموع این اطلاعات جسته و گریخته بدست می‌آید مسأله مهاجرت قبائل و جوامع خزر به نواحی اروپای شرقی بخصوص روسیه و لهستان است سرزمینهایی که در سرآغاز دوران جدید بزرگترین مراکز تجمع یهودیان را در آنها می‌یابیم. این نکته برخی از مورخین را برآن داشته است که بگویند

بخش بزرگی، یا شاید اکثریتی، از یهودیان شرقی - و بنابراین اکثریت یهودیان دنیا - خزر هستند و از اصل سامی نمی‌باشند.

توجه به نتایج دامنه‌دار مترتب بر این فرض روشن می‌دارد که چرا مورخان از برخورد با این مسأله احتراز نموده یا دست‌کم با احتیاط تمام در آن باره سخن رانده‌اند در چاپ ۱۹۷۳ دایرةالمعارف یهود^۹ مقاله‌ای تحت عنوان «خزرها» به امضای دانلوپ بچاپ رسیده است ولی در بخش دیگری از همان دایرةالمعارف، درباره «یهودان خزر پس از انقراض حکومت» سخن گفته می‌شود که آن را «ناشران» امضا کرده‌اند و معلوم است که این مقاله به‌خاطر مؤمنان یهود که بر اعتقاد جزمی «قوم برگزیده خدا» باور دارند نوشته شده است:

«قرايان [*] ترکی زبان (که يك فرقه یهودی بنیادگرا می‌باشند) کریمه و لهستان و سایر جاها با خزران ارتباط داشتند. این ارتباط را شواهد مبتنی بر فولکلور و مردم‌شناسی و زبان تأیید می‌کند. چنین می‌نماید که مقدار قابل توجهی مدارك در دست است که بر حضور مستمر اعقاب خزرها در اروپا دلالت دارد.»

این حضور اولاد قفقازی یافت در خیمه و خرگاه سام از نظر کمیت تا چه اندازه اهمیت دارد؟ یکی از سرسخت‌ترین هواداران فرضیه دایر بر خزری تبار بودن یهودان ا. ان. پولیاک^{۱۰} پرفسور تاریخ قرون میانه یهود در دانشگاه تل‌آویب است. کتاب او به نام خزران ۱۱ (به زبان عبری) در ۱۹۴۴ در تل‌آویب انتشار یافت و در ۱۹۵۰ به چاپ دوم رسید. مؤلف در مقدمه کتاب می‌گوید:

«برخورد جدیدی لازم خواهد بود هم نسبت به موضوع روابط میان یهود خزر و سایر جوامع یهودی، و هم نسبت به این مسأله که تا چه حد می‌توان یهودیان خزر را به عنوان هسته مراکز وسیع یهودی در اروپای شرقی بشمار آورد... اخلاف

9. *Encyclopaedia Judaica*. 10. Poliak A.N. (1951).

11. Khazaria.

آن یهودیان - چه آنانکه در جاهای خود باقی ماندند و چه آنها که به کشورهای متحد امریکا یا سایر نقاط مهاجرت نمودند و چه آنها که به اسرائیل رفتند - هم اکنون اکثریت عظیم یهودیان جهان را تشکیل می‌دهند.»

این مطالب وقتی نوشته شده است که کسی از دامنه قتل‌عامی که بر یهود رفته بود به‌طور کامل آگاهی نداشت. ولی به‌هرحال این واقعیت هنوز هم پابرجاست که اکثریت عظیم یهودیانی که در دنیا باقی مانده‌اند از اروپای شرقی - و بنابراین تقریباً اغلب از تبار خزری - می‌باشند. اگر چنین باشد باید گفت که نیاکان این یهودیان، نه از اردن و کنعان بلکه از نواحی ولگا و قفقاز آمده‌اند از سرزمین‌هایی که مهد اقوام آریائی خوانده می‌شد. پیوند خویشاوندی این یهودیان با قبایل هون و اوایغوز و مجار بیشتر است تا با ذریه ابراهیم و اسحق و یعقوب، و اگر مطلب از این قرار باشد اصطلاح آنتی‌سمیتیسم (ضد سامی بودن) معنای خود را از دست خواهد داد زیرا این اصطلاح مبتنی بر سوء تفاهمی است که قاتلین و مقتولین هردو در آن شریکند. داستان امپراتوری خزر که کم‌کم از لابلای اوراق گذشته بیرون می‌افتد به‌صورت ظالمانه‌ترین شوخی فریب‌آمیز تاریخ جلوه می‌کند.

- ۲ -

«آتیلا بالاخره پادشاه کشوری از چادرنشینان بود. کشور او از میان رفت ولی شهر منفور قسطنطنیه قدرتی بود که برجای خود ماند. چادرها از میان برخاستند و شهرها همچنان برپای ایستادند. دولت هون گردبادی بود...»

بدینگونه کاسل^{۱۲} یکی از خاورشناسان قرن نوزدهم تلویحاً می‌گوید که خزرها نیز به‌همان دلایل، همان سرنوشت را پیدا کردند. مع ذلك حضور هونها در صحنه اروپا، هشتاد سالی بیش نپائید^{۱۳} و

12. Cassel, P. (1978).

۱۳. از حوالی ۳۷۲ که نخستین حرکت هونها از صحاری شمال دریای مازندران به‌سوی غرب شروع شد تا مرگ آتیلا به‌سال ۴۵۳.

حال آنکه دولت خزران نزدیک به چهار قرن دوام آورد. آنها نیز غالباً چادر نشین بودند ولی مراکز بزرگ تخته‌قاپو هم داشتند و در جریان تحول از صورت يك قبیله جنگجوی بدوی به ملتی کشاورز، حشم‌دار، ماهیگیر، صاحب تاکستانها، بازرگان و صنعتگر سیر می‌کردند. باستانشناسان شوروی مدارکی را از دل خاک بیرون کشیده‌اند که حاکی از تمدنی نسبتاً پیشرفته و بکلی متفاوت با «گردباد هونها» می‌باشد. این باستانشناسان آثار آبادیهائی را یافته‌اند که تا چند میل گسترش داشته ۱۴ و مشتمل بر خانه‌هائی بوده که به وسیله دالانهائی به گاوداریمهای بزرگ و آغل‌های گوسفندان و اصطبلها می‌انجامیده است. وسعت آنها از ۳ تا ۳۱ متر در ۱۰ تا ۱۴ متر بوده و ستونهای متعدد داشته است ۱۵. برخی از بقایای گاواهنها نشانگر مهارت فنی قابل ملاحظه‌ای است. اشیاء هنری از قبیل سگکها، چفتها، زین‌اندازهای زینتی نیز شواهد دیگری بر همین امر می‌باشد.

نکته‌ای که در خور توجه خاص می‌باشد پی‌ریزی دایره‌ای شکل خانه‌هاست ۱۶. به گفته باستانشناسان شوروی این خانه‌ها در سرتاسر مناطق مسکونی خزرها یافته شده و از نظر تاریخی مقدم بر خانه‌های معمولی چهارگوش است. بدیهی است که خانه‌های گرد، نشان تحول و گذر از چادرهای گنبدی شکل و قابل انتقال، به مساکن دائمی می‌باشد یعنی از صحرانشینی به شهریگری یا نیمه شهریگری. منابع عربی آن روزگار روایت می‌کنند که خزران تنها در ماههای زمستان در شهرها ... و من جمله در پایتختشان ایتل - سکونت می‌ورزند و با فرا رسیدن بهار چادرهای خود را برمی‌دارند و خانه‌ها را رها می‌کنند و به دنبال گوسفندان و احشام خود به صحرا می‌روند یا در مزارع و تاکستانهای محصور خود خیمه می‌زنند.

حفریات انجام شده همچنین نشان می‌دهد که در زمانهای بعد در گرداگرد کشور خزران يك سلسله استحکامات وجود داشته است. این استحکامات در قرن هشتم و نهم برای محافظت مرزهای شمالی

14, 15. Bartha p. 24.

16. Bartha, p. 24 and notes.

که مواجه با بیابانهای باز بود بوجود آمده بود و به شکل نیم‌طاقی از کریمه (که مدتی زیر سلطه خزرها بود) تا قسمتهای سفلی دونتز^{۱۷} و دون^{۱۸} و ولگا^{۱۹} ادامه می‌یافت. کرانه جنوبی را قفقاز و غرب را دریای سیاه و شرق را دریای خزر یا دریای مازندران^{۲۰} محافظت می‌نمود.

استحکامات شمال در واقع عبارت بود از يك رشته استحکامات داخلی که برای محافظت قسمت مرکزی کشور بنا شده بود چه مرزهای کشور در قسمتهای مجاور با قبایل شمالی بريك قرار نمی‌ماند و عملاً تابع نتایج جنگهایی بود که جریان داشت. خزرها در اوج قدرت خود بر ملت‌ها و اقوامی که شماره‌شان به سی می‌رسید حکومت می‌راندند و یا آنها را باجگزار خود می‌دانستند. این سرزمینهای وسیع از قفقاز تا دریای آرال و از کوه‌های اورال تا شهر کیف و بیابانهای اوکراین ادامه می‌یافت. مردمانی که زیر سلطه خزرها قرار داشتند بلغارها، برتاسها، غزها، مجارها (هنگریها) را تا مراکزگت‌نشین و یونانی‌نشین کریمه و قبایل اسلاو در بیشه‌زارهای شمال غرب فرامی‌گرفت. در ورای این سرزمینهای گسترده نیز سپاهیان خزر به گرجستان و ارمنستان یورش بردند و در قلمرو حکومت خلافت عربی تا موصل پیش رفتند. به قول م.آی. آرتامونوف^{۲۱} باستانشناس شوروی:

«خزرها تا قرن نهم در تسلط خود بر نواحی شمال دریای سیاه و بیابانها و جنگلهای مجاور دنیپر^{۲۲} رقیبی نداشتند. خزرها به مدت يك قرن و نیم فرمانروای بلامنازع نیمه جنوبی اروپای خاوری بودند و چون دژی استوار در دروازه اروپا از اورال تا بحر خزر در برابر آسیا مقاومت می‌کردند. در سرتاسر این دوران خزرها موفق شدند که

17. Donetz. 18. Don. 19. Volga.

۲۰. هنوز مسلمانان به یاد وحشتی که از هجوم خزرها داشته‌اند دریائی را که بر کرانه صحرای چادرنشینان سر می‌ساید بحر خزر می‌نامند.

21. Artamonov. 22. istoria Kazar, 1962.

هجوم قبایل صحرائشین را از سوی شرق متوقف سازند ۲۲. « نظری اجمالی به تاریخ امپراتوریهای صحرا در شرق نشان می دهد که مملکت خزران چه از حیث زمان و چه از حیث وسعت قلمرو و درجه تمدن، در حد وسط امپراتوریهای گذشته هون و آوار ۲۴ از يك طرف و امپراتوری آینده مغول از طرف دیگر قرار داشته است.

- ۳ -

اما این مردم قابل ملاحظه - قابل ملاحظه هم از جهت قدرت و موفقیت‌های خود و هم از حیث قبول مذهبی مطرود چون آئین یهود - کی بوده‌اند؟ اطلاعاتی که به دست ما رسیده است از مخالفین آنها می باشد و نمی‌تواند در بست مورد قبول قرار گیرد. یکی از وقایع نگاران عرب ۲۵ می‌نویسد: «اما درباره خزرها، آنها در شمال ارض مسکون در اطراف اقلیم سابع می‌باشند که صورت فلکی دب اکبر در بالای سر آنها قرار دارد. سرزمین آنان سرد و مرطوب است و به همین جهت رنگت بشره آنها سفید و چشمانشان کبود و موی‌شان آویخته و غالباً قرمز، جسماً تنومند و مزاجاً متمایل بسردی می‌باشند و به طور کلی منظری وحشیانه دارند» بدیهی است که پس از يك قرن جنگ، نویسندۀ عربی نمی‌توانست همدردی زیادی با خزرها داشته باشد. منشیان گرجی و ارمنی هم که کشورهایشان علی‌رغم فرهنگی کهنتر، بدفعات مورد تهاجم سواران خزر قرار گرفته بود همین احساس را داشته‌اند. يك وقایع‌نگاه گرجی برحسب روایتی قدیم، آنان را با یاجوج و ماجوج یکی می‌داند [*]: مردمی وحشی با چهره‌هائی زشت و رفتاری چون جانوران درنده و خونخوار ۲۶. يك نویسندۀ ارمنی از «انبوه

23. Dnieper.

24. Avar.

۲۵. ابن سعید المغربی به نقل دانلوپ صفحه ۱۱ (بنا به نوشته دانلوپ این شرح از نسخه‌ای خطی در کتابخانه بودلین توسط پرفسور کاله Kahle رونویس شده و در اختیار او قرار گرفته است. «مترجم»)

26. Schultze, (1905) p. 23.

وحشتناك خزرها با چهره گستاخ و پهن و بی‌مژگان، موهای دراز آویخته چون زنان^{۲۷} سخن می‌گویند. بالاخره اصطخری جغرافیدان اسلامی که یکی از مهمترین منابع عربی درباره خزرهاست چنین می‌گوید^{۲۸}: «خزرها شباهتی به ترکها ندارند آنها سیاه‌موی می‌باشند و بر دو قسم‌اند: قسمتی را قراخزر نامند که گندمگون و سیه چرده‌اند چنانکه گوئی گروهی از هندوانند و قسمتی دیگر سپید و خوشروی و زیبا می‌باشند.»

لحن اصطخری خوشایندتر است لیکن گفته او برپیچیدگی مطلب می‌افزاید. زیرا رسم در میان ترکان چنان بود که به طبقه حاکمه یا قوم حاکم «سفید» و به طبقات پائینتر «سیاه» می‌گفتند. دلیلی در دست نیست که بگوئیم «بلغارهای سفید» سفیدتر از بلغارهای سیاه بودند یا «هونهای سفید» (هیاطله) که در قرون پنجم و ششم به هندوستان و ایران هجوم بردند رنگ بشره‌شان از سایر قبایل هون که به اروپا حمله آوردند روشنتر بود. آنچه اصطخری به نام خزرهای سیاه می‌نامد - همچنانکه در نوشته‌های دیگر او و سایرین ملاحظه می‌شود - مبتنی بر مسموعات و افسانه بوده و ما نیز در مورد قیافه ظاهری خزرها یا اصل نژادی آنها اطلاعات بیشتری در دست نداریم.

جواب مسأله اخیر را تنها بصورتی مبهم و کلی می‌توان داد. ولی در مورد اصل اقوام هون، آلان، آوار، بلغار، مجار، باشقرد، برتاس، سبیر، اویغور، ساراغور، انوغور، اوتینور، کوتریغور، تارنیاك، کوتراغار، خبر، زابندر، پچنك، غز، کومن، قباچاق، و سایر قبایل و مللی که در طول حیات حکومت خزرها از مسیر مهاجرت گذر کرده‌اند نیز با همان مشکل مواجه هستیم. حتی اصل هونها، که درباره آنان اطلاعات بیشتری داریم، روشن نیست. نام هون ظاهراً از کلمه چینی هیونگ نو^{۲۹} مشتق است و این نام به اقوام جنگجوی

27. Marquart, p. 44. n. 4.

۲۸. مسالك الممالك، چاپ دخویه صفحه ۲۲۳ چاپ عبدالعال الحسینی صفحه ۱۳۱.

29. Hiung-nu.

بادیه‌نشین به‌طور عموم اطلاق می‌شود. ملت‌های دیگر هم به‌طور کلی تمام قبایل صحرانشین را اعم از هون‌های سفید که در بالا نام بردیم و سبیرها و مجارها و خزرها، هون می‌نامند.^{۳۰}

در قرن اول میلادی چینیه‌ها این همسایگان نامطلوب را به‌سوی غرب راندند و آن آغاز سیل مهیبی بود که در طول چندین قرن هرچندگاه يك بار از آسیا به‌جانب غرب سرازیر می‌شد. از قرن پنجم به‌این سو بسیاری از این اقوام را به‌نام ترك می‌خواندند. این نام نیز ظاهراً اصل چینی دارد (که گویا نام تپه‌ای بوده است) و بعدها به‌همه طوایفی اطلاق گردیده که به‌زبانهای سخن می‌گفتند که دارای مشخصات مشترکی بود، و به‌عنوان گروه زبان ترکی شناخته می‌شود. بنابراین اصطلاح «ترك» در آن معنی که نویسندگان سده‌های میانه بکار می‌بردند - و غالباً نژاد شناسان جدید هم این کار را می‌کنند - در درجه اول مشخص‌کننده زبان است و نه نژاد. در این معنی هونها و خزرها را جزو اقوام ترك^{۳۱} می‌توان بحساب آورد. زبان خزرها ظاهراً از لهجه چوواش^{۳۲} ترکی می‌باشد که هنوز در جمهوری خودمختار چوواش از جماهیر شوروی در میان ولگا و سورا^{۳۳} به‌آن تکلم می‌کنند. چوواشها گویا از اخلاف بلغارها باشند که به‌لهجه‌ای نزدیک به‌لهجه خزرها سخن می‌گفتند. اما این اطلاعات هیچ‌کدام پروپای قرصی ندارد بلکه مبتنی بر استنباطات متخصصین لغات شرقی می‌باشد. آنچه به‌طور مطمئن می‌شود گفت این است که خزرها از اقوام ترك بودند که تقریباً در قرن پنجم میلادی از صحرای آسیا برخاستند.

اصل نام خزر و اشتقاقات جدید آن نیز موضوع بحث‌های

۳۰. ولی نه مجارها را که زبان آنها از گروه زبانهای فینو - اویغوری است.

۳۱. خالی از تفریح نیست که در همان حال که انگلیسیها در جنگ اول جهانی کلمه «هون» را به همان معنای تحقیرآمیز بکار می‌بردند، در میهن من مجارستان به‌کودکان دبستانی آموخته می‌شد که باید به «نیاکان پرافتخار هون» خود با غروری میهن‌پرستانه بنگرند. در بوداپست، باشگاهی به‌نام Hunnia نامیده می‌شود. آتیلا هنوز اسم متداول و معمولی است که روی اشخاص می‌گذارند.

32. Chuvash.

33. Sura.

موشکافانه بوده است. به‌اغلب احتمال این کلمه از ریشه ترکی «گز» (گردیدن) آمده که در این‌صورت معنی ساده آن «صحراگرد» خواهد بود. برای آدم‌های غیر متخصص، بحث از اشتقاقیات تازه‌تر که به این کلمه نسبت داده می‌شود بیشتر جالب توجه است. از جمله کلمه روسی قزاق^{۳۴} و کلمه مجاری هوسار^{۳۵} که هر دو به معنی سواره نظام است و باز کلمه آلمانی Ketzer یا ملحد که به معنی یهودی است. اگر اشتقاق این کلمات از لفظ خزر درست باشد باید گفت که خزرها در تخیلات انواع ملت‌ها از سده‌های میانه تأثیر قابل ملاحظه‌ای برجای نهاده‌اند.

- ۴ -

برخی از کتاب‌های تاریخ ایران و عرب مخلوط جالب توجهی از افسانه‌ها و شایعه‌ها بشمار می‌آید. گاهی روایت آنها با خلقت آدم شروع می‌شود و به تازه‌ترین خبر مهم روز منتهی می‌گردد. مثلاً یعقوبی از مورخان عرب قرن نهم، خزران را از اولاد یافت پسر سوم نوح می‌داند. این روایت به تکرار در ادبیات نیز آمده است و در عین حال، افسانه‌های دیگری هم هست که اصل خزرها را به ابراهیم پیغمبر یا اسکندر کبیر مرتبط می‌داند.

یکی از کم‌هنگام‌ترین مأخذی که از خزرها نام برده است اثر تاریخ‌نگار سوریانی زکریا رتور^{۳۶} است که در اواسط قرن ششم می‌زیست. زکریا از خزرها در عداد مردمی که در ناحیه قفقاز زندگی می‌کنند نام می‌برد. از برخی منابع دیگر چنین برمی‌آید که خزرها حتی يك

34. Cossack.

۳۵. Huszar. هوسار شاید از طریق صرب و کروآت از تلفظ خزر یونانی‌ها گرفته شده باشد.

۳۶. Zacharia Rhetor. این کتاب در اصل توسط نویسنده نامعلومی تألیف یافته و سپس به نام یکی از مورخان سابق یونانی که اثر او را در این تألیف خلاصه کرده‌اند نامگذاری شده است.

قرن پیشتر در آن نواحی بوده و با هونها ارتباط داشته‌اند. در ۴۴۸ میلادی تئودوسیوس دوم امپراتور بیزانس هیأتی را به‌سفارت نزد آتیلا گسیل داشت. یکی از اعضای این هیأت خطیبی بود به‌نام پریسکوس^{۳۷}. این مرد یادداشتهای مفصلی دارد که نه‌تنها مذاکرات سیاسی بلکه جریانات ضیافت‌های پر زرق و برق آتیلا را منعکس می‌سازد. او در واقع وقایع‌نگاری حسابی بود و نوشته او یکی از مهمترین منابع اطلاعاتی ما درباره عادات و آداب هونها می‌باشد. پریسکوس حکایت‌هایی هم از یکی از اقوام تابعه هونها دارد به‌اسم آکاتزیر^{۳۸} که احتمالاً همان آق‌خزر^{۳۹} یا خزرهای سفید باشند (در مقابل خزرهای سیاه^{۴۰}).

پریسکوس می‌گوید: امپراتور بیزانس می‌کوشید تا این قوم جنگجو را به‌سوی خود جلب کند اما رئیس طماع خزرها که کاریداچ^{۴۱} نام داشت رشوه‌ای را که امپراتور می‌خواست بدهد کافی ندانست و جانب هونها را گرفت. آتیلا رؤسای دیگر خزر را که به‌رقابت با کاریداچ برخاسته بودند مغلوب کرد و او را به‌فرمانروایی بلامنازع اکاتزیرها برنشانید و آتیلا از کاریداچ دعوت کرد که به‌دربار وی برود. کاریداچ او را بسیار ثنا گفت و افزود: برای بشری فانی سخت‌گران است که در چهره خدا بنگرد چه همانگونه که کسی قادر نیست در قرص خورشید خیره شود، بطریق اولی، نمی‌تواند در روی بزرگترین خدایان بنگرد و آسیبی نبیند. ظاهراً آتیلا را این جواب

37. Priscus. 38. Akatzir. 39. Ak Khazars.

۴۰. از اکاتزیرها در يك قرن بعد به‌عنوان قومی جنگاور در کتاب ژوردانس Jordanes مورخ نامدار گتی نام برده شده است. جغرافیدان راونا صراحتاً اکاتزیرها را همان خزرها می‌داند که مورد قبول همه صاحب‌نظران معاصر است (مارکوارت در این میان استثنای درخور توجهی است. برای انتقاد و رد نظر او مراجعه شود به کتاب دانلوپ (صفحه ۷). کاسل می‌گوید که شکل اکاتزیر در کتاب پریسکوس همان تلفظ کلمه خزر به زبانهای ارمنی و گرجی است.

41. Karidach.

خوش آمد و کاریداچ را در مسند فرمانروائی تثبیت نمود. یادداشتهای پریسکوس تأیید می‌کند که خزرها تقریباً در اواسط قرن پنجم در زمره اتباع هونها در صحنه اروپا حضور داشته‌اند و بدینگونه آنها را نیز می‌توان، مانند مجارها و اقوام دیگر، از بازماندگان اردوی آتیلا بشمار آورد.

— ۵ —

انقراض امپراتوری هون بعد از مرگ آتیلا خلا قدرتی را در اروپای شرقی بوجود آورد. به دنبال آن، امواج پیاپی اردوهای صحرائشینان از شرق به غرب روان گردیدند که نام‌آورترین آنان اویغورها و آوارها بودند. بنظر می‌رسد که خزران در قسمت اعظم این دوران به ترک‌تاز در نواحی ثروتمند گرجستان و ارمنستان در ماورای قفقاز سرگرم بودند. در نیمه دوم قرن ششم، خزرهانیرومندترین اقوام شمال قفقاز بشمار می‌آمدند. نام تعدادی از این اقوام مانند سبیرها و ساراغورها و سمندرها و بلنجرها را از آن پس در منابع تاریخی نمی‌توان یافت، زیرا که توسط خزرها مقهور گشته و در قوم غالب جذب شده بودند. بیشترین مقاومت، ظاهراً، از سوی بلغارها که نیرومندتر از دیگران بودند نشان داده شد اما سرانجام آنها نیز بسختی شکست خوردند و به دو قسمت منقسم گردیدند. قسمی به نواحی غربی تا دانوب روی‌آور گشتند و در سرزمینهای بلغارستان امروزی مسکن گزیدند، دسته دیگر به سوی شمال شرق رفتند و در میانه‌های مسیر ولگا قرار گرفتند و به فرمان خزران گردن نهادند. ما به دنبال این داستان هم از بلغارهای دانوب و هم از بلغارهای ولگا یاد خواهیم کرد.

اما خزران پیش از آنکه دولت مستقلی تشکیل دهند مدتها زیر سلطه امپراتوری ترکان باختری یا ترگوته‌ها به کارآموزی پرداختند. امپراتوری ترگوته‌ها دولت مستعجلی بود که چندان دوام نیاورد. این امپراتوری در معنی اتحادیه‌ای بود از اقوام مختلف که زیر پرچم

فرمانروائی به نام کاغان یا خاقان ۴۲ گرد آمده بودند؛ نام یا عنوانی که بعدها فرمانروایان خزر نیز بر خود نهادند. دوران نخستین دولت ترکی - اگر بتوان آن را دولت نامید - در حدود يك قرن طول کشید (از حدود ۵۵۰ تا ۶۵۰) و پس از آنکه متلاشی شد تقریباً هیچ اثری از خود بجای نگذاشت. مع ذلك پس از استقرار این حکومت بود که لفظ ترك به عنوان نام ملتی جداگانه و متمایز از اقوام ترکی زبان - مانند خزرها و بلغارها - مورد استعمال پیدا کرد ۴۳.

خزرها نخست زیر سلطه هونها و سپس زیر سلطه ترکها بودند. پس از انقراض دولت ترك در اواسط قرن هفتم نوبت دولت آنان فرا رسید. در منابع ایرانی و بیزانسی از این دولت به عنوان مملکت شمال نام می رود. حکایت شده است ۴۴ [*] که در بارگاه خسرو بزرگ انوشیروان پادشاه ایران سه تخت زرین نهاده بودند؛ یکی از آن امپراتور بیزانس و دیگری از آن فغفورچین و سومی از آن خاقان خزران. در واقع این فرمانروایان مقتدر هیچ گاه به ایران سفر نکرده اند و اگر چنین تخت‌هایی در بارگاه خسرو بوده حتماً جنبه نمادی داشته است. اما خواه این حکایت جنبه تاریخی داشته باشد و یا افسانه‌ای بیش نباشد با روایت رسمی مربوط به امپراطور کنستانتین وفق می دهد که برحسب آن روی نامه‌هایی که از سوی دربار امپراتور به فرمانروای خزر فرستاده می شد سه مهر زرین الصاق می گردید.

۴۲. کاغان و خاقان یا کاقان و خاغان و چاغان و غیره. خاورشناسان درباره تلفظ این کلمه تعصبات شدید بخرج داده اند (مراجعه شود به ضمیمه) ما در این کتاب همه جا کاغان می آوریم که به گوش غریبها آشنا تر است (در ترجمه همه جا خاقان مصطلح فارسی را آورده ایم) کلمه خزر به صورت حزر هم استعمال می شود.

۴۳. ولی این مانع از آن نشده است که نام ترك را به عنوان تعبیر محترمانه تری در برابر کلمه بربر یا در معنایی مترادف با «هون» به طور عموم به همه طوایف صحراگرد اطلاق کنند و همین امر در فهم منابع کهن موجب سردرگمی زیاد می شود.

۴۴. ابن بلخی، فارسنامه.

- ۶ -

در طول دهه‌های اول قرن هفتم، درست پیش از آنکه طوفان نهضت اسلام از شبه جزیره عربستان بحرکت درآید مثلث قدرت بیزانس، ایران و امپراتوری باختری ترك برخاورمیانه مسلط بود. دو نیروی اولی از يك قرن پیش با همدیگر می‌جنگیدند و بر اثر این جنگها هر دو در معرض سقوط قرار گرفته بودند. سرانجام بیزانس جان سلامت برد اما شاهنشاهی ایران به مرگ خود نزدیک می‌شد و خزرها در آن میان شاهد ماجرا بودند.

خزرها هنوز اسماً از دولت باختری ترك فرمان می‌بردند و قویترین و مؤثرترین عناصر آن دولت بودند و خود بزودی جای آن را گرفتند. در ۶۲۷ قیصر روم به نام هراکلیوس که خود را آماده حمله قطعی به ایران می‌کرد يك پیمان اتحاد نظامی با خزرها منعقد کرد که نخستین از این رشته معاهدات بشمار می‌آید. روایات مختلفی در چگونگی نقش خزرها در حمله روم به دست ما رسیده است که به نظر شرم‌آور و افتضاح‌آمیز می‌نماید. اما در مسائل اصلی اختلافی نیست. خزرها چهل هزار سوار به سرکردگی زیبل^{۴۵} به کمک هراکلیوس فرستادند. زیبل در هجوم به ایران شرکت کرد ولی چون ظاهراً از استراتژی محتاطانه رومیان حوصله‌اش سر رفته بود برگشت و تفلیس را در محاصره خویش گرفت اما موفق به تسخیر آن نشد. سال آینده دیگر بار نیروهای خزر و هراکلیوس بهم پیوستند و پایتخت گرجستان را بتصرف درآورده با غنائم فراوان بازگشتند. گیبون^{۴۶} براساس روایت ثوفانس^{۴۷} توصیف با شکوهی از نخستین ملاقات قیصر روم با سردار خزران بدست داده است^{۴۸}.

«... در برابر اتحاد خسرو با آوارها قیصر روم به اتحادی سودمند و محترمانه با ترکان دست زد^{۴۹}. به دعوت او

45. Ziebel. 46. Gibbon. 47. Theophanes.

48. Gibbon Vol. V. pp. 87-8.

۴۹. سیاق عبارت نشان می‌دهد که منظور از ترکها، خزرهاست.

اردوی خزر چادرهای خود را از دشتهای ولگا به کوهستانهای گرجستان انتقال داد. هراکلیوس در حوالی تفلیس با آنها ملاقات کرد. خان و بزرگان قوم از اسبها پیاده شدند و در برابر قیصر بخاک افتادند و برجامه قیصر بوسه زدند. از این احترامات و پشتیبانی می‌بایستی بگرمی تمام استقبال می‌شد. قیصر تاج از سر برگرفت و آن را بر فرق خان نهاد و او را به ملاطفت در آغوش گرفت و فرزند خویش خواند. پس از ضیافتی مجلل، هرچه از ظروف و زیورآلات و طلا و جواهر و ابریشم که بر سر میز شاهانه بود به خان ارزانی داشت و به دست خود جواهرات و گوشوارهای گرانبها به متحدین جدید بخشید. قیصر در ملاقات خصوصی تصویر دختر خود ادسیا^{۵۰} را به خان نشان داد و دل وحشی او را به وعده زفاف این دختر زیبا و متعین ربود و بلافاصله چهل هزار سوار مدد دریافت کرد.

ادسیا (یا اپیفانیا^{۵۱}) تنها دختر هراکلیوس از زن اول او بود. نامزد کردن او به یک «ترك» نمایانگر ارزش فراوانی است که دربار بیزانس به اتحاد با خزرها قائل بود. معذک این زناشوئی سر نگرفت زیرا که زیبل را پیش از آنکه ادسیا و همراهانش به او برسند مرگت دریافت. در یادداشت‌های تئوفانس ذکری نیز از یک معامله متقابل می‌رود که به موجب آن زیبل در قبال این نامزدی پسر امرد خود را — ظاهراً به عنوان عوض (quid pro quo) — به قیصر بخشیده بود.

روایت بدیعی نیز از یک تاریخ‌نگار ارمنی هست که متن فرمان بسیج حکمران خزران را برای حمله دوم به ایران بدست می‌دهد. در این فرمان خطاب شده است به «کلیه قبایل و افراد، سکنه کوهها و دشتهای (زیر فرمان خزر) چه آنها که در زیر سقف زندگی می‌کنند و چه آنها که در زیر آسمان بسر می‌برند چه آنها که سر خود را می‌تراشند و چه آنها که موی دراز فرو می‌هند^{۵۲}».

50. Eudocia. 51. Epiphania.

۵۲. به نقل داندلوف (صفحه ۲۹) از موسی کلنکتوک Moses of Kalankatuk

این نخستین آگاهی ماست از اختلاف اقوام و عناصری که امپراتوری خزر را تشکیل می‌داد. خزرهای حقیقی که حکومت را بدست داشته‌اند محتملاً همواره در اقلیت بوده‌اند چنانکه اتریشیها هم در پادشاهی اتریش - مجار چنین بودند.

- ۷ -

ایران هیچ‌گاه از شکست سختی که در برابر حمله هراکلیوس در ۶۲۷ خورد قد علم نکرد. به‌دنبال آن انقلابی رخ داد و پادشاه ایران به‌دست پسر خویش کشته شد. آن پسر نیز چند ماه بعد وفات یافت و بجای وی کودکی را بر تخت سلطنت نشاندند. پس از ده سال هرج و مرج نخستین دسته سپاهیان عرب ضربه نهائی را بر امپراتوری ساسانی وارد آورد. تقریباً در همان اوان اتحادیه ترك غربی نیز به قبایل مختلف تجزیه گردید. مثلث قدرت تازه‌ای جای مثلث سابق را گرفت: خلافت اسلامی، بیزانس مسیحی و مملکت جدید خزر در شمال و این سومی بود که فشار حملات عرب را در نخستین مراحل آن تحمل کرد و راه دشتهای اروپای شرقی را بر روی مهاجمین بست.

در طول بیست سال اول هجرت (هجرت محمد ص به مدینه در ۶۲۲ که آغاز تاریخ عربی است) ایران و سوریه و بین‌النهرین و مصر به‌دست مسلمانان افتاد و قلمرو مرکزی بیزانس (سرزمینهای فعلی ترکیه) نیز در نیمدایره‌ای که از مدیترانه تا قفقاز و سواحل جنوبی دریای مازندران کشیده می‌شد در محاصره مسلمانان قرار گرفت. قفقاز مانع طبیعی مهمی بود ولی نه سخت‌تر از کوههای پیرنه. ممکن بود که از راه معبر داریل ۵۳ بر قفقاز مسلط شد و یا از طریق دربند و کناره دریای مازندران، آن را دور زد و پشت سر گذاشت.

این منطقه پر از استحکامات، که عربها باب‌الابواب می‌نامیدند نوعی دروازه طبیعی بود که خزرها و سایر اقوام غارتگر از دیرباز برای هجوم به بلاد جنوب از آن گذشته و از همان راه به‌جای خود

بازگشته بودند. اینک نوبت تازیان بود. در فاصله سالهای ۶۴۲ و ۶۵۲ تازیان بارها از دروازه دربند گذشتند و در بلاد خزر پیش رفتند و در صدد برآمدند که با تسخیر شهر بلنجر - که نزدیکترین شهرها بود - جای پائی در قسمت اروپائی قفقاز بدست آورند. اما در این جنگها و نیز در آخرین جنگ بزرگی که در ۶۵۲ بوقوع پیوست و هردو طرف از توپخانه یعنی منجنیق و چرخانداز استفاده می کردند. عربها شکست خوردند و چهار هزار تن کشته دادند. سردار عرب عبدالرحمن بن ربیعہ نیز در میان کشتگان بود. بقیه سپاه در نابسامانی از راه کوهستان عقب نشستند.

عربها تا سی چهل سال دیگر در صدد هجوم مجدد به بلاد خزر برنیامدند. هدف اصلی حملات آنها در این هنگام بیزانس بود. بارها ۵۴، استانبول را از دریا و خشکی بمحاصره گرفتند. اگر عربها می توانستند از راه قفقاز و دریای سیاه هم به آن شهر نزدیک شوند محتملاً سرنوشت امپراتوری بیزانس مختومه می بود. در خلال این احوال خزرها، بلغارها و مجارها را زیر فرمان خود درآوردند و دامنه متصرفات خود را در ناحیه غرب تا اوکراین و کریمه گسترش دادند. اما این بار مقصد خزرها نه صرفاً جنگ و گریز برای به دست آوردن غارت و غنیمت، بلکه تسخیر بلاد و منقاد ساختن مردم به اطاعت از حکومتی ثابت در زیر لوای خاقان بزرگ بود که در بلاد مفتوحه فرمانداری از طرف خود برای اداره امور و جمع مالیات می گماشت. در اوایل قرن هشتم استقرار قدرت خزر چندان بود که می توانستند در برابر عربها موضع تهاجمی برخود بگیرند.

این جنگها از فاصله زمانی بیش از هزار سال که از نبردهای متناوب دوره دوم آن (۷۲۲ تا ۷۳۷) می گذرد، به صورت منازعات کسل کننده و ستیزهای محلی می نماید که همواره بر یک منوال جریان دارد: سواران خزر با ساز و برگ سنگین خود از معبرداریل یا دروازه دربند می گذرند و به متصرفات اسلامی در جنوب دست اندازی می کنند. آنگاه نوبت

عرب‌هاست که از همان راه‌ها و گذرگاه‌ها به نواحی ولگا می‌تازند و برمی‌گردند. با نظاره از سرگشاد تلسکوپ، انسان به‌یاد داستان کهن دوک یورگت می‌افتد که می‌گویند ده هزار مرد زیر فرمان خود داشت که آنها را مرتب بالای تپه می‌برد و آنگاه فرمان می‌داد تا پائین بیایند. منابع عربی (اگرچه گاهی اغراق‌آمیز می‌نماید) از شرکت صد و حتی سیصد هزار مرد جنگی از طرفین در این جبهه سخن می‌گویند. این تعداد احتمالاً بیش از تعداد جنگاورانی است که در همان اوان برای تعیین سرنوشت غرب در جنگ تور ۵۵ گرد آمده بودند.

تعصبی که مرگ را به‌هیچ می‌گیرد صفت مشخصه این جنگ‌ها بود. نمونه آن حکایت مربوط به خودکشی همه اهالی یکی از شهرهای خزر است که به جای تسلیم در برابر عرب‌ها شهر را به آتش کشیدند و نمونه دیگر مسموم کردن سردار عرب است ذخیره‌آب را در باب‌الابواب و شعارهای سنتی برای اینکه راه را بر لشکریان شکست خورده عرب ببندد و آنان را تا آخرین نفس به مقاومت وادارد: «مسلمانان! به‌سوی بهشت؛ نه دوزخ». خوشیم‌های بهشت در انتظار سربازان مسلمانی بود که در راه جهاد کشته شوند.

خزرها يك بار در این جنگ پانزده ساله، گرجستان و ارمنستان را فراگرفتند و در نبرد اردبیل (۷۳۰) شکست سختی بر لشکریان عرب وارد آوردند و تا موصل و دیار بکر یعنی بیش از نیمه راه دمشق که پایتخت خلافت بود پیش راندند. اما لشکریان تازه‌نفس مسلمان راه را بر آنان بستند و خزرها ناگزیر از راه کوهستان عقب نشستند. سال آینده مسلمة بن عبدالمک نامدارترین سردار عرب در آن زمان که پیشتر فرماندهی سپاه را در محاصره استانبول برعهده داشت شهر بلنجر را بتصرف درآورد و حتی تا سمندر، یکی دیگر از شهرهای بزرگ خزرها در شمال، پیش تاخت ولی این بار نیز مهاجمین نتوانستند يك پادگان دائم در آنجا مستقر سازند و بناچار به قفقاز عقب نشستند. در این میان نفس راحتی که امپراتوری روم می‌کشید با اتحاد دو سلسله

پادشاهی تقویت شد زیرا که ولیعهد روم با شاهزاده خانمی خزر ازدواج کرد و فرزند آنان به عنوان لئوی ۵۶ خزر فرمانروای آینده بیزانس گردید.

آخرین حمله عربها به سرداری مروان دوم که بعدها به خلافت رسید صورت گرفت. این حمله به یک پیروزی پیروس وار ۵۷ [*] انجامید. مروان در ظاهر به خاقان خزرها پیشنهاد اتحاد کرد و بناگاه سپاهیان عرب از هر دو معبر گذشتند. سپاه خزر تاب مقاومت نیاورد و تا ولگا عقب نشست. خاقان تقاضای صلح کرد. مروان به رسم معمول از خاقان خواست تا اسلام بیاورد. خاقان رضا داد ولی چنین می نماید که اسلام او تنها برای حفظ ظاهر بود و هیچ اطلاع اضافی در این باره نه در منابع عربی و نه در منابع بیزانسی ملاحظه نمی شود، درست به خلاف گرویدن خاقان به دین یهود که چند سال پس از این واقعه اتفاق افتاد ۵۸ و تأثیری مستمر و ماندگار برجای گذاشت. به هر حال مروان به همین اندازه خشنودی نمود و بلاد خزر را ترك گفت و لشکریان خود را به ماورای قفقاز عقب کشید بی آنکه ساخلو یا فرمانداری در آن دیار بگذارد یا اقدام دیگری برای اداره آن بلاد معمول دارد. اندک زمانی پس از آن باز مروان برای مقابله با قبایل شورشی جنوب از خزرها درخواست همدستی کرد.

خطر از بیخ گوش خزرها رد شده بود. دلیل این بزرگواری مروان چه بود؟ مسأله ای است که مانند بسیاری دیگر از مسائل عجیب تاریخ باید بحدس و گمان در آن باره توسل جست. شاید عربها به این نتیجه رسیده بودند که برخلاف مردم نسبتاً متمدن ایران و ارمنستان و گرجستان، وحشیان درنده خوی شمال را نمی توان با یک امیر مسلمان دست نشانده و یک ساخلوی کوچک اداره کرد. در عین حال مروان برای مقابله با شورشمهای بزرگی که در شام و سایر نواحی خلافت اموی در

56. Leo. 57. Pyrrhus.

۵۸. احتمالاً تغییر مذهب خزران در حوالی ۷۴۰ بوقوع پیوست. مطالب بعدی دیده شود.

حال انفجار بود به وجود هریک تن از سربازان خود نیاز داشت. مروان خود فرماندهی قوای اموی را در این جنگ داخلی برعهده گرفت و در ۷۴۴ بخلافت رسید ولی پس از شش سال کشته شد و با قتل او خلافت از خاندان اموی به خاندان عباسی انتقال یافت. با توجه به این اوضاع معلوم می‌شود که مروان در وضعی نبود که بتواند کلیه قوای خود را در جنگهای دیگر با خزران مصروف دارد. او می‌بایستی همین‌قدر خرسند می‌بود که به خزرها درسی داده و آنان را از تاخت و تاز بیشتر در بلاد قفقاز باز داشته باشد.

بدینگونه حرکت بزرگ گزانبوری مسلمانان از سوئی در غرب اروپا و کوههای پیرنه و از سوی دیگر در قفقاز و امتداد شرق اروپا تقریباً در یک زمان متوقف گردید. همانگونه که شارلمارتل با سپاهیان فرانک خود بلاد گل و مغرب اروپا را از تسلط تازیان برکنار نگاه داشت خزرها نیز راه تازیان را بر سواحل خاوری اروپا، ولگا و دانوب و امپراتوری رم شرقی بستند دست‌کم در این مورد، مورخ و باستانشناس شوروی آرتامونوف و مورخ امریکائی دانلوپ اتفاق نظر دارند. من پیشتر از دانلوپ نقل قول کرده‌ام که می‌گوید اگر خزرها نبودند بیزانس، این دژ تمدن اروپا در شرق، به دست عربها می‌افتاد و شاید تاریخ به نحو دیگری نوشته می‌شد.

آرتامونوف نیز همین نظر را دارد^{۵۹}:

«کشور خزر نخستین دولت فئودال در شرق اروپا بود که در ردیف امپراتوری بیزانس و خلافت عربی قرار داشت... مقاومت بیزانس در برابر عربها فقط مرهون حملات خزرهای نیرومند بود که موج سپاهیان عرب را به سوی قفقاز برگردانید...»

دیتمتری اوبولنسکی^{۶۰} استاد تاریخ روس در دانشگاه آکسفورد چنین می‌گوید: «بزرگترین سهم خزرها در تاریخ جهان این است که خط قفقاز را در برابر هجوم عربها به سوی شمال سد کردند» مروان

59. Artamonov M.I. (1962). 60. Obolensky D. (1971) p. 172.

نه تنها آخرین سردار عرب بود که به بلاد خزر تاخت. او آخرین خلیفه‌ای بود که سیاستی توسعه طلبانه را دنبال می‌کرد و دست‌کم به لحاظ نظری به آرمان پیروزی اسلام بر جهان وفادار می‌نمود. با استقرار خلافت عباسی، جنگ برای گشودن کشورهای تازه پایان یافت و نفوذ فرهنگ ایران باستان جو ملایمتری را بوجود آورد و سرانجام به شکوه بغداد عهد هارون الرشید انجامید.

- ۸ -

در خلال متارکه طولانی جنگ اول و دوم عربها، خزران با یکی از مخوفترین ماجراهای تاریخ بیزانس درگیر شدند. این ماجرا نمایانگر وضع زمان و نقشی است که خزران بر عهده داشتند. در ۶۸۵ میلادی ژوستینین دوم رینوتمیتس^{۶۱} در شانزده سالگی به امپراتوری روم شرقی رسید. گیبون به همان شیوه غیر قابل تقلید خاص خود تصویری از این جوان ارائه می‌دهد^{۶۲}:

«هوسهای او نیرومند و ادراکش ناتوان بود، غروری جنون‌آمیز او را فراگرفته بود... وزیران محبوب او دو تن از کسانی بودند که کمترین احساس محبت را در انسان بر نمی‌انگیزند: خواجه‌ای و کشیشی که آن مادر امپراتور را با شلاق ادب می‌کرد و این دیگر بدهکاران مالیاتی مفلس را با سرهای خمیده بر فراز آتشی آهسته و پردود بدار می‌آویخت.» پس از ده سال سوء اداره انقلاب شد. امپراتوری دیگر به نام لئونتیوس^{۶۳} به جای ژوستینین نشست و پس از اینکه او را ناقص‌العضو کرد به تبعیدش فرستاد^{۶۴}:

«قطع بینی و شاید زبان او بدرستی انجام نگرفت. یونانیان با استفاده از نرمش دلپذیر زبان خود نام رینوتمنوس (بینی بریده [*]) بر او نهادند. ستمکاره ناقص‌العضو به چرسون

61. Justinian II Rhinotmetus.

62. Gibbon p. 79.

63. Leontius.

64. Gibbon p. 180.

در کریمه تاتار تبعید گردید؛ محلی دور افتاده که ذرت و شراب و روغن را جزو اشیاء لوکس از خارج به آنجا وارد می‌کردند.^{۶۵}»

ژوستینین در خلال تبعید خود در چرسون برای بازیافت ملك خود توطئه می‌چید. پس از سه سال ستاره اقبالش بالا گرفت. زیرا در بیزانس، لئونتیوس را از تخت برداشتند و بینی او را نیز بریدند. ژوستینین از چرسون به شهر دورو^{۶۶} در کریمه که زیر فرمان خزرها بود گریخت و آنگاه به ملاقات خاقان که ملك بصیر یا بضیر^{۶۷} نام داشت شتافت. چنین می‌نماید که خاقان این فرصت را که امکان مداخله در سیاست بیزانس را برای او فراهم می‌آورد غنیمت شمرده است. او خواهر خویش را به عقد ژوستینین درآورد و با او پیمان اتحاد بست. این خواهر به نام تئودورا^{۶۸} غسل تعمید گرفت و تاج بر سر نهاد. او ظاهراً تنها فرد قابل احترامی است که در جریان این نیرنگ‌بازیهای پست، برآستی شوهر دماغ بریده خود را دوست می‌داشت. ژوستینین هنوز جوان بود و کمی بیش از سی سال داشت. زن و شوهر با دسته‌های گل به شهر فناغوریا^{۶۹} (تامن ۷۰ کنونی) در ساحل شرقی تنگه کرچ^{۷۱} — که فرماندار خزر داشت — انتقال یافتند و در آنجا به تهیه مقدمات پرداختند تا بپایمردی لشکریانی که ملك بصیر وعده داده بود به بیزانس حمله برند. اما سفیران تیبریاس سوم^{۷۲} امپراتور جدید، بصیر را برآن داشتند که تصمیم خود را عوض کند. آنها وعده دادند که اگر ملك مرده یا زنده ژوستینین را تحویل امپراتور دهد پاداشی گران به طلا

۶۵. کاری که با ژوستینین کرده‌اند نمایانگر ملاطفتی با وی بوده است. تمایل کلی در آن روزگار براین بود که قوانین کیفری را با تبدیل اعدام به قطع اعضا، صورتی انسانی‌تر و ملاطفت‌آمیزتر بدهند. بریدن دست (برای دزدی) و بینی (برای زنا) از انواع متداول این مجازات بشمار می‌آمد. رسم فرمانروایان بیزانس چنان بود که رقیبان خطرناک خود را کور می‌کردند و آنگاه بزرگوارانه از سر خوششان می‌گذشتند.

66. Doro.

67. Busir. Bazir.

68. Theodora.

69. Phanagoria.

70. Taman.

71. Kerch.

72. Tiberias.

خواهد گرفت. ملك بصير به دو تن از محارم خود به نام پاپاتزس^{۷۳} و بالغیتزس^{۷۴} فرمان داد که تازه داماد را بکشند لیکن تئودورا زن وفادار ژوستینین مطلب را دریافت و شوهر را از خطر بیاگاهانید. ژوستینین آن دو تن را جدا جدا نزد خویش فراخواند و هر یک را با طناب خفه کرد. آنگاه به کشتی نشست و از راه دریای سیاه به مصب دانوب شتافت و با قوم نیرومند بلغار دست اتحاد داد. پادشاه بلغار به نام تربولیس^{۷۵} قابل اطمینانتر از پادشاه خزران بود و به سال ۷۰۴ پانزده هزار سوار در اختیار ژوستینین گذاشت تا بتواند به استانبول حمله کند. دربار بیزانس پس از گذشت ده سال جوانب تاریکتر حکومت ژوستینین را فراموش کرده یا امپراتور جدید را بدتر و شقیتر از او یافته بود. مردم برضد تیبریاس برخاستند و ژوستینین را دوباره بر تخت نشاندند. پادشاه بلغار در ازای خدمتی که کرده بود يك کپه مسكوك طلا پاداش گرفت. وی با شلاق اسکوتی^{۷۶} خود آن را اندازه گیری کرد و به سوی دیار خود رهسپار شد (تا پس از سالی چند دوباره به جنگ یا بیزانس برخیزد).

دوره دوم حکومت ژوستینین حتی بدتر از دوره نخستین بود (۷۰۴ تا ۷۱۱). او تبر و طناب و شکنجه را تنها وسیله سلطنت می دانست^{۷۷}. سرانجام اختلال دماغ پیدا کرد و چون کینه غریبی از اهالی چرسون که تلخترین سالهای تبعیدش را در آنجا گذرانیده بود بردل داشت سپاهیانی برای تسخیر آن شهر گسیل داشت و برخی از سکنه سرشناس شهر را زنده زنده در آتش انداخت و برخی دیگر را در آب غرق کرد و بسیاری را به اسارت گرفت و اینهمه عطش انتقام وی را فرو ننشاند و دیگر بار به لشکریان خود فرمان داد تا آن شهر را با خاک یکسان سازند لیکن این بار سپاهیان وی در برابر نیروهای خزر

73. Papatzes. 74. Balgitres. 75. Terbolis.

۷۶. منسوب به قوم اسکوت (Scythia) که شعبه‌ای از سکاها بودند و پس از مهاجرت از آسیای شمالی در قسمتی از جنوب شرقی اروپا بین کوههای کارپات و رودخانه دون مسکن گزیده بودند. (مترجم)

77. Gibbon p. 182.

متوقف گشتند و نماینده وی در کریمه به نام باردانز^{۷۸} به خزرها پیوست و سربازان بیزانس که روحیه خود را از دست داده بودند پیمان خود را با ژوستینین شکستند و باردانز را به جای او به امپراتوری برداشتند و او را فیلیپیکوس^{۷۹} نام نهادند و چون امپراتور جدید در دست خزرها بود مبلغی گران به رسم فدیة به خاقان پرداختند تا او را آزاد کند. سپاهیان بیزانس پس از مراجعت به قسطنطنیه ژوستینین را با فرزندش کشتند و فیلیپیکوس را به عنوان امپراتور آزادیبخش بر تخت نشاندند تا پس از دو سال میل در چشمانش کشند و برکنارش سازند. مقصود از نقل این ماجرای خونین آن است که نفوذ خزرها را در سرنوشت امپراتوری رم نشان دهیم و این علاوه بر نقشی است که آنان در دفاع از قفقاز در برابر مسلمانان برعهده داشتند. بدینگونه باردانز فیلیپیکوس امپراتوری بود دست نشاندۀ خزرها، چه این قوای خاقان پدرزن ژوستینین بود که بر حکومت جبارانه او پایان داد. به قول دانلوپ: «اغراق بنظر نمی رسد اگر بگوئیم که خاقان این بار عملاً فرمانروای تازه ای را به امپراتوری روم برگماشت»^{۸۰}.

— ۹ —

از دیدگاه توالی تاریخ حادثۀ بعدی که باید از آن بحث کنیم مسأله تغییر مذهب خزرهاست که در حوالی ۷۴۰ صورت گرفت. لیکن برای آنکه بتوانیم این حادثۀ مهم را در چارچوب صحیح خود تماشا کنیم باید چیزی هم درباره آداب و عادات زندگی روزمرۀ خزرها پیش از داستان تغییر مذهب بگوئیم.

افسوس که ما در این باره هیچ گزارش مبتنی بر مشاهدات عینی، نظیر آنچه پریسکوس در وصف دربار آتیلا آورده است نداریم. آنچه داریم غالباً روایات دست دوم و اقوالی است که وقایع نگاران بیزانسی و تازی گردآوری کرده اند. این روایات جز در دو مورد،

78. Bardanes.

79. Philippicus.

۸۰. خزران صفحه ۱۷۶.

مطالبی است کلی و جسته و گریخته، یکی از این دو استثنا، نامه‌ای است منتسب به پادشاه خزران که در فصل دوم از آن بحث خواهیم کرد، دوم یادداشتهای مسافرت ابن فضلان است که مانند پریسکوس عضو هیأت دیپلماتیکی بوده که از يك دربار متمدن - دربار خلیفه المقتدر - نزد بربرهای شمال گسیل شده بود.

هیأت سیاسی بغداد از طریق ایران و بخارا به نواحی ولگا-بلغار رفت. دستاویز رسمی این سفارت، نامه پادشاه بلغار بود که از خلیفه می‌خواست تا: (الف) يك مربی مذهبی برای تبلیغ اتباع وی به دین اسلام گسیل دارد (ب) قلعه‌ای برای او بنا کند که بتواند در برابر پادشاه خزران مقاومت ورزد. این دعوت - که بی‌تردید مسبوق به روابط سیاسی قبلی بود - فرصتی فراهم آورد تا کوششی نیز - از طریق تبلیغ پیام قرآن و بذل و بخششهای گران - برای ایجاد حسن تفاهم با قبایل مختلف ترك در مرز و بومهایی که هیأت سفارت می‌بایستی از آنجا بگذارند بعمل آید.

عبارت افتتاحیه[*] سفرنامه ابن فضلان چنین است:

«این است کتاب احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد مولا محمد بن سلیمان رسول المقتدر بالله به ملک بلغار که در آن مشاهدات خود را در سرزمینهای ترك و خزر و روس و صقلب و باشقرد و دیگران و نیز انواع مذاهب و اخبار ملوک و احوال آن اقوام را در بسیاری از امور باز می‌گوید «المش بن یلطوار پادشاه اسلاوها (صقالبه) در نامه خود که به امیر المؤمنین المقتدر نوشته و از وی خواسته بود شخصی را نزد او بفرستد تا مسائل دینی را به وی بیاموزد و او را به شرایع اسلامی آشنا سازد و برایش مسجدی بنا کند و منبری نصب نماید تا بتواند در شهر و کشور خویش برایش دعا و تبلیغ کند و نیز تقاضا کرده بود که برای او دژی بسازد تا در مقابل حملات پادشاهان مخالف^{۸۱} پناهگاهی

۸۱. مطالب بعدی روشن می‌سازد که مقصود پادشاه خزران بوده است.

داشته باشد و از آسیب آنان در امان بماند خواسته‌های او برآورده شد. سفیر او نذیر حرمی بود. من مأمور شدم نامه را برایش بخوانم و هدایا را به‌وی تقدیم کنم و به‌کار فقها و معلمین رسیدگی بنمایم» (در اینجا تفصیلی در خصوص وجوهی که در اختیار هیأت قرار گرفته و نام اعضای آن ذکر شده است) روز پنجشنبه یازدهم ماه صفر سال سیصد و نه (بیست و یکم ژوئن ۹۲۱ میلادی) از مدینه‌السلام (بغداد) حرکت کردیم.

ملاحظه می‌شود که تاریخ اعزام این هیأت خیلی دیرتر از وقایعی است که در فصل گذشته آوردیم. اما تا آنجا که مربوط به عسادات و نهادهای همسایگان کافر خزر می‌باشد احتمالاً فرق زیادی نمی‌کند و با اطلاعی که از زندگی این قبایل صحراگرد بدست می‌آوریم دست‌کم می‌توان تصور کرد که زندگی خزرها پیش از قبول مذهب یهود چگونه بوده است زیرا که خزرها نیز در آن دوران مانند همسایگان خود به نوعی آئین شمنی که ابن‌فضلان از آن سخن می‌گوید معتقد بودند.

حرکت هیأت بکندی و ظاهراً بدون هیچ حادثه‌ای ادامه می‌یابد تا آنگاه که به خوارزم استان مرزی در جنوب دریای آرال می‌رسند. در اینجا والی خوارزم می‌کوشد تا هیأت را از پیشروی بیشتر منصرف سازد و می‌گوید که از آنجا تا سرزمین بلغارها «هزاران قبیله از کفار» درمی‌انند که در کمین جان فرستادگان خلیفه خواهند بود. در واقع شاید کوشش این والی در نادیده گرفتن فرمان خلیفه و مقاومت در اعزام رسولان انگیزه‌های دیگری نیز داشته است. او می‌داند که اعزام هیأت به‌طور غیر مستقیم اقدامی برضد خزرهاست و او با آنها روابط دوستانه و بازرگانی شکوفائی داشت. هر چه بود سرانجام والی ناگزیر رضایت داد و رسولان خلیفه به‌سوی گرگانچ در مصب آمودریا حرکت کردند. در اینجا هیأت تا سه ماه به علت سرما متوقف ماند (مطلبی که به‌طور چشمگیر در داستانهای بسیاری از جهانگردان عرب یادآوری می‌شود).

«سرتاسر رودخانه جیحون یخ بسته و قطر یخ ۱۷
 وجب بود و اسب و قاطر و الاغ و گاو و گوساله از روی
 آن مانند جاده می‌گذشتند و یخ همچنان محکم بود و نمی
 شکست... گمان می‌کردیم در آنجا دروازه زمهریر به‌رویمان
 باز شده است... سرمای هوا بقدری سخت بود که کوچه‌ها
 و بازارها خلوت بودند و هیچ‌کس در سرتاسر آنها دیده
 نمی‌شد. من وقتی از حمام بیرون آمدم و به خانه رسیدم
 ریشم یکپارچه یخ بسته بود بطوری که ناچار آن را به‌آتش
 نزدیک ساختم. من در اطاقی درون اطاق دیگر که سقف آن
 از گلیم ترکی پوشیده بود می‌خوابیدم و عبا و پوستین را
 بر خود می‌پیچیدم و گونه‌هایم بیشتر اوقات به‌یالش می
 چسبید...»

در اواسط فوریه یخها شروع به آب شدن کرد. قرار شد که
 هیأت به‌همراه کاروان بزرگی مرکب از پنج‌هزار مرد و سه‌هزار
 حیوان بارکش به‌سوی صحاری شمال بحرکت درآید. وسایل لازم را
 خریداری کردند: شترها و قایقهای ساخته شده از مشکهای پوست
 شتر برای عبور از رودخانه، نان، ارزن و گوشت ادویه‌سود، برای
 کفایت يك سفر سه‌ماهه. مردمان محلی هشدار دادند که در شمال باید
 منتظر سرمای شدیدتر باشند و توصیه کردند که چه نوع لباسهایی
 باید بپوشند.

«هریک از ما يك قبا (قرطق) و روی آن يك جلیقه
 (خفتان) و روی آن يك پوستین و روی آن يك لباده و يك
 برنس پوشید و فقط چشمانش از آن نمایان بود و نیز
 سروال (سروال) و شنل (طاق) ساده و آستردار و کفش
 ران و کفش سرپائی (خف‌کیمخت) و روی آن کفش (خف)
 دیگر پوشیدیم بدین شکل هریک از ما وقتی با این همه‌لباس
 که پوشیده بود سوار شتر می‌شد نمی‌توانست بخود بجنبد»
 ابن‌فضلان این عرب مشکل‌پسند نه از آب و هوای خوارزم خوشش آمده

بود و نه از مردمانش.

«طرز تکلم و اخلاق مردم آنجا بسیار بد و وحشت‌انگیز است. صحبت ایشان بیشتر به جیرجیرسار (صیاح الزراریر) شباهت دارد. در آنجا به فاصله يك روز قریه‌ای به نام آردکو واقع است و ساکنین آن را کردلیه می‌نامند. کلام ایشان بیشتر به نق نق قورباغه (نقیق الضفادع) شبیه است.»

رسولان خلیفه در سوم مارس حرکت کردند و شب را در رباطی به نام زمگان که دروازه قلمرو ترکان غز بود بسر بردند. از آن پس در وسط کشورهای بیگانه بودند. «خود را به خداوند قادر متعال سپرده بودیم». در یکی از طوفانهای بیشمار برف و بوران، ابن فضلان در کنار ترکی مرکب می‌راند. ترك زبان به شکایت گشود: «اگر می‌دانستیم خدا از جان ما چه می‌خواهد می‌دادیم» ابن فضلان جواب داد: «آنچه می‌خواهد این است که بگوئید «لااله الاالله» ترك خندید و گفت: اگر می‌دانستیم که همین را می‌خواهد می‌گفتیم.»

از این‌گونه اتفاقات فراوان پیش آمد که ابن فضلان داستان آنها را باز می‌گوید بی‌آنکه استقلال فکری را که در آنها منعکس است ارج نهد. همچنین رسولان خلیفه اشمئزاز قلبی طوایف صحراگرد را در برابر قدرت رسمی ارج نمی‌نهادند. ماجرای زیر نیز در سرزمین اقوام نیرومند ترکان غز پیش‌آمد. این ترکان باجگزار خزران بودند و برحسب گفته برخی از منابع ارتباط نزدیک با آنان داشتند^{۸۲}. «فردای آن روز با مردی از ترکها که بسیار زشت و

بدقیافه و رذل و پلید بود و لباس ژنده‌ای در برداشت برخوردیم. آن روز یاران سختی ما را گرفته بود. آن مرد گفت: بایستید. تمام قافله که شامل سه‌هزار چارپا و پنج-هزار مرد بود از حرکت ایستاد. آنگاه گفت: هیچ‌يك از شما حرکت نکند. همگی دستور او را اطاعت نموده

ایستادیم ۸۲ و به او گفتیم: «ما دوستان گودزکین هستیم»
او پیش آمد خنده‌ای کرد و گفت: «گودزکین کیست؟ ریدم
به‌ریش گودزکین!» سپس گفت: «پکند» که به‌زبان خوارزمی
یعنی نان. من چند گرده نان به‌او دادم آنها را گرفت و گفت:
بروید به‌شما رحم کردم.»

روش دموکراتیک غزان در اتخاذ تصمیمات در نظر نماینده
حکومت مطلقه‌ای که قدرت خود را منتسب به‌خدا می‌دانست
(تئوکراسی) از آن هم غریب‌تر می‌نمود:

«مردمی صحرانشین هستند و خانه موئی یا سیاه‌چادر
(بیوت شعر) دارند و همیشه در حرکتند. به‌رسم صحرانشینان
یک‌دسته از این چادرها در یکجا و دسته دیگر در جای
دیگر گرد هم جمع می‌باشند. این مردم زندگی صحرایی
دارند و در رنج و مشقت بسر می‌برند. در عین حال مانند
الاغ گمراهند. به‌خدا ایمان ندارند و فاقد عقل و شعورند
و هیچ‌چیز را نمی‌پرستند. فقط بزرگان خود را ارباب
می‌خوانند. وقتی یکی از ایشان بخواهد با رئیس خود در
کاری مشورت کند می‌گوید: ای خدا (یارب) در فلان کار
چه کنم؟ ایشان در کار خویش با یکدیگر مشورت می‌کنند
اما وقتی در امری اتفاق نمودند و روی آن تصمیم گرفتند
یکی از پست‌ترین و فرومایه‌ترین آنان از میان‌شان برخاسته
قرارشان را برهم می‌زند.»

اخلاق‌جنسی غزا (و قبایل دیگر) مخلوطی جالب توجه از
آزادگرائی و توحش بود:

«زنهای ایشان خود را از مردان خویش و از دیگران
نمی‌پوشانند. همچنین زن هیچ‌چیز از بدن خود را از هیچ
کس پنهان نمی‌کند. یک روز نزد یکی از مردان ایشان

۸۳. البته سردمداران کاروان بزرگ می‌خواستند به‌هرقیمت از درگیر شدن با
غزا بپرهیزند.

نشستیم. همسرش نیز نزد ما بود. او در حالی که با ما صحبت می‌کرد پیش روی ما فرج خود را باز کرد و خارش داد. ما روی خود را پوشانیدیم و گفتیم استغفرالله. آنگاه شوهرش خندید و به ترجمان گفت به ایشان بگوئید او آن را پیش روی شما باز کند و ببینید و آن را حفظ کند و دست کسی به آن نرسد، بهتر از آن است که آن را بپوشاند و به آن دست بیایند. ایشان با زنا سروکار ندارند و هرکس که مرتکب این کار شود او را دونیم می‌کنند بدین قسم که شاخه‌های درخت را به هم نزدیک کرده او را به شاخه‌ها می‌بندند و آنها را رها می‌کنند و شخصی که به آنها بسته شده است دونیم می‌شود.»

ابن فضلان در اینجا نمی‌گوید که آیا عین این مجازات درباره زن زناکار نیز اجرا می‌شد یا نه؟ ولی بعدها که سخن از بلغارهای ولگا می‌رود باز همین مجازات وحشیانه دوشقه‌کردن زناکاران را می‌بینیم که در آنجا در مورد زن و مرد هر دو اجرا می‌شود. ابن فضلان از اینکه زن و مرد بلغار در رودخانه‌ها بدون ساتر عورت شنا می‌کنند و مانند غرها شرم به خود راه نمی‌دهند شگفت‌زده می‌شود. راجع به همجنس‌بازی - که در کشورهای عربی چیز غریبی شمرده نمی‌شد - ابن فضلان می‌گوید این عمل نزد ترکان گناه بزرگی است. اما در تنها داستانی که به عنوان شاهد مقال می‌آورد طرف که جوانی امرد را فریفته بود با تسلیم ۴۰۰ راس گوسفند جان بدر می‌برد.

ابن فضلان که به گرما به‌های مجلل بغداد خو گرفته بود پلشتی‌ترکان را نمی‌تواند تحمل کند. «غرها پس از بول و غایط استنجا نمی‌کنند. پس از جنابت یا در هیچ موقعیت دیگری خود را نمی‌شویند آنها با آب‌کاری ندارند بویژه در زمستان...» وقتی امیر بزرگ غرها قبای دیبای خود را از تن بیرون کرد تا خلعتی را که خلیفه برایش فرستاده بود بپوشد چشم رسولان بر لباس زیر او افتاد «که از کثرت چرک پوسیده بود زیرا

عادت آنها این است که لباسی را که شخصی پوشید تا برتنش پاره پاره نشود آن را بیرون نمی‌کنند.» یکی دیگر از اقوام ترك، باشقردها، ریش خود را می‌تراشند و شپش می‌خورند «درزهای نیم‌تنه خود را جستجو کرده شپشها را با دندان جویده می‌خورند» وقتی ابن‌فضلان باشقردی را که مشغول این کار بود نظاره می‌کرد وی متوجه شد و گفت: لذت است.

روی هم‌رفته تصویر دلپذیری نیست. مسافر مشکل‌پسند ما سخت از وحشیان بدش می‌آید. این احساس او تنها در مورد ناتمیزی و آنچه به نظر او نمایاندن ناروای تن بود برانگیخته می‌شود ولی نسبت به قساوت در مجازاتها و نیز در برابر مراسم قربانیهای آنان بی‌تفاوت می‌نماید. وصف مجازات بلغارها را در مورد آدمکشی با نوعی بی‌علاقگی و بی‌آنکه اظهار تنفر کند می‌آورد: «صندوقی از چوب تبریزی برایش ساخته او را درون آن قرار می‌دهند و سی‌قرص نان و يك كوزه آب نزد او می‌گذارند آنگاه صندوق را می‌خکوب کرده سه‌چوبه مانند سه‌پایه نصب می‌کنند و صندوق را به آن می‌آویزند و می‌گویند او را میان آسمان و زمین قرار می‌دهیم تا باران و آفتاب بخورد شاید خداوند او را بیخشد. او آنقدر آویزان می‌ماند تا گذشت زمان و وزش بادهای او را پیوساند.»

او همچنین، بی‌آنکه تأثیری نشان دهد از قربانی صدها اسب و گوسفند و حیوانات دیگر در مراسم تدفین سخن می‌گوید و داستان غم‌انگیز قربانی کنیزکی روس^{۸۴} را برسر تابوت اربابش می‌آورد. در مورد مذاهب کفار چیز زیادی نمی‌گوید. اما کیش باشقردها که آلت تناسلی را می‌پرستیدند توجه او را جلب می‌کند. با مترجم خود می‌گوید: «از یکی از ایشان پرس که دلیل آنها برای این کار چیست و چرا این آلت را خدای خود ساخته‌اند؟ گفت: زیرا من از مانند آن بیرون آمده‌ام و برای خودم آفریننده‌ای جز آن نمی‌شناسم!»

۸۴. وایکینگهای بودند که مراکز روس‌نشین اولیه را بنیاد نهادند. فصل سوم دیده شود.

آنگاه ابن فضلان می‌گوید: «در میان ایشان کسانی هستند که بوجود دوازده خدا معتقدند: خدای زمستان، خدای تابستان، خدای باران، خدای باد، خدای درخت، خدای مردم، خدای چارپایان، خدای آب، خدای شب، خدای روز، خدای مرگ و خدای زمین. خدائی که در آسمان است بزرگترین آنها می‌باشد. در عین حال با سایر خدایان اتفاق نظر دارد و هر خدا از کاری که شریک دیگرش می‌کند راضی است... گروهی از ایشان را دیدیم که مار می‌پرستیدند و طایفه‌ای که ماهی‌پرست بودند و باز طایفه‌ای دیگر که دورنا را پرستش می‌کردند».

ابن فضلان در میان بلغارهای ولگا رسم غریبی را مشاهده کرد: «هرگاه با شخص زیرک و با اطلاعی برخورد کنند می‌گویند حق این است که این شخص در خدمت خدای ما باشد، سپس او را گرفته ریسمانی به گردنش می‌بندند و بر درختی می‌آویزند تا متلاشی شود.»

خاورشناس ترك زکی ولیدی طوغان که از معتبرترین صاحب نظران درباره ابن فضلان و روزگار وی می‌باشد در تعلیقات خود در این زمینه می‌گوید ۸۵ در روش قساوت‌آمیزی که بلغارها نسبت به افراد بسیار هوشمند بکار می‌بستند هیچ چیز مرموزی نیست. این نحوه عمل مبتنی بر تعقل ساده و متوسط آدمهای معمولی اجتماع است که می‌خواهند يك زندگی عادی را داشته باشند و از مخاطرات و ماجراهایی که نابغه‌ها ممکن است پای‌شان را در میان آن بکشانند حذر می‌کنند. طوغان از يك ضرب‌المثل تاتاری یاد می‌کند که می‌گوید: «اگر خیلی بدانید به‌دارتان خواهند آویخت و اگر خیلی فروتنی نمائید پایمالتان خواهند کرد» آنگاه نتیجه‌گیری می‌کند که «قربانیانی از این قبیل را نه چون افرادی دانشمند بلکه چون نوابغی سرکش و خیلی هوشمند باید نگریست.» این نکته روشن می‌سازد که رسم مزبور را باید واکنشی دفاعی از طرف اجتماع در برابر هرگونه تغییر دانست و گوشمالی

برای نوآورانی که خود را با روال جاری جامعه سازش نمی‌دهند تلقی کرد^{۸۶}. اما طوغان چند سطر پائینتر تفسیر دیگری را نیز عرضه می‌کند.

«ابن فضلان اینجا در مقام توصیف قتل ساده دوتن آدم خیلی زیرک نیست بلکه می‌خواهد یکی از رسوم بت‌پرستان را بیان کند و آن قربانی انسان است که بهترین فرد را به آستان خدایان هدیه می‌کنند. این تشریفات محتملاً نه به وسیله افراد عادی بلکه توسط پزشگان یعنی شمنان صورت می‌گرفته است. شمنان در میان بلغارها و روسها، به نام مذهب، اختیار مرگ و زندگی افراد را در دست داشته‌اند. بنا به روایت ابن‌رسته پزشگ روسی می‌توانست برگردن هرکس که بخواهد طناب بیفکند و او را از درختی بیاویزد تا خدایان را به ترحم وادارد. وقتی پزشگ به چنین کاری دست می‌زد مردم آن را «نذری برای خدا» می‌دانستند.»

شاید انگیزه‌های دوگانه مزبور هر دو در کار بوده است بدین تعبیر که حالا که باید قربانی کرد بگذار فتنه‌گران را قربانی کنیم. چنانکه خواهیم دید قربانی انسان در میان خزران نیز مرسوم بود. بعلاوه خزرها پادشاه خود را در پایان دوره معینی می‌کشتند. با توجه به این نکات درمی‌یابیم که رسوم و آداب خزرها با قبایلی که ابن فضلان وصفشان را آورده شباهتهای زیادی داشته است. متأسفانه ابن فضلان پایتخت خزران را ندیده و اطلاعاتی را که درباره آنها نقل کرده از نواحی زیر نفوذ آنها و بویژه از دربار بلغار گرد آورده است.

- ۱۰ -

کما بیش يك سال (از ۲۱ ژوئن ۹۲۱ تا ۱۲ می ۹۲۲) طول

^{۸۶}. طوغان در تأیید قول خود مطالبی را از متون ترکی و عربی، بدون ترجمه نقل می‌کند و این عادت بدی است که در روزگار ما همه کسانی که تخصصی در این زمینه دارند مبتلای آن می‌باشند.

کشید تا فرستادگان خلیفه خود را به مقصد یعنی به سرز و بوم بلغارهای ولگا رسانیدند. راه مستقیم بغداد به ولگا از قفقاز و بلاد خزر می گذشت ولی چون سفیران نمی خواستند که با خزران درگیر شوند راه دورتری را در پیش گرفتند و کرانه شرقی دریای خزر را دور زدند. حتی در این طریق مرتباً خطر احتمالی درگیری با خزران به آنان یادآوری می شد.

داستان جالب توجهی به هنگام اقامت آنان نزد امیر غزان (همان که لباس زیرینی کثیف داشت) بوقوع پیوست. امیر نخست از فرستادگان خلیفه بگرمی استقبال کرد و ضیافتی برای آنان ترتیب داد. لیکن بعداً بزرگان غز در اندیشه روابط خود با خزران افتادند. امیر انجمنی از بزرگان فراهم آورد تا به رایزنی پردازند:

«ترخان، نجیبتر و محترمتر ایشان؛ مردی لنگ و کور و شل بود. امیر به ایشان گفت: اینها فرستادگان پادشاه عرب نزد داماد من المش پسر شلکی هستند و من نخواستم ایشان را بدون مشورت با شما آزاد کنم. ترخان گفت این چیزی است که هرگز ندیده و نشنیده ایم و در زمان ما و پدرانمان فرستاده هیچ پادشاهی از نزد ما نگذشته است. به گمان من سلطان حيله بکار برده و این اشخاص را نزد خزر فرستاده تا ایشان را بر علیه ما برانگیزاند. عاقلانه آن است که این فرستادگان دو نیم شوند و آنچه را که همراه دارند ضبط کنیم. یکی از آنها گفت: نه، بلکه آنچه دارند بگیریم و ایشان را لخت بجائی که آمده اند بازگردانیم. دیگری گفت: نه، ما اسیرانی نزد پادشاه خزر داریم. اینها را به عوض آنها نزد او بفرستیم.»

رایزنی آنها در این باب هفت روز طول کشید و در این مدت این فضلان و همراهانش از عاقبت کار در هراس بودند. در نهایت، غزها اجازه دادند که فرستادگان خلیفه به سفر خود ادامه دهند. این فضلان نمی گوید چرا؟ شاید به این علت که فرستادگان توانستند

قانعشان سازند که اعزام آنان اقدامی بر ضد خزران بوده است. غزها چندی پیش به اتفاق خزرها با یکی دیگر از اقوام ترك، پچنكها، جنگیده بودند لیکن در این اواخر دست به حرکات خصومت آمیزی زده بودند که منجر به اسارت عده‌ای نزد خزران شده بود.

در تمام طول این سفر خطر خزرها همچنان بالای سر رسولان خلیفه سایه افکنده بود. در شمال دریای خزر دور بزرگ دیگری زدند تا به اردوگاه بلغار در حوالی محل تلاقی رودخانه‌های ولگا و کاما رسیدند. در اینجا پادشاه بلغار و بزرگان قوم با تشویش و نگرانی در انتظار آنان بودند. به محض آنکه مراسم و تشریفات پایان رسید پادشاه کس به دنبال ابن فضلان فرستاد تا مذاکرات را آغاز کنند. پادشاه به لحنی قاطع (صدایش چنان بود که گوئی دارد از ته بشکه‌ای حرف می‌زند) از مقصد اصلی خویش سخن در میان آورد یعنی از پولی که می‌بایستی برای ساختمان دژ به منظور حفاظت او در برابر یهودان مصرف شود. متأسفانه آن پول را که چهار هزار دینار بود به جهت برخی اشکالات اداری در اختیار هیأت نگذاشته بودند و می‌بایستی بعداً فرستاده شود. شاه که مردی مهیب و تنومند بود نومیدانه بگمان افتاد که مبادا رسولان پول را خورده باشند.

«چه می‌گوئید راجع به شخصی که به وسیله جماعتی برای مردمی ناتوان و در محاصره و قید بندگی پولی بفرستد و آن جماعت به او خیانت بکنند؟ گفتم: جایز نیست و آنان مردم بدی هستند. گفت: آیا این نظر مورد اتفاق همه است یا اختلافی هم در آن وجود دارد؟ گفتم مورد اتفاق است.»

ابن فضلان کم‌کم موفق شد شاه را متقاعد سازد که در وصول پول فقط تأخیری رخ داده است^{۸۷} لیکن نتوانست نگرانی‌خاطر او را یکسره رفع کند. شاه مرتب تکرار می‌کرد که مقصود از دعوت نمایندگان خلیفه ساختمان دژ بود و او از پادشاه خزران می‌ترسد. ظاهراً حق هم داشت که اینگونه بترسد چه به گفته ابن فضلان:

۸۷. ظاهراً پول بعدها رسیده است زیرا دیگر ذکری از آن در میان نمی‌آید.

«پسر پادشاه بلغار به عنوان گروگان نزد پادشاه خزر می‌باشد. يك بار پادشاه خزر خبر یافت که پادشاه بلغارها دختر زیبایی دارد. برای ازدواج از او خواستگاری کرد ولی پادشاه بلغار ایستادگی نمود و تقاضایش را نپذیرفت. آنگاه پادشاه خزر که یهودی است دختر را که مسلمان است بزور گرفت. دختر نزد او مرد. پس از آن به سراغ دختر دیگر پادشاه بلغار فرستاد. چون این خبر به بلغار رسید از ترس آنکه مبادا او را مانند دختر اولش بریاید وی را به ازدواج پادشاه اسکل که خود زیردست اوست درآورد. به همین جهت بود که پادشاه بلغار به سلطان (خلیفه) نامه نوشته از او تقاضا کرده بود تا برایش دژی بسازد که او را از آسیب پادشاه خزر در امان دارد.»

این مسأله بسان ترجیع‌بندی تکرار می‌شود. ابن فضلان از باجی که پادشاه بلغارها به خزران می‌پردازد نیز سخن می‌گوید: يك پوست سمور برای هر خانواده در اقلیم بلغار. یا توجه به اینکه بلغارها بالغ بر پنجاه هزار خانوار (چادر) بودند و قیمت پوست سمور در سرتاسر دنیا خیلی بالا بود مبلغ باج قابل اهمیت بوده است.

— ۱۱ —

آنچه ابن فضلان درباره خزران روایت می‌کند، چنانکه متذکر شده‌ایم، مبتنی بر اطلاعاتی است که در جریان مسافرت خود - و بیشتر در دربار بلغار - گردآوری نموده است. برخلاف بقیه روایات او که حاصل مشاهدات شخصی وی است مطالب مربوط به خزران يك رشته اطلاعات التقاطی دست دوم و بیروح می‌باشد. منابعی هم که آن اطلاعات را در دسترس او گذارده‌اند از تحریف حقایق خودداری ننموده‌اند، زیرا که پادشاه بلغار از ارباب خزر خود خوشش نمی‌آمد. اکراه و ناخوشایندی خلیفه نیز از مملکتی که به کیش رقیب اسلام گرویده بود نیازی به تذکر و تأکید ندارد.

روایت ابن فضلان، بدون مقدمه‌ای، از توصیف دربار روس به توصیف دربار خزران منتقل می‌شود:

«اما پادشاه خزر که «خاقان» نام دارد فقط هر چهارماه يك بار برای گردش بیرون می‌آید. او به نام خاقان بزرگ خوانده می‌شود و جانشین (خلیفه) او را «خاقان‌به» می‌نامند. این شخص فرماندهی سپاهیان و امور ایشان را بعهده دارد و امور کشور را اداره می‌کند و ظاهر می‌شود و به جنگ می‌رود. پادشاهانی که در نزدیکی او هستند از وی اطاعت می‌کنند. او هر روز با فروتنی نزد خاقان بزرگ می‌رود و اظهار تواضع و آرامش می‌کند و فقط با پای برهنه در حالی که يك تکه هیزم در دست دارد نزد او حاضر می‌شود. وقتی به او سلام می‌کند آن هیزم را در برابرش روشن می‌سازد. پس از فراغت از اشتعال هیزم روی تخت در طرف راست پادشاه می‌نشیند و مردی به نام «کندر خاقان» پشت سر او و مرد دیگری نیز به نام «جاوشیغر» پشت سر این شخص جای می‌گیرند.

رسم پادشاه بزرگ بر این است که بار عام نمی‌دهد و برای مردم نمی‌نشیند و با ایشان سخن نمی‌گوید. بجز کسانی که نام بردیم هیچ‌کس نزد او نمی‌رود. کار شهرستانها و حل و عقد امور و مجازاتها و اداره کشور به عهده خلیفه او «خاقان‌به» است. رسم است که چون پادشاه بزرگ بمیرد خانه بزرگی برایش می‌سازند. این خانه بیست اتاق دارد. در هر يك از اتاقهای این خانه برایش قبری می‌کنند و آنقدر سنگ را خرد می‌کنند تا مانند سرمه نرم شود و کف اتاق را با آن می‌پوشانند. سپس روی آن نوره می‌ریزند. در زیر ساختمان نهر آبی موجود است. این نهر بزرگ است و آب آن جریان دارد. قبر را بالای نهر قرار می‌دهند و می‌گویند: برای آنکه شیطان و انسان و کرم و حشرات به آن دسترسی نداشته باشند.

وقتی پادشاه به خاک سپرده شد گردن کسانی را که او را دفن کرده‌اند می‌زنند تا معلوم نشود قبر او در کدام يك از این اتاقها واقع است. قبر او بهشت نامیده می‌شود و می‌گویند: به بهشت رفت. سپس همه اتاقها را با دیبای زربفت فرش می‌کنند.

پادشاه خزر را عادت چنان است که بیست و پنج زن داشته باشد. هر يك از ایشان دختر یکی از پادشاهان هم‌مرز وی می‌باشند و او را خواهرناخواه می‌گیرد. اوشصت‌کنیز برای هم‌خوابی با خود دارد که همه‌شان بی‌اندازه زیبا هستند.»

ابن‌فضلان آنگاه توصیف خیال‌انگیزی از حرم خاقان دارد که در آن هریك از بیست و پنج زن و شصت‌کنیز، کاخی ویژه دارند و خدمتکار یا خواجه‌ای، که به اشارتی هرکدام را که شاه اراده کند زودتر از يك چشم برهم زدن در بستر او حاضر می‌سازد.

پس از چند نکته مشکوک دیگر دربارهٔ رسوم خاقان خزر (که بعدها از آن سخن خواهیم گفت) ابن‌فضلان اطلاعاتی نیز از وضعیت کشور خزران می‌دهد:

«پادشاه خزر در کنار رود ولگا (نهر اتل) [*] شهر بزرگی دارد: این شهر دارای دو قسمت است در يك قسمت آن مسلمانان و در قسمت دیگر پادشاه و همراهانش سکونت دارند. یکی از غلامان شاه که مسلمان است و او را «خز» می‌خوانند بر مسلمانان حکومت می‌کند. کارهای مسلمانان ساکن شهر خزرها و کسانی که برای بازرگانی نزد ایشان رفت و آمد می‌کنند به‌این غلام مسلمان رجوع می‌شود و هیچ کس بجز او به‌کار آنان رسیدگی نمی‌کند و حکم نمی‌دهد.»

گزارش سفر ابن‌فضلان تا آنجا که به‌دست ما رسیده بدین سخنان پایان می‌یابد [*]:

«خزران و پادشاه آنان همه ۸۸ جمه‌وند. بلغاریان و

۸۸. بنظر می‌آید که این گفته گزافه‌آمیز است و منشأ آن وجود جماعتی مسلمان —

همسایگان آنان رعیت او هستند و او را چون خدا می‌پرستند.
 بعضیها برآنند که یاجوج و ماجوج همان خزرانند.»

- ۱۲ -

من داستان ابن فضلان را بتفصیل نقل کردم نه به خاطر اطلاعات
 جسته و گریخته‌ای که از خود خزران بدست می‌دهد بلکه به خاطر
 پرتوی که به جهان دور و بر آنها می‌افکند و بربریت سفت و سختی را
 که خزران در میان آن می‌زیستند روشن می‌کند. روایت ابن فضلان ضمناً
 گذشته قوم خزر را پیش از گرویدن به آئین یهود نیز منعکس می‌سازد.
 در آن زمان که ابن فضلان به مرز و بوم بلغار رفت خزران در مقایسه
 با همسایگان دیگر خود به کشوری نو و شگفت‌انگیز تبدیل یافته بود.
 این تضاد در گزارشهای مورخان عرب^{۸۹}، در کلیه زمینه‌ها از
 مسکن و اداره و دادرسی انعکاس دارد: بلغاریان هنوز در چادر بسر
 می‌برند، شاه آنان نیز چنین است جز آنکه چادر او «بسیار بزرگتر
 است و گنجایش هزار نفر بلکه بیشتر را دارد»^{۹۰} و حال آنکه خاقان
 خزر در قصری از آجر بسر می‌برد و زنان او در «کاخهایی مستقف با
 چوب ساج»^{۹۱}، و مسلمانان آنجا چندین مسجد دارند که «مناره یکی از
 آنها مشرف بر قصر پادشاه است»^{۹۲}.

در این منطقه حاصلخیز، مزارع و کشتزارهای خزران بیش از

→ در پایتخت خزران می‌باشد. زکی‌ولیدی به همین ملاحظه کلمه «همه» را حذف
 کرده است. باید چنین فرض کنیم که مقصود از همه خزران، قبیله حاکم است و نه
 اقوام مختلفی که کشور موزائیک گونه خزران را تشکیل می‌دادند. مسلمانان
 اگرچه از استقلال قضائی و مذهبی برخوردار بودند جزو خزران حقیقی بشمار
 نمی‌آمدند.

۸۹. اطلاعاتی که در زیر خواهیم آورد مبتنی بر آثار اصطخری، مسعودی، ابن رسته
 و ابن حوقل است. (ضمیمه دوم دیده شود)

۹۰. زکی‌ولیدی صفحه ۶۱.

۹۱. اصطخری.

۹۲. مسعودی.

شصت، هفتاد میل پشت سر هم ادامه می‌یابد. تاکستانهای مفصلی نیز دارند. ابن حوقل می‌گوید: «در سرزمین خزر شهری هست به نام آسمید (سمندر) که آنقدر باغ و بوستان دارد که از دربند تا سریر همه جا را باغها و درختزارهای آن شهر فرا گرفته است. گفته می‌شود چهل-هزار از این باغها هست که در بسیاری از آنها انگور بعمل می‌آید».^{۹۲} ناحیه شمال قفقاز بسیار حاصلخیز بود. در ۹۶۸ ابن حوقل با مردی ملاقات کرد که پس از هجوم روسیان آنجا را دیده بود.

«گفت: در همه تاکستانها و باغها هیچ برای فقرا بجای نگذاشته بودند حتی برگی در شاخساری... اما به خاطر خاک عالی و فراوانی حاصل سه سال طول نخواهد کشید که اوضاع به حال گذشته باز آید» شراب قفقازی هنوز فراورده مطبوعی تلقی می‌شود که در شوروی به مقادیر فراوان مصرف دارد.

مع ذلك بیشتر درآمد خزانه پادشاهی از بازرگانی خارجی تأمین می‌شد. ابن فضلان بزرگی کاروانهای تجارتی را که در میان آسیای مرکزی و ناحیه ولگا - اورال در رفت و آمد بودند متذکر شده است. بیاد داشته باشیم کاروانی که فرستادگان خلیفه در گرگانج به آن ملحق شدند از پنج هزار مرد و سه هزار حیوان بارکش فراهم گشته بود. اگر هم احتمال اغراق را در نظر بگیریم به هر حال کاروان بزرگی بوده است. نمی‌دانیم که چقدر تا از این کاروانها وجود داشت و چندگاه يك بار سفر می‌کردند و نیز نمی‌دانیم که نوع کالاهای و محمولاتشان چه بود، ظاهراً کالاهائی مانند پارچه، خشکبار، عسل، بوم و ادویه سهم بزرگی در این تجارت داشته است. راه بازرگانی دیگری از قفقاز به ارمنستان، گرجستان، ایران و بیزانس می‌رفت. راه سومی که روز به روز بر رونق آن می‌افزود عبارت بود از راه دریائی بازرگانان روس که از رودخانه ولگا به سواحل شرقی دریای خزر می‌رفتند و بیشتر پوستهای گرانبها - که مورد تمایل اشراف مسلمان بود - با خود می‌آوردند و نیز بردگان شمال که آنها را در بازار برده‌فروشان ایتل

۹۳. ابن حوقل و اصطخری (اصطخری تنها چهار هزار باغ می‌گوید [*]).

می فروختند. فرمانروای خزر از همه این کالاهای ترانزیتی – و من جمله از بردگان – ده درصد مالیات می گرفت. اگر باجی را هم که اقوام بلغار و مجار و برتاس و دیگران می پرداختند بر آن بیفزائیم درخواهیم یافت که خزران می بایستی کشوری مرفه باشد لیکن کشوری که رفاه آن در گرو نیرومندی نظامی و پرستیژ و توانائی مأمورین وصول مالیات و گمرک است.

بجز ناحیه حاصلخیز جنوب که تاکستانها و باغستانها داشت، نواحی دیگر خزران از لحاظ منابع طبیعی فقیر بود. یکی از مورخان عرب (اصطخری) می گوید تنها فراورده محلی که از بلاد خزر صادر می شود سریشم است. محققاً این گفته نیز اغراق آمیز است لیکن به هر حال واقعیتی را نشان می دهد که بیشتر فعالیت بازرگانی خزر عبارت بود از صدور مجدد کالاهائی که خود از ممالک دیگر وارد می کردند. از آن جمله مخصوصاً عسل و موم برای ساختن شمع جلب نظر مورخان عرب را کرده است. مقدسی می گوید: در بلاد خزر گوسفند و عسل و جلود به مقدار فراوان وجود دارد^{۹۴}. آری یکی از منابع یعنی «دربندنامه» از کانهای زر و سیم در این مرز و بوم سخن می گوید لیکن محل آنها را تعیین نمی کند. از سوی دیگر منابع متعدد از وجود کالاهای خزر در بازارهای بغداد و از حضور بازرگانان خزر در استانبول و اسکندریه و حتی در نقاطی دور دست چون سامار و فرغانه آگاهی می دهند.

بنابراین خزران به هیچ وجه از دنیای متعین گسیخته نبود. در مقایسه با قبایلی که در مجاورت شمالی آن می زیستند خزران را می توان کشوری بین المللی بحساب آورد که راه را برای نفوذ فرهنگها و مذاهب گوناگون باز گذاشته بود. مع ذلك از استقلال خود در برابر دو نیروی مهم مذهبی جهان بسختی دفاع می کرد. ما خواهیم دید که این وضع منجر شد به تحول یا کودتائی که جهود دیگری را به عنوان کیش رسمی کشور برقرار ساخت.

چنین می‌نماید که در میان خزران حرفه و صنعت و از جمله خیاطی به مرحله شکوفائی رسیده بود. وقتی که امپراتور آینده کنستانتین پنجم، دختر خاقان خزر را به‌زنی گرفت (بخش ۱ این کتاب دیده شود) در جزو جهیزیه عروس جامه‌ای زیبا بود که چشم درباریان بیزانس را خیره کرد چندانکه آن را به‌عنوان الگو برای قبای رسمی مردانه برگزیدند و نام آن را Tzitzakion خواندند که مشتق است از نام کوچک عروس «چیچک» که ناسی ترکی - خزری و به معنی گل است (این خانم پس از غسل تعمید ایرن^{۹۵} نامیده شد).

توین بی می‌گوید: در اینجا با داستانی روشنگر از تاریخ‌فرهنگ مواجه هستیم^{۹۶}. وقتی يك شاهزاده خانم دیگر خزر به عقد حکمران مسلمان ارمنستان درآمد، در موکب او علاوه بر خدمتکاران و غلامان، ده خرگاه از دیبای اعلا برفراز گردونه‌ها حمل می‌شد که بر درهای آنها صفحاتی از زر و سیم کوبیده بودند و سقف آنها با پوست سمور پوشیده بود. ده گردونه دیگر نیز مملو از ظروف زرین و سیمین و چیزهای قیمتی دیگر بود که به‌عنوان جهیزیه همراه عروس برده می‌شد^{۹۷}. خاقان خود در چادری متحرك سفر می‌کرد که اندرون آن از این هم آراسته‌تر بود و بر تارك آن اناری زرین قرار داشت.

- ۱۳ -

هنر خزران همانند بلغاریان و مجاران بیشتر تقلیدی بود بر اساس الگوهای هنر ایران ساسانی. بادر^{۹۸} باستانشناس شوروی بر تأثیر خزران در انتشار سبك ایرانی نقره‌کاری در نواحی شمال تأکید می‌کند. شاید خزران در نقش دلال و واسطه قسمتی از اشیائی را که وارد کرده بودند به کشورهای دیگر صادر می‌کردند ولی قسمت دیگری از صادرات آنها چیزهائی بود که صنعتگران خزر در کارگاههای

95. Eiren. 96. Toynbee A. (1973) p. 549.

97. Zeki Validi p. 120.

۹۸. Bader به نقل دانیلوف (۱۹۵۴) صفحه ۲۳۱.

خود، به تقلید از دیگران می‌ساختند. خرابه‌های این کارگاه‌ها در نزدیکیهای قلعهٔ کهن خزرها به نام سارکل^{۹۹} کشف شده‌است. جواهراتی که در داخل قلعه از زیر خاک درآمده همه از مصنوعات داخلی بوده‌اند.^{۱۰۰} باستانشناس سوئدی ت.ی. آرن^{۱۰۱} از روکشها و سنگها و قلابهای زینتی سخن می‌گوید که با الهام از شیوه‌های ساسانی و بیزانسی به دست صنعتگران خزر یا در نواحی زیر نفوذ خزرها ساخته شده و تا سوئد رفته است^{۱۰۲}.

بنابراین خزران در نشر هنرهای ایران و روم در میان اقوام نیمه وحشی اروپای شرقی نقش واسطه را برعهده داشته‌اند. بارتا پس از بررسی کامل مدارك و اسناد باستانشناسی (که غالباً از منابع شوروی گرفته شده) چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«غارت تفلیس به وسیلهٔ خزران، ظاهراً در بهار سال ۶۲۹ میلادی، با موضوع بحث ما ارتباط دارد... [در طول مدتی که خزران شهر را در اشغال داشتند] خاقان مأمورینی را برای نظارت در کار زرگران و نقره‌کاران و آهنگران و مسگران برگماشت. بازار و به‌طور کلی تجارت، حتی ماهیگیری نیز زیر کنترل خزران بود... بنابراین در خلال تهاجمات پیاپی به نواحی قفقاز در طول قرن هفتم، خزران با فرهنگی که خود از سنت ایران ساسانی برخاسته بود آشنا گشتند و بدینگونه دستاورد این فرهنگ نه تنها از طریق تجارت بلکه به وسیلهٔ غارت و حتی باج در میان اقوام صحرا انتشار یافت... رد پاهائی که به‌سعی و اهتمام تمام به امید کشف ریشه‌های هنر مجاری در قرن دهم پیگیری کرده‌ایم سرانجام به سرزمین خزر منتهی گشته است^{۱۰۳}.»

۹۹. متأسفانه سارکل Sarkel که از لحاظ باستانشناسی مهمترین مرکز مربوط به خزران بود بر اثر ایجاد تأسیسات هیدروالکتریک زیر آب رفت.

100. Burtha p. 139. 101. T.J. Arne.

۱۰۲. به نقل دانلوف (۱۹۵۴) صفحهٔ ۲۳۱.

103. Burtha pp. 143-5.

این آخرین نکته در سخن دانشمند مجارستانی، اشاره به یافته‌های باستانشناسی جالب توجهی است که به نام «گنجینه نگیزتزنتمیکلوس»^{۱۰۴} شناخته می‌شود (کلیشه اول کتاب دیده شود) این گنجینه عبارت است از بیست و سه قطعه ظروف زرین از قرن دهم که در ۱۷۹۱ در نزدیکیهای آبادی به همین نام پیدا شد.^{۱۰۵} پارتا یادآور می‌شود که چهره «شاهزاده پیروزمند» که موی سر اسیری را گرفته و با خود می‌کشد، و آن صحنه اساطیری در عقب کوزه زرین، و همچنین نقش و نگارهای دیگر اشیاء زینتی نمایانگر ارتباط نزدیکی است که در میان آنها با چیزهایی که در «توی بازار» بلغارستان و در سارکل خزر پیدا شده است وجود دارد. چون هم بلغارها و هم مجارها برای مدتی طولانی زیر فرمان خزرها بودند این امری شگفت‌آور تلقی نمی‌شود و نقش‌جنگاور به انضمام نقوشی که در سایر قطعات این گنجینه هست تصویری از هنر مرسوم در قلمرو امپراتوری خزر را بدست می‌دهد (که نفوذ ایران و بیزانس، همانگونه که انتظار می‌رود، در آن نمایان است^{۱۰۶}).

یکی از مکاتب باستانشناسی مجارستان بر آن است که طلاکاریها و نقره‌کاریهای قرن دهم آن کشور در حقیقت دستاورد خزران بوده است.^{۱۰۷} همچنانکه در فصول آینده این کتاب خواهیم دید (فصل سوم، بخشهای ۷ و ۸) چون در سال ۸۹۶ مجارها به هنگری مهاجرت کردند یکی از قبایل شورشی خزر به نام کبر^{۱۰۸} رهبری آنان را برعهده داشت. قبیله کبر خود نیز با مجارها در مرز و بوم نوین مستقر گردید و این قبیله در زرگری و نقره‌کاری مشهور آفاق بود مجارها که در وضع بدوی‌تری بسر می‌بردند این فنون را از کبرها آموختند. بنابراین، نظریه دائر بر اینکه مقداری از اشیاء باستانی پیدا شده در مجارستان

104. (Treasure of Nagyszentmiklos).

۱۰۵. حالا این آبادی جزو رومانی است و Sinnicolaul Mare نام دارد.

۱۰۶. خواننده علاقه‌مند برای ملاحظه مجموعه جالب توجهی از تصاویر مراجعه کند به Gyula László, *The Art of the Migration Period*

اگر چه اظهارنظرهای تاریخی این مؤلف را باید با احتیاط تمام تلقی کرد.

107. László G. (1974) pp. 66f. 108. Kabar.

کار خزرها بوده است قابل توجه می‌باشد و این مطلب در پرتو بحثی که در خصوص هسته مجار - خزر خواهیم آورد روشنتر خواهد گشت.

- ۱۴ -

خواه تصویر مرد جنگی بر روی کوزه زرین از اصل مجار باشد یا خزر، این تصویر، هیات سواری از آن دوران را که شاید عضو یکی از برگزیده‌ترین دسته‌های سپاهیان بوده است در نظر ما مجسم می‌سازد. مسعودی می‌گوید. که «در سپاه خزر هفت هزار سوار با پادشاه حرکت می‌کنند»^{۱۰۹} از این سواران عده‌ای تیرانداز هستند با جوشن و خود و زره، و عده‌ای نیزه‌دار که ساز و برگ آنها نظیر مسلمانان است... هیچ پادشاهی جز پادشاه خزران در این قسمت از جهان سپاه منظم آماده‌ای ندارد.» ابن حوقل می‌گوید: «این پادشاه دوازده هزار سپاهی در خدمت خود دارد که چون یکی از آنان بمیرد کس دیگری را بجایش می‌گذارند.»

اینجاست که راز بزرگ سلطه و قدرت خزران را در می‌یابیم: داشتن يك سپاه آزموده و دائمی یا گارد شاهی که به هنگام صلح، اقوام مختلف کشور را در کنترل خود داشت و به هنگام جنگ، در قلب اردوهای جای می‌گرفت که، چنانکه پیشتر آوردیم، گاهی تعداد آنها به صد هزار تن یا بیشتر بالغ می‌شد^{۱۱۰}.

۱۰۹. اصطخری می‌گوید: دوازده هزار سوار.
 ۱۱۰. بنابه گفته مسعودی سپاه پادشاه از مسلمانانی تشکیل می‌شد که از کشور مجاور خوارزم به خزران مهاجرت کرده بودند. در زمان قدیم، بعد از ظهور اسلام، جنگ و وبا در میان خوارزمیان افتاد و سبب مهاجرت آنان به خزران شد. «و چون پادشاه خزران با مسلمانان در جنگ باشد این سربازان از سپاه خزران جدا می‌شوند و با همکیشان مسلمان خود نمی‌جنگند.» اینکه مسعودی می‌گوید سپاه از مسلمانان بود البته گزافه‌ای بیش نیست و خود وی چند سطر پائینتر خلاف آن را می‌آورد آنجا که می‌گوید سربازان مسلمان جای جدائی در سپاه خزران دارند. ابن حوقل نیز می‌گوید: اطرافیان ملک در حدود چهار هزار و سپاه او دوازده هزار تن است. احتمالاً خوارزمیان در میان این سپاه چیزی شبیه گارد سویس بوده‌اند ←

- ۱۵ -

نخستین پایتخت این امپراتوری متنوع محتملاً قلعه بلنجر در دامنه شمالی قفقاز بوده و چون در قرن هشتم این مناطق در معرض تاخت و تاز اعراب قرار گرفت پایتخت به سمندر در کرانه غربی دریای مازندران و سرانجام به ایتل در مصب رودخانه ولگا انتقال یافت. روایات متعددی در وصف این پایتخت به دست ما رسیده است که مفاد آنها کمابیش با هم تطبیق می‌کند. شهری بود دوپاره که در دو کرانه رودخانه بنا شده بود. نیمه خاوری آن را «خزران» و نیمه باختری را «ایتل» می‌خواندند^{۱۱۱} و پلی از قایق‌های بهم پیوسته دو سوی شهر را بهم می‌پیوست. نیمه باختری باروئی مستحکم داشت که از آجر ساخته شده بود. کاخ‌های خاقان و بیک و منازل خدمه آنان^{۱۱۲} و خزرهای اصلی در این قسمت متمرکز بود. این بارو چهار دروازه داشت که یکی از آنها به روی رودخانه باز می‌شد. در آن سوی رودخانه، در کرانه خاوری، مسلمانان و بت‌پرستان مسکن داشتند^{۱۱۳}. مسجدها، بازارها، گرمابه‌ها و سایر اماکن عمومی نیز در این بخش از شهر واقع بود. چند تن از نویسندگان عرب از شمار مساجد و بلندی مناره‌های

→ و اینکه هموطنان آنان از گروگان‌هایی که نزد خزران دارند سخن گفته‌اند (بخش ۱۰ بالا دیده شود) شاید مقصود همین باشد. برعکس، امپراتور بیزانس کنستانتین پرفیروز نیتوس برگزیدگانی از قراولان خزر را بر در کاخ خود گماشته بود. این امتیازی بود که بهای گزافی در ازای آن پرداخته می‌شد. درآمد گارد آنقدر زیاد بود که برای عضویت در آن مبلغ معتنا بهی می‌پرداختند. حقوق گارد ۲/۲۵ تا ۴ درصد این مبلغ بیش نبود. (Constantine, De Ceremoniis pp. 692-3) مثلاً کسی که معادل ۷/۴۵ لیره انگلیسی دریافت می‌کرد برای بدست آوردن این شغل ۳۰۲/۸۵ لیره پرداخته بود. (Bury. 22 BM) ۱۱۱. این شهر را در ادوار مختلف به نام‌های مختلف خوانده‌اند مثلاً البیاضه (به معنی شهر سپید).

۱۱۲. مسعودی جای این ساختمانها را در جزیره یا شبه جزیره‌ای نزدیک سواحل غربی نشان می‌دهد.

۱۱۳. حدود العالم شماره ۵۰.

شهر سخن گفته‌اند و نیز این نویسندگان بر استقلال قضات و روحانیون مسلمان تأکید ورزیده‌اند. اینك سخن مسعودی را — که هرودوت عربها نامیده می‌شود — از کتاب او مروج الذهب — که در این مبحث غالباً به آن ارجاع می‌دهیم — می‌آوریم:

«رسم دارالملک خزر چنان است که هفت قاضی داشته باشند. دو تن برای مسلمانان و دو تن برای خزران — که به حکم تورات رأی می‌دهند — و دو تن برای مسیحیان — که به حکم انجیل رأی می‌دهند — و یکی برای صقالبه و روسها و سایر اقوام جاهلیت — که مطابق احکام جاهلیت رأی می‌دهند — ... و در این شهر گروهی از بازرگانان و پیشه‌وران مسلمان وجود دارند که به‌خاطر عدالت و امنیت به‌آنجا رفته‌اند. مسلمانان مسجد جامعی دارند که مناره آن مشرف به قصر شاه است. مساجد دیگری نیز دارند که در آنها مکتب‌هایی برای تعلیم قرآن به‌کودکان دایر است.»

با مطالعه این سطور که به‌قلم مشهورترین مورخ عرب در نیمه اول قرن دهم ۱۱۴ نگارش یافته می‌توان تصویر مجملی را از زندگی در کشور خزران مجسم نمود. در مقاله «خزرها» در دایرةالمعارف یهود چنین آمده است: «در دورانی که تعصب و جهالت و هرج و مرج در اروپای غربی حکومت می‌کرد، کشور خزر می‌توانست به حکومت عادلانه و آزاداندیشانه خود بنازد ۱۱۵.»

این گفته، همچنانکه دیدیم، تا حدی راست است ولی تنها تا حدی. دلیلی در دست نیست که بگوئیم خزرها، چه پیش از قبول دین یهود و چه بعد از آن، به‌تعقیب و آزار مردم به‌جهت معتقدات مذهبی می‌پرداختند. از این نظر می‌توان گفت که آنها، هم‌به‌نسبت امپراتوری رم شرقی و هم به‌قیاس امپراتوری اسلام در اوایل آن، باگذشت‌تر و

۱۱۴. ظاهراً در میان سالهای ۹۴۳ تا ۹۴۷.

۱۱۵. Jewish Encyclopaedia چاپ ۶ — ۱۹۰۱ در Encyclopaedia Judaica چاپ ۱۹۷۱ مقاله خزرها به‌قلم دانلوپ نمونه کامل يك بحث عینی است.

روشنبینتر بوده‌اند. لیکن از سوی دیگر چنین می‌نماید که خزرها برخی از آداب مذهبی وحشیانه را از روزگاران کهن همچنان حفظ کرده بودند. گفتار ابن‌فضلان را دربارهٔ کشتار گورکنان شاهی شنیده‌ایم. هم او دربارهٔ يك رسم دیگر کهن یعنی شاه‌کشی مطالبی دارد: «مدت سلطنت شاه چهل سال است و اگر يك روز از آن بگذرد رعایا و نزدیکانش او را می‌کشند و می‌گویند: این شخص عقلش کم و رأیش متزلزل شده است.»

اصطخری روایتی دیگر در این باب دارد:

«چون بخواهند کسی را به خاقانی بردارند پارچه‌ای ابریشمی برگردن او می‌بندند چندانکه حالت اختناق به او دست دهد و نزدیک شود که نفسش بند آید. آنگاه می‌پرسند چند مدت می‌خواهی سلطنت کنی؟ می‌گوید: فلان قدر، پس اگر زودتر وفات یافت که هیچ، وگرنه در همان تاریخ او را بقتل می‌رسانند.»

بری ۱۱۶ در مورد این روایات مسافران عرب تردید می‌کند در واقع اگر رسم شاه‌کشی پدیدهٔ شایعی در میان اقوام بدوی (نه خیلی بدوی) نبود، می‌شد این روایتها را یکسره مردود انگاشت. فریزر ارتباط زیادی بین جنبهٔ الهی شاه، و تکلیف آسمانی دایر برکشتن او پس از دورهٔ معینی، یا پس از زوال نشاط و نیروی او قائل می‌باشد زیرا که بدین وسیله فر ایزدی در مظهری جوانتر و تواناتر استقرار می‌یابد ۱۱۷.

در تأیید روایت اصطخری می‌توان یادآور شد که رسم خفه کردن شاه آینده‌ظاهراً تاچندی پیش در میان یکی دیگر از اقوام به نام گوگت‌ترك، متداول بوده است. زکی ولیدی از مردم‌شناس فرانسوی سن ژولین ۱۱۸

۱۱۶. Bury کتاب پیشگفته صفحه ۴۰۵.

۱۱۷. فریزر در این باره رسالهٔ خاصی نگاشته است. *The Killing of the Khazar Kings* (مجلهٔ *Folklore* شمارهٔ بیست و هشتم ۱۹۱۷).

118. St. Julian

نقل می‌کند که در سال ۱۸۶۴ نوشته است:

«هرزمان که رئیس جدیدی برگزیده شود امرا و خدام... او را بر اسبی می‌نشانند. نواری ابریشمین برگردنش می‌بندند نه‌چندان سفت که یکباره خفه شود. پس گره را می‌گشایند و به اصرار تمام می‌پرسند: «تا چند سال می‌توانی خان ما باشی؟» شاه در آن حالت آشفتگی نمی‌تواند بروشنی چیزی بگوید. آنگاه رعایا خود برمبنای کلماتی که از دهان او برآمده تصمیم می‌گیرند که آیا دوره حکومت او باید طولانی باشد یا کوتاه^{۱۱۹}».

نمی‌دانیم که آیا مراسم شاه‌کشی در میان خزران (اگر واقعاً چنین چیزی بوده) بعد از گرویدن آنها به‌آئین یهود منسوخ گردیده است یا نه. اگر چنان بوده، باید گفت که نویسندگان عرب گذشته را با حال در آمیخته و بنا به معمول خود گزارشهای مسافری قدیم را به مردمان هم‌زمان خود نسبت داده‌اند. به‌هرحال آنچه مسلم است و ظاهراً خلافتی درباره آن نیست نقش الهی خاقان می‌باشد خواه این نقش به‌قربانی کردن او می‌انجامیده یا نه.

بیشتر نیز آورده‌ایم که خاقان مورد تقدیس بوده ولی دور از انظار عامه نگاه داشته می‌شده و از جماعت برکنار بوده تا آنگاه که طی تشریفات عظیم به‌خاکش می‌سپردند. امور مملکت و نیز فرماندهی سپاه برعهده «بك» (که گاهی «خاقان بك» نامیده می‌شد) بوده که عملاً کلیه اختیارات را در دست داشته است. در این نکته هم منابع عرب و هم مورخان معاصر همداستانند. مورخان معاصر حکومت خزر را يك نظام «دوپادشاهی» می‌شناسند که در آن، خاقان مظهر قدرت الهی و «بك» مظهر قدرت این جهانی است.

نظام دوپادشاهی خزر را با حکومت دونفری اسپارت مقایسه کرده‌اند که ظاهراً بکلی خطاست و نیز آن را به‌رهبری دوگانه که در میان بیشتر قبایل ترك معمول است تشبیه نموده‌اند. باید گوشزد کرد

که حکومت دونفری اسپارت از آن فرزندان دوخانواده متنفذ و از لحاظ قدرت برابر بود و اما رهبری دو نفری در میان قبایل صحرایی ظاهراً بر آن مبنا که مانند خزران وظایف اساسی را بین دو رهبر تقسیم کند نبوده است.^{۱۲۰} مقایسه دیگری که بیشتر با وضع خزرها سازگار درمی آید نظام حکومتی سابق ژاپن است که از سده های میانه تا ۱۸۶۷ ادامه داشت. در این حکومت قدرت مادی در دست شوگون^{۱۲۱} متمرکز بود و میکادو^{۱۲۲} دورادور به عنوان تصویری الهی، پرستیده می شد.

کاسل^{۱۲۳} مشابهت جالب نظری را در میان نظام حکومتی خزران و بازی شطرنج یادآور شده است. مظهر پادشاهی دوگانه در شطرنج، شاه (خاقان) و وزیر (بك) می باشد. شاه در کنار، تحت حفاظت سربازان نگاه داری می شود و خود نیروئی چندان ندارد و در يك لحظه نمی تواند بیش از يك حرکت كوچك بکند. اما وزیر اگرچه مقتدرترین عنصر صحنه شطرنج است ولی با از بین رفتن وزیر بازی تمام نمی شود و حال آنکه سقوط شاه ضربه نهائی است که بازی را پایان می دهد.

بنابراین، پادشاهی دوگانه نمایانگر تمایز اساسی در میان دو احساس دینی و دنیوی خزران است. اوصاف الهی منتسب به خاقان در شرح زیر از ابن حوقل به طور بارز بچشم می خورد^{۱۲۴}.

«خاقان باید همیشه از تبار پادشاهی باشد (اصطخری می گوید: از خاندان اشراف باشد) کسی اجازه ندارد به او

۱۲۰. به نظر الفولدی Alfoldi این دو رهبر سرداران دو جناح قوم خزر بوده است (به نقل دانلوپ صفحه ۱۵۹ شماره ۱۲۳).

121. Shogun. 122. Mkkado.

۱۲۳. کاسل، کتاب پیشگفته صفحه ۵۲.

۱۲۴. ابن حوقل جغرافیدان و مورخ جهانگرد دیگر عرب کتاب خود را در حدود ۹۷۷ میلادی نوشته است. در واقع مطالب ابن حوقل در این باب رونویسی است از آنچه اصطخری چهل سال پیش از او نوشته بود اما ابهام نوشته ابن حوقل کمتر است. من در اینجا از ترجمه اوزلی Ouseley ابن حوقل (۱۸۵۰ م.) استفاده کرده ام.

نزدیک شود مگر در موارد مهم که باید در برابر او برخاک افتند و جبین بر زمین بسایند تا او دستوری نزدیک رفتن و سخن گفتن دهد. و چون خاقان را مرگت دریابد کسی که به گور او نزدیک گردد باید پیاده شود و ادای احترام کند و چون خواهد برود نباید سوار شود تا آنگاه که گور از چشم او ناپدید گردد. مردم آنجا در اطاعت «ملک» چنانند که گاهی اتفاق می افتد که یکی از بزرگان شان باید کشته شود و «ملک» نمی خواهد که این کار را آشکار سازد. پس او را مأمور به خودکشی می کند و او به خانه خود می رود و خود را می کشد. منصب خاقانی خاص همان خاندان است (اصطخری می گوید: خاص خاندانی از معاریف است که ملک و مالی ندارند) و چون نوبت ریاست به یکی از افراد این خاندان برسد او را به آن منصب برمی دارند اگرچه یک درهم نداشته باشد. من از راوی موثقی شنیدم که او جوانی را دیده بود که در یکی از بازارها اشیاء خرده ریز (اصطخری: نان) می فروخت و گفته می شد پس از درگذشت خاقان موجود این مرد جای او را خواهد گرفت (اصطخری: هیچ کس سزاوارتر از او برای این مقام نیست) جز آنکه این جوان مسلمان بود و خاقانی به کسی که پیرو دین یهود نباشد نمی رسد. تخت و بارگاه زرین، خاص خاقان است و محل نصب این خرگاه باید بالاتر از محل نصب خرگاه «ملک» باشد. خانه خاقان در شهر نیز بلندتر از خانه ای است که «ملک» در آن زندگی می کند ۱۲۵.»

عبارت مربوط به جوان پرهیزگاری که در بازار نان می فروخت به قصه هارون الرشید می ماند. اگر او وارث مسند سلطنت یهودان بود

۱۲۵. این مطالب را از متن صورة الارض ابن حوقل (صفحه ۳۹۵، لیدن ۱۹۳۷ میلادی). و مسالك الممالك اصطخری (صفحه ۳۱ چاپ محمد جابر حینی، جمهوری متحده عربی ۱۹۶۱) ترجمه کردیم و با ترجمه ای که کستلر نقل کرده است تفاوتی دارد (مترجم).

چگونه به صورت درویشی مسلمان تربیت یافته بود. اگر بخواهیم معنایی از این حکایت در بیاوریم باید بگوئیم که خاقان با ملاحظه فضایل شخصی ولی از نسل و تبار سلطنت و یا خانواده های اشراف انتخاب می شده است. نظر آرتامونوف و زکی ولیدی نیز همین است. آرتامونوف بر آن است که حکومت های خزران و دیگر اقوام ترك در اعقاب سلسله تورگوت، یعنی حکمرانان کهن امپراتوری منقرض شده ترك (بخش ۳ بالا دیده شود) بوده است. زکی ولیدی می گوید که مقصود از نسل و تبار سلطنت یا خانواده های اشراف که خاقان می بایستی از میان آنان باشد همان سلسله کهن آسنا Asena است که در منابع چینی آمده و نوعی اشرافیت صحرائی بوده است که حکمرانان ترك و مغول همواره خود را به آن منتسب می دانسته اند. این گفته، معقول و قابل قبول بنظر می رسد و می تواند در تلفیق ارزشهای متناقضی که در روایت بالا آمده است کمک کند: جوان شریف که از مال دنیا هیچ نداشت - زرق و برق دور و بر تخت زرین. در این تصویر تداخل دو رشته سنت دیده می شود مانند تداخل بصری دو موج مختلف نور در روی يك پرده؛ از سویی زندگی تقشف آمیز و سخت صحراگردی و از سوی دیگر تلاؤ درباری که از رفاه تجارت و صنعت برخوردار گشته و بر آن است که با رقیبان خود در بغداد و استانبول دهن کجی کند. آخر معتقدات آن دربارهای پرشکوه نیز چیزی جز الهامات و تعلیمات پیمبران زاهد صحرا در گذشته نبود.

این همه که گفتیم تقسیم جالب نظر قدرت را به دو جنبه الهی و دنیاوی - که در آن دوران و در آن بخش از جهان منحصر بفرد بود - تبیین نمی تواند کرد. چنانکه بری می گوید: نمی دانیم ۱۲۶ که در چه زمانی قدرت فعال دنیوی از دست خاقان گرفته شده و او را به يك مظهر الهی که از حیث قدرت در حکم هیچ است مبدل کرده اند و یا چرا برای او مقامی رفیع همانند امپراتور ژاپن قائل شده اند که صرف وجود او - نه حکومت او - برای رفاه کشور اهمیت اساسی داشته است.

شاید پاسخ این چراها را در نظری که اخیراً از طرف آرتامونوف مطرح شده است پیدا کنیم. پیشنهاد او این است که قبول آئین یهود به عنوان دیانت رسمی باید نتیجهٔ کودتائی باشد که در عین حال خاقان را از لحاظ قدرت به يك اسم بی‌مسمی تبدیل کرده است زیرا که خاقان از اخلاف سلاطین کفر بود و اعتمادی بر وفاداری او نسبت به شریعت موسی نبود. این فرضیه، هم از نظر اعتبار و هم از نظر دلیل و سند همسنگ فرضیه‌های دیگر در این باب است. احتمال می‌رود که این دو رویداد یعنی قبول دیانت یهود و تأسیس پادشاهی دوگانه بنوعی باهم ارتباط داشته باشد ۱۲۷.

۱۲۷. گزارشها نشان می‌دهد که خاقان پیش از گرویدن به دیانت یهود نقشی فعال برعهده داشته است. چنانکه از برخورد او با ژوستینین چنین استنباطی می‌توان کرد. منابع عربی گاهی از خاقان نام می‌برند و حال آنکه بروشنی معلوم است که مراد آنان بك است و این امر بر پیچیدگی مطلب می‌افزاید. خاقان نامی است که بر حکمرانان بسیاری از اقوام اطلاق می‌شده است. همچنین نویسندگان عرب از بك با القاب گوناگون نام می‌برند چنانکه در فهرست زیر که از مینورسکی (حدود العالم صفحه ۴۵۱) اقتباس شده است ملاحظه می‌شود:

بك	خاقان	كنستانتين پروفير.
ايشا	خزر خاقان	ابن رسته
ملك	خاقان	مسعودی
خاقان خزر	ملك خزر	اصطخری
ملك خزر يا بك	خاقان خزر	ابن حوقل
ابشاد	خزر خاقان	گردیزی

بنظر می‌رسد که اصطخری عناوین خاقان و بك را به جای یکدیگر آورده است [*].

- ۱ -

بری می‌نویسد: «مذهب عبریان تأثیر زیادی در معتقدات اسلامی داشته و مبنای مسیحیت بوده است. این مذهب جسته و گریخته اشخاصی را به‌سوی خود جلب کرده است لیکن گرویدن خزران به‌آئین نابیم‌پوه، در همه تاریخ واقعه‌ای منحصر بفرد می‌باشد.»

انگیزه این رویداد یگانه چه بوده است؟ باسانی نمی‌توان زرهی را که امیر خزر برتن می‌کرد از هم درید و به‌درون او راه جست. ولی با توجه به مقتضیات سیاست - که در همه اعصار اصولاً از يك روال پیروی می‌کند - قیاسی قابل قبول می‌توان مطرح کرد.

در آغاز قرن هشتم، جهان به‌صورت دوقطبی درآمد و در میان دو ابرقدرت به‌نام مسیحیت و اسلام تقسیم شده بود. تعالیم ایده‌ئولوژیک آنها با سیاستی مبتنی بر روشهای کلاسیک تبلیغات و خرابکاری و فتوحات نظامی تلفیق گشته بود. امپراتوری خزر در حکم نیروی سومی بود که دوستی و دشمنی او برای هر دو طرف به‌يك اندازه اهمیت داشت لیکن این نیرو نمی‌توانست در صورت قبول مسیحیت و یا اسلام استقلال خود را حفظ کند زیرا که قبول هر يك از این دو، مستلزم پذیرش سلطه امپراتور روم و یا خلیفه بغداد می‌بود.

دربار قسطنطنیه و بغداد برای جلب خزرها به‌مسیحیت یا اسلام

از هیچ کوششی فروگذار نمودند، لیکن از آن مساعی، جز تبادل تعارفهای دیپلماتیک و انجام زناشویهای درمیان اعضای خانواده‌های حاکم، و یا برقراری اتحادیه‌های نظامی که به سود هر دو طرف بود، نتیجه‌ای حاصل نیامد. خزران با اتکا به توانائی نظامی خود و همدستی با قبایلی که در داخل کشور از آنان تبعیت می‌نمودند مصمم بودند که موقعیت خود را به‌عنوان نیروی سوم و در موضع رهبری اقوام غیرمتعهد صحراها حفظ کنند.

در عین حال، خزران با روابط نزدیکی که با دربار بیزانس و خلیفه داشتند به‌این نتیجه رسیده بودند که دیانت خود آنها که نوعی بت‌پرستی بدوی (شمنیزم) بود، در مقایسه با مذاهب توحیدی نه‌تنها وحشیانه و فرسوده تلقی می‌شد بلکه سران خزر را از نفوذ معنوی و قانونی که خلیفه و امپراتور به‌عنوان فرمانروایان دو تئوکراسی جهانی از آن برخوردار بودند محروم می‌ساخت. از سوی دیگر قبول هر یک از دو مذهب مسیحیت یا اسلام به‌معنی قبول فرمانبرداری و پایان استقلال بود که از نظر خزران نقض غرض بشمار می‌آمد. در چنین شرایطی هیچ چیز منطقی‌تر از گرویدن به‌مذهب ثالثی نبود، مذهبی که در قبال هیچ‌یک از دو نیروی بزرگ تعهدی نداشت و در عین حال شالوده‌مورد احترام معتقدات هر دو طرف محسوب می‌گشت.

بدهات منطقی این امر معلول روشنائی فریبنده‌ای است که معمولاً بعد از وقوع واقعه بر عرصه پرتوافکن می‌شود. در حقیقت، مسأله به این سادگی نبود و قبول آئین نوین نیاز به‌نبوغ داشت. منابع عبری و عربی اگرچه در جزئیات اختلاف دارند لیکن خط فکری اشاره‌شده در بالا را بخوبی مشخص می‌سازند. باردیگر به‌نقل قولی از بری می‌پردازیم:

«شکی نیست که فرمانروای خزر در قبول دین یهود انگیزه سیاسی داشته است. قبول اسلام موجب می‌شد که او از لحاظ معنوی به‌اطاعت خلیفه — که می‌کوشید تا خزران را به‌دین خود در آورد — گردن نهد. قبول مسیحیت نیز مستلزم فرمانبرداری از کلیسای امپراتوری روم بود. آئین یهود از شهرت کافی برخوردار بود و به‌عنوان دیانتی آسمانی

مورد احترام هردو گروه مسلمان و مسیحی قرار داشت. فرمانروای خزر با قبول آن منزلتی برتر از بت‌پرستان وحشی پیدا می‌کرد و در عین حال از مداخلات خلیفه و امپراتور هم مصون می‌ماند. ولی او پس از انجام مراسم ختنه یکباره احکام شدید کیش یهود را بموقع اجرا نگذاشت بلکه رعایای خود را اجازه داد که در آئین دیرین خویش باقی بمانند و بت‌های خود را همچنان پرستند.^۲

اگرچه انگیزه سیاسی این اقدام مورد تردید نیست ولی نباید پنداشت که عملی يك شبهه و کورکورانه انجام گرفته و خزرها بناگهان دیانتی را که اصول آن برایشان نامعلوم بود پذیرفته‌اند. درواقع، خزران دست‌کم از يك قرن پیش با یهودان آشنا گشته و از مراسم مذهبی آنان آگاهی‌یافته بودند. این آشنائی بر اثر هجوم مهاجرین یهود که عمده از برابر تعقیب و شکنجه بیزانس می‌گریختند حاصل شده بود. عدهٔ خیلی از یهودیان آسیای صغیر نیز پس از تسخیر این نواحی توسط تازیان به قلمرو خزر آمده بودند. خزران در میان سرزمینهای بربرنشین شمال، کشوری نسبتاً متمدن بحساب می‌آمد که در عین حال به هیچ‌یک از ادیان مبارزه‌جو گردن ننهاده بود و به همین جهت برای مهاجرین یهودی که هرچندگاه يك بار زیر فشار امپراتوری بیزانس اجبار به ترك دین خود می‌شدند پناهگاهی طبیعی بشمار می‌آمد. آزار و شکنجه یهودیان به انواع و اقسام در زمان ژوستینین اول (۵۲۷ تا ۵۶۵) آغاز شد. این جریان در حکومت هراکلیوس در قرن هفتم، و در روزگار لئوی سوم در قرن هشتم، و نیز در حکومت‌های بازیل و لئوی چهارم در قرن نهم، و رمانوس در قرن دهم به اوج شدت خود رسید. لئوی سوم که در دورهٔ بیست ساله مقدم بر تغییر مذهب خزران امپراتور بیزانس بود «درصدد برآمد که کار (آسانگیری با یهودیان) را یکسره سازد و فرمان داد که همه را غسل تعمید دهند»^۳ اگرچه اجرای فرمان به‌طور کامل صورت نگرفت لیکن همین امر موجب شد که بسیاری از یهودیان

۲. همان مرجع صفحه ۴۰۶.

3. Sharf, A. (1971) p. 61.

بیزانس راه گریز در پیش گیرند. مسعودی گوید^۴:

«و در این شهر خلق بسیاری از مسلمان و مسیحی و یهودی و اهل جاهلیت (بت پرستان) زندگی می کنند. یهودیان عبارتند از پادشاه و اطرافیان و خزران همجنس او^۵. پادشاه خزر به روزگار خلافت هارون الرشید^۶ به دین یهود گروید و گروهی از یهودیان نیز از بلاد اسلام و بلاد روم (بیزانس) به آنان پیوستند. پادشاه روم، ارمنوس نام، در این زمان که سال ۳۳۲ (۴-۹۴۳ میلادی) است همه یهودیانی را که در قلمرو او بودند اجبار به قبول مسیحیت کرد... بنابراین بسیاری از یهودیان بلاد روم را ترك گفتند و به سرزمین خزر گریختند.»

دو جمله اخیر مربوط می شود به رویدادهائی که دوست سال پس از تغییر مذهب خزران اتفاق افتاد و نشان می دهد که چگونه امواج آزار و شکنجه، در طول قرنهای بعدی یهودیان را شکنجه می دادند. یهودیان نیز به همان اندازه استقامت بخرج می داده اند. بسیاری از آنان شکنجه را تحمل کردند و آنها که تاب تحمل نداشتند و تسلیم شدند بعدها که فرصتی یافتند به دین سابق خود بازگشتند. «درست مانند سگ که برمی گردد و قی کرده خود را دوباره می خورد» و این تعبیری است که يك وقایع نگار مسیحی با نزاکت تمام از وضع آنها کرده است^۷. وضعی هم که يك نویسنده عبری^۸ درباره یکی از روشمهایی که برای اجبار یهودیان به ترك آئین خود بکار بسته می شد آورده است به همان

۴. مروج الذهب.

۵. ظاهراً منظور از خزران همجنس پادشاه، قبایل حاکمه یا خزرهای سپید می باشند. فصل اول (بخش ۳) دیده شود.

۶. چنین می نماید که مسعودی خلافت هارون (۷۸۶ تا ۸۰۹ میلادی) را که با ذهن خوانندگان مانوس بوده به عنوان تاریخی تقریبی ذکر کرده است و گرنه تغییر کیش خزران در حدود ۷۴۰ صورت گرفته بود.

۷. شارف در صفحه ۸۴.

۸. به نقل شارف در صفحه ۸۸.

اندازه بدیع می باشد. جریان مربوط می شود به جامعه یهودی اروپا^۹ در جنوب ایتالیا و روزگار امپراتوری بازیل^{۱۰}:

«چگونه آنها را اجبار می کردند؟ هرکسی را که از قبول کیش انحراف آمیز آنها سرباز می زد در کارخانه زیتون زیر چرخ چوبی می گذاشتند و مانند دانه های زیتون می فشردند.»
 يك منبع دیگر عبری^{۱۱} به ماجرای تعقیب و آزار دوران امپراتوری رمانوس^{۱۲} (پادشاه روم که مسعودی از او سخن می گوید) اشاره می کند: «و آنگاه پادشاهی دیگر برخیزد که به ایداء و آزار آنان پردازد؛ نه با کشتار، بلکه بروشی بزرگوارانه؛ با بیرون انداختن شان از کشور»

تنها بزرگواری که تاریخ درباره این گریختگان، یا رانده شدگان روا داشته، وجود کشور خزران بوده است، چه پیش از گرویدن به کیش یهود و چه پس از آن. این کشور پیش از گرویدن به مذهب یهود پناهگاهی بشمار می رفت و از آن پس به صورت خانه و موطن یهودیان درآمد. این فراریان از فرهنگی برتر می آمدند و بیشك در تکوین آن نگرش مبتنی بر جهان وطنی و آسانگیری که نظر مورخان اسلام را (به طوری که نقل کرده ایم) به سوی خود جلب کرده سهم مؤثری داشته اند. نفوذ - و بیشك شور و حرارت آنها در تبلیغ مذهب خود - پیش از همه و بیش از همه در دربار، در میان اعیان و بزرگان اثر بخشید^{۱۳}. شاید

9. Oria. 10. Bazil.

۱۱. منامات دانیال، تاریخچه ای است که به صورت غیبگوئی در زمانی مقدم بر حوادث تنظیم گردیده است. به نقل شارف در صفحه ۲۵۱ (مانند غیب گوئیهای منسوب به شاه نعمت الله در فارسی «مترجم»)

12. Romanus.

۱۳. در این روزگار الزام کفار به تغییر کیش خود، از طریق زور یا تبلیغ، مورد اهمیت تمام بود. دلیل اینکه گفته ایم یهودیان نیز در این راه می کوشیدند آن است که قانون بیزانس از دوران حکومت ژوستینین مجازاتهای سختی برای کسانی که می کوشند مسیحیان را به دین یهود درآورند تعیین کرده بود و نیز کیفر یهودیانی که مانع مسیحی شدن اشخاص بشوند سوختن در آتش بود (شارف صفحه ۲۵).

نیز در خلال کوششهای تبلیغاتی خود، استدلالات کلامی را با اشارات و بشارات انبیا درهم می آمیختند و در این میان، هوشیارانه برمنافع سیاسی که در صورت قبول مذهبی «بیطرف» نصیب خزران می گشت انگشت می نهادند.

این فراریان، هنر و صنعت بیزانس را با روشهای پیشرفته تر کشاورزی و بازرگانی و نیز الفبای گوشه دار عبری را به همراه خود می آوردند. نمی دانیم که خزران پیش از تغییر مذهب به چه خطی می نوشتند. فهرست ابن ندیم^{۱۴} که نوعی کتابشناسی جهانی است و در حوالی سال ۹۸۷ میلادی تألیف شده می گوید که در آن روزگار خزرها از الفبای عبری استفاده می کردند. با این الفبا هم خطابه های عالمانه ای را که به زبان عبری ایراد می شد می نوشتند (مانند لاتین در اروپای قرون وسطی) و هم زبانهای گوناگون را که در بلاد خزر به آن سخن می گفتند (باز مانند الفبای لاتین که زبانهای مختلف را در اروپای غربی به آن می نوشتند) چنین می نماید که الفبای عبری از خزران به کشورهای همسایه نیز راه پیدا کرده است. چوولسون^{۱۵} می گوید «نبشته هایی به زبانی غیرسامی (و یا شاید به دو زبان غیرسامی) و خط عبری در دو سنگ قبر از فاناگوریا^{۱۶} و پارته نیت^{۱۷} در کریمه پیدا شده که هنوز موفق به خواندن آنها نگشته اند». (کریمه، چنانکه دیده ایم، متناوباً در دست خزران بود و نیز جمعیتی یهودی از دیرباز در آن ناحیه سکنی داشتند. بنابراین شاید سنگنبشته های مزبور از زمانهایی باشد که خزران هنوز به آئین نو روی نیاورده بودند^{۱۸}) برخی از حروف عبری (شین Shin و صاد Tsadci) در الفبای سیریلی^[*] نیز راه پیدا کرده است و علاوه بر این سکه های نقره لهستانی زیادی از سده های دوازدهم و سیزدهم پیدا شده که نقش آنها به زبان لهستانی و خط عبری است (مثلاً

۱۴. فهرست ابن ندیم، ترجمه رضا تجدد صفحه ۳۳ تهران ۱۳۴۶.

15. Chwolson. 16. Phanagoria. 17. Parthenit.

۱۸. این سنگنبشته ها مقوله ای است بکلی جدا از مجعولات فیرکوویچ Firkovitch که در میان مورخان مشهور است. (ضمیمه سوم دیده شود)

Leszek Krol Polski یعنی لسزك پادشاه لهستان) و نیز سکه‌هایی با نقوشی به خط لاتینی بدست آمده است. پولياك می‌گوید این سکه‌ها دلیل قاطعی است بر انتشار خط عبری از خزران به کشورهای اسلاو مجاور. استفاده از این سکه‌ها ارتباطی به مسئله مذهب نداشت. ضرب سکه‌ها به این خط نمایانگر آن است که مردم لهستان با خط عبری بیشتر از خط رومی آشنا بودند و آن را چیزی که خاص یهودیان باشد تلقی نمی‌کردند^{۱۹}.

تردیدی نیست که یهودی‌گرایی خزران انگیزه‌ای فرصت‌طلبانه داشت و به صورت مانور سیاسی حيله‌گرانه‌ای عمل شده است. لیکن در عین حال این امر مایه يك رشته تحولات فرهنگی‌گردید که پیشگامان یهودی‌گرایی مشکل می‌توانستند آن را پیش‌بینی کنند.

الفبای عبری آغاز کار بود. سه قرن بعد انحطاط دولت خزر با بروز و ظهور دعوت‌های صهیونیستی پیایی توأم گردید. مسیحان قلابی و متمم‌دیانی چون داود الروی^{۲۰} (قهرمان یکی از قصه‌های دیزرائیلی^{۲۱}) پیدا شدند و دون کیشوت‌وار، برای تسخیر مجدد بیت‌المقدس به لشکرکشی برخاستند^{۲۲}.

پس از آنکه خاقان خزر به سال ۷۳۷ از عربها شکست خورد، اسلام آورد، لیکن اسلام وی ظاهرسازی بیش نبود. دیری نپائید که خاقان به کیش سابق خود بازگشت و اثری از مسلمانی در میان مردم باقی نماند و حال آنکه قبول آئین یهود از طرف خاقان که بطوع و رغبت صورت گرفته بود آثار ماندگار و ریشه‌داری برجای گذاشته بود.

- ۲ -

شرح و تفصیل جریان تغییر کیش خزران در پرده‌ای از افسانه پنهان گشته است لیکن در روایات اصلی عربی و عبری وجوه مشترکی

۱۹. پولياك، کتاب پیشگفته.

20. David Al-Roi.

21. Disraeli.

۲۲. فصل چهارم (بخش ۲) همین کتاب دیده شود.

وجود دارد.

مسهودی که روایت او را درباره حکومت یهودی خزران در گذشته آورده ایم به اثر دیگری از خود مراجعه می دهد که گویا وصف تفصیل این جریان را در آنجا نقل کرده بوده است. متأسفانه این اثر مسعودی به دست ما نرسیده لیکن دو فقره روایت دیگر در دست داریم که از اثر مذکور اقتباس شده است: نخست روایت دمشقی[*] است که در کتاب خود به سال ۱۳۲۷ میلادی نقل می کند بدین مضمون که در زمان هارون الرشید، امپراتور بیزانسی یهودیان را مجبور به ترك کشور کرد. مهاجران یهودی به کشور خود رفتند و در آنجا «بامردمی دژاگاه لیکن با هوش برخورد کردند و دین خود بر آنان عرضه داشتند و مردم که این دین را بهتر از آن خود یافتند آن را پذیرفتند»^{۲۳}.

روایت دیگر و مشروحتر، در المسالك والممالك بکری[*] (قرن یازدهم) است:

«علت قبول دین یهود از طرف پادشاه خزران که در گذشته بت پرست بود از این قرار است: این پادشاه نخست به مسیحیت گرائید^{۲۴} و سپس بطلان آن را دریافت و این امر مایه تشویش دل او گردید. مشکل خود را با یکی از اعیان دولت در میان نهاد. او گفت: شهریارا، صاحبان کتب آسمانی سه طایفه اند آنها را فراخوان و بخواه تا معتقدات خود بازگویند و هر کدام را که حق دیدی بپذیر.

او کس پیش مسیحیان فرستاد و کشیشی طلب کرد. اما نزد او جهودی بود قوی حجت که با کشیش به مباحثه نشست. از کشیش پرسید چه می گوئی در حق موسی بن عمران و تورات

۲۳. به نقل مارکوارت (۱۹۰۳) صفحه ۶.

۲۴. تا آنجا که من می دانم هیچ منبع دیگری در این باره سخن نمی گوید. شاید این روایت از نظر خوانندگان مسلمان، جانشین پسندیده تری برای روایت دیگری است که به موجب آن خاقان پیش از قبول دین یهود مدتی کوتاه به اسلام گرویده بود.

که به او وحی شد؟ کشیش پاسخ داد: موسی پیغامبر برحق و تورات نیز برحق است. آنگاه جهود به پادشاه گفت: اینک او به حقانیت مذهب من اعتراف نمود؛ باری پیرس که مذهب خود او چیست؟ شاه پرسید و کشیش پاسخ داد: من می‌گویم که مسیح پسر مریم است، او کلمه است و او اسرار را به نام خدا بازگفته است. یهودی به پادشاه خزران چنین گفت: این اعتقاد او را من قبول ندارم لیکن او آنچه را که من می‌گویم قبول دارد. کشیش قوت محاجه نداشت. آنگاه پادشاه مسلمانی را طلبید و آنان عالمی زیرک و به حجت قوی نزد او فرستادند. اما یهودی کسی را اجیر ساخت تا در اثنای سفر مسمومش کند و او وفات یافت و بدینگونه یهودی موفق شد که پادشاه را به کیش خود بگرواند و چنین بود که او به دین یهود درآمد^{۲۵}.

البته مورخ عرب استعداد خویش را در افزودن مقداری قند به داروی تلخ نشان داده است. اگر دانشمند مسلمان می‌توانست در آن احتجاج شرکت کند به همان دام می‌افتاد که کشیش مسیحی افتاده بود زیرا که او هم حقانیت تورات را قبول داشت. در این مجلس، رأی اهل قرآن نیز مانند رأی اهل انجیل، به نسبت یک در برابر دو بود. تأیید پادشاه از این نحوه استدلال هم جنبه نمادین داشت. او تعالیمی را می‌پذیرد که هر سه قبولش داشته باشند، معتقداتی که مابه‌الاشتراک هر سه باشد و بجز آن چیزی را قبول ندارد. و این اصل همان است که اینک جهان غیر متعهد از آن پیروی می‌کند یعنی اعمال همان اصل است در مباحث کلامی.

داستان، همچنانکه بری^{۲۶} خاطر نشان کرده است، دلالت دارد بر اینکه نفوذ یهودیان در دربار خزر پیش از تغییر مذهب نیز قوی بوده است زیرا کشیش مسیحی و عالم مسلمان را می‌بایستی طلب کنند تا در دربار حاضر شوند و حال آنکه یهودی در همانجا نزد پادشاه حضور

۲۵. به نقل دانلپ (۱۹۵۴) صفحه ۹۰.

۲۶. کتاب پیشگفته صفحه ۴۰۸.

داشته است.

- ۳ -

ما اینک از منبع اصلی اسلامی در مورد تغییر کیش خزران یعنی از مسعودی و ناقلین اقوال او به مهمترین منبع یهودی روی می آوریم و آن اثری است معروف به «مکاتبات خزر»؛ نامه هائی به زبان عبری که در میان حسدای بن شپروت وزیر یهودی خلیفه اموی قرطبه و یوسف پادشاه خزران یا بهتر بگوئیم در میان دبیران دو طرف، مبادله شده است. راجع به اصالت این مکاتبات، مباحثات زیادی جریان داشته ولی اینک عموماً آن را تأیید می کنند؛ منتها با قبول این نکته که دستبردها و تحریفات نسخه نویسان نیز باید مورد توجه قرار گیرد ۲۷. ظاهراً این مراسلات بعد از سال ۹۵۴ و پیش از ۹۶۱ صورت گرفته، یعنی تقریباً در همان اوان که مسعودی کتاب خود را می نوشته است. برای درک اهمیت آن باید چند کلمه ای درباره شخصیت حسدای بن شپروت گفته شود که شاید درخشانترین چهره عصر طلایی یهودیان در اسپانیا (۹۰۰ تا ۱۲۰۰) باشد.

در سال ۹۲۹ عبدالرحمن سوم خلیفه اموی موفق شد که متصرفات عرب را در قسمتهای جنوبی و مرکزی شبه جزیره ایبری در زیر فرمان خود بهم پیوند دهد و خلافت غربی اسلامی را بنیاد گذارد.

پایتخت وی قرطبه مظهر جلال و عظمت اسپانیای اسلامی بود که با داشتن کتابخانه ای مشتمل بر چهارصد هزار جلد، کانون مرکزی فرهنگ اروپا بشمار می آمد. حسدای به سال ۹۱۰ در قرطبه از خانواده یهودی معتبری بدنیا آمد و نخستین بار توجه خلیفه را به عنوان طبیب به سوی خود جلب کرد و حذاقت خود را در مداوای بیماران به اثبات رسانید. عبدالرحمن او را به سمت پزشک دربار خویش برگزید. حسدای چندان مورد اعتماد قرار گرفت که نخست تنظیم امور مالی را برعهده او نهادند و سپس وظایف وزیر امور خارجه را نیز به او محول کردند

۲۷. این اختلاف نظر ها را به طور خلاصه در ملحقات کتاب آورده ایم.

و او در زمینه روابط پیچیده سیاسی بین خلیفه تازه و کشور بیزانس، اتو ۲۸ امپراتور ژرمنی، و حکومت‌های کاستیل، ناوارا، آراگون و سایر امارات مسیحی شمال اسپانی مأموریت‌های ویژه‌ای برعهده گرفت. حسدای قرن‌ها پیش از رنسانس مردی بتمام معنی جامع بشمار می‌رفت که در خلال اشتغال به امور دیوانی باز وقت لازم برای ترجمه کتب طبیبی به عربی یا مکاتبه با حاخام فاضل بغداد پیدا می‌کرد و هم برای شعرا و علمای نحو عبری نقش می‌سنا[*] را برعهده داشت.

روشن است که او یهودئی صدیق و در عین حال روشنفکر بود که از روابط سیاسی خود برای گردآوری اطلاعات در خصوص جوامع یهودی در اطراف و اکناف جهان سود می‌جست و برای بهبود وضع آنان در موارد ممکن اقدام می‌کرد. خاطر حسدای بویژه نگران تعقیب و آزار یهودیان در دوران حکومت رمانوس درامپراتوری بیزانس بود (مراجعه شود به بخش يك بالا). خوشبختانه وی در دربار بیزانس از نفوذ لازم برخوردار بود زیرا بیزانسی‌ها نیز نگران آن بودند که حکومت قرطبه در برابر مخاصمات بیزانس و مسلمانان مشرق روش بیطرفی برگزیند و این امر برای آنها جنبه حیاتی داشت. حسدای که نمایندگی خلیفه را در مذاکرات برعهده داشت فرصت را برای پادرمیانی کردن به نفع یهودیان بیزانس مختتم شمرد و ظاهراً در این امر موفقیت‌هایی نیز بدست آورد^{۲۹}.

بنا به قول خود او، نخستین بار چندتن از بازرگانان خراسانی ایرانی، حسدای را از وجود کشوری مستقل یهودی خبر دادند لیکن او سخن بازرگانان را با شك و تردید تلقی کرد. حسدای بعدها در این باره از اعضای يك هیأت سیاسی که از بیزانس به قرطبه آمده بودند پرسش کرد و آنها داستان را مورد تأیید قرار دادند و اطلاعات قابل توجهی درباره مملکت خزران در اختیار او گذاشتند. ازجمله او را از نام پادشاه خزر در آن روزگار (یوسف) بیگاهانیدند و چنین بود که

28. Otto.

۲۹. شارف، صفحه ۴۰۶.

حسدای برآن شد که نامه‌ای به یوسف‌شاه بفرستد.

نامه (که بعدها بتفصیل از آن سخن خواهیم گفت) مشتمل بر فهرست سؤالاتی است دربارهٔ کشور خزران و مردم و طرز حکومت و وضع سپاه آنان، و مسائلی از این قبیل، و نیز پرسشی دربارهٔ اینکه یوسف به کدام يك از اسباط دوازده‌گانهٔ یهود تعلق دارد. چنین برمی‌آید که حسدای به‌گمان خود خزران یهود را نیز — مانند یهودیان اسپانیا — از مردم فلسطین و شاید یکی از اسباط گمشدهٔ آن می‌پنداشت. البته یوسف که از تبار یهودی نبود به هیچ‌یک از این قبایل ارتباطی نداشت. وی در پاسخ خود به حسدای نسبتاً دیگری ارائه می‌دهد لیکن مقصود او بیشتر این است که داستان تغییر مذهب خزران را که دو قرن پیشتر رخ داده بود بتفصیل — اگرچه آمیخته با افسانه — باز گوید و اوضاع و احوالی را که بدین امر منتهی شده است روشن سازد.

یوسف داستان را با فخریه‌ای دربارهٔ نیاکان خویش آغاز می‌کند: بولان شاه از جهانگشایان بزرگ بود؛ مردی فرزانه که «جادوگران و بت‌پرستان را از کشور خود بیرون راند» آنگاه در عالم رؤیا، فرشته‌ای بر بولان شاه پدیدار شد و او را به پرستش یگانه خداوند راستین فرا خواند و وعده داد که اگر چنان کند وی نیز «ذریهٔ بولان را برکت دهد و زیاد گرداند و دشمنانش را به دست او اسیر سازد و دولت او را تا ابد جاوید دارد» این البته از قصهٔ میثاق الست گرفته شده و نشان می‌دهد که خزران نیز اگرچه از تخمهٔ ابراهیم نبودند خود را تبار برگزیده و طرف پیمان با خداوند می‌دانستند. در این مقام، یوسف مطلبی غیرمنتظر در پیش می‌کشد. بولانشاه سخت آرزومند است که قادر متعال را خدمت کند لیکن مشکلی را مطرح می‌سازد:

«خداوندا تو بر اندیشه‌های پنهان من آگهی و بر سویدای دل من واقف می‌باشی و می‌دانی که توکل من بر تست اما مردمی که برآنان فرمان می‌رانم کافر کیشانند و من مطمئن نیستم که باورم دارند. اگر من نزد تو عزت و قربتی دارم از تو می‌خواهم که بر امیر بزرگ آنان نیز ظاهر

شوی و او را به یاری من واداری.

واحد لایزال دعای بولان را مستجاب کرد و در عالم رؤیا بر امیر ظاهر شد. بامدادان چون امیر سر از خواب برداشت نزد شاه آمد و او را از واقعه بیاگاهانید.

نه در سفر تکوین، و نه در روایات اسلامی که از تغییر مذهب خزران بدست داریم، خبری که منشأ این قصه درباره امیر بزرگ و تحصیل رضایت او تواند بود بچشم نمی خورد. بیشک این داستان اشاره ای است به رژیم پادشاهی دوگانه در میان خزران. «امیر بزرگ» ظاهراً همان «يك» است. لیکن این احتمال نیز هست که مراد از «امیر بزرگ» خود خاقان باشد. این را نیز اضافه کنیم که مطابق روایات اسلامی و ارمنی، سردار سپاهیان خزر در ۷۳۱ (یعنی چند سال پیش از تاریخی که برای تغییر مذهب فرض کرده ایم) بولخان^{۳۰} نام داشت^{۳۱}.

یوسف در نامه خود داستان را ادامه می دهد که چگونه فرشته يك بار دیگر بخواب پادشاه آمد و از او خواست تا معبدی بسازد که خانه خداوند باشد زیرا «آسمان و آسمانهای بالای آن گنجائی مرا ندارند» بولان شاه شرمسارانه پاسخ داد که زر و سیمی که برای این کار لازم است ندارد «گرچه وظیفه و آرزوی من است که چنان کنم» فرشته اطمینان داد: آنچه بولان باید بکند این است که سپاهیان خود را به داریل^{۳۲} و اردبیل در ارمنستان ببرد. در آنجا گنجینه ای از زر و گنجینه ای از سیم در انتظار اوست. این نیز با داستان بولان یا بولخان و تاخت و تاز او پیش از تاریخ تغییر کیش مطابقت می نماید. منابع اسلامی اشاره کرده اند که روزگاری معادن زر و سیم قفقاز به دست خزران^{۳۳} بود.

باری بولان گفته فرشته را بکار می بندد و در جنگ پیروزمند

30. Bulkhan.

۳۱. بری صفحه ۴۰۶.

32. Dariela.

۳۳. دانلوب صفحه ۲۲۷.

می‌شود و به غنایمی دست می‌یابد و «خیمه مقدس را با صندوق مبارک (تابوت عهد) [۳۰] و قندیل و محراب و آثار متبرکه که تا امروز حفظ شده، و هم‌اکنون در تصرف من (یوسف‌شاه) است» بنا می‌نهد.

بدیهی است نامه یوسف که در نیمه دوم قرن دهم یعنی بیش از دو‌یست سال بعد از وقایعی که در مقام شرح آن است نوشته شده آمیزه‌ای از افسانه و حقیقت می‌باشد. وصفی که از اسباب و آلات ناچیز پرستشگاه بدست می‌دهد و مختصر بودن آثاری که از آغاز داستان به یادگار مانده درست برعکس شرح و تفصیلی است که در قسمت‌های دیگر نامه از رفاه موجود کشور خزران می‌آورد. نویسنده، روزگار نیای خود بولان را چنان چون زمانی باستانی در نظر می‌آورد. روزگاری که پادشاه پرهیزگار اما درویش، حتی آنقدر پول نداشت که معبد مقدس را بنا نهد؛ معبدی که به‌رحال چادری بیش نبود.

مع ذلك باید توجه داشت که نامه یوسف تا اینجاستنها مقدمه‌ای بر نمایشنامه واقعی تغییر مذهب بشمار می‌آید. او به دنبال این مقدمه اصل مطلب را نیز حکایت می‌کند. ظاهراً پشت کردن بولان به بت‌پرستی و روی آوردن به «یگانه خدای راستین» گام اول بود که راه را برای گزینش یکی از سه دیانت یکتاپرستی باز می‌گذاشت. دست‌کم این چیزی است که از بقیه نامه یوسف برمی‌آید.

«پس از این فتح نمایان (هجوم به ارمنستان) صیت شهرت بولان شاه در همه اقالیم روان شد. پادشاه ادوم^{۳۴} (بیزانس) و پادشاه اسماعیلیان (مسلمانان) که از این خبر آگاهی یافتند رسولانی با هدایای گرانبها و پول به اتفاق علما نزد او گسیل داشتند تا او را به مذهب خود تبلیغ کنند لیکن بولانشاه مردی عاقل بود. او نیز کس به دنبال عالمی زیرک از یهودیان قرستاد و آن سه‌تن را در یکجا گرد آورد تا به بحث و احتجاج بنشینند.»

بدینسان ما در برابر مجلس مناظره یا میزگرد دیگری هستیم؛ درست همان قصه که مسعودی آورد. با این تفاوت که در این داستان

فقیه مسلمان پیش از حضور در مجلس مناظره مسموم نگشته است. لیکن زمینه و نوع استدلال همان است. پس از يك سلسله مباحثات بی‌سرانجام، شاه مناظره را تا سه روز تعطیل می‌کند. مناظره‌کنندگان در ظرف این مدت در چادرهای خود به استراحت می‌پردازند و خونسردی خویش را بازی‌یابند. آنگاه پادشاه به يك حیلۀ جنگی دست می‌زند: مناظره‌کنندگان را جدا جدا به حضور می‌طلبد. از مسیحی می‌پرسد در میان اسلام و یهودیت، کدامین را به حقیقت نزدیکتر می‌داند؟ او می‌گوید: مذهب یهود را. از مسلمان نیز همان سؤال را می‌کند که او نیز مذهب یهود را بر مسیحیت ترجیح می‌دهد و بدینگونه «بیطرفی» برنده می‌شود.

- ۴ -

همین مقدار درباره‌ی داستان گرویدن خزران به آئین نو کفایت می‌کند. حال ببینیم که چه نکته‌های دیگری از مکاتبات خزر می‌توان آموخت؟

نخست از نامه‌ی حسدای سخن بگوئیم: این نامه با يك قطعه شعر عبری آغاز می‌شود. شعر در قالب پیوت^{۳۵} است که در آن روزگار رواج داشت و رزمنامه‌ای است موشح^[*] مشتمل بر اشاره‌ها و لغزها، مضمون شعر توصیف و تمجید پیروزیهای نظامی یوسف شاه است و نیز از جمع حروف اول ابیات نام کامل نویسنده؛ «حسدای بار اسحق بار عزرا بار شپروت» و پس از آن نام «مناحم بن شروق» درمی‌آید. مناحم از شعرا و لغویون و نحویون نامدار عبری و از دبیران دیوان بود که در ظل حمایت حسدای کار می‌کرد. پیداست که وظیفه‌ی تحریرنامه‌ی یوسف شاه بر عهده‌ی او گذاشته شده است که آن را به شیوه‌ای آراسته به صنایع بدیعی به رشته نگارش کشد و او فرصت را غنیمت شمرده نام خود را نیز پس از نام مخدوم در این شعر مخلد گردانیده است. آثار دیگری نیز از مناحم بن شروق بجای مانده و

35. Piyut.

تردیدی نیست که نامهٔ حسدای به دستخط وی بوده است ۲۶.

پس از این قطعه شعر تعارفات و تحیات با آب و تاب فراوان شروع می‌شود. دنبالهٔ نامه گزارشی است پرحرارت در وصف رفاه اسپانیا و احوال سعادت اشمالی که یهودیان به روزگار خلیفه عبدالرحمن از آن برخوردار بودند. «که مانند آن هرگز نبوده... و چنین بود که گوسفندان بخود رها شده در کنف رعایت درآمدند و دست ظالمان شل شد و یوغ ستم بشکست. کشوری که ما در آن زندگی می‌کنیم به‌عبری سفاراد ۲۷ نام دارد لیکن اسماعیلیانی که هم‌اکنون در آن مسکن گزیده‌اند اندلسش می‌نامند.»

آنگاه حسدای توضیح می‌دهد که چگونه نخستین بار خبر وجود يك مملکت یهودی را از زبان بازرگانان خراسانی شنیده و سپس تفصیل بیشتری را در آن باره از سفیران بیزانس دریافت کرده است. حسدای مطالبی را که از این سفیران شنیده بود چنین نقل می‌کند:

«در این باره از آنها پرسیدم. گفتند: راست است و نام آن مملکت «الخزر» است و از قسطنطنیه تا آن مملکت از راه دریا مسافت پانزده روزه راه است ۲۸. ولی افزودند که از راه خشکی در میان ما و مملکت خزر اقوام بسیار دیگری هستند. باز از آنان شنیدم که نام پادشاه فرمانروای خزر یوسف است و گفتند: کشتیها از آن مملکت تا سرزمین ما (بیزانس) می‌آید و ماهی و پوست خز و هرگونه امتعهٔ دیگر می‌آورد. ما با آنان متحدیم و احترامشان می‌گذاریم. مبادلهٔ سفیران و هدایا در میان ما جریان دارد. آنها نیرومند هستند

۳۶. به‌ملحقات کتاب مراجعه شود.

37. Sepharad.

۳۸. ظاهراً منظور همان راه معروف به «جادهٔ خزران» است که از استانبول شروع می‌شد و از طریق دریای سیاه و دون، تا ملتقای دون - ولگا و از آنجا در مسیر ولگا تا ایتل می‌رفت (راه دیگر کوتاه‌تر بود که استانبول را از طریق کرانهٔ شرقی دریای سیاه به ایتل می‌پیوست).

و دژی ۳۹ دارند که کوتوالان و سپاهیان‌شان گاه و بیگاه از آنجا به تاخت و تاز برمی‌خیزند.»

بدیهی است این اطلاعات که حسدای به پادشاه خزر درخصوص کشور او می‌دهد برای این است که اطلاعات مفصلتری از او دریافت کند. حیلۀ روانشناسی خوبی بود. حسدای ظاهراً نیک می‌دانست که خرده‌گیری یا انتقاد مطالب اشتباه‌آمیز دیگران آسانتر است تا نوشتن یک مطلب مستقل.

آنگاه حسدای از کوششهای اولیه خود برای ارتباط با یوسف شاه یاد می‌کند. او نخست کسی را به نام اسحق بار نشان ۴۰ به رسالت به دربار یوسف شاه می‌فرستد لیکن اسحق موفق نمی‌شود که از قسطنطنیه فراتر رود. در آن شهر از او بگرمی پذیرائی می‌کنند ولی نمی‌گذارند تا مسافرت خود را ادامه دهد. (پیداست که سیاست دو رویۀ امپراتور نسبت به کشور خزر مانع از آن بود که وسایل تسهیل اتحاد میان آن کشور را با خلیفۀ قرطبه - خلیفۀ ای که وزیر اعظمش یک یهودی بود - فراهم نماید) بنابراین فرستادۀ حسدای به اسپانیا بازگشت و نتوانست مأموریت خود را بانجام برساند. لیکن بزودی فرصتی دیگر دست داد؛ سفیری از اروپای شرقی به دربار قرطبه آمد. در میان همراهان این سفیر دو تن یهودی نیز بودند یکی به نام مار سائول ۴۱ و دیگر به نام مار یوسف ۴۲ و این دو داوطلب شدند که نامه حسدای را به یوسف‌شاه برسانند (ولی آنچه از جواب یوسف برمی‌آید او نامه حسدای را از دست شخص سومی به نام اسحق بن - الیعازر ۴۳ دریافت کرده بود).

۳۹. این دژ همان سارکل است که بر روی رودخانه دُن بنا شده بود. این که گفته‌اند بیزانسیها خزران را احترام می‌گذارند با گفته کنستانتین بزرگ‌زاده درباره مهر مخصوص زرین که به نامه‌های خاقان زده می‌شد وفق می‌دهد. در آن زمان که سفیران در اسپانیا بودند کنستانتین به امپراتوری رسیده بود.

40. Isaac bar Nathan.

41. Mar saul.

42. Mar joseph.

43. Isaac ben Eliezer.

حسدای پس از تشریح این مقدمات، پرسشهایی را مطرح می‌کند که نمایانگر دلبستگی شدید او به کسب اخبار بیشتر دربارهٔ خزران، جغرافیای آن و مراسم روز سبت است. در خاتمه نامه نکته‌ای کاملاً متفاوت پیش کشیده می‌شود:

«در دل من خارخاری است که این حقیقت را دریابیم و بدانم که آیا واقعاً در روی زمین جایی هست که اسرائیلیان ستم‌کشیده بتوانند در آن خود را اداره کنند و زیر فرمان غیر نباشند؟ اگر می‌دانستم که چنین است بی هیچ تردید از همه افتخارات دست می‌شستم و از این مقام عالی استعفا می‌کردم و اهل و عیال خویش را ترك می‌گفتم و از کوه‌ها و دشت‌ها می‌گذشتم و بر و بحر را در می‌نوردیدم تا بدان جای که خداوندگارم، پادشاه فرمان می‌راند برسم... درخواستی دیگر نیز دارم: مرا بگوئید که از معجزهٔ بازپسین (ظهور عیسی) چه می‌دانید و دربارهٔ روزی که ما همه در انتظار آن از دیاری به دیار دیگر سرگردانیم چه خبر دارید؟ ما در آوارگی خویش، زیر اهانت و شماتت دیگران، باید با سکوت سخن آنان را بشنویم که می‌گویند: «هر ملتی سرزمین خود را دارد و این تنها شماست که حتی سایه‌ای از مملکت در همهٔ روی زمین ندارید.»

در ابتدای نامه از رفاه حال جهودان در اسپانیا سخن می‌رفت اما در پایان آن سخن از تلخی در بدهی و تبعید می‌رود. در این قسمت نامه شور و التهاب صهیونیستی و امید فرج در ظهور مسیح موعود پدیدار است. این احساسات متضاد همواره در دل پر تشویش جهودان، در طول تاریخ آنان در کنار هم وجود داشته و وجود همین تضاد در نامهٔ حسدای دلیل دیگری بر اصالهٔ آن است. اما اظهار رغبت حسدای به ورود در خدمت پادشاه خزران که در این نامه به طور غیر صریح منعکس است و آیا تا چه اندازه باید آن را جدی تلقی کرد مطلب دیگری است که پاسخ آن را نداریم. شاید خود او هم در این باره مردد بوده است.

- ۵ -

پاسخ یوسف شاه به اندازه نامه حسدای پرمایه و هیجان انگیز نیست و چنانکه کاسل خاطرنشان کرده است «این امری شگفت نیست چه قلمرو حکومت علم و هنر نه در میان جهودان ولگا بلکه در کنار رودخانه های اسپانیا بود» مطلب عمده نامه همان شرح داستان تغییر مذهب است که پیشتر نقل کرده ایم. شك نیست که یوسف شاه نیز تحریر این نامه را به منشی خود - محتملا یکی از فضلالی فراری بیزانس - واگذار کرده است. مع ذلك این پاسخ در مقایسه با تشر فصیح و صیقل خورده سیاستمدار قرن دهم، رنگ و بوی عهد عتیق (تورات) را دارد.

یوسف شاه پاسخ خود را با مقدار زیادی تعارفات و تحیات آغاز می کند. آنگاه قسمت عمده نامه حسدای را نقل و با مباحثات تمام تأکید می نماید که مملکت خزر کذب ادعای آنهایی را که می گویند «عصای یهودا برای همیشه از دست جهودان خارج شده است»: و جهودان «دیگر جایی در روی زمین برای ایجاد حکومتی از خود ندارند» به ثبوت رسانیده است. به دنبال این مطلب، نکته ای مرموزگونه می آید که می گوید: «پدران ما از پیش نامه های دوستانه به همدیگر فرستاده اند که این نامه ها هم اینک در ضبط ما نگهداری می شود و بزرگان ما آن را می دانند» ۴۴.

آنگاه یوسف شاه نسبتنامه قوم خود را بدست می دهد. او با وجود اینکه يك جهود ملت گرای متعصب است و از بدست داشتن عصای

۴۴. شاید منظور اشاره به الداد حادنی جهانگرد یهودی قرن نهم است که حکایات غریب وی در قرون وسطی دست بدست می گشت. در این حکایات از خزران نیز نام می برد و می گوید که سه قبیله از قبایل گمشده اسرائیل در آن کشور زندگی می کنند و از مردم بیست و هشت کشور مجاور خود باج و خراج می گیرند. الداد در حدود سال ۸۸۵ به اسپانیا رفته ولی معلوم نیست که به خزران نیز رفته باشد. حسدای در نامه خود اشاره ای به الداد می کند مثل اینکه از مطالب او سر در نمی آورد و نمی داند درباره اش چه بگوید.

یهودا احساس غرور می‌کند لیکن در عین حال نمی‌تواند و نمی‌خواهد که خود را از اولاد سام بشمار آورد. بلی نسب او نه به‌سام، بلکه به یافت سومین فرزند نوح، یا دقیقتر بگوئیم به توجرمه ۴۵ نوۀ یافت که نیای همه اقوام ترک است می‌رسد. یوسف مغرورانه می‌گوید: ما درشجرۀ خاندان خود داریم که توجرمه ده پسر داشته که فرزندان آنان به این نامها خوانده شده‌اند: اویفور، درسو، آوار، هون، باسیلی، ترنیاخ، خزر، زگورا، بلغار، سایبر. یوسف شاه می‌گوید ما از اخلاف هفتمین خاندان یعنی خزریم.

در تطبیق نامهایی که به خط عبری آمده است با برخی از این اقوام تردیدهایی بر جای می‌ماند لیکن این مطلب اهمیتی ندارد. آنچه در این نسبنامه جالب توجه است اختلاطی است که در میان روایات سفر تکوین تورات با روایات سنتی ترکان حاصل شده است ۴۶.

یوسف شاه پس از ذکر نسبنامه به اجمال از برخی فتوحات نظامی نیاکان خود یاد می‌کند که دامنه پیشرفتهای خود را تا دانوب گسترده بودند. آنگاه به تفصیل تمام قصۀ تغییر مذهب بولان را می‌آورد: «از آن پس خداوند او را قدرت و قوت بخشید و مؤیدش ساخت. او خود و پیروانش را ختنه کرد و کس در طلب حکمای یهود فرستاد تا قانون شرع را بدو بیاموزند و احکام را تشریح کنند» سپس باز از پیروزیهای نظامی و کشورهای تسخیر شده لاف می‌زند و به دنبالش این مطلب پرمعنی را می‌آورد:

«پس از این ماجراها نوۀ او (بولان) به پادشاهی رسید، نام او عوبدیا بود، مردی دلیر و پرهیزگار که اساسی نو آورد. شرع را بر طبق روایت و سنت تقویت فرمود. کنیسه‌ها و مدرسه‌ها ساخت. جمعی از حکمای اسرائیل را فراهم آورد و

45. Togarma.

۴۶. ضمناً این مطلب تا اندازه‌ای روشن می‌سازد که چگونه در روایات مختلف خزران را با یاجوج و ماجوج یکی دانسته‌اند چه ماجوج به موجب آنچه در سفر پیدایش (اصحاح دهم ۲ و ۳) آمده شرورترین عموی توجرمه بوده است.

آنان را باعطایای بسیار از زرو سیم بنواخت و از آنان خواست تا بیست و چهار کتاب مقدس و میشنا (احکام) و تلمود را تفسیر کنند و آداب نمازها را بیان فرمایند.»

این قسمت نشان می‌دهد که تقریباً دو نسل پس از بولان نهضتی مذهبی بوقوع پیوسته و اصلاحاتی انجام پذیرفته است (و شاید این امر توأم با کودتائی بوده که آرتامونوف از آن سخن می‌گوید). چنین می‌نماید که یهودیگرائی خزران در چند مرحله صورت گرفته است. بیاد داریم که بولان شاه، نخست «جادوگران و بت پرستان» را بیرون می‌کند و این پیش از آن است که فرشته بر او ظاهر گردد؛ با «خداوند راستین» عهد می‌بندد و این نیز پیش از آن است که در میان سه دین یهودی و مسیحی و اسلام یکی را برگزیند. به احتمال زیاد یهودیت بولانشاه و اتباع وی نیز یکی دیگر از همین مراحل مقدماتی بوده است بدین صورت که آنان محتملاً به نوعی یهودیت ابتدائی و ساده، تنها بر مبنای تورات؛ بدون تلمود و فارغ از تعالیم خاخامها و آداب و فرائض ناشی از آنها روی آورده‌اند. در این صورت باید گفت که آنها نیز مانند قرائیون بوده‌اند. قرائیون فرقه‌ای بنیادگرا بودند که مذهب آنان در قرن هشتم در ایران پیدا شد و بتدریج در میان همه یهودیان بویژه در خزران کوچك یعنی کریمه راه یافت.

دانلوپ و برخی صاحب نظران دیگر گمان می‌کنند که در فاصله میان بولان و عوبدیا (تقریباً از سال ۷۴۰ تا ۸۰۰) تنها نوعی قرائیگری در میان خزران حکمفرما بوده و تعلیمات مبتنی بر احادیث و اجتماعات ربانیون یهودی پس از اصلاحات مذهبی عوبدیا در میان آنان راه پیدا کرده است. این نکته درخور اهمیت است زیرا قرائیگری در میان خزران نهضتی دیرپا بوده و هنوز هم آبادیهائی از یهودیان قرائی ترك زبان – که حتماً از تبار خزرانند – وجود دارد (بخش ۴ فصل پنجم این کتاب دیده شود).

بنابراین یهودیگرائی خزران امری تدریجی بوده که ملاحظات سیاسی در آغاز آن مؤثر افتاد. کم‌کم این احساسات در اعماق دل آنان

راء جست و بالاخره در دوران ضعف حکومت به نوعی انتظار فرج و روحیه مسیحاطلبی [*] انجامید. تعهد مذهبی خزران پس از سقوط دولت آنان نیز پایدار ماند و در مجتمعهای یهودی - خزری در روسیه و لهستان ادامه یافت.

- ۶ -

یوسف شاه پس از یاد اصلاحات مذهبی عوبدیا جانشینان او را نام می برد:

«حزقیا فرزند عوبدیا و مناصه فرزند حزقیا، چانوقه برادر عوبدیا و اسحق پسر چانوقه، مناصه پسر اسحق، نیسی پسر مناصه، مناحم پسر نیسی، بنیامین پسر مناحم، هارون پسر بنیامین، و من یوسف پسر روانشاد هارون. و ما جمله فرزندان پادشاهانیم و هیچ بیگانه ای را نرسد که بر مسند پدران ما تکیه زند».

آنگاه یوسف می خواهد پاسخ پرسشهای حسدای را درباره وسعت خزران و شرح کیفیات آن کشور بازگوید. اما چنین می نماید که در دربار او خبرگانی، درخورقیاس باجغرافی دانان اسلامی وجود نداشته اند. اشارات مبهم در خصوص کشورها و اقوام دیگر چیز مهمی بر معلوماتی که از طریق ابن حوقل و مسعودی و سایر منابع ایرانی و عربی به دست ما رسیده است نمی افزاید. او مدعی است که سی و هفت قوم مختلف خراج گزاران ویند؛ ادعائی که به نظر گزافه می نماید. دانلوپ خاطر نشان می سازد که نه تا از این اقوام در داخل دیار خزر زندگی می کرده اند و بیست و هشت تایی باقی با روایت ابن فضلان هماهنگی دارد که می گوید شاه خزر بیست و پنج زن دارد که هر کدام دختر یکی از شهریاران فرمانبر او می باشند (این مورد با مضمون حکایت های مشکوک الداد حا - دنی سازگار می نماید) بعلاوه باید انبوه قبایل مختلف اسلاو را نیز که در قسمت های علیای دنیپر تا مسکو پراکنده بودند و چنانکه خواهیم دید باج به خزران می پرداختند در شمار آورد.

هرچه هست در نامه یوسف اشاره ای به حرم سرای پادشاهی دیده نمی شود بلکه تنها از يك ملکه و «کنیزکان و غلامان او» سخن می رود که گویا در یکی از بخشهای سه گانه پایتخت ایتل مسکن داشته اند. «در دومی اسرائیلیان و اسماعیلیان و مسیحیان و

سایر ملتها که به زبانهای دیگر سخن می گویند زندگی می کنند و در سومی که جزیره ای است ۴۷، من به اتفاق امیران و بندگان و خدمتکاران خود منزل دارم... ما مرتاسر زمستان را در شهر بسر می بریم ولی در ماه نisan (مارس و آوریل) بیرون می رویم و هرکسی به دنبال کار درکشتزار یا باغ خود می رود. هرطایفه ای ملك موروئی خود را دارد که با شوق و شادی به سوی آن رهسپار می شود. آنجا نه صدای بیگانه ای بگوش می رسد و نه دشمنی بچشم می خورد. در این کشور باران زیاد نیست اما رودخانه های زیادی هست که ماهیان بزرگ دارد. کشور ما از منابع فراوان برخوردار است، کشتزارها و تاکستانها و باغها و بستانهای آن که از آب رودخانه ها مشروب می شود به طور کلی حاصلخیز و پربار می باشد و میوه های زیاد در آنها بعمل می آید... و به یاری خدا در صلح و صفا زندگی می کنیم.»

آنگاه از تاریخ ظهور مسیحا سخن می گوید.

«ما به فرزندگان اورشلیم و بابل چشم دوخته ایم. گرچه از صهیون بسیار بدوریم ولی شنیده ایم که حسابها، به علت افراط در گناهان غلط درآمده و اینک ما چیزی نمی دانیم. تنها خدای لایزال می داند که حساب نگاه دارد. ما جز تمسك به پیشگوئیهای دانیال چیزی نداریم. باشد که خداوند لایزال در فرج و خلاص ما تعجیل کند.»

آخرین قسمت نامه یوسف پاسخی است به اظهار رغبت حسدای

۴۷. چنانکه دیده ایم برخی از منابع اسلامی هم تقسیم ایتل به سه بخش را متذکر شده اند.

به اینکه در خدمت پادشاه خزران درآید: «شما در نامه خود اظهار تمایل کرده‌ای که روی مرا ببینی. من نیز آرزومند و شایقم که جمال مبارک ترا، انوار جلال و حکمت و عظمت ترا، مشاهده کنم. آرزومندم که سخن تو درست درآید و من به این سعادت نائل آیم که ترا در آغوش بگیرم و چهره عزیز و محبوب و مهربان ترا ببینم. تو مرا به جای پدر خواهی بود و من به جای فرزند تو خواهم بود و مردم من لبان ترا خواهند بوسید و همگان بروفق دلخواه تو و نصایح صادقانه تو رفتار خواهیم کرد.»

در نامه یوسف مطلبی نیز درباره سیاست منطقه‌ای بچشم می‌خورد که مفاد آن قدری مبهم و ناروشن است.

«به یاری خدای توانا، من دهنه رودخانه (ولگا) را محافظت می‌کنم و اجازه نمی‌دهم روس‌ها که با کشتیهای خود می‌آیند به بلاد عربها حمله برند... من با آنان (روس‌ها) جنگهای گران می‌کنم چه اگر آنها را بگذارم بلاد اسمعیل را، تا خود بغداد و ایران می‌سازند.»

یوسف اینجا، در نقش مدافع خلافت بغداد در برابر مهاجمین روس - نورمن (فصل سوم دیده شود) ظاهر می‌شود. شاید با توجه به خصومت شدید میان خلیفه اموی قرطبه (که حسدای در خدمت او بود) و خلیفه عباسی بغداد، این اشاره یوسف حمل بر بی‌ملاحظگی شود. اما از سوی دیگر، بوالهوسیه‌های سیاست بیزانس در برابر خزران یوسف را بر آن می‌داشت که به رغم مخالفت‌هایی که در میان دو خلیفه بود در لباس مدافع اسلام ظاهر شود. دست کم او می‌توانست امیدوار باشد که سیاستمدار مجربی چون حسدای اشاره او را درخواهد یافت. ملاقات میان طرفین مکاتبه، بر فرض اینکه اظهار رغبت نسبت به آن جدی تلقی شود، صورت نیافت. محتوای «مکاتبات خزر» به لحاظ اطلاعات چندان غنی نیست و چیز زیادی بر آنچه از طریق منابع دیگر به دست ما رسیده است نمی‌افزاید. جنبه جالب توجه آن، منظره‌های پر از شگفتی است که جایجا ارائه می‌کند و چون چراغی سیار بر

مناطقى از هم گسيخته در زیر مه غلیظى که آن دوران را فرا گرفته است پرتو افکن مى‌شود.

- ۷ -

از جمله منابع عبرى دیگر «سند کمبریج» را مى‌توان بشمار آورد. (این سند به جهت آنکه در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهدارى مى‌شود به این نام شناخته شده است) سند کمبریج در اواخر قرن گذشته، همراه با اسناد گرانبهای دیگرى در انبار يك كنيسه كهن در گنیزه [*] قاهره كشف شد و كاشف آن يكى از محققين كمبریج به نام سليمان شختر ۴۸ بود. سند در وضع نامطلوبى نگهدارى شده، نامه‌ای است (یا رونوشت نامه‌ای) مشتمل بر حدود یکصد سطر به عبرى که اول و آخر آن از میان رفته و بنابراین نمى‌توان معلوم کرد که مخاطب و نویسنده آن چه کسانی بوده‌اند. در این نامه از يوسف شاه به عنوان پادشاهى معاصر نام برده شده و نویسنده او را «خداوندگار من» خوانده است. از خزران نیز به عنوان «سرزمین ما» یاد شده و بنابراین مى‌توان نتیجه گرفت که نویسنده يكى از جهودان وابسته به دربار يوسف شاه در دوران حکمرانى وی بوده يعنى این نامه همزمان با «مکاتبات خزر» نگارش یافته است. برخى از صاحب‌نظران حدس زده‌اند که مخاطب نامه حسدای بن شپروت بوده و نامه در استانبول به فرستاده ناموفق حسدای يعنى اسحق بارنشان تسليم شده، و او آن را به قرطبه برده (و بعدها، آنگاه که جهودان را از اسپانيا بیرون ریخته‌اند کسی آن را به قاهره انتقال داده است) به هرحال شواهدى که از متن نامه بدست مى‌آید نشان مى‌دهد که نگارش آن مؤخر بر قرن یازدهم نبوده و به احتمال زیاد در قرن دهم يعنى به روزگار يوسف شاه صورت گرفته است.

در این نامه روایت افسانه‌آمیز دیگری از يهودی‌گرایی خزران ذکر شده است که بیشتر از جهت سیاسى اهمیت دارد. نویسنده از جمله آلانها به خزران یاد مى‌کند که به تحريك بیزانس در زمان فرمانروائی

هارون «روانشاد» پدر یوسف شاه صورت گرفته بوده است. از این حمله در منابع یونانی و یا اسلامی ذکری نمی‌رود ولی در اثر کنستانتین پرفیروژنیتوس به نام *De Adminisdrando Imperio* که در ۵۰-۹۴۷ نوشته شده مطلب جالب توجهی هست که مؤید قول نویسنده ناشناس این نامه است.

«در باره خزران و اینکه چگونه باید با آنها جنگید و کی باید بجنگد، همانگونه که غزها به مناسبت نزدیکی با خزران می‌توانند با آنان بجنگند فرمانروای آلانیا نیز، به جهت اینکه نه (۹) ولایت خزران (مناطق حاصلخیز شمال قفقاز) در مجاورت با آلانیا و قوم آلان می‌باشد، اگر بخواهد، می‌تواند به آنان هجوم برد و خسارت و پریشانی کلی از آن ناحیه بر خزران وارد آورد.»

حال می‌دانیم که بنا به ادعای یوسف، فرمانروای آلان با جگزار او بوده است. صرف‌نظر از اینکه عملاً هم چنین بوده یا نه، احساس شاه آلان در برابر خاقان خزر محتملاً با احساس پادشاه بلغار فرقی نداشته است. این قسمت از نوشته کنستانتین روشنگر کوششهایی است که برای تحریک آلانها بر ضد خزرها بکار می‌رفت و یادآور مأموریت ابن فضلان است که هدفی مشابه داشت. بدیهی است که در دوران یوسف‌شاه عهد مودت بین خزر و بیزانس سپری گشته بود ولی من بحث از تحولات بعدی را به فصل سوم موکول می‌دارم.

- ۸ -

در حدود يك قرن پس از «مکاتبات خزر» و تاریخی که برای «سند کمبریج» فرض کردیم، یهوداحا-لوی کتاب معروف خود *کزاری* ۴۹ یا خزرها را به رشته تحریر کشید. حا-لوی [*] (۱۰۸۵-۱۱۴۱) را معمولاً بزرگترین شاعر عبری اسپانیا می‌دانند ولی او کتاب خود را به عربی نوشته و بعد این کتاب از عربی به عبری ترجمه شده و عنوان

مفصل آن چنین است: «کتاب اثبات و استدلال در دفاع از ایمان تحقیر شده ۵۰».

حالموی صهیونیستی بود که در سفر زیارت به بیت المقدس وفات یافت. وی کزاری را يك سال پیش از وفات نوشته و آن رساله‌ای است فلسفی در پیرامون این نظر که ملت یهود تنها واسطه بین خالق و مخلوقات او می‌باشد و در آخرالزمان ملت‌های دیگر همه به دین یهود خواهند گروید و گرویدن خزرها را به عنوان نمونه یا نشانی از آن واقعه باید بشمار آورد.

این کتاب به رغم عنوان و نامش چیز زیادی درباره کشور خزران ندارد. مطالبی که در این باره آمده به مثابه زمینه‌سازی است برای روایت افسانه‌آمیز دیگری از یهودیگرایی خزران؛ روایتی مشتمل بر ماجرای پادشاه و فرشته و عالم یهودی و غیره، و مباحثات فلسفی و کلامی پادشاه با هواداران مذاهب سه‌گانه.

در این میان نکته‌ای چند بنظر می‌رسد که نشان می‌دهد که حالموی مکاتبات حسدای و یوسف راخوانده یا مفاد آن را شنیده بوده و یا منابع دیگری درباره خزران در دست داشته است. حالموی می‌گوید که پس از ظهور فرشته، پادشاه خزران «راز رؤیای خود را با سردار خویش در میان نهاد». از این سردار باز در جای دیگری سخن می‌رود. این اشاره‌های روشن یادآور رژیم «حکومت دوگانه خاقان و بک» می‌باشد. حالموی از «تواریخ» و «کتب» خزران نیز نام می‌برد که انسان را به یادنامه یوسف می‌اندازد که از «ضبط» خود که اسناد کشوری در آنجا نگاه‌داری می‌شود سخن در میان آورده است. همچنین حالموی در دو جا از کتاب خود تصریح می‌کند که تفسیر مذهب خزران «چهارصد سال پیش» و در «سال ۴۵۰۰» (مطابق تقویم یهود) اتفاق افتاده است. این تاریخ با ۷۴۰ میلادی که نزدیکترین احتمالات است تطبیق می‌کند. روی هم‌رفته نوشته حالموی از حیث اطلاعات فقیرتر

از آن است که از کتابی که در میان یهودیان سده‌های میانه آنقدر شهرت و مقبولیت داشت انتظار می‌رود. لیکن باید بیاد آورد که اندیشه قرون وسطائی بیشتر مجذوب قصه بود تا آموزش، و یهودیان به دانستن اینکه مسیحا کی ظهور خواهد کرد بیشتر علاقه‌مند بودند تا به کسب اطلاعات جغرافیائی.

جغرافیدانان و تاریخ‌نگاران عرب نیز در تعیین مسافتات و تواریخ و مشخص کردن مرز میان واقعیت و افسانه به همین نوع بی‌اعتنائی دچار بودند.

همین مطلب در مورد جهانگرد یهودی آلمانی مشهور ربی پتاخیا^{۵۱} از اهالی راتیسبون^{۵۲} نیز صادق است. این مرد در فاصله ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ در نواحی اروپای خاوری و آسیای باختری به مسافرت پرداخته و سفرنامه او «سیبوب حاعولم»^{۵۳} «سفر دور عالم» ظاهراً توسط یکی از شاگردانش براساس یادداشتها یا املاى او به رشته نگارش کشیده شده است. در این سفرنامه آمده است که چگونه این ربی نیکمرد از بی‌اطلاعی و بی‌مبالاتی خزرهای یهودی شمال کریمه نسبت به آداب شرع متعجب گشته و این وضع را ناشی از بدآموزیها و تأثیر الحاد قرائیون دانسته است.

«و ربی پتاخیا از آنان پرسید: چرا به سخنان حکما (علمای تلمود) باور ندارید؟ در پاسخ گفتند: زیرا که پدران ما آن را به ما نیاموختند. این مردم در شب سبت تمام نانی را که در سبت خواهند خورد پاره می‌کنند و آن را در تاریکی می‌خورند^{۵۴} و همه روز را در يك جا می‌نشینند. ادعیه ایشان منحصر به مزامیر است^{۵۵}».

ربی بقدری آشفته شده بود که چون بعدها به داخل خزران رفت بیش از این نمی‌گوید که سفر هشت‌روز طول کشید و در سرتاسر

51. Petachia.

52. Ratisbon.

53. Sibub Ha'olam.

۵۴. شنبه یا سبت را در تاریکی گذراندن یکی از شعائر قرائیون است.

۵۵. مراجعه شود به Baron, S.W. (1957) Vol. III p. 201.

آن «شیون زنان و عوعوسگان» در گوش او پیچیده بود^{۵۶}.

مع ذلك او می‌گوید که در بغداد فرستادگان خزر را دیده است که در پی استخدام علمای فقیر یهودی از عراق و حتی مصر بودند «تا کودکان آنها را تورات و تلمود بیاموزند».

اگر چه تنها معدودی از جهانگردان یهودی غرب، خطر مسافرت به سرزمین ولگا را برخورد هموار داشته‌اند همه آنان از ملاقاتهای خود با یهودیان خزر در مراکز عمده جهان متمدن سخن گفته‌اند. ربی پتاخیا در بغداد و بنیامین تطلی^{۵۷} یکی دیگر از جهانگردان نامی قرن دوازدهم در استانبول و اسکندریه از ملاقات با اشراف خزر حکایت می‌کنند. ابراهیم بن داوود که معاصر یهودا حـالوی بود در طلیطله از دیدار «برخی از فرزندان خزر که طلبه‌های عاقلی بودند» گزارش می‌دهد. روایت چنان برمی‌آید که اینها شاهدگان خزر بوده‌اند و این روایت شاهدگان جوان هندی را بیاد می‌آورد که برای تحصیل به کمبریج گسیل می‌شدند.

مع ذلك در برخورد پیشوایان ارتدکس یهودی شرق — که مرکز آنان در مدرسه تلمودی بغداد بود — با خزرها يك احساس متضادی بچشم می‌خورد. قاثون (معادل عبری «حضرت») که در رأس مدرسه بغداد بود پیشوای معنوی یهودی نشینهای بشمار می‌آمد که در سرتاسر خاور نزدیک و میانه پراکنده بودند ولی Exilarch یا «کدخدای اسیران» در این مجامع کمابیش خودمختار، مظهر قدرت دنیوی بود. قاثون سعدیا [*] (۸۸۲-۹۴۲) که مشهورترین این پیشوایان معنوی است و مجلدات ضخیم نوشته‌های او باقی است مکرر از خزرها نام می‌برد او از يك یهودی عراقی یاد می‌کند که در خزران سکونت گزیده بود و مطلب را طوری بیان می‌کند که گوئی از يك امر متداول و معمول سخن می‌گوید. سعدیا اشاره‌ای نیز به دربار خزر دارد و در جایی دیگر که می‌خواهد تعبیر «حیرم‌طور^{۵۸}» را در تورات معنی کند می‌گوید که

حیرم اسم خاص نیست بلکه لقبی است «مانند لقب خلیفه برای فرمانروای تازیان و لقب خاقان برای پادشاه خزران».

پس خزران روی نقشه دنیا هم به معنی حقیقی و هم به معنی مجازی برای پیشوایان و مقامات مذهبی یهودیان شرق شناخته بود لیکن در عین حال این آشنائی چه از جهت نژادی و چه به لحاظ تمایل خزران به طریقه ملحدانه قرائیون با نوعی بدگمانی توأم بود. یکی از مؤلفین عبری در قرن یازدهم به نام یافث بن علی^{۵۹} که خود از قرائیان بود در بیان معنی کلمه مامزر^{۶۰} (حرامزاده) خزرها را مثل می زند که بی آنکه از تبار یهودان باشند به کیش آنان گرویده اند. یکی دیگر از معاصران وی به نام یعقوب بن روبن^{۶۱} نقطه مقابل این احساس متضاد را منعکس می کند و از خزران به عنوان «تنها ملتی که از قید در بدری فارغ است، جنگاورانی بزرگ که باج به کفار نمی پردازند» نام می برد.

خلاصه در منابع عبری راجع به خزرها که به دست ما رسیده احساسی درهم و مختلط از هواخواهی و بدگمانی و، بالاتر از همه، حیرت زدگی منعکس می باشد. تصور ملتی جنگاور و ترك و یهودی برای حاخامها بقدری عجیب و غریب بود که گوئی از اسبی شاخدار و ختنه کرده سخن می رود. یهودان در طول مدت هزار سال در بدری از یاد برده بودند که ممکن است دارای پادشاهی و مملکتی از خود باشند. مسیحا برای آنان موجودی حقیقی تر از خاقان بود.

به عنوان تکمله ای بر منابع اسلامی و عبری باید یادآور شد که کمترین منبع مسیحی درباره یهودیگرایی خزران از حیث تاریخ مقدم بر منابع دوگانه مزبور است. کشیشی از وستفالی به نام کریستین دراثمار اکینتنی^{۶۲} پیش از سال ۸۶۴ رساله ای به زبان لاتینی نوشته که عنوان آن چنین است: Exposition in Evangelium Mattei. در این رساله آمده است: «در زیر همین آسمان مردمانی هستند، در جاهائی که هیچ

59. Japheth ibn-Ali.

60. Mamzer.

61. Jacob ben-Reuben.

62. Christian Druthmar of Aquintania.

مسیحی پیدا نمی‌شود. نام آنها یاجوج و ماجوج است و از هونها هستند. از آن میان گروهی به نام گزری^{۶۳} مردمی ختنه کرده‌اند و آداب یهودی را بتمام مرعی می‌دارند» این مطلب به مناسبت آیه ۱۴ از اصحاح ۲۴ از انجیل متی^{۶۴} ذکر شده است که ظاهراً هیچ مناسبتی با آن ندارد و دیگر در هیچ‌جا سخنی از گزری بمیان نمی‌آید.

- ۹ -

تقریباً در همان اوان که در اثمار اطلاع خود را از الحاد خزرهای یهودی به قلم می‌آورد يك مبلغ نامدار مسیحی که از سوی امپراتور بیزانس گسیل شده بود در صدد برآمد که خزران را به دین مسیح درآورد. این مرد همان سنت سیریل^{۶۵} قدیس اسلاوها بود که اختراع الفبای سیریلی به او نسبت داده شده است. سنت سیریل به اتفاق برادر بزرگترش سنت متدیوس^{۶۶} مأموریت‌های تبلیغاتی دیگری را نیز به توصیه اسقف اعظم فوتیوس^{۶۷} و فرمان امپراتور میکائیل سوم برعهده گرفته بودند. (فوتیوس خود ظاهراً تبار خزری داشت زیرا که آورده‌اند روزی امپراتور در حال خشم او را «خزر چهره» خطاب کرده بود).

چنین می‌نماید که کوشش‌های تبلیغاتی سیریل در میان مردم اسلاو نژاد اروپای خاوری قرین توفیق بود ولی نه در میان خزران. سیریل از طریق چرسون (در کریمه) به آن کشور رفت و گویا مدت شش ماه در چرسون به آموختن عبری پرداخت تا خود را برای مأموریتی که در پیش داشت آماده سازد. آنگاه از «جاده خزران» یعنی راه دن-ولگا به ایتل رفت و برای دیدار خاقان به ساحل بحر خزر (گفته نشده: کجا؟) شتافت. مباحثات کلامی بر سبیل معمول مطرح شد ولی اثری چندان بر خاقان نبخشید. حتی روایت چاپلوسانه ویتا کنستانتین^{۶۸} (نام

63. Gazari.

۶۴. دو به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود. آنگاه آنها خواهد رسید.

65. St. Syril.

66. St. Methodius.

67. Photius.

68. Vita Constantine.

اصلی سیریل) بیش از این نمی‌گوید که سیریل تأثیری مطلوب برخاقان گذارد. چند تن را غسل تعمید داد و خاقان به خاطر او دویست تن از مسیحیان زندانی را آزاد کرد. این کمترین چیزی بود که خاقان می‌توانست در حق فرستادهٔ امپراتور که آنهمه زحمت به‌خود داده بود انجام دهد.

در اینجا به طور ضمنی پرتوی نیز از سوی متتبعان فقه‌اللغهٔ اسلاوی روی دامتان انداخته می‌شود. ابتکار الفبای سیریل و الفبای گلاسولیتی را به سیریل نسبت داده‌اند. الفبای گلاسولیتی بنا به گفتهٔ بارون «در کرواسی تا قرن هفدهم مورد استفاده بود. الفبای مزبور دست کم یازده حرف خود را — که نمایندهٔ برخی از اصوات اسلاوی نیز هست — از الفبای عبری گرفته و این مسأله دیری است که به ثبوت رسیده است». (یازده حرف مزبور عبارتند از: ا. ب. و. گ. ای. ک. پ. ر. س. چ. ت) این نکته آنچه را پیشتر دربارهٔ نفوذ و تأثیر الفبای عبری در نشر سوادآموزی در میان همسایگان خزر آورده‌ایم تأیید می‌تواند کرد.

د. سینور^۱ می نویسد: «در نیمه دوم قرن هشتم بود که امپراتوری خزر به اوج عظمت خود رسید و آن مصادف با دورانی بود که از گرویدن بولان به کیش یهود تا اصلاح مذهبی عوبدیا بطول انجامید. این بدان معنی نیست که بگوئیم خزرها اقبال کار خود را مرهون آئین یهود بودند بلکه مطلب عکس این است یعنی خزرها از آن رو می توانستند به یهودیت بگروند که در موقعیت اقتصادی و نظامی مستحکمی قرار داشتند.»

از نمونه های بارز قدرت خزران، امپراتور لئوی ملقب به خزر را می توان نام برد که از ۷۷۵ تا ۷۸۰ در بیزانس فرمانروائی کرد. لقب خزر برای او از نام مادرش چیچک (گل) که از شاهزاده خانمهای خزر بود اتخاذ شده و این همان خاتونی است که مد تازه ای در دربار بیزانس بوجود آورد. بیاد داریم که ازدواج او کمی پس از پیروزی بزرگ خزران بر مسلمانان در جنگ اردبیل بوقوع پیوست و این جنگ همان است که داستان آن در نامه یوسف و نیز در منابع دیگر آمده است. دانلوب خاطر نشان می کند که این دو واقعه را مشکل بتوان با یکدیگر بی ارتباط دانست.^۲

۱. Sinor مقاله خزرها در انسیکلوپدی بریتانیکا (۱۹۷۳).

۲. دانلوب صفحه ۱۷۷.

در میان ماجراهای توطئه‌آمیز آن دوران، ازدواجها و نامزدیها در میان خاندانهای سلطنتی دوطرف امری خالی از خطر نبود. این گونه روابط در موارد متعدد به‌انگیزه یا دست‌کم دستاویزی برای آغاز جنگ تبدیل می‌شد. این بدعت ظاهراً از آتیلان بزرگ سابق خزرها بجای مانده بود. می‌گویند آتیلان به‌سال ۴۵۰ پیامی از هونوریاس خواهر والنتینین سوم^۴ امپراتور رم غربی دریافت داشت که يك حلقه انگشتری نامزدی نیز همراه آن بود. این بانوی عاشق‌پیشه و جاه‌طلب از خان هونها می‌خواست که او را از سرنوشتی بدتر از مرگ، ازدواج اجباری با يك سناتور سالخورده، نجات دهد و حلقه انگشتری را به‌همین مناسبت برای او فرستاده بود. آتیلان بدون فوت فرصت در مقام تصرف نامزد خود درآمد و نیمی از امپراتوری رم را نیز به‌عنوان جهیزیه او مطالبه کرد و چون والنتینین از اجابت درخواست او سر باز زد آتیلان به‌سرزمین گل^۵ حمله برد.

نمونه‌های مشابه چندی از این ماجرا را در تاریخ خزرها سراغ داریم. خشم پادشاه بلغار را از نگرانی ربوده شدن دختر خود بیاد می‌آوریم که چگونه همین امر سبب شد که‌وی از خلیفه کمک بخواهد تا دژی در برابر خزرها برای او بنا کند. اگر به‌روایات منابع اسلامی اعتماد ورزیم ماجرای مشابهی نیز (گرچه با پیچ و تاب متفاوت) موجب شد که آتش آخرین جنگهای خزران و مسلمانان در پایان قرن هشتم، پس از يك دوران معتد صلح از نو برافروخته شود.

بنا به روایت طبری در ۶۷۹۸ خلیفه به‌والی ارمنستان فرمان داد که با دختر خاقان ازدواج کند تا موجبات تحکیم بیشتر مرزهای خزر فراهم گردد. والی، یکی از اعضای خاندان پر قدرت برمکی بود. (این داستان ما را به‌یاد امیری از همین خاندان نامدار می‌اندازد که بنا به حکایت هزار و يك شب، گدائی را به‌مهمانی دعوت کرد. در آن ضیافت سرپوشهای بسیار عالی روی ظرفهای غذا گذاشته بودند ولی در زیر

3. Honoria.

4. Valentinian III.

5. Gaul.

۶. این تاریخ دقیق نیست.

سرپوشها از غذا خبری نبود). والی برمکی دستور خلیفه را کار بست، شاهزاده خانم خزر با خادمان و جمعی از خود همراه موکبی شاهانسه به سوی او گسیل گردیدند (فصل اول بخش ۱۰ دیده شود) لیکن این شاهزاده خانم به اتفاق طفل خود در سرزایمان مرد. خادمان او که به خزران بازگشتند به خاقان چنین وانمود کردند که شاهزاده خانم را مسموم کرده اند. خاقان بیدرنگ به ارمنستان حمله برد و بنا به دو روایت از منابع اسلامی، پنجاه هزار تن را با سارت گرفت.^۷ خلیفه ناچار گردید که هزاران تن از مجرمین را از زندانها آزاد سازد و آنان را مسلح کرده برای جلوگیری از پیشرفت خزران به جبهه بفرستد.

منابع اسلامی دست کم از یکی دیگر از این گونه ازدواجهای نابجا در قرن هشتم یاد می کنند که آن نیز منتهی به حمله خزرها گردیده است. وقایع نگار گرجی هم ماجرای وحشتناک دیگری را برای فهرست می افزاید (در این ماجرا شاهزاده خانم به جای مسموم شدن خودکشی می کند تا از هم خوابگی با خاقان نجات یابد) معمولاً جزئیات و تاریخ دقیق این رویدادها مشکوک می باشد^۸ و همچنین انگیزه واقعی که در پشت سر این حرکتها بوده معلوم نیست لیکن اشارات مکرر در شرح وقایع بر ازدواجهای متقابل بین دربارها و مسموم شدن عروسها تردیدی باقی نمی گذارد که این امر در مخیله مردم زمان و محتملاً در رویدادهای سیاسی، اثر زیادی داشته است

- ۲ -

پس از پایان قرن هشتم دیگر چیزی از جنگهای خزران و تازیان شنیده نمی شود. چنین می نماید که خزران در خلال قرن نهم تا چند دهه از صلح و آرامش برخوردار بوده اند یا دست کم خبری از جنگ و ستیز در کتابهای تاریخ دیده نمی شود و نبودن خبر در این باره خود

۷. به نقل دانلوپ صفحه ۱۸۱ از بار هریوس والنبجی [*].

۸. تاریخهایی که مارکوارت (صفحات ۵ و ۴۱۶) دانلوپ (ص ۴۲) بری (ص ۴۰۸) ذکر کرده اند اندک اختلاف با یکدیگر دارند.

خبر خوشی است. مرزهای جنوبی خزران آرام بود. روابط با دربار خلافت به يك نوع پیمان عدم تجاوز غیر رسمی منتهی شده بود. روابط با بیزانس همچنان دوستانه بود.

لیکن در اواسط این دوران نسبتاً راکد و آرام، جریانهای نامیمونی بوقوع پیوست که پیش درآمد مخاطرات تازه‌ای بود. در سال ۸۳۳، یا در حوالی آن سال، خاقان و بك خزران سفیری به دربار امپراتور روم شرقی تئوفیلوس^۹ فرستادند و از او خواستند تا عده‌ای مهندس ماهر و صنعتگر برای ساختن دژی در قسمت سفلی رودخانه دون^{۱۰} به خزران گسیل دارد. امپراتور با شوقی وافر از این درخواست استقبال نمود و گروهی را از طریق دریای سیاه و دریای آزوف به دهانه دون - نقطه استراتژیکی که برای ساختمان دژ در نظر گرفته شده بود - اعزام داشت و بدینگونه شهر سارکل^{۱۱} بوجود آمد. شهری که دژ مشهور و آثار باستانی بی‌نظیر آن درواقع مشکل‌گشای تاریخ خزران بود تا آنگاه که دریاچه مصنوعی تسیملیانسک^{۱۲} با بهم‌پیوستن کانال ولگا - دون آن را در آب فرو برد. کنستانتین پرفیروژ نیتوس که حکایت بنای شهر را به طور مشروح آورده است می‌گوید که چون در محل ساختمان سنگ وجود نداشت سارکل را با آجر بنا کردند و کوره‌های مخصوص برای این امر بوجود آوردند. ولی او از این مطلب عجیب چیزی نمی‌گوید که در ساختمان سارکل از ستونهای مرمر بیزانس نیز استفاده کرده‌اند. این ستونهای مرمر از آثار قرن ششم بود که محتملاً آنها را از بناهای مخروبه بیزانس به محل سارکل انتقال داده بودند و این عمل روش مقتصدانه امپراتور را در ساختمان شهر نشان می‌دهد. این حقیقت را باستان‌شناسان شوروی در آن زمان که سارکل هنوز در آب فرو نرفته بود کشف کردند^{۱۳}.

دشمن احتمالی که این دژ نیرومند با همکاری رومیها و خزرها در برابر او ساخته می‌شد همان نورسیدگان سهمگین و خطرناکی بودند

9. Theophilus.

10. Don.

11. Sarkel.

12. Tsimliansk.

13. Bartha p. 27.

که در غرب، وایکینگ یا مردان شمالی خوانده می‌شدند و در شرق آنها را روس (Rhous یا Rhos یا Rus) می‌خواندند.

دو قرن پیشتر، تازیان پیروزمند با يك حرکت گازانبری بزرگ، در جهان متمدن پیش رفته بودند. تیغهٔ چپ این حرکت به جبال پیرنه و تیغهٔ راست آن به قفقاز رسیده بود. اینک در دوران وایکینگها عکس آن جریان را در آئینهٔ تاریخ مشاهده می‌کنیم. انفجار نخستین که مبدأ فتوحات تازیان بود در جنوبی‌ترین نقطهٔ جهان شناخته شدهٔ آن روز یعنی صحرای عربستان بوقوع پیوسته بود. اینک حرکت وایکینگها از شمالی‌ترین منطقه یعنی شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی سربرمی‌داشت. تازیان از راه خشکی روی به شمال می‌تاختند وایکینگها از راه آب و دریا به جنوب سرازیر می‌شدند. تازیان، دست کم به لحاظ نظری، به جهاد و جنگ مقدس دست زده بودند لیکن وایکینگها به جنگی نامقدس یعنی غارت و راهزنی برخاستند. نتیجهٔ امر از نظر قربانیان هر دو حرکت تفاوتی زیاد نداشت. در هیچ‌کدام از این دو جریان، مورخان نتوانسته‌اند دلایل کافی و قانع‌کنندهٔ اقتصادی یا اقلیمی یا ایده‌ئولوژیکی ارائه دهند که چگونه مناطق بظاهر آرام عربستان و اسکاندیناوی تقریباً يك شبه به آتشفشانهای چندان فعال و سرکش مبدل گشتند. در هردو مورد نیروی انفجار در ظرف یکی دو قرن فرو نشست لیکن اثرات پابرجائی از خود در عالم باقی گذاشت و هردو حرکت در این فاصلهٔ زمانی، از توحش و ویرانگری به موفقیت‌های فرهنگی والا منتهی گردید.

در همان اوان که سارکل به منظور پیشگیری مهاجمات وایکینگهای شرقی با تشریک مساعی بیزانس و خزر بنا گردید، شاخهٔ غربی وایکینگها در کلیهٔ راههای آبی اروپا نفوذ کرده و نیمی از ایرلند را به تصرف خود در آورده بود. در طول چند دههٔ دیگر، وایکینگها در ایسلند مستقر گردیدند و نورماندی را مسخر کردند، چندبار پاریس را به باد یغما سپردند، به آلمان و ناحیهٔ دلتای راون ۱۴ و خلیج جنوا ۱۵ یورش بردند، شبه جزیرهٔ ایبری را دور زدند و از راه مدیترانه و داردانل به

قسطنطنیه هجوم آوردند و این مقارن بود با حمله روسها به نواحی دنیپر^{۱۶} و دریای سیاه. چنانکه توین بی می گوید^{۱۷} در قرن نهم، قری که روسها خزران و روم شرقی را در معرض دست اندازی خود قرار دادند، اسکاندیناویها در يك حرکت قوسی بزرگت به هجوم و تسخیر و استقرار در بلاد مفتوحه پرداختند و این حرکت در جهت جنوب غربی... سرانجام به امریکای شمالی و در جهت جنوب شرقی... به دریای خزر منتهی شد.

و چه شگفت که فقره مخصوصی بر دعاهاى مردم مغرب زمین افزوده شد: *A furore Normannorum libera nos Domine*

و چه شگفت که قسطنطنیه به متحدین خزر خود چنان چون سپری در برابر ارژدهائی که بر سینه کشتیهای وایکینگ نقش بسته بود، احتیاج پیدا کرد همچنانکه یکی دو قرن پیشتر نیز به آنان در برابر رایات سبز لشکریان اسلام نیازمند شده بود. خزرها این بار نیز می بایستی فشار حمله را تحمل کنند و سرانجام شاهد ویرانی پایتخت خود باشند.

این نه تنها بیزانس بود که می بایستی از خزرها به خاطر سد راه پیشرفت سفاین وایکینگ از آبهای شمال سپاسگزار باشد. اینك معنی عبارت مرموزی که يك صد سال پیشتر در نامه یوسف به حسدای آمده بود بهتر مفهوم می شود که می گوید: «به یاری خدای توانا من دهانه رودخانه را محافظت می کنم و اجازه نمی دهم که روسها با کشتیهای خود به بلاد عربها حمله برند... با آنان (روسها) جنگهای گران می کنم.»

- ۳ -

نوع خاصی از وایکینگها را که بیزانسیها «روس^{۱۸}» می نامیدند

16. Denieper.

۱۷. کتاب پیشگفته صفحه ۵۴۷.

18. Rhos.

وقایع نگاران اسلامی «ورنگیان»^{۱۹} می خواندند. بنا به گفته توین بی به اغلب احتمال کلمه روس از ریشه سوئدی Rodher به معنی ملاحان مشتق گردیده است. اما کلمه «ورنگیان» در اصطلاح مسلمانان و مورخین اولیه روس به اقوام شمال یا اسکاندیناویها اطلاق گردیده، همچنانکه دریای بالتیک را نیز «دریای ورنگیان» نام داده اند.^{۲۰} اگرچه این دسته از وایکینگها که از نواحی خاوری سوئد برخاسته بودند از نروژیان و دانواها، که اروپای غربی را در معرض تاخت و تاز خود قرار دادند، متمایز بودند پیشرفت هر دو دسته به یک نهج صورت گرفت. هجوم آنان موسمی بود. پایگاه این هجومها جزیره هائی بود دارای موقعیت سوق الجیشی مناسب که به عنوان قلعه و انبار آذوقه و مهمات مورد استفاده قرار می گرفت اما طبعاً این تهاجمات اگر شرایط مساعدی وجود می داشت از صورت حملات غارتگرانه و معاملات اجباری، به استقرار مجتمعیهای کمابیش دائمی و بالاخره به امتزاج با مردم بومی نقاط مفتوحه می انجامید. نفوذ وایکینگها در ایرلند با تسخیر جزیره رکرو (لامبی ۲۱) در خلیج دوبلین آغاز شد. انگلستان از جزیره تانت ۲۲ مورد هجوم قرار گرفت و نفوذ در قاره اروپا با دستیابی بر جزایر والچرن ۲۳ (در ساحل هلند) و نواموتیه ۲۴ (در مصب لوآر ۲۵) صورت پذیرفت.

مردان شمال در شرق اقصای اروپا نیز فتوحات خود را به همین منوال دنبال می کردند. آنها پس از عبور از بالتیک و خلیج فنلاند از طریق رودخانه ولخوف ۲۶ به دریاچه ایلمن ۲۷ (در جنوب لنینگراد) وارد شدند و در آنجا جزیره مناسبی را (جزیره هولمگارد ۲۸) ساکاهای ایسلندی پیدا کردند. در این جزیره قرارگاهی را برای خود بنیاد

19. Varangians.

۲۰. توین بی ۴۴۶ و بری ۴۲۲.

21. Rechru (Lambay).

22. Thanet.

23. Walcheren.

24. Noirmoutier.

25. Loire.

26. Volkhov.

27. Ilmen.

28. Holmgard.

گذارند که بعدها بزرگتر شد و به صورت شهر نوگورود^{۲۹} درآمد. و از اینجا بود که به وسیله راههای آبی بزرگ - از ولگا تا دریای خزر و از دنیپر تا دریای سیاه - به سمت جنوب می تاختند.

راه نخست (ولگا - خزر) به قلمرو جنگجویان بلغار و خزر منتهی می شد و راه دوم (دنیپر - دریای سیاه) به قلمرو قبایل مختلف اسلاوی می انجامید که در حواشی شمال غربی امپراتوری خزر مسکن داشتند و باج به خاقان می پرداختند. این قبایل عبارت بودند از پولیانها^{۳۰} در ناحیه کیف^{۳۱}، ویاتیچی^{۳۲} ها در جنوب مسکو، رادی بیشچی^{۳۳} در شرق دنیپر، سوریان^{۳۴} در کنار رودخانه درنا^{۳۵} و غیره^{۳۶}. بنظر می رسد که این اسلاوها به روشهای پیشرفته تر کشاورزی دست یافته و ظاهراً آرامش طلبتر از همسایگان ترك خود در کنار ولگا بودند و به همین جهت، به قول بری «طعمه طبیعی» مهاجمین اسکاندیناوی بشمار می آمدند. مهاجمین، ناحیه دنیپر را با همه آبشارهای مخاطره آمیزی که داشت بر ناحیه ولگا و دون ترجیح می دادند. آن ناحیه به صورت «راه آب بزرگ» Austrvegr ساکاهای نوردیک درآمد که از بالتیک به دریای سیاه و استانبول منتهی می شد. هفت آبشار بزرگ آن ناحیه علاوه بر نامهای اسلاوی خود نامهای اسکاندیناوی نیز پیدا کردند. کنستانتین عمداً هر دو نام را ذکر می کند (مثلاً «باروفرس»^{۳۷} نام نوردیک و «ولنی»^{۳۸} نام اسلاوی «آبشار مواج»^{۳۹} است).

این ورنگیان روس در نوع خود، حتی در میان برادران وایکینگ شان، یگانه و بی نظیر بودند. اوصاف راهزنان و دزدان با

^{۲۹} Novgorod این شهر را نباید با نیژنی نوگورود (که اینک گورکی نامیده می شود) اشتباه کرد.

30. Polyane. 31. Kiev. 32. Viatichi.

33. Radimishchy. 34. Severyane. 35. Derna.

^{۳۶}. روایت کنستانتین درباره نام و مکان این قبایل و فرمانبرداری آنان از خزران تقریباً با روایت تاریخ روس *Russian chronicle* مطابق است.

37. Baru-fors. 38. Volnyi. 39. Billowy Waterfall.

اوصاف بازرگانان محتشمی که معامله را به دلخواه خود با شمشیر و تبرزین بطرف تحمیل می‌کردند در آنها جمع بود. پوست و شمشیر و کهربا را با طلا مبادله می‌کردند. لیکن مال‌التجاره عمده آنها برده بود. یکی از مورخین مسلمان آن زمان می‌نویسد:

«اندرین جزیره مقدار صد هزار مردم باشد و همیشه این مردمان به غز و سقلاب روند اندر کشتی. و از سقلابیان بگیرند و برده کنند و سوی خزران و بلکار برند و بفروشند. و ایشان را کشت و بندر نباشد و کشت (ظاهراً کسب) ایشان غارت سقلاب باشد و چون فرزندی آیدشان، شمشیر آخته پیش او نهند و پدر گوید: مرا از زر و سیم و مال نیست که از بهر تو میراث مانم، این میراث تو است خود بیاخ و خود بخور»^{۴۰}.

مورخ معاصر ما مک‌ایودی^{۴۱} مطلب را بخوبی خلاصه کرده است: «ورنگیان وایکینگ از ایسلند تا کرانه‌های ترکستان و از استانبول تا اقیانوس منجمد شمالی، با تحرك و تمهوری تمام پراکنده بودند. جای تأسف است که آن همه کوشش و تحرك در راه غارتگری صرف می‌شد. قهرمانان شمال تا در جنگ فرو نمی‌ماندند، سر به تجارت فرو نمی‌آوردند. آنان طلای افتخارآمیزی را که لکه خون بر آن نقش بسته باشد به سود مستمر بازرگانی ترجیح می‌دادند»^{۴۲}.

بدینگونه سفاین روس که در موسم تابستان به سوی جنوب روی‌آور می‌شد در عین حال هم يك کاروان تجارتي بود و هم يك ناوگان جنگی، و این دو هدف را دوش بدوش هم تعقیب می‌کرد. نمی‌شد پیشگویی کرد که بازرگانانی که در این سفاین سفر می‌کردند کی به صورت رزمندگان درمی‌آیند؟ قدرت این نیروی دریائی زیاد بود.

۴۰. گردیزی صفحه ۲۷۷ (بنیاد فرهنگ ایران).

41. McEvedy.

42. The Penguin Atlas of Medieval History, 1961, p. 58.

مسعودی در مورد نیروئی که از طریق ولگا به دریای خزر (در سال ۱۳ - ۹۱۲) آمده بود می‌گوید که این نیرو مشتمل بر پانصد کشتی بود و در هر کشتی یکصد تن جای داشتند. به روایت او از این پنجاه هزار سی و پنج هزار تن در جنگ کشته شدند^{۴۲}. اگر هم مسعودی در این باره مبالغه کرده باشد ظاهراً زیاد اغراق نگفته است حتی در مراحل نخستین مهاجمات روسها (در حدود ۸۶۰) که از دریای سیاه گذشته قسطنطنیه را بمحاصره گرفتند تعداد سفاین آنها را ۲۰۰ تا ۲۳۰ کشتی تخمین زده‌اند.

با توجه به قابل اعتماد نبودن این مهاجمین نیرومند که در پیمان شکنی ضرب‌المثل شده بودند بیزانسیها و خزرها ناچار به لطایف الحیل دست می‌زدند. تا يك قرن و نیم پس از بنای دژ سارکل قراردادهای تجاری و مبادلهٔ سفرا، همچنین جنگهای سخت با روسها بتناوب ادامه داشت. در خصائل مردان شمال تنها پس از استقرار آبادیهای دائمی، آن هم به بطوء و تدریج، دگرگونی راه یافت. آنان در نتیجه آمیزش با اتباع و رعایای خود رنگ و بوی اسلاوی گرفتند. سرانجام مهاجمین به مذهب کلیسای بیزانسی گردن نهادند. در آن هنگام، که مصادف با آخرین سالهای قرن دهم بود روسها به صورت مردم روسیه تحول یافته بودند. مع ذلك امرا و اشراف اولیهٔ روس هنوز از نامهای اسکاندیناوی خود - البته در شکل اسلاوی آنها - دست برنمی‌داشتند، مانند روريك^{۴۴}، برای هروركر^{۴۵}، اولگ^{۴۶} برای هلگی^{۴۷}، ایگور^{۴۸} برای اینگوار^{۴۹} و اولگا^{۵۰} برای هلگا^{۵۱}. عهدنامهٔ تجارتي که امیر ایگور (اینگوار) در ۹۴۵ با بیزانس منعقد کرد فهرست اسامی همراهان او را بدست می‌دهد. در این فهرست در برابر پنجاه نام اسکاندیناوی تنها سه نام اسلاوی بچشم می‌خورد^{۵۲}.

۴۳. بخش ۱ از فصل چهارم همین کتاب دیده شود.

44. Rurik. 45. Hrorekr. 46. Oleg. 47. Helgi.

48. Igor. 49. Ingvar. 50. Olga. 51. Helga.

۵۲. توین بی صفحهٔ ۴۴۶.

اما فرزندان گوار و هلگا نام اسلاوی سویا تو سلاو ۵۲ را بر خود گرفت و از آن پس این روش ادامه یافت. ورنگیان بتدریج هویت خود را به عنوان ملتی جدا از دست دادند و سنت شمالیان در تاریخ روسیه مستهلک گردید.

دشوار است که بتوان تصویری از این مردم که وحشیگریهایشان حتی در اعصار توحش و بربریت بی نظیر بود در ذهن مرتسم گردانید. در این باره روایات بیطرفانه در دست نداریم. راویان، مردمانی هستند که از تاخت و تاز شمالیان آسیب دیده اند. داستان را از زبان طرف دیگر نشنیده ایم زیرا که ادبیات اسکاندیناوی پس از عصر وایکینگها آغاز شده و تا آن زمان قهرمانیهای آنان به صورت افسانه درآمده بود. مع ذلك ادبیات اولیه شمالیها حکایت از عطش شدید جنگجویی و یک نوع جذبۀ عجیب می کنند که آنها را در معرکۀ جنگ فرا می گرفت. حتی برای تعبیر از این حالت اصطلاح خاصی داشتند: «شوریده وار» berserksgangr مورخان عرب در برابر آنان چندان دهشت زده بوده اند که نه تنها با یکدیگر اختلاف دارند بلکه حتی در یک روایت به فاصله چند سطر هم، ضد و نقیض گوئی کرده اند. دوست دیرین ما ابن فضلان از پلیدی و پلشتی روسها که در سرزمینهای ولگا و بلغار دیده بکلی متنفر است. این عبارت او درباره روسها، درست پیش از روایتی که درباره خزرها در صفحات گذشته نقل کردیم، آمده است:

«آنان هر روز باید سرو صورت خود را با کثیف ترین و نجس ترین و آلوده ترین آب شستشو بدهند، بدین طریق که هر روز کنیز غذا می آورد و لگن بزرگی از آب با خود دارد و آن را به آقای خود می دهد و او دستها و صورت و موی سر خویش را در آن می شوید و آن را داخل لگن شانه می کند. سپس درون لگن تف می اندازد و آب بینی می ریزد و هر کار کثیفی را در آن آب انجام می دهد. چون از کار خود فراغت یافت کنیز لگن را از پیش یکی برداشته نزد یکی دیگر می گذارد و

آن را نزد تمام اشخاص موجود در خانه می‌گرداند و هریک از آنان آب بینی و دهان خود را در آن می‌ریزد و صورت و موهای خویش را در آن شستشو می‌دهد^{۵۴}».

لیکن ابن‌رسته که تقریباً همزمان با ابن‌فضلان است می‌نویسد که روسها جامه‌های پاکیزه بر تن می‌کنند و سخنی بر آن نمی‌افزاید^{۵۵}. باز ابن‌فضلان از جماع و تفوط روسها - و حتی پادشاه آنان - در ملاعام اظهار نفرت می‌کند و حال آنکه ابن‌رسته و گردیزی از این عمل زشت چیزی نمی‌گویند. اگرچه روایات خود آنان نیز مشکوک و ناساز می‌باشد. ابن‌رسته می‌گوید: «آنان مهمان را گرمی می‌دارند با غریبان که به آنان پناهنده می‌شوند و به آنان روی می‌آورند مهربانی می‌نمایند. به هیچ کس از خود اجازه نمی‌دهند که بر ایشان تعدی ورزد و اگر کسی دست به ناشایست و ستم بگشاید به یاری ایشان (پناهندگان) می‌شتابند و از ایشان دفاع می‌کنند».

اما همین نویسنده چند جمله پائینتر تصویر، و یا طرح بکلی متفاوتی از جامعه روس بدست می‌دهد:

«هیچ کس از آنان تنها به قضای حاجت نمی‌رود، بلکه سه نفر از رفقای خود را همراه می‌برد که او را در میان خود نگاه می‌دارند و چون آدمهای غیر قابل اطمینان و غدر پیشه‌اند هر کس شمشیر خود را همراه دارد زیرا اگر کسی کمترین مالی داشته باشد برادر خود او و دوستی که همراه اوست در کمینش می‌نشیند تا او را بکشد و مالش را بچنگ آورد».

اما درباره جنگجویی آنان ماخذی به يك زبان سخن می‌گویند:

۵۴. ابن فضلان ص ۱۵۲ (بنیاد فرهنگ ایران).

۵۵. مؤلف مطالب ابن‌رسته را از ترجمه‌های اروپائی آورده و ما آنها را از روی متن عربی (صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ چاپ لیدن) ترجمه کرده‌ایم تفاوت‌هایی در مضمون ترجمه‌های ما با ترجمه‌های انگلیسی وجود دارد.

«این مردم قوی و شجاعند که چون بناوردگاه درآیند
برنمی‌گردند تا مگر دشمنان را تارومار گردانند و زنان‌شان
را تصرف کنند و به بردگی گیرند.»

= ۴ =

و چنین بود چشم‌اندازی که در برابر خزران قرار داشت.
بنای سارکل درست بموقع انجام شده بود. خزران می‌توانستند
از اینجا رفت‌وآمد کشتیهای کوچک روس را در قسمت سفلی دون و
نقل و انتقالات آنها را در میان دون و ولگا (جاده خزران) زیر نظر
قرار دهند. روی‌هم‌رفته چنین می‌نماید که در طول نخستین سده‌ای که
روسها در صحنه حضور پیدا کردند ۵۶ حملات غارتگرانه آنان بیشتر
متوجه بیزانس بود (که بدیهی است غنائم بیشتری حاصل می‌کرد).
در این مدت روابط روسها با خزران براساس بازرگانی ادامه یافت
اگرچه برخوردها و فترتهایی نیز در آن میان وجود داشت. به‌هرحال
خزران جاده‌های بازرگانی روسها را در اختیار خود داشتند و از
کالاهایی که از این راه به بیزانس یا کشورهای اسلامی حمل می‌شد
ده درصد باج می‌گرفتند.

همچنین خزران کمابیش مردان شمال را تحت نفوذ فرهنگی خود
گرفتند چه آنان، علی‌رغم دژخویی مردمی صاف و ساده بودند و
می‌خواستند تا از کسانی که با آنان ارتباط پیدا می‌کنند چیز
بیاموزند. این تأثیرپذیری چندان بود که حکام اولیه روس در نوگورود
خود را به تقلید از خزران «خاقان» خواندند. منابع بیزانس و اسلامی
بر این معنی گواهی می‌دهند. مثلاً ابن‌رسته پس از توصیف جزیره‌ای
که نوگورود روی آن بنا شده است می‌گوید: «پادشاهی دارند که
خاقان روس نامیده می‌شود» ابن‌فضلان گزارش می‌دهد که خاقان روس
امیری دارد که سردار سپاه و نماینده خاقان در میان رعیت است.
زکی‌ولیدی خاطرنشان کرده است که این نحوه نمایندگی در میان

اقوام ژرمانی شمال بی‌سابقه بود چه پادشاه این اقوام معمولاً کسی بود که بهترین جنگاوران آنان بشمار می‌رفت. ولیدی چنین نتیجه می‌گیرد که روسها از نظام حکومت دوگانه خزران تقلید کرده بودند. این احتمال البته بعید نیست زیرا که خزران مرفه‌ترین و از لحاظ فرهنگی پیشرفته‌ترین مردمی بودند که روسها در مراحل اولیه فتوحات خود با آنها ارتباط پیدا کردند و این ارتباط ظاهراً وسیع بوده است چنانکه جمعی از بازرگانان روس در ایتل و جمعی از یهودیان خزر در کیف مسکن داشته‌اند.

جای تأسف است که اینک پس از هزار سال که از آن حوادث سپری گشته رژیم شوروی نهایت کوشش خود را بعمل می‌آورد تا یاد نقش تاریخی و موفقیت‌های فرهنگی خزران را از خاطرها بزداید. خبر زیر در روزنامه تایمز مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۵۲ درج شده بود:

فرهنگ کهن روس مورد تحقیر قرار گرفت و مورخ شوروی توبیخ شد

یکی دیگر از مورخان شوروی، در روزنامه پراودا به اتهام اینکه فرهنگ کهن روس و رشد مردم آن را تحقیر کرده مورد انتقاد قرار گرفته‌است. پرفسور آرتامونوف در نشست اخیر گروه تاریخ و فلسفه در آکادمی علوم شوروی، نظریه‌ای را که به سال ۱۹۳۷ در کتابی مطرح کرده بود تکرار نمود و گفت که شهر قدیمی کیف، بسیار مدیون خزرهاست. پرفسور آرتامونوف خزرها را در نقش ملتی پیشرفته تصویر می‌کند که قربانی تمایلات تجاوزکارانه روسها شدند.

پراودا می‌گوید: «این چیزها ربطی با واقعیت‌های تاریخی ندارد. مملکت خزر که عبارت از يك ادغام ابتدائی در میان قبایل مختلف بود هیچ‌گونه نقش مثبتی در ایجاد

کشور اسلاوهای خاوری نداشت. منابع کهن شهادت می‌دهند که تشکیل دولت در میان اسلاوهای خاوری خیلی زودتر از خزرها صورت گرفته بود.

مملکت خزر نه تنها چیزی به رشد دولت قدیمی روس كمك نکرد بلکه سیر پیشرفت قبایل اسلاوی شرقی را کندتر ساخت. باستانشناسان ما موادی بدست آورده‌اند که نمایانگر سطح بالایی فرهنگ در روسیه کهن است. سخن از تفوق فرهنگ خزر به مسخره گرفتن حقایق تاریخی و نادیده انگاشتن واقعیت‌هاست. آرمانی جلوه دادن مملکت خزر به روشنی نشان می‌دهد که نظریات ناسالم مورخان بورژوا در تحقیر رشد طبیعی مردم روسیه هنوز به زندگی خود ادامه می‌دهد. خطای این‌پندار روشن است. چنین مفهومی نمی‌تواند مورد قبول تاریخنگاری شوروی قرار گیرد.»

آرتامونوف — که من از او مکرراً نقل کرده‌ام — علاوه بر مقالات متعددی که در نشریات علمی به‌پاپ رسانید نخستین کتاب خود را در ۱۹۳۷ منتشر ساخت. موضوع این کتاب تاریخ کهن خزران است. ظاهراً حمله پراودا هنگامی صورت گرفت که آرتامونوف شاهکار خود «تاریخ خزران» را آماده می‌کرد ولی در نتیجه همین مقاله انتشار آن کتاب ده سال یعنی تا ۱۹۶۲ به تأخیر افتاد و سرانجام در بخش آخر آن توبه‌نامه‌ای درج شد که در حکم انکار کلیه مندرجات کتاب، بلکه در واقع انکار حاصل يك عمر کار و زحمت مؤلف می‌باشد. عبارات زیر از این توبه‌نامه نقل می‌شود:

«مملکت خزر از هم فرو پاشید و تجزیه شد. اکثریت آنان با ملل دیگر درهم آمیختند و اقلیتی که در ایتل مسکن داشت ملیت خود را از دست داد و به صورت طبقه‌ای انگل با رنگ و بوئی یهودی درآمد.»

روسها هرگز خود را از موفقیت‌های فرهنگی شرق برکنار نگاه نداشتند... لیکن روسها از خزرهای ایتل چیزی

نگرفتند اگرچه ضمناً یهودیگری رزمندۀ خزران مورد تلقی توده‌های دیگر از قبیل مجارها و بلغارها، پچنکها و آلانها و پولووتسی^{۵۷}ها قرار گرفت. نیاز به مبارزه با استثمارگران ایتل، غزها و اسلاوها را بر آن داشت تا در اطراف تخت زرین کیف متحد گردند و این وحدت به نوبت خود، نه تنها امکان رشد سریع نظام کشوری روس بلکه فرهنگ باستان روس را هم فراهم آورد.

این فرهنگ همواره اصالت خود را داشته و هیچگاه وابسته به نفوذ خزران نبوده است. آن عناصر ناچیز شرقی در فرهنگ روس که خزرها وسیله انتقال آن بوده‌اند و معمولاً در مطالعه مسائل مربوط به پیوندهای فرهنگی میان روسها و خزرها مورد توجه قرار می‌گیرد، هیچگاه در قلب فرهنگ روسی راه نیافت بلکه در سطح باقی ماند و مدت زیادی نپائید و اثر آن ناچیز بود. این عناصر به هیچ وجه زمینه‌ای برای بحث از يك دوران خزری در تاریخ فرهنگ روس بدست نمی‌دهد.

جریان ابطال و امحاء سوابق خزر که با به آب سپردن بقایای سارکل شروع شده بود با این دستور حزبی تکمیل گردید.

- ۵ -

مبادلات تجاری و فرهنگی وسیع مانع از آن نشد که روسها با دست‌اندازی به رعایا و اتباع اسلاو خود تدریجاً به امپراتوری خزر راه بجويند. به روایت تاریخ اولیه روس^{۵۸} تا سال ۸۵۹ یعنی در حدود بیست و پنج سال پس از بنای سارکل باجی که از اسلاوها گرفته می‌شد «در میان خزران و ورنگیان ماورای دریای بالتیک» تقسیم می‌گردید. ورنگیان مالیات چود^{۵۹}ها و کرویچین^{۶۰}ها و دیگران یعنی اسلاوهای

57. Polovtsians.

58. Primary Russian Chronicle.

59. Chuds.

60. Krivichians.

شمالیتر را می‌گرفتند و مالیات و یاتیچی، سوین ۶۱ و مخصوصاً پولیانها در مناطق مرکزی کیف همچنان توسط خزرها وصول می‌شد. ولی این وضع دیری نپائید. اگر به‌روایت تاریخ روس اعتماد کنیم تنها پس از سه‌سال، شهر مهم کیف برکنار رودخانه دنیپر که تا آن هنگام باجگزار خزران بود به‌دست روسها افتاد.

این جریان اگرچه ظاهراً بدون توسل به اسلحه صورت گرفت از نظر تاریخ روسیه حادثه‌ای سرنوشت‌ساز بود. بنا به‌روایت تاریخ، حکومت نوگورود در آن هنگام به‌دست امیر (نیمه‌افسانه‌ای) روریک (هرورکر) بود که قرارگاههای وایکینگ و اسلاوهای شمالی و قسمتی از فنلاند را در زیر نفوذ خود داشت. دو تن از کسان روریک به‌نامهای اوسکولد ۶۲ و دیر ۶۳ در مسافرت به بخش سفلی دنیپر موضع محکمی را دریکی از کوهها موردتوجه قرار دادند. آن دو تن دورنمای شهر را پسندیدند و از نام آن پرسیدند. گفتند: شهر کیف است که باجگزار خزران می‌باشد. آن دو تن با خانواده‌های خود در این شهر فرود آمدند و «بسیاری از مردان شمال را به‌گرد خود فراهم آوردند و اسلاوهای همسایه را، علی‌رغم اینکه روریک در نوگورود فرمان می‌راند، زیر فرمان خویش گرفتند. بیست سالی پس از این ماجرا فرزند روریک به‌نام اولگ (هلگی) به‌آن محل آمد و اوسکولد و دیر را بقتل رسانید و کیف را ضمیمه متصرفات خود کرد.»

کیف بزودی از لحاظ اهمیت بر نوگورود پیشی گرفت و به صورت پایتخت و رنگیان درآمد و «مادر شهرهای روسیه» لقب گرفت و ایالتی که به‌نام آن شهر خوانده شد مهد نخستین کشور روس گردید. نامه یوسف که تقریباً یک قرن پس از اشغال کیف توسط روسها نوشته شده است، از این شهر در عداد متصرفات خزران نام نمی‌برد. لیکن جماعات متنقد خزر - یهودی در شهر و ایالت کیف پس از تصرف روسها نیز، همچنان به‌فعالیت خود ادامه می‌دادند. این جماعات پس از انهدام کشور خزران با رسیدن تعداد انبوهی از مهاجرین تقویت گردیدند.

«تاریخ روس» مرتب از پهلوانانی که از «کشور یهودیان ۶۴» فرا می‌رسند سخن می‌گوید. «دروازه خزران» در شهر کیف خاطره فرمانروایان باستان را تا زمان ما حفظ کرده بود.

= ۶ =

اینک ما به نیمه دوم قرن نهم رسیده‌ایم و پیش از ادامه داستان گسترش روسها باید توجه خود را به تحولات مهمی که در میان مردم صحرا، بویژه مجارها، بوقوع پیوست معطوف داریم. این حوادث موازی با بالاگرفتن نیروی روسها پیش می‌رود و تأثیر مستقیمی روی خزرها و نقشه آینده اروپا دارد.

مجارها متحدان خزرها بودند و ظاهراً از آغاز امپراطوری خزر به طوع و رغبت فرمان آنان را گردن نهاده بودند. به گفته ماکارتنی ۶۵ اینکه «مجارها از چه اصلی بودند و در گذشته کجاها بسر می‌بردند مسئله‌ای است که از دیرزمان مایه حیرت و سرگشتگی محققان گردیده است ۶۶». همین نویسنده در جای دیگر، آن را «یکی از تاریکترین معماهای تاریخ» می‌خواند ۶۷. درباره اصل مجارها آنچه به طور قطع می‌دانیم این است که با فنلاندیها مربوط بوده‌اند و زبانشان جزو گروه زبانهای معروف به فینو - اویغوری ۶۸ بشمار می‌آید. اقوام وگل ۶۹ و اوستیایک ۷۰ هم که در مناطق جنگلی شمال اورال زندگی می‌کردند از این گروه بودند. بنابراین اصل این اقوام از اسلاوها و ترکهای بیابانی که بعدها در میان آنان می‌زیستند جدا بوده و این مسئله‌ای است که از لحاظ نژادی هنوز مورد بحث و کنجکاوی می‌باشد. مجارستان امروزی برخلاف ملتهای کوچک دیگر هیچ‌گونه رابطه زبانی با همسایگان خود ندارد. مجارها یا تنها خویشاوند دوردست‌شان فنلاندیها، به صورت واحد نژادی جداگانه‌ای در اروپا

64. Zemlya Zhidovskaya.

65. Macartney.

۶۶. کتاب پیشگفته ص ۱.

۶۷. همان کتاب ص ۷.

68. Finno - Ugrian.

69. Vogul.

70. ostyak.

باقی مانده‌اند.

در تاریخی نامعین، در خلال قرون اولیه مسیحی، این قبایل صحراگرد از مساکن سابق خود در اورال بیرون رانده شده و از میان بیابانها به سوی جنوب روی آور گشته و سرانجام در ناحیه بین رودخانه‌های دون و کوبان مستقر گردیده‌اند.

بدین گونه مجارها حتی پیش از آنکه کار خزرها رونق بگیرد با آنان همسایه گشتند. تا مدتی این دو قوم جزو اتحادیه‌ای از قبایل نیمه صحراگرد بودند که اونوگور نامیده می‌شد (به معنی ده تیره یا ده قبیله). چنین پنداشته می‌شود که نام هنگری صورت اسلاوی همین کلمه باشد ۷۱ و مجار نامی است که آنان از خیلی قدیم خود را بدان نام می‌خواندند.

مجارها تقریباً از نیمه‌های قرن هفتم تا پایان قرن نهم، چنانکه گفته شد در شمار اتباع امپراتوری خزر بودند. نکته قابل ملاحظه آنکه در طول این مدت که قبایل دیگر در بازی کشت و کشتار شرکت داشتند، هیچ سابقه‌ای حتی از یک برخورد مسلحانه در میان خزران و مجارها وجود ندارد و حال آنکه هرکدام از این دو علاوه بر جنگ با مسلمانان و روسها گاه و بیگاه با همسایگان دور و نزدیک خود از قبیل بلغارهای ولگا، بلغارهای دانوب، غزها، پچنکها و دیگران نیز در ستیز بودند.

توین بی با نقل عباراتی از مورخین روسی و منابع عربی می‌نویسد که در سرتاسر این دوران مجارها به نمایندگی خزرها از مردم اسلاو و فین - در منطقه خاک سیاه تا شمال قلمرو خود مجار در صحرا، و نیز در تواحی جنگلی شمال آن - باج می‌گرفتند. به عنوان شامدی بر استعمال نام مجار در آن تاریخ، می‌توان از نام برخی امکنه در ناحیه شمال روسیه که تا زمان ما باقی مانده است یاد کرد ۷۲. این نامها ظاهراً یادگار محله‌های ساخلو و نگهبانی مجارها

۷۱. توین بی ص ۴۱۹ ما کارتنی ص ۱۷۶.

۷۲. توین بی ص ۴۱۸.

است. بدینگونه مجارها بر همسایگان اسلاو خود چیره بودند و توین‌بی چنین نتیجه می‌گیرد که خزرها برای اخذ مالیات «مجارها را به‌عنوان مأمورین خود یکار می‌گرفتند گرچه شکی نیست که مجارها از این مأموریت منافی هم برای خود کسب می‌کردند»^{۷۳}.

این موقعیت مناسب، با رسیدن روس‌ها عوض شد. تقریباً مقارن زمان بنای سارکل، مجارها حرکتی بزرگ به‌سوی کرانه غربی دون آغاز کرده بودند. تقریباً از سال ۸۳۰ به بعد، بخش اعظم مجارها در ناحیه بین دون و دنیپر که نام لیبدیا^{۷۴} بر خود گرفت استقرار یافتند. مورخان درباره علت این مهاجرت بحث کرده‌اند. تفسیر توین‌بی تازه‌ترین و موجه‌ترین نظریاتی است که در این باره ابراز شده است:

«می‌توانیم اینطور نتیجه بگیریم که مجارها در اشغال صحرای غربی دون یا اجازه اربابان خزر خود عمل می‌کرده‌اند... زیرا که منطقه صحرا، در گذشته از آن خزران بود و چون مجارها متحد و فرمانبر خزران بودند می‌توان چنین نتیجه گرفت که استقرار مجارها در این سرزمین برخلاف تمایل و خواست خزران نبوده است... حتی ممکن است حدس زد که نه تنها استقرار مجارها در غرب دون با اجازه خزرها بوده، بلکه این امر محتملاً به‌خاطر حفظ منافع خزران صورت گرفته بود. جابجا کردن اقوام فرمانبردار برای مقاصد سوق‌الجیشی، در میان بنیانگذاران امپراتوری‌های صحرانشین، روشی مرسوم بود... مجارها در این منطقه جدید می‌توانستند خزرها را یاری دهند تا جلو پیشرفت روس‌ها به‌سوی جنوب شرقی و جنوب گرفته شود. مستقر ساختن مجارها در غرب دون، و بنای سارکل در ساحل شرقی دون، هر دو برای یک هدف و یک منظور صورت گرفت.»

۷۳. ایضاً ص ۴۵۴.

74. Lebedia.

- ۷ -

این ترتیب تقریباً برای مدت نیم قرن مؤثر افتاد. در این مدت روابط بین مجاران و خزران باز هم نزدیکتر گشت. دو رویداد بزرگ در اوج این روابط دوستانه اثرات پابرجائی در ملت هنگری برجای گذاشت. رویداد نخست آن بود که خزرها پادشاهی به مجارها ارزانی داشتند که مؤسس نخستین سلسله پادشاهان مجار بود. دوم آنکه چندین قبیله خزر به مجارها پیوستند و در نتیجه، خصلت نژادی مجارها دستخوش تغییراتی ژرف گردید.

ماجرای نخست را کنستانتین در De Administrando (در حدود ۹۵۰) روایت می‌کند. نامهایی که او در کتاب خود ذکر کرده، در «تاریخ هنگری»، (قرن یازدهم) نیز آمده و این تأییدی بر صحت روایت او است. کنستانتین می‌گوید که پیش از مداخله خزران در امور داخلی قبایل مجار، این قبایل شاهی برای همه نداشتند بلکه هر قبیله‌ای رئیس خود را داشت که بزرگترین آنها لیبدیاس نامیده می‌شد (لیبدیا از این نام گرفته شده است).

«و مجارها هفت تیره بودند و هیچ فرمانروائی نه از خود و نه از دیگران، نداشتند ولی رؤسائی در میان آنها بودند که بزرگترین‌شان همان لیبدیاس است که پیشتر گفتیم... و خاقان فرمانروای خزران به‌عنوان پاداش دلیری و کمکهای نظامی مجارها به‌اولین رئیس آنها... که لیبدیاس نام داشت يك بانوی بزرگزاده خزر را به‌زنی داد تا از او فرزندی بیاورد ولی لیبدیاس از این زن صاحب‌فرزند نشد.» این هم يك ازدواج دیگر در میان خاندانهای فرمانروا که به نتیجه نرسید. ولی خاقان مصمم بود که پیوند کشور خزر را با لیبدیاس و قبایل زیر فرمان او محکمتر گرداند:

«پس از اندك زمانی خاقان، فرمانروای خزران از مجارها خواست... تا رئیس بزرگ خود را نزد او فرستند. لیبدیاس نزد خاقان خزران آمد و علت احضار خود را جویا

شد. خاقان گفت: ما به این جهت ترا خواسته‌ایم که شما مردی پاکزاد، خردمند و دلیر هستید و بزرگت مجاران می‌باشید، شما را به فرمانروائی این قوم منصوب می‌سازیم، و شما تابع قوانین و احکام ما خواهید بود.»

اما چنین می‌نماید که لیبدیاس مردی مغرور و دارای مناعت طبع بود. او سپاسگزاری نمود ولی از قبول این پیشنهاد که پادشاهی دست‌نشانده شود سر باز زد و درخواست کرد که این افتخار به رئیس دیگری، به نام الموس^{۷۵}، و یا به پسر الموس، به نام آرپاد^{۷۶}، ارزانی شود. خاقان را «سخن او خوش آمد»، لیبدیاس را با بدرقه‌ای مناسب نزد قوم خود فرستاد و آنها آرپاد را به پادشاهی خویش برگزیدند. مراسم بر تخت نشستن آرپاد «مطابق رسوم و آداب خزران انجام گرفت و او را روی سپرهای خود بلند کردند. اما مجارها پیش از این آرپاد، هرگز فرمانروائی نداشتند و از آن پس تا امروز فرمانروایان هنگری از تبار او می‌باشند.»

آن روز که کنستانتین این مطالب را می‌نوشت در حدود ۹۵۰ یعنی يك قرن پس از آن‌رویداد بود. آرپاد مجارها را به تسخیر هنگری رهبری کرد و خاندان او تا سال ۱۳۰۱ حکومت راندند. نام او یکی از نخستین چیزهائی است که هر شاگرد مدرسه در هنگری یاد می‌گیرد. انگشت خزران در بسیاری از حوادث تاریخ نمایان است.

- ۸ -

اما واقعه دوم چنین بنظر می‌رسد که تأثیر عمیقتری بر خصائل ملی هنگری به‌جای گذاشته است. کنستانتین می‌گوید^{۷۷}: «در تاریخی نامعین، شورشی (Apostasia) در میان برخی از خزران بر ضد فرمانروا درگرفت. در این شورش سه قبیله که «کاوار^{۷۸}» (یا کبر^{۷۹}) نامیده می‌شدند و از همان تبار خزران بودند شرکت داشتند. پیروزی

75. Almus. 76. Arpad.

77. The Adminstrando ch. 39. 40.

78. Kavars.

79 Kabars.

با حکومت بود. برخی از شورشیان کشته شدند و برخی دیگر فرار کردند و در میان مجارها رفتند و با آنان درآمیختند. این فراریان زبان خزری را به مجارها آموختند و تاکنون به همان زبان خزری سخن می‌گویند لیکن زبان دیگر یعنی مجاری را نیز می‌دانند. آنان چون در فن جنگ سرآمد بودند، در میان قبایل هشتگانه (هفت قبیله اصلی مجار به اضافه کبرها) به دلیری و رزم آزمائی ممتاز گشتند و به عنوان تیره اول انتخاب شدند و رئیسی از خود - یعنی سه تیره (اصلی) کبرها - دارند که تا این روزگار باقی است.»

کنستانتین در تأکید این مطلب، فصل بعدی را با فهرستی از تیره‌های کبر و مجار شروع می‌کند. نخست از تیره‌هایی نام می‌برد که از خزرها جدا شدند یعنی همان تیره‌های کبر. تیره‌ها و یا قبایلی که عملاً خود را مجار می‌نامند در ردیف سوم ذکر شده‌اند.

چنین می‌نماید که خون خزرها - نه تنها در معنی مجازی بلکه شاید به حقیقت نیز - به مجارها منتقل گردیده و به انحای مختلف در آنان اثر بخشیده است. شگفتا که اقلاً تا اواسط قرن دهم، زبان خزری و زبان مجاری هر دو در هنگری رایج بوده است. چندین تن از محققین معاصر در مورد این مسأله بی‌نظیر بحث کرده‌اند. بری می‌نویسد: «نتیجه این دو زبانی درهم آمیختگی زبان جدید هنگری است که دلایل فراوان، برای هریک از دو نظریه مختلف درخصوص اصل نژادی مجارها فراهم آورده است»^{۸۰}. توین بی^{۸۱} خاطر نشان می‌کند که اگر چه مجارستانها از خیلی وقت پیش دیگر به دو زبان تکلم نمی‌کنند ولی در آغاز تشکیل این کشور، چنان بودند و گواه آن وجود تقریباً دوست کلمه از لهجه کهن چوواش ترکی است که خزرها بدان تکلم می‌کردند و در زبان مجارستانی بعاریت گرفته شده است (مراجعه شود به بخش ۳ فصل اول همین کتاب).

مجارها، مانند روسها، شکل دگرگونه‌ای از نظام دوگانه پادشاهی

۸۰. توین بی ص ۴۲۶.

۸۱. ایضاً ص ۴۲۷.

خزرها را اتخاذ کردند. گردیزی می‌گوید:

«و سالار آن با بیست‌هزار سوار، و ایسن سالار را «کنده» خوانند، و این نام ملك بزرگتر ایشان است، و آن سالار که شغله‌ها خواند (ظاهراً: راند) او را «جله» خوانند و مجفریان (مجاریان) آن کنند که «جله» فرماید ۸۲.»

به دلایلی می‌توان باور داشت که جلّه‌های نخستین مجار از کبرها ۸۳ بوده‌اند. باز دلایلی در دست است که نشان می‌دهد ۸۴ در میان کبرهای ناراضی که رهبری بالفعل مجارها را در دست گرفتند جهودانی، یا «جهودگرایانی» نیز بوده‌اند. همانطور که آرتامونوف و بارتا توجه داده‌اند ۸۵ ممکن است که شورش (Apostasia) کبرها، بنحوی با اصلاح مذهبی عوبدیا شاه ارتباط داشته و یا واکنشی در برابر آن بوده است. احکام ربانیان و مقررات خشک درخصوص خوراك و پرهیز و مباحث و مسایل تلمودی، شاید توی ذوق این جنگاوران صحرا زده بود. جهودیگرایی آنان ظاهراً به اعتقادات عبریان بیابان نورد سلف نزدیکتر بود تا به شیوه ارتدوکسی حاخامها. شاید هم آنان از پیروان آئین بنیادگرایانه قرایان بودند که در زمره بدکیشان بشمار می‌آمدند. لیکن اینها همه حدسیاتی بیش نیست.

- ۹ -

دور همدستی خزر و مجار، وقتی پایان‌آمد که مجارها در ۸۹۶ صحاری بین آسیا و اروپا را ترك گفته از سلسله کوههای کارپات گذشتند و قلمروی را که می‌بایستی آخرین مساکن آنها باشد تسخیر کردند. راجع به داستان این مهاجرت نیز قولها مختلف است ولی

۸۲. گردیزی ص ۲۷۳ (برفسور مینورسکی خاطرنشان کرده‌است که کنده و جلّه دو کلمه مجاری Gyula و Kende می‌باشند «مترجم»).

۸۳. ما کارتتی ص ۱۲۷.

۸۴. بارون ج ۳ ص ۲۱۱.

۸۵. بارتا ص ۹۹ - ۱۱۳.

می‌توان خطوط اصلی آن را مشخص کرد.

در طول آخرین دهه قرن نهم عنصر غریبه دیگری در میان بازیگران صحرا گام نهاد. پچنکها^{۸۶} از اقوام ترك هستند که معلومات ما درباره آنها اندک است و این اندک مایه را کنستانتین در توضیحی که از ایشان آورده خلاصه کرده است: وحشیانی با حرص و آزی پایان‌ناپذیر که در مقابل پول می‌توان آنها را خرید و در جنگ با وحشیان دیگر و روسها مورد استفاده قرار داد. این قوم در میان رودخانه‌های ولگا و اورال، زیر فرمان خزران بسر می‌بردند. به گفته ابن‌رسته خزران هر سال برای وصول مالیات آنها را در معرض تاخت و تاز قرار می‌دادند[*]^{۸۷}.

در اواخر قرن نهم، مصیبتی (نه چندان بی‌سابقه و ناشناخته) بر پچنکها وارد آمد. همسایگان شرقی این قوم آنها را از مساکن خود بیرون راندند. این همسایگان همان غز (یا اغوز)ها بودند که ابن‌فضلان از آنها نفرت داشت، یکی دیگر از اقوام بیشمار ترك که هر چند گاه يك بار از جایگاه خود در آسیای مرکزی می‌گسستند و به سوی مغرب راه می‌افتادند. پچنکها که از مساکن خود آواره شده بودند کوشیدند تا در خزران مأوی گزینند ولی خزرها جلوشان را گرفتند و مغلوبشان کردند^{۸۸}. پچنکها راه خود را همچنان به سوی مغرب ادامه دادند، از دون گذشتند و به قلمرو مجاران حمله بردند. مجارها به سوی غرب به ناحیه‌ای در میان رودخانه‌های دنیپر و سرت^{۸۹} رانده شدند و آن را ایتل کوز^{۹۰} (اراضی میان رودخانه‌ها) نام نهادند. بنظر می‌رسد که مجارها در سال ۸۸۹ در این منطقه مستقر گشتند ولی در ۸۹۶ هجوم مجدد پچنکها با همدستی بلغارهای دانوب آغاز شد و

۸۶. پچنگ Pecheneg یا یچینک Paccinak ، در زبان هنگری: Besemjok

۸۷. به نقل دانلوف ص ۱۰۷.

۸۸. بنظر می‌رسد مفهوم عبارت کنستانتین همین است که می‌گوید: «غزها و خزرها با پچنکها جنگیدند»

89. Sereth.

90. Eitel-Koz.

مجاران به سرزمین فعلی مجارستان رانده شدند.

این خلاصه داستان خروج مجارها از صحاری خاوری و پایان روابط آنان با خزران است. جزئیات امر مورد اختلاف می باشد. برخی از مورخین^{۹۱} معتقدند - و شور و هیجانی هم در این باره نشان می دهند - که مجارها تنها يك بار از پچنکها شکست خورده اند و نه دوبار؛ و هم آنان می گویند که ایتل - کوز نام دیگر لیبدیا بوده است. ما این گونه قال و قیلها را به کارشناسان باز می گذاریم. مطلب جالب توجه تر دیگر تناقض آشکاری است که در میان تصویر مجارها به عنوان قومی جنگجو و نیرومند از يك سوی، و رانده شدن مفتضحانه آنها از جاهائی که مسکن گزیده بودند، یکی پس از دیگری، وجود دارد. از تاریخ هینکمار ریمسی^{۹۲} چنین برمی آید^{۹۳} که در ۸۶۲ مجارها به قسمت شرقی امپراتوری فرانک هجوم کرده اند و این نخستین تاخت و تاز وحشیان بود که اروپا را در طول قرن آینده دستخوش ترس و وحشت کرد. همچنین از ماجرای برخورد وحشتناک سنت سیریل (قدیس اسلاوها) با مجارها در ۸۶۰ حکایت می شود. این برخورد وقتی صورت گرفت که قدیس به سوی خزران سفر می کرد، او مشغول دعا و نماز بود که مجارها با فریادهائی چون زوزه گرگ (*Luporum more ululantes*) به او حمله کردند ولی قدوسیت سیریل مانع از آن شد که بتوانند به او گزند برسانند. در تاریخ دیگری چنین آمده است^{۹۴} که مجارها و کبرها در ۸۸۱ با فرانکها به معارضه برخاستند، و بنا به روایت کنستانتین تقریباً ده سال بعد مجارها با سیمون (فرمانروای بلغارهای دانوب) به جنگ پرداختند و او را هزیمت دادند و تا پرسلاو^{۹۵} پیش راندند و پس از آنکه سیمون را در دژی به نام ماندراگا^{۹۶} در حصار گرفتند به جایگاه خود بازگشتند^{۹۷}.

91. Macartney, Guillemain.

92. Hinkmar of Rheims.

۹۳. به نقل ماکارتی ص ۷۱.

۹۴. به نقل ماکارتی ص ۷۶ از *The Annals of Admont*.

95. Preslav.

96. Mundraga.

97. *De Administrando* 40.

چطور می‌توان این دلیریمها را با هزیمتهای گسترده ازدون تا مجارستان که در همان روزگار رخ داده است وفق داد؟ چنین می‌نماید که پاسخ این سؤال را در عبارتی از کنستانتین که درست به دنبال عبارتی آمده که پیشتر از او نقل کردیم می‌توان یافت:

«... ولی پس از سیمون، بلغارها دوباره با امپراتور یونانیان صلح کردند و امنیت خود را بدست آوردند. امپراتور کس نزد پچنکها فرستاد و قرار چنان داد که با مجارها بجنگند و آنان را نابود سازند. و چون مجارها در یکی از سفرهای جنگی از منازل خود دور افتاده بودند پچنکها با سیمون به جایگاه آنان حمله بردند و خاندان آنان را بکلی نابود ساختند و مجارهایی را که برای پاسداری از اراضی مانده بودند بسختی هزیمت دادند. مجارها که در مراجعت، جایگاه خود را ویران و تار و مار یافتند به سرزمینی که اینک در آنجا هستند (مجارستان) رفتند.»

بنابر این قسمت اعظم سربازان برای يك سفر جنگی به خارج رفته بودند و در چنین وضعی بود که مساکن و خاندانهای آنان مورد حمله قرار گرفت و براساس اطلاعاتی که از تواریخ بالا در دست داریم مجارها غالباً برای دست اندازی به کشورهای دور دست، محل خود را ترك می‌گفتند و منازل را با معدودی از محافظین رها می‌کردند. مجارها تنها تا آنگاه که با خزرها به عنوان اربابان، و با قبایل مسالمتجوی اسلاو به عنوان همسایگان نزدیک، در تماس بودند این روش خطرناک را می‌توانستند دنبال کنند ولی با ظهور پچنکها که گرسنه خاک بودند وضع عوض شد. مصیبتی که کنستانتین شرحش را آورده شاید واپسین يك رشته از حوادث مشابه بوده است که آنان را بر آن داشته است که يك فکر اساسی بکنند و برای خود مسکن تازه و امن‌تری در ورای کوهها، در سرزمینی که اقلاً از دوران دو جنگ قبلی با آن آشنائی داشتند، دست و پا کنند.

نکته دیگری نیز مؤید این فرضیه تواند بود. بنظر می‌رسد که

مجارها خوی جنگ و تهاجم را تنها در نیمه دوم قرن نهم - یعنی از همان زمان که ماجرای مهم تزریق خون خزر در میان مجاران بوقوع پیوست - کسب کرده‌اند.

این امر شاید نعمتی آمیخته با نعمت بوده است. کبرها که «در جنگ کارآمدتر و مردانه‌تر بودند» چنانکه دیدیم از قبایل دیگر مجار جلوتر افتادند و روح ماجراجویی را در میزبانان خود دیدند تا آنجا که مجارها مانند هونهای سابق، بلای جان اروپا گشتند. کبرها تاکتیکهای عجیب و غریب خاصی را هم که از دیرزمان توسط هر يك از اقوام ترکی - از هونها و آوارها تا ترکها و چچنکها و کومننها و دیگران - بکار گرفته می‌شد به مجارها آموختند. این تاکتیکها عبارت بود از دست زدن به گریزهای ساختگی، تیراندازی در حال فرار، و حملات ناگهانی با فریادهائی چون زوزه گرگ^{۹۸}.

این روشها در قرنهای نهم و دهم که مجارستانها در آلمان و بالکان و ایتالیا و حتی فرانسه بتاخت و تاز برخاستند سخت مؤثر و قاطع می‌بود لیکن در برابر چچنکها که خود نیز همان روشها را بکار می‌بستند و به همان شدت می‌توانستند زوزه بکشند تأثیر زیادی نمی‌توانست داشت.

بنابراین به طور غیر مستقیم، و بر وفق منطق بیراهه تاریخ، خزران وسیله ایجاد کشور مجارستان شدند و حال آنکه خود از میان رفتند. ماکارتنی به دنبال همین اندیشه در مورد اثرات تزریق خون کبرها در مجارها تأکیدات بیشتری دارد:

«قسمت اعظم مجار، فینو-اویغورهای واقعی، به طور نسبی و نه مطلق، کشاورزان تخته قاپو و مسالمت‌جوئی بودند که در کشوری نامستقر در غرب دانوب مسکن گزیدند. صحرای الفولد^{۹۹} را کبرهای صحرانشین، که از ترکان خالص بودند و به‌حشم‌داری و اسب‌سواری و جنگ آزمائی

اشتغال داشتند، گرفته بودند. نیروی سپاهیان مجارها از این قبایل تشکیل می‌شد. این همان تباری است که تا ایام کنستانتین همچنان ردهٔ اول را به عنوان نخستین تیرهٔ مجارها به خود اختصاص داده بود. به اعتقاد من همین کبرها بودند که به اسلاوها و روسها در صحراها تاخت می‌بردند و در سال ۸۹۵ بلغارها را در معرض هجوم قرار دادند و برای بیش از نیم قرن بعد از آن تاریخ موجبات وحشت بیش از نیمی از اروپا را فراهم آوردند.^{۱۰۰}»

با اینهمه مجارها توانستند که هویت قومی خود را حفظ کنند. فشار شصت سال جنگ مدام و بیرحمانه، ظاهراً تعداد کبرها را فوق‌العاده تقلیل داد و در عین حال مجارهای واقعی که در يك آرامش نسبی بسر می‌بردند بر تعداد جمعیت خود افزودند.^{۱۰۱} مجارها بعد از طی دورانی که به دو زبان تکلم می‌کردند، زبان فینی اصلی خود را در میان همسایگان آلمانی و اسلاوی حفظ کردند. برخلاف بلغارهای دانوب که زبان ترکی اصلی خود را فراموش کرده‌اند و اینک به زبان اسلاوی سخن می‌گویند.

با وجود این، نفوذ کبرها در مجارستان همچنان محسوس بود. حتی پس از آنکه کوهستانهای کارپات در میان خزرها و مجارها جدائی انداخت روابط آنها بکلی از میان نرفت. به گفتهٔ واسیلیف^{۱۰۲} در قرن دهم دوك مجارستانی به نام تاکسونی^{۱۰۳} گروهی از خزرها را (تعداد آنها نامعلوم است) دعوت کرد تا در قلمرو او مسکن گزینند.^{۱۰۴} احتمال می‌رود که در میان این مهاجرین عدهٔ معتنابهی از خزران یهودی وجود داشته‌اند. و نیز می‌توان حدس زد که با این مهاجرین و همچنین با کبرهائی که پیشتر به مجارها پیوسته بودند برخی از صنعتگران مشهور خزر نیز همراه بودند و همینها بودند که هنرهای

۱۰۰. ما کارتنی ص ۱۲۲.

۱۰۱. ایضاً ص ۱۲۳.

102. Vasiliev.

103. Taksony.

۱۰۴ به نقل دانلوف ص ۲۶۲.

خود را به مجارها آموختند.

مجارها در جریان تصرف مساکن جدید دائمی خود ناگزیر بودند که سکنه سابق آنجا یعنی موراویها و بلغارهای دانوب را بیرون رانند. این اقوام به سرزمینهای که هم اکنون در آنجا بسر می‌برند رانده شدند. همسایگان اسلاو دیگر نیز چون سربها و کروآتها کمابیش در محل حضور داشتند. بنابراین در نتیجه يك رشته واكنشها كه با هجوم غزهای اورال به پچنكها و هجوم پچنكها به مجارها و هجوم آنان به بلغارها و موراویها صورت گرفت نقشه جدید اروپای مرکزی شروع کرد به شكل گرفتن. و وضع متزلزل و متغیر کمابیش صورتی مستقر و پایبرجا پیدا کرد.

- ۱۰ -

اینك می‌توانیم داستان به قدرت رسیدن روسها را از آنجا كه بازگذاشتیم از سر گیریم. گفتیم كه كسان روريك در حوالی ۸۶۲ كيف را بدون خونریزی بتصرف درآوردند. این تقریباً مقارن زمانی است كه پچنكها مجارها را به سوی غرب راندند و در نتیجه جناح غربی خزرها حفاظ خود را از دست داد. همین نکته می‌تواند روشن سازد كه چگونه روسها به آن آسانی شهر كيف را در حیطه تصرف خود درآوردند.

اما ضعف نیروی نظامی خزرها بیزانس را نیز در معرض هجوم روسها قرار داد. نزدیک به همان تاریخ كه روسها در كيف استقرار یافتند كشتیهای روسی از دنیپر سرازیر شده دریای سیاه را طی کردند و به استانبول حمله بردند. بری این ماجرا را به شیرینی تمام نقل می‌کند:

در ماه ژوئن سال ۸۶۰ امپراتور (میخائیل سوم) با تمام نیروهای خود برای جنگ با مسلمانان روانه شده بود. مثل اینکه از استانبول خیلی فاصله گرفته بود كه اخبار شگفت‌انگیزی او را به بازگشت به استانبول فراخواند. خبر

این بود که يك لشکر روس با دویست کشتی از اوکسین^{۱۰۵} (دریای سیاه) گذشته، وارد بسفر^{۱۰۶} شده دیرها و آبادیهائی را که در آن حوالی بودند غارت کرده و جزیره پرنس^{۱۰۷} را بتصرف درآورده‌اند. ساکنین شهر بکلی روحیه خود را باخته و از وحشت ناگهانی خطر و بیچارگی خود فرومانده‌اند. لشکریان (Tagmata) که معمولاً درجوار شهر مستقر بودند به‌همراه امپراتور از محل خود دور بودند... کشتیها نیز در آنجا بود. بربرها پس از خرابی و ویرانی دراطراف شهر حالا برای حمله به‌خود شهر آماده می‌شوند... در این بحران... اسقف فاضل فوتیوس^{۱۰۸} پای در میدان نهاده به تشجیع هموطنان و تجدید روحیه آنان برخاست، وقتی می‌گفت حیف که این شهر سلطنتی «که تقریباً ملکه همه جهان» است در دست مشتی بردگان فرومایه وحشی بیفتد از زبان همه سخن می‌گفت. تأثیر کلام او در جمعیت هنگامی به اوج رسید و مردم تسلی خاطر پیدا کردند که او به تعوید مبارکی که در محاصره‌های پیشین شهر مؤثر افتاده بود متوسل شد. جامه گرانبهای مادر باکره (مریم) را در مراسمی که گرداگرد دیوارهای شهر انجام شد دربر کردند و گفته شد که این جامه را در آب دریا غسل دادند تا توفانی از باد برخیزد. توفانی برنخاست ولی بزودی روسها عقب نشستند و کمتر کسی از مردم خوشحال شهر بود که نداند که رفع این بلا مرهون پادرمیانی مستقیم بانوی آسمانها ملکه بهشت بود^{۱۰۹}.

از باب کنجکاوی می‌توان افزود که اسقف فاضل که قدرت خطابه او شهر سلطنتی را از سقوط نگاه داشت همان «خزر چهره» است که

105. Euxine. 106. Bosphorus. 107. Princes.

108. Patriarch Photius.

سنت سیریل را به مأموریت تبلیغی در میان خزران گسیل داشت. اما عقب‌نشینی روسها معلول بازگشت معجلانه سپاهیان و کشتیهای روم بود. چیزی که هست اسقف «خزر چهره» روحیه مردم را در دوران رنج‌آلود انتظار از نومییدی نجات داده بود.

توین بی نیز نکات جالب توجهی در پیرامون این داستان دارد. به گفته او در سال ۸۶۰ روسها «بیش از هر وقت دیگر به تسخیر استانبول نزدیک شده بودند»^{۱۱۰} او با نظری که از طرف عده‌ای از مورخان روسی ابراز شده است موافقت دارد که حمله کشتیهای نورث‌های شرقی دنیپر از راه دریای سیاه هماهنگ و همزمان با حمله سفاین وایکینگهای غربی صورت گرفته بود. آنها نیز از طریق مدیترانه و داردانل به استانبول نزدیک می‌شدند.

واسیلیف و پاسکیویچ^{۱۱۱} و ورنادسکی^{۱۱۲} متمایل به این عقیده می‌باشند که نه تنها دونیروی دریائی به طور همزمان در دریای مرمره بهم رسیدند بلکه نقشه حمله با هماهنگی تنظیم یافته بوده است. این مورخان چنین حدس می‌زنند که آن نقشه استراتژیک پردامنه توسط يك نفر طرح‌ریزی گردیده و گمان می‌برند که روریک نوگورود همان روریک ژوتلند^{۱۱۳} است^{۱۱۴}.

این امر انسان را متوجه کیفیت مشکلاتی می‌کند که در برابر خزران وجود داشت. دیپلوماسی بیزانس به این مسأله توجه داشت و به اقتضای موقعیت در يك بازی دوسره گاهی ضرورتاً به جنگ دست می‌زد و گاهی به امید اینکه روسها سرانجام به مسیحیت گرویده به اتباع کلیسای شرقی خواهند پیوست نرمش نشان می‌داد.

اما خزرها هنوز از اهمیت زیادی برخوردار بودند و می‌بایستی منتظر بود تا در اولین فرصت بنحوی درخور، یا نا درخور، مورد معامله

۱۱۰. کتاب پیشگفته ص ۴۲۲.

111. Paszkiewicz.

112. Vernadsky.

113. Rurik of Jutland.

۱۱۴. توین بی ص ۴۴۸.

قرار گیرند.

- ۱۱ -

برای دویست سال دیگر روابط بین بیزانس و روسها از برخوردهای مسلحانه تا معاهده‌های دوستانه در نوسان بود. جنگ در این سالها جریان داشت: ۸۶۰ (محاصره استانبول) - ۹۰۷ - ۹۴۱ - ۹۴۴ - ۹۶۹ تا ۹۷۱. پیمانهای دوستانه نیز به سالهای ۹ - ۸۳۸ و ۸۶۱ و ۹۱۱ و ۹۴۵ و ۹۵۷ و ۹۷۱ به امضا رسید. در مورد مندرجات این قراردادهای کمابیش محرمانه، اطلاعات ما اندك است. ولی همین معلومات اندك هم نشانگر پیچیدگیهای حیرت‌انگیز این بازی می‌باشد. چند سالی پس از محاصره استانبول همان اسقف فوتیوس گزارش می‌دهد که روسها سفیرانی به استانبول فرستاده و - مطابق فرمولی که بیزانس در موارد تبلیغ دین از راه اعمال فشار بکار می‌برد - «از امپراتور درخواست غسل تعمید کردند». چنانکه بری می‌گوید: «نمی‌توان معلوم کرد که این سفیران نمایندگی کدام آبادیها و چه تعداد از روسها را برعهده داشته‌اند ولی ظاهراً هدف از این امر، اصلاح وضع فیما بین بعد از تهاجمات اخیر، و شاید درخواست استرداد اسرا بوده است. یقین حاصل است که برخی از روسها با غسل تعمید موافقت کرده و به مسیحیت گرویده‌اند... ولی این بذر در خاک مناسبی افشاندن نشد. زیرا تا يك صد سال پس از این ماجرا هنوز خبری از مسیحیت در میان روسها بگوش نمی‌رسد. احتمال می‌رود معاهده‌ای که در فاصله سالهای ۸۶۰ تا ۹۶۶ منعقد شد به نتایج دیگری رسیده باشد^{۱۱۵}. از جمله این نتایج استخدام دریانوردان اسکاندیناوی در کشتیهای بیزانسی بود که تا سال ۹۰۲ شمار آنان به هفتصد تن رسید. تحول دیگر تشکیل گارد مشهور «ورنگیان» بود که از افراد برگزیده روس و سایر مزدوران نوردیک و حتی انگلیسیان فراهم می‌آمد. در معاهدات سال ۹۴۵ و ۹۷۱ حاکم روسی امیرنشین کیف

متعهد شد که به درخواست امپراتور بیزانس تعدادی سرباز در اختیار او بگذارد^{۱۱۶}. به روزگار کنستانتین پرفیروژنیتوس یعنی در اواسط قرن دهم وجود کشتیهای روسی در بسفر امری عادی شمرده می‌شد. این کشتیها دیگر نه به منظور محاصره استانبول بلکه برای فروش کالاهای خود به آنجا می‌آمدند. روابط تجاری (جز در مواردی که برخوردهای مسلحانه موجب اشکال می‌شد) دقیقاً تنظیم یافته بود. مطابق مندرجات تاریخ روس^{۱۱۷} در معاهدات ۹۰۷ و ۹۱۱ پیش‌بینی شده بود که مسافرین روسی می‌توانند تنها از يك دروازه استانبول به شهر وارد شوند و تعدادشان نباید در هر بار از پنجاه تن بیشتر باشد و مأمورین باید همراه آنان باشند و آنها در طول مدت اقامت در شهر می‌توانند هر مقدار غلات که لازم داشته باشند و نیز آذوقه‌های دیگر مورد نیاز شش‌ماهه خود را دریافت دارند و این مواد که مشتمل بر نان، شراب، گوشت، ماهی، میوه و وسایل حمام (در صورت درخواست) بود می‌بایستی ماه به ماه به روسها تحویل داده شود. برای حصول اطمینان از اینکه جریان معاملات بخوبی و درستی انجام خواهد یافت خرید و فروش در بازار آزاد جرم تلقی می‌شد و مجازات آن بریدن يك دست بود. کوششهای تبلیغی نیز نادیده گرفته نشده بود زیرا که با قدرت فزاینده روسها آن آخرین وسیله برای تحقق آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز تلقی می‌گردید.

با همه اینها راه از موانع خالی نبود. مطابق روایت تاریخ روس چون اولگ فرمانروای کیف معاهده ۹۱۱ را با بیزانس منعقد کرد. امپراتوران لئو^{۱۱۸} و الکساندر^{۱۱۹} (که متفقاً حکومت می‌راندند) پس از موافقت با میزان باج و اجرای مراسم سوگند، صلیب را بوسیدند و از اولگ و کسان او خواستار شدند که آنان نیز سوگند یادکنند. آنان، بر وفق مذهب روسها، به شمشیرخویش، و به پرون^{۱۲۰} خدای سلاح و وولوس^{۱۲۱} خدای احشام سوگند خوردند و معاهده

۱۱۶. ایضاً ص ۴۴۸.

117. Russian Chronicle.

118. Leo.

119. Alexander.

120. Perun.

121. Volos.

به انجام رسید ۱۲۲.

پس از گذشت قریب به نیم قرن، و جنگها و معاهداتی چند، بنظر می‌رسید که پیروزی کلیسای مقدس نزدیک باشد. در ۹۵۷ شاهزاده‌خانم اولگا که بیوه ایگور امیر کیف بود، در مقر رسمی خود به استانبول غسل تعمید گرفت (گویا او پیش از عزیمت هم يك بار غسل تعمید گرفته بود ولی این مطلب ثابت نیست).

شرح مهمانیها و جشنهای رنگارنگ به افتخار اولگا با جزئیات آن در De Caerimoniis آمده، ولی درباره واکنش شاهزاده خانم در برابر دیسنی‌لندی که بازیچه‌های مکانیکی دربار امپراتوری فراهم آورده بودند به سکوت برگزار شده است. از جمله این بازیچه‌ها شیرهایی بود که شکم آن را پر کرده بودند و به وسایل مکانیکی فریادهای وحشتناکی از دهن آنها خارج می‌شد (يك مهمان محترم دیگر یعنی کشیش لیوتپرانند ۱۲۲ نوشته است که خونسردی خود را تنها به این جهت توانسته بود حفظ کند که پیشاپیش از جریان شگفت‌کاریمهائی که برای مهمانها تهیه دیده می‌شد، اطلاع یافته بود) گمان می‌رود که ماجرا برای رئیس تشریفات (یعنی خود کنستانتین) دردسر بزرگی بوده زیرا که علاوه بر شاهزاده خانم اولگا ملتزمین رکاب او نیز همه از بانوان بودند و هشتاد و دو تن دیپلماتها و مشاورین مرد ۱۲۴، دور از انظار در قفای هیأت روسی حرکت می‌کردند ۱۲۵.

درست پیش از آغاز مهمانی حادثه کوچکی اتفاق افتاد که نمونه‌ای از حساسیت روابط روس و بیزانس بود. آنگاه که بانوان دربار بیزانس وارد شدند بنا به رسم در برابر خانواده امپراتور به

۱۲۲. تاریخ روس ص ۶۵.

123. Liutprand.

۱۲۴. نه تن از خویشاوندان اولگا، بیست تن دیپلمات، چهل و سه تن مشاورین بازرگانی، يك کشیش، دو مترجم، شش تن خدمتگاران دیپلماتها و يك تن مترجم مخصوص اولگا.

۱۲۵. توین بی ص ۵۰۴.

خاك افتادند. اولگا سر جای خود ایستاد «ولی با خوشحالی متوجه شدند که او سر خود را بفهمی نفهمی اندکی فرود آورد. آنگاه او را مانند مهمانان رسمی مسلمان بر سر میز جداگانه‌ای نشاندند.» تاریخ روس روایت پر نقش و نگار دیگری از این ماجرا دارد. وقتی که مسأله حساس غسل تعمید مطرح شد اولگا خطاب به کنستانتین گفت که «اگر می‌خواهند او را غسل تعمید دهند. امپراتور بایه خود به این امر مباشرت نماید وگرنه او از قبول آن خودداری خواهد نمود.» امپراتور پذیرفت و از بطریق خواست که تعلیمات مذهبی لازم را به اولگا بدهد. بطریق آداب نماز و روزه و صدقه و حفظ عفاف را به او آموخت. اولگا سر فرود آورد و مانند اسفنجی که آب را به‌خود جذب کند تعلیمات او را بجان نیوشید...

پس از انجام غسل تعمید امپراتور اولگا را بار داد و از او خواستگاری کرد. ولی اولگا در پاسخ گفت: چگونه شما می‌توانید با من ازدواج کنید؟ زیرا شما خود، غسل تعمیدم داده و مرا دختر خویشان خوانده‌اید؟ چنین چیزی، چنانکه خود باید بدانید، در میان مسیحیان نامشروع می‌باشد «آنگاه امپراتور گفت: اولگا، شما از من باهوش‌ترید ۱۲۶.»

چون اولگا به کیف بازگشت، کنستانتین پیغامی به او فرستاد و چنین گفت: «آنگاه که من هدایای خود را به شما دادم شما وعده کردید که به محض بازگشت به روس برای من هدایائی از غلام و موم و خز بفرستید و سپاهیانی برای امداد من گسیل دارید.» اولگا به سفیر امپراتور پاسخ داد: هرگاه امپراتور حاضر باشد که پیش او بیاید، و همان قدر که او در بسفر مانده بود در پوچینا ۱۲۷ بماند، او درخواست امپراتور را اجابت خواهد کرد. اولگا با این کلام سفیر امپراتور را مرخص کرد ۱۲۸.

۱۲۶. تاریخ روس ص ۸۲.

127. Pochayna.

۱۲۸. تاریخ روس ص ۸۳.

این اولگا یا هلگا قاعدتاً يك آمازن[*] اسكاندیناوی وحشتناك بوده است. همانطور که ذکر شد او بیوه امیر ایگور بود که ظاهراً او هم پسر روریک بود و روریک همان است که در تاریخ روس به عنوان پادشاهی طماع، دیوانه و خونخوار معرفی شده است. او در ۹۴۱ با تعداد زیادی کشتی به بیزانس حمله برد: «از مردمی که به اسارت گرفتند برخی را کشتند و از برخی دیگر به عنوان هدف در مراسم تیراندازی استفاده کردند و عده‌ای دیگر را دستشان را از پشت بسته حلقه‌های آهنین بر سرشان افکندند. و بسیاری از کلیساهای مقدس را به آتش کشیدند» ۱۲۹. سرانجام سپاه روریک در برابر سفاین بیزانس، که شعله‌های نفت از دهنه آنها خارج می گردید، تاب مقاومت نیاورد. «روسها با دیدن شعله‌های آتش خود را در آب دریا انداختند و آنها که از معرکه جان سلامت بدر بردند در بازگشت خود به وطن حکایت کردند که رومیان آذرخش آسمان را در اختیار خود دارند و با استفاده از آن، آتش بر سر روسها ریخته و آنان را عاجز ساخته‌اند» ۱۳۰. چهار سال بعد از ماجرا معاهده دوستانه دیگری بین طرفین به امضا رسید. روسها به عنوان ملتی که بیشتر قدرتشان در دریانوردی بود، از آتش نفت رومیان بیش از دیگر مهاجمین بیزانس ترسیده بودند. «آذرخش آسمان» در امداد کلیسای رومی اهمیتی بسزا داشت ولی روسها هنوز از آمادگی لازم برای گرویدن به مسیحیت برخوردار نبودند.

چون ایگور به سال ۹۴۵ توسط درولینها ۱۲۱ کشته شد بیوه او اولگا به فرمانروائی کیف رسید. درولینها از اقوام اسلاو بودند که ایگور باجی سنگین از آنان مطالبه می کرد. اولگا در آغاز حکومت خود به چهار طریق از درولینها انتقام گرفت:

۱۲۹. همان ص ۷۲.

۱۳۰. توین بی بی محابا این اسلحه سری را «ناپالم» می خواند. آن عبارت از ماده‌ای شیمیائی بود که چگونگی آن درست معلوم نیست (شاید از مشتقات تقطیر شده نفت) که در برخورد با آب فوراً مشتعل می گردید و شعله آن با آب خاموش نمی شد. 131. Derevlans.

نخست يك هیأت نمایندگی از درولینها را که برای مذاکرات صلح آمده بودند زنده بگور کرد. آنگاه بفرمود تا عده‌ای از اشراف درولین را در حمامی حبس کردند و زنده زنده در آتش سوختند و به دنبال آن کشتاری دیگر صورت گرفت و سپس شهر عمده درولینها را به آتش کشیدند. عطش انتقام و خونخواهی اولگا تا غسل تعمید او فرو ننشست ولی از آن پس، بنا به روایت تاریخ «اولگا، چندانکه بامدادان به دنبال خورشید و شامگاهان در پس روز می‌آید منادی مسیحیت در میان روسها گردید زیرا که او چون ماه در شب می‌تابید و در میان کافران چون مرواریدی در میان لجن می‌درخشید» نام اولگا بزودی به عنوان نخستین قدیس روسی کلیسای ارتدوکس رسماً در میان نامهای قدیسین ثبت گردید.

۱۲

علی‌رغم اهمیت زیاد تعمید اولگا و بازدید رسمی او از استانبول، این آخرین مرحله روابط پرآشوب بین کلیسای یونان و روسها نبود. زیرا فرزند اولگا، سویاتوسلاو^{۱۳۲}، به‌کیش بت‌پرستی برگشت و به‌عجز و لایه مادر گوش نکرد «سپاهی گران و دلیر گردآورد و آنگاه سبك‌خیز چون پلنگ به حملاتی دست زد^{۱۳۳}». سویاتوسلاو، جنگی با خزرها و جنگ دیگری با بیزانس کرد. بالاخره به سال ۹۸۸ در زمان حکومت پسر او سنت ولادیمیر^{۱۳۴} خانواده سلطنتی روس یکباره به مذهب کلیسای ارتدوکس یونان گروید و مقارن همین ایام بود که مجارستانها و لهستانها و اسکاندیناویها و حتی ساکنین دوردست ایسلند به کلیسای لاتین رم گردن نهادند. خطوط اصلی تقسیمات مذهبی دنیا که می‌بایستی ماندگار باشد، شکل می‌گرفت و در این جریان خزران یهودی موقعیت خود را

132. Svyatoslav.

۱۳۳. تاریخ روس ص ۸۴.

134. St. Vladimir.

از دست می‌داد. نزدیک شدن روزافزون قسطنطنیه و کیف، با همهٔ نشیب و فرازها، بتدریج اهمیت ایتل را تقلیل می‌داد و حضور خزران با ده درصد باجی که از کالاهای بازرگانی دریافت می‌کرد به‌عنوان مانعی در راه تجارت روزافزون روس و بیزانس تلقی می‌شد که نه از نظر خزانه‌داری بیزانس و نه از نظر بازرگانان جنگجوی روس، قابل تحمل نبود.

نشان دگرگونی در برخورد بیزانس با متحد پیشین خود تسلیم چرسون ۱۲۵ به‌روسها بود. در طول چندین قرن بیزانسیها و خزرها بر سر تصرف این بندر مهم در کریمه کشمکشها، و احیاناً زدوخوردهائی، با هم داشتند اما به‌سال ۹۸۷ که ولادیمیر چرسون را اشغال کرد بیزانسیها حتی از اعتراض خودداری نمودند زیرا به‌قول بری «ایسن گذشت دربرابر ادامهٔ صلح و دوستی با روسها که در حال تبدیل به نیروی بزرگی بودند بهای زیادی تلقی نمی‌شد»^{۱۳۶}. شاید گذشت بیزانس دربارهٔ چرسون موجه بود اما بعدها روشن شد که چشم‌پوشی از اتحاد با خزران، در درازمدت، سیاستی عاقبت‌اندیشانه نبود.

135. Cherson.

- ۱ -

در بحث از روابط روس و بیزانس در قرون نهم و دهم، مشروحاً از دو منبع مفصل «De Administrando» نوشته کنستانتین و «تاریخ اولیه روس» استفاده کرده‌ایم؛ ولی دربارهٔ رودروئی روسها و خزرها در همان روزگار - که اینک می‌خواهیم از آن بحث کنیم - منابع اطلاعاتی مشابهی در دست نداریم. آرشیوهای ایتل - اگر هم چنین چیزی بوده - به باد فنا رفته و برای تاریخ سده‌های آخر امپراتوری خزر ناگزیر باید باز دست به دامن اشارات از هم‌گسیخته‌ای بشویم که برحسب اتفاق در کتابهای مختلف تاریخ و جغرافیا از نویسندگان مسلمان یافت می‌شود.

دوران مورد بحث تقریباً از حوالی سال ۸۶۲، که کیف به دست روسها افتاد، شروع می‌شود و تا حوالی ۹۶۵، سال ویرانی ایتل به دست سویاتوسلاو، ادامه می‌یابد. پس از سقوط کیف و عقب‌نشینی مجارها به‌هنگری، ایالات سابق غربی امپراتوری خزر (جز قسمتهائی از کریمه) از حیطة اختیار خاقان بیرون شده بود و امیر کیف، بی هیچ اشکالی می‌توانست بر قبایل اسلاو حوزهٔ دنیپر بانگ زند که: «هیچ‌چیز به‌خزرها نپردازید!»

شاید خزرها آمادهٔ آن بودند که در برابر از دست دادن سلطهٔ خود

در غرب تمکین نمایند، لیکن مقارن همان احوال در شرق، در قسمت سفلی ولگا و در نواحی اطراف دریای خزر نیز، با روسها تصادمات روزافزونی پیدا کردند. اراضی مسلمان نشین واقع در کرانه های نیمه جنوبی دریای خزر مانند آذربایجان، گیلان، شیروان، طبرستان، گرگان، هم از نظر غارت و هم از نظر پایگاه برای بازرگانی با کشورهای اسلامی، هدفهای وسوسه انگیزی برای سفاین وایکینگ بود، ولی راه وصول به دریای خزر یعنی مسیر ایتل و مصب ولگا را خزران در اختیار داشتند (چنانکه راه وصول به دریای سیاه نیز روزگاری که کیف در دست خزرها بود در اختیار آنان قرار داشت). نتیجه امر آن بود که روسها می بایستی برای عبور هر دسته از کشتیهای خود اجازه خاص بگیرند و بعلاوه ده درصد باج راه نیز بپردازند و این دشنام دوسره را که هم به غرورشان لطمه می زد و هم به جیبشان زیان وارد می کرد تحمل کنند.

چندگاهی قرار و مدارهای متزلزلی در میان بود که طرفین بر وفق آن عمل می کردند. کشتیهای روسی باج خود را می پرداختند و به دریای خزر راه می یافتند و معاملات خود را با مردمان آن سامان انجام می دادند. ولی چنانکه گفته ایم تجارت و غارت غالباً مترادف بود. در اواسط سالهای ۸۶۴ تا ۲۸۸۴ سفاین روسی به بندر آبسکون در طبرستان حمله کردند ولی شکست خوردند. روسها در سال ۹۱۰ دوباره به این منطقه هجوم آورده شهر و روستاهای پیرامون آن را غارت کردند و عده ای از اسرای مسلمان را با خود بردند تا به بردگی بفروشدند. این واقعه می بایستی دردسر بزرگی برای خزرها فراهم کرده باشد زیرا که آنها با دربار خلافت روابط دوستانه داشتند، بعلاوه گروه ضربت سپاهیان خزر نیز از مزدوران مسلمان تشکیل می یافت. سه سال بعد (۹۱۳) موضوع بهرودروئی و کشمکش انجامید و به دنبال آن حمام خونی راه افتاد.

جزئیات این ماجرای بزرگ را - که پیشتر در فصل سوم بخش

۳ به اجمال از آن یاد کرده‌ایم — مسعودی در کتاب خود آورده است ولی تاریخ روس آن را به سکوت برگزار می‌کند. به روایت مسعودی «چندی پس از سال ۳۰۰ هجری (مطابق با ۹۱۲ و ۹۱۳ میلادی) سفاین روس مشتمل بر ۵۰۰ کشتی — که هر کشتی صد تن سرنشین داشت — به قلمرو خزر وارد شدند:

«چون کشتیهای روس به مردان خزر که در دهانه خلیج مستقر بودند رسیدند نامه‌ای به پادشاه خزر فرستادند تا آنان را اجازه دهد که از قلمرو او بگذرند و در رودخانه او فرود آیند و از رودخانه خزر به بحر خزر که همان دریای گرگان و مازندران و بلاد دیگر عجمان است، که یاد آن کرده‌ایم، داخل شوند و شرط کردند که هرچه از مردمان سواحلی آن دریا به غنیمت گیرند نیمی به او دهند. پادشاه اجازه داد... و آنان از مصب رودخانه تا شهر اتل درآمدند و از آن گذشته به دهانه رودخانه و مصب آن تا دریای خزر رفتند... و کشتی های روس در این دریا پراکنده گشتند و گروههای جنگی به گیلان و دیلم و شهرهای مازندران و آبسکون — در کرانه گرگان — و بلاد نفتخیز (باکو) و طرفهای آذربایجان فرستادند... روسها خونها ریختند زنان و کودکان را به اسیری گرفتند، اموال را به غنیمت بردند و غارتها کردند. (همه جا را) ویران کردند و به آتش کشیدند».^۳

روسها حتی شهر اردبیل را — در مسافت سه روزه راه از دریا — غارت کردند[*] و تا مردم غافلگیر شده شهر بخود آمدند و دست به سلاح بردند، روسها طبق همان استراتژی کلاسیک خود، عقب نشستند و به جزایری در نزدیکیهای باکو انتقال یافتند. مردمان بومی با استفاده از زورقهای کوچک و کشتیهای بازرگانی در صدد تعقیب آنها برآمدند.

«ولی روسها برآنان تاختند. هزاران تن از مسلمانان

کشته شدند یا غرق گشتند. روسها چندین ماه در این دریا ماندند... و چون به غنایم دست یافتند و حوصله شان سر رفت به دهانه رودخانه خزر و مصب آن بازگشتند و نامه به سوی پادشاه خزر فرستادند و اموال و غنایمی را که شرط شده بود به او گسیل داشتند... و چون آرسیان (مزدوران مسلمان در سپاه خزران) و مسلمانان دیگر خزر از چگونگی امر آگاهی یافتند به پادشاه گفتند: «ما را با این جماعت بازگذار، اینها سرزمینهای برادران مسلمان ما را غارت کرده و خونها ریخته و زنان و کودکان را به اسارت گرفته اند.» پادشاه قادر به جلوگیری از آنان نبود. پس کس نزد روسها فرستاد و آنان را خبر کرد که مسلمانان قصد جنگ دارند. مسلمانان لشکر آراستند و در طلب روسها در جهت جریان آب سرزیر شدند و چون چشم دوسوی بریکدیگر افتاد روسها از کشتیها درآمدند، مسلمانان در حدود پانزده هزار تن بودند با اسب و ساز و برگ، و گروهی از مسیحیان مقیم اتل نیز با آنان بودند. جنگ سه روز طول کشید و خداوند مسلمانان را نصرت بخشید. روسها را از دم شمشیر گذراندند. عده ای کشته و عده دیگر غرق شدند. عده ای که به دست مسلمانان در کناره رودخانه خزر بقتل رسیدند در حدود سی هزار تن شماره شدند.^۴

پنج هزار تن از روسها موفق به فرار شدند ولی آنها هم در چنگ برتاسها و بلغارها گرفتار آمدند و کشته شدند. این است روایت مسعودی از ماجرای مصیبت یار حمله روسها به دریای خزر در سال ۱۳ - ۹۱۲. البته این روایات بیطرفانه نیست. فرمانروای خزر در این ماجرا به صورت رفیق دزد و همراه قافله جلوه می کند که نخست بی سروصدا با غارتگران روس همدستی می نماید. آنگاه اجازه می دهد که به آنها حمله برند ولی در عین حال آنها را از کمینی که مسلمانان

تحت فرمان خود او نشسته بودند آگاه می‌سازد. مسعودی دربارهٔ بلغارها می‌گوید که مسلمانند اگرچه توصیف ابن فضلان که ده سال پس از آن به بلاد بلغار رفته نشان می‌دهد که بلغارها هنوز از مسلمانی بسیار بدور بوده‌اند. به هر حال روایت مسعودی، اگرچه رنگ تعصبات مذهبی دارد، مشکل، یا مشکلاتی را که رهبری خزرها دست‌بگریبان آن بودند روشن می‌گرداند. ممکن است که خزران از بابت مصیبتی که بر سر مردم در کرانه‌های دریای خزر می‌آمد تشویشی به دل راه ندهند چه آن روزگار زمانهٔ احساساتیگری نبود. ولی اگر روسهای غارتگر پس از دستیابی برکیف و دنیپر جای پائی هم در ولگا بدست می‌آوردند مطلب عوض می‌شد. علاوه براین، يك هجوم دیگر روسها به دریای خزر ممکن بود که خلیفه را بخشم‌آورد و به عوض روسهایی که از دسترس او بدور بودند، خزرهای بیگناه — البته نه چندان بیگناه — در معرض غضب قرار گیرند.

روابط خزرها با دربار خلافت، آرام ولی متزلزل بود. این نکته از داستانی که ابن فضلان آورده است برمی‌آید. حملهٔ روسها که مسعودی شرح کرده به سال ۱۳ — ۹۱۲ اتفاق افتاد. مأموریت ابن فضلان به بلغار در سال ۲ — ۹۲۱ بود. داستانی که او نقل کرده چنین است [*]: «مسلمانان در این شهر (ایتل) مسجد جامعی دارند که نماز جمعه را در آن بجای می‌آورند. این مسجد مناره‌ای بلند و چند مؤذن دارد. چون پادشاه خزران در سال ۳۱۰ (مطابق ۹۲۲ میلادی) خبر یافت که مسلمانان، کنیسه‌ای را در دارالبونج (محل آن در داخل قلمرو اسلام نامعین است) ویران کرده‌اند او هم دستور داد تا منارهٔ مسجد را خراب کردند و مؤذنین را بقتل رسانیدند. آنگاه گفت اگر نمی‌ترسیدم که در تمام بلاد اسلام، کنیسه‌ای را برجای نگذارند مسجد را هم ویران می‌کردم.»

این داستان نشانگر آن است که خزرها به لزوم خودداری متقابل و خطر بالا گرفتن اختلافات، توجه لازم را داشتند. همچنین این داستان

يك بار ديگر روشن می‌سازد كه حكمرانان خزر به لحاظ عاطفی به سرنوشت یهودیان در بخشهای دیگر دنیا علاقه‌مند بودند.

- ۲ -

روایت مسعودی دربارهٔ حملهٔ روسها به دریای خزر در سال ۱۳ - ۹۱۲ با این کلمات پایان می‌رسد: «از آن تاریخ به بعد روسها به تکرار این ماجرا نپرداخته‌اند.» اتفاقاً مسعودی این مطالب را در سال ۹۴۳ نوشته و در همان سال روسها هجوم به دریای خزر را - با کشتیهائی كه شماره آنها بیش از پاره نخست بود - از سر گرفته بودند، ولی مسعودی نمی‌توانست خبر این واقعه را دریافت کرده باشد. تا سی سال پس از هزیمت ۹۱۳، روسها این بخش از جهان را به فراموشی سپرده بودند ولی اینك خود را چندان نیرومند می‌دیدند كه در صدد برآمدن دست به آزمایشی تازه بزنند و شاید پرمعنی است كه این واقعه، با یکی دو سال فاصله، مقارن حملهٔ متهورانۀ ایگور به بیزانس صورت گرفت؛ حمله‌ای كه زیر آتش نفت تار و مار گردید.

در جریان این حملهٔ جدید، روسها جای پائی در کرانهٔ دریای خزر در شهر بردعه بدست آوردند و تا يك سال آن را در تصرف داشتند. سرانجام بیماری طاعسون در میان روسها شیوع یافت و آذربایجانیه‌ها توانستند كه بقیة السیف آنها را به فرار وادارند. این بار در منابع اسلامی هیچ نامی از خزرها در رابطه با مسائل غارت و جنگك نمی‌رود اما در نامهٔ یوسف به حسدای كه چند سال پس از این تاریخ نوشته شده چنین آمده است:

«من دهانهٔ رودخانه را حفظ می‌كنم و اجازه نمی‌دهم كه روسها با كشتیهای خود به اراضی عربها حمله برند... من جنگهای گران با آنان می‌كنم.^۵»

۵. در روایت مفصل نامهٔ مزبور (مراجعه شود به ضمیمهٔ سوم) عبارت دیگری هست كه محتملاً شاید یکی از نسخه‌نویسان آن را اضافه کرده باشد: «اگر من ساعتی آنها را فرو بگذارم همه کشورهای عربها را تا بغداد ویران خواهند كرد...» -

خواه در این واقعه بخصوص سپاهیان خزر نیز در جنگ شرکت کرده باشند و خواه نه، حقیقت این است که چند سالی پس از آن، خزران روسها را از ورود به «دریای خزر» ممانعت کردند و از سال ۹۴۳ به بعد دیگر خبری از حمله روسها به دریای خزر بگوش نمی‌رسد. این تصمیم خطیر، که به‌اغلب احتمال در نتیجه فشار جوامع مسلمان داخل خزران گرفته شده بود، «جنگهای گران» را با روسها بدنبال آورد. ولی از این جنگها جز همان يك اشاره که در نامه یوسف آمده است اطلاعی دیگر بدست نیست و شاید مجادلات، بیشتر صورت زد و خوردهای محلی را داشته است تا آنگاه که جنگ بزرگ ۹۶۵ که در «تاریخ کهن روس» ذکر شده است رخ داد و موجب درهم شکستن امپراتوری خزر گشت.

- ۳ -

این حمله به‌رهبری سویاتوسلاو امیرکیف، فرزند ایگور و اولگا صورت‌گرفت. پیشتر شنیدیم که او «سبك‌خیز چون پلنگ» به «حملات زیادی» دست زده است. درواقع بیشتر دوران حکومت وی با جنگ و ستیز سپری گردید. وی علی‌رغم توصیه‌های مدام مادرش از غسل تعمید خودداری نمود «زیرا که این کار مایه تمسخر رعایا بود.»

باز تاریخ روس می‌گوید: «او در جنگها بار و بنه و وسایل طبخ و آشپزخانه همراه نمی‌برد، گوشت نمی‌پخت بلکه گوشت اسب یا گاو یا شکار را به قطعات باریک می‌برید و روی ذغال کباب می‌کرد و می‌خورد. او چادر هم نداشت بلکه جل اسبی را زیر خود پهن می‌کرد و زین را زیر سر می‌نهاد. همراهانش نیز چنین بودند^۶». عارش می‌آمد که پنهانی به‌دشمن حمله برد بلکه پیشاپیش کس نزد دشمن می‌فرستاد و

→ چون روسها نه فقط يك ساعت بلکه يك سال در دریای خزر بوده‌اند این لاف پوچ و تو خالی می‌نماید مگر اینکه بگوئیم روی سخن با گذشته نبوده و نویسنده نظر به آینده داشته است.

۶. تاریخ روس ص ۸۴.

هشدار می‌داد که: «دارم بر سر شما می‌آیم.»
 تاریخ روس فقط چند سطر دربارهٔ جنگ خزران نوشته است؛ همان
 شیوهٔ موجزی که در گزارش برخورد های مسلحانه از آن پیروی می‌کند:
 «سویاتوسلاو به اوکا^۷ و ولگا رفت و چون با ویاتچینها^۸
 (قبیله‌ای از اسلاوها که در ناحیهٔ جنوبی مسکو امروزه مسکن
 داشتند) برخورد کرد پرسید که به چه کسی خراج می‌گذارند؟
 جواب دادند از بابت هر قطعه شخم یک سکهٔ نقره به خزران
 می‌پردازند. چون خزران از نزدیک شدن وی آگاهی یافتند
 با امیر خود، خاقان، به مقابلهٔ او شتافتند. دو لشکر درهم
 آویخت. سویاتوسلاو خزران را شکست داد و شهر بیله‌ویزا^۹
 را از آنان گرفت.^{۱۰}»

این بیله‌ویزا — دژ سپید — نام اسلاوی سارکل، قلعهٔ مشهور
 خزری بر رودخانهٔ دون بود. اما باید متذکر بود که از ویرانی ایتل،
 پایتخت، در هیچ‌جا از تاریخ روس سخنی بمیان نیامده و این نکته‌ای
 است که باز به آن خواهیم پرداخت.

تاریخ روس داستان را دنبال می‌کند و می‌گوید که سویاتوسلاو
 «یاسیانان^{۱۱}» (اوستها^{۱۲}) و کروگیان^{۱۳} (چرکسها) را نیز منقاد کرد و
 بلغارهای دانون را شکست داد ولی از بیزانسها شکست خورد و در
 مراجعت به کیف توسط گروهی از پچنکها بقتل رسید «آنان سرش را
 بریدند و از کلهٔ او قدحی ساختند و آن را بطلا گرفتند و با آن باده
 می‌پیمودند.^{۱۴}»

برخی از مورخین پیروزی سویاتوسلاو را پایان کار خزران تلقی
 کرده‌اند ولی این نظر چنانکه باز خواهیم نمود خطاست. ویرانی سارکل
 در ۹۶۵ علامت انقراض امپراتوری خزر بود ولی کشور خزر با این
 واقعه از میان نرفت، همچنانکه جنگ ۱۹۱۸ امپراتوری اتریش — هنگری

7. Oka. 8. Vyatichians 9. Biela Vezha.

۱۰. همان ص ۸۴.

11. Yasians. 12. Ossetians. 13. Karugians.

۱۴. تاریخ روسی ص ۹۰.

را پایان داد ولی اتریش به عنوان يك ملت همچنان به زندگی خود ادامه داد. تسلط خزرها بر قبایل گسترده اسلاو - که چنانکه دیده ایم تا حوالی مسکو کشانده شده بودند - خاتمه پذیرفت ولی بخش اصلی خزران در میان قفقاز - دون - ولگا دست نخورده باقی ماند. راه وصول به دریای خزر همچنان بر روی روسها بسته بود و از آن پس دیگر خبری از کوشش تازه آنها برای بازگشودن این راه در دست نیست. چنانکه توین بی توجه داده است، «روسیها توانستند که امپراتوری بیابانی خزرها را از میان بردارند لیکن تنها بخشی از قلمرو خزران که به دست آنان افتاد تmutorakan ۱۵ واقع در شبه جزیره تامان ۱۶ (روبروی کریمه) بود و این غنیمتی ناچیز بشمار می آمد... تنها در اواسط قرن شانزدهم بود که مسکویمها راه رودخانه ولگا را تا مصب آن در دریای خزر به طور دائم بر روی روسیه گشودند» ۱۷.

- ۴ -

پس از مرگ سویاتوسلاو، جنگ داخلی در میان فرزندان او در گرفت: از آن جمله فرزند کهنتر او ولادیمیر بر دیگران پیروزی جست. ولادیمیر نیز مانند پدر خود بت پرست بود ولی به سان مادر بزرگش اولگا آخر کار از گناهان توبه کرد و غسل تعمید گرفت و پس از مرگ در عداد قدیسان درآمد. چنین می نماید که ولادیمیر قدیس از همان جوانی شعار اگستین قدیس را دنبال می کرد: «خدایا نعمت عفاف بر من ارزانی دار؛ ولی نه حالا.» «تاریخ روس» در این باره بی پرده سخن می گوید:

«حالا دیگر ولادیمیر گرفتار شهوت زنان شده بود. او سیصد کنیز در ویشگورود ۱۸ و سیصد در بلگورود ۱۹ و دویست تن دیگر در برستوو ۲۰ داشت. فسق او را پایانی نبود. حتی زنان شوهردار را می فریفت و به دختر بچگان تجاوز

15. Tmutorakan.

16. Taman.

۱۷. توین بی ص ۴۵۱.

18. Vyshgorod.

19. Belgorod.

20. Berestovo.

می‌نمود. او فاسقی بود چون سلیمان؛ گفته‌اند که سلیمان هفتصد زن و سیصد کنیز داشت. سلیمان مردی حکیم بود که سرانجام به تباهی کشیده شد. لیکن ولادیمیر اگرچه در آغاز کار بضاللت افتاد، عاقبت نجات یافت. بزرگا خداوندا و بزرگا قدرت او، که حکمت او را پایانی نیست^{۲۱}».

تعمید اولگا در حوالی ۹۵۷ حتی در فرزند خود او تأثیر زیادی نداشت. اما تعمید ولادیمیر در ۹۸۹ رویداد بزرگی بود که نفوذ و تأثیری ماندگار در تاریخ جهان داشت و به دنبال آن يك سلسله مانورهای سیاسی و مباحثات کلامی در میان نمایندگان چهار دین بزرگ جریان یافت که گوئی تصویر مباحثات پیش از گرویدن خزرها به مذهب یهود در آئینه منعکس گردیده است. روایت «تاریخ کهن روس» در پیرامون این منازعات کلامی، یادآور روایات عبری و عربی درباره مشاورین سابق بولان‌شاه می‌باشد فقط نتیجه آن متفاوت است.

این بار مناظره‌کنندگان به جای سه، چهارتن بودند زیرا که جدائی در میان کلیساهای یونانی و لاتینی در قرن دهم، امری انجام یافته بشمار می‌آمد (گرچه به رسمیت شناخته شدن آن تنها در قرن یازدهم صورت گرفت).

«تاریخ روس» در حکایت تخییرکیش ولادیمیر، نخست از پیروزی وی در جنگ با بلغارهای ولگا یاد می‌کند که منتهی به يك پیمان دوستی شد. بلغارها اعلام کردند: «باشد که صلح در میان ما برقرار بماند تا آنگاه که سنگ روی آب شنا کند و پر کاه به ته آب فرو رود» ولادیمیر به کیف بازگشت و بلغارها يك هیأت مذهبی مسلمان نزد او فرستادند تا او را به دین اسلام درآورند. آنان از خوشیمهای بهشت با او سخن گفتند که آنجا به هرکس هفتاد حوری زیبا خواهند داد. ولادیمیر گفته‌های آنان را به سمع قبول تلقی کرد لیکن چون مسأله وجوب اجتناب از خوک و شراب

مطرح شد موضع خود را تعیین کرد و گفت: «عیش و روسها باده خواری است. ما بی آن خوشی نمی توانیم زیست»^{۲۲}.

آنگاه هیأتی آلمانی از کاتولیکهای تابع کلیسای رم و معتقد به شعایر لاتین فرا رسید ولی آنان نیز نتوانستند کاری صورت دهند زیرا یکی از واجبات مذهب آنان روزه بود که هرکس برحسب طاقت خود می باید آن را کار بندد... ولادیمیر پاسخ داد: «از اینجا برو، پدران ما چنین چیزی را نپذیرفته اند»^{۲۳}.

هیأت سوم از یهودان خزر بود که بدتر از همه از آب درآمد. ولادیمیر از آنان پرسید که چرا حکومت اورشلیم دیگر به دست یهودیان نیست؟ پاسخ دادند: «خدا بر نیاکان ما خشم گرفت و ما را به جهت گناهان در میان کافران آواره ساخت» امیر گفت: «چگونه می خواهید دیگران را چیزی بیاموزید و حال آنکه خود به دست خدا مطرود و آواره گشته اید؟ متوقعید که ما هم سرنوشت شما را قبول کنیم؟»

چهارمین و آخرین آنها، عالمی بود که از بیزانس گسیل داشته بودند. او سخن خود را با حمله به مسلمانها آغاز کرد: «ملعونترین خلائق، چون سدوم و عموره [*] که خداوند سنگهای سوزان بر سرشان باراند و آنان را در خاک فرو برد و غرق کرد... زیرا که آنان مدفوع خود را می خیسانند و آب در دهن می کنند و... ریش خود را با آن خضاب می کنند...» ولادیمیر با شنیدن این سخنان تف بر زمین انداخت و گفت: «چیز پستی است»^{۲۴}.

عالم بیزانسی، آنگاه یهودیان را متهم داشت که خدا را به صلیب کشیده اند. کاتولیکهای رم را هم — با لحنی ملایمتر — گناهکار دانست که شعایر مذهبی را دگرگون کرده اند. پس از این مقدمات بحث مفصلی در خصوص عهد عتیق و عهد جدید پیش کشید و سخن را از خلقت عالم آغاز کرد. مع ذلك در پایان بحث ولادیمیر کاملاً قانع نشده بود، زیرا در برابر اصرار وی برای غسل تعمید چنین گفت:

۲۲. تاریخ روس ص ۹۷.

۲۳. همان ص ۹۷.

۲۴. تاریخ روس ص ۹۸.

«من قدری بیشتر صبر خواهم کرد» آنگاه سفیرانی «ده مرد خوب و حکیم» از جانب خود به کشورهای مختلف فرستاد تا دربارهٔ مذاهب تحقیق کنند. نتیجه گزارش هیأت تحقیق آن بود که «آداب مذهبی بیزانس بهتر از مراسم دیگر ملت‌هاست و ما نمی‌دانستیم که در آسمانیم یا در زمین.» ولی ولادیمیر هنوز تردید داشت و تاریخ روس این داستان را که ارتباطی با جریان قبلی ندارد می‌آورد:

«پس از گذشت يك سال در ۹۸۸ ولادیمیر به شهر رومی چرسون لشکر کشید ۲۵ (بیاد داریم که بر سر این بندر مهم کریمه مدتها در میان خزر و بیزانس اختلاف بود) چرسونیهای دلیر از تسلیم سر باز زدند. لشکریان ولادیمیر خاکریزی در برابر دیوار شهر برپا کردند ولی چرسونیها در زیر دیوار نقب زدند و توده‌های خاک را دزدیده به درون شهر بردند و در آنجا انباشتند. آنگاه خیانتکاری تیری در اردوگاه روسها انداخت که با آن پیغامی بود: «چشمه‌هائی در سمت شرق، عقب‌سر شما وجود دارد. آب شهر به وسیلهٔ لوله از آن چشمه‌ها تأمین می‌شود. آنها را قطع کنید.» چون ولادیمیر این پیغام را دریافت، چشم به آسمان دوخت، و نذر کرد که اگر به آرزوی خود برسد غسل تعمید بجای آورد ۲۶.»

ولادیمیر آب شهر را قطع کرد و چرسون تسلیم شد. لیکن ولادیمیر که ظاهراً نذر خود را فراموش کرده بود کس نزد امپراتوران بازیل و کنستانتین (که در آن زمان متفقاً حکومت می‌راندند) فرستاد و گفت: «آگاه باشید که من شهر پرافتخار شما را مسخر کردم. شنیده‌ام که شما را خواهی است که هنوز شوهر نکرده است. اگر او را به زنی من ندهید یا شهر خود شما نیز آن خواهم کرد که با چرسون کردم.»

امپراتوران جواب دادند: «اگر شما غسل تعمید بکنید می‌توانید او را بزنی بگیرید و ملکوت خدا را وارث گردید و برادر دینی ما باشید.» و چنین بود که ولادیمیر سرانجام غسل تعمید کرد و شاهزاده خانم

۲۵. همان ص ۱۱۱.

۲۶. تاریخ روس ص ۱۱۲.

بیزانسی را به نام آنا ۲۷ بزنی گرفت. چند سالی دیگر، نه تنها همه دولتیان به مسیحیت کلیسای یونانی گردن نهادند بلکه آن، مذهب رسمی مردم روس گردید و از سال ۱۰۳۷ به بعد اداره کلیسای روسی به دست بطریق قسطنطنیه افتاد.

- ۵ -

این پیروزی بزرگی برای دیپلوماسی بیزانس بود. ورنادسکی ۲۸ آن را «یکی از پیچهای تنیدی» می‌داند «که مطالعه تاریخ را چندان دل‌انگیز می‌کند... جالب توجه است انسان حدس بزند که امیران روس... اگر به جای قبول مسیحیت به یکی از دوکیش دیگر (اسلام و یهود) می‌گرویدند جریان تاریخ چگونه می‌بود... قبول هر کدام از این ادیان ضرورتاً در تحولات فرهنگی و سیاسی آینده روسیه مؤثر می‌افتاد. قبول اسلام روسیه را به دایره فرهنگ اسلامی که فرهنگی آسیائی - مصری است می‌کشانید و قبول مسیحیت رومی از ژرمنها، روسیه را به يك کشور لاتین با فرهنگی اروپائی مبدل می‌کرد ولیکن قبول کیش یهود یا مسیحیت ارتدوکس استقلال فرهنگی روسیه را هم در برابر اروپا و هم در برابر آسیا محفوظ نگاه می‌داشت ۲۹».

اما روسها بیش از آنکه به استقلال نیازمند باشند نیاز به متحدینی داشتند و امپراتوری روم شرقی با همه تباهی، هنوز از نظر قدرت و فرهنگ و تجارت متحدی قابل توجه‌تر از امپراتوری فرو شکسته خزر می‌بود. در اینجا نباید سعی سیاستمداران بیزانس را در راه آرزوئی که برای تحقق آن بیش از يك قرن کوشیده بودند، دست‌کم گرفت. حکایت ساده «تاریخ روس» که از تعلل و تردید و امروز و فردا کردن ولادیمیر یاد می‌کند، مانورهای سیاسی و چک و چانه‌های او را که قاعدتاً پیش از قبول تعمید، و بالنتیجه قبول قیومت بیزانس برخود و اتباع خود، جریان داشته است روشن نمی‌سازد. بدیهی است که چرسون،

27. Anna.

28. Vernadsky.

۲۹. ورنادسکی (۱۹۴۸) ص ۲۹-۳۳.

و همینطور ازدواج با شاهزاده آنا، جزئی از بهای معامله بوده است. اما قسمت عمده معامله عبارت بود از پایان اتحاد بیزانس - خزر برضد روسها، و جایگزینی آن با اتحاد جدید بیزانس - روس در برابر خزران. چند سال دیگر، یعنی در ۱۰۱۶، ارتش مختلط بیزانس و روس به خزران هجوم برد و فرمانروای آن را شکست داد و «آن کشور را به اطاعت خود درآورد» (مراجعه شود به فصل چهارم بخش ۸).

اما سردی روابط بیزانس و خزران، چنانکه دیده‌ایم، پنجاه سال پیش از مسیحی‌گشتن ولادیمیر، یعنی از روزگار کنستانتین پرفیروژنیتوس شروع شده بود. بیاد داریم که کنستانتین به این مطلب که: «چه کسی می‌تواند با خزرها بجنگد و چگونه؟» توجه کرده است (فصل دوم بخش ۷). او به دنبال مطلبی که پیشتر نقل کرده‌ایم چنین ادامه می‌دهد:

«فرمانروای آلانان با خزران در صلح و صفا بسر نمی‌برد و دوستی امپراتور روم را ارزش بیشتری قائل می‌بود. بنابراین هرگاه خزران نخواهند که رابطه صلح و مودت با امپراتور را حفظ کنند آلان می‌تواند لطمه بزرگی به آنها بزند. آلان می‌تواند در جاده‌ها کمین کند و به‌مأمورین خزر در سر راه به‌سارکل و نواحی نه‌گانه چرسون حمله برد... بلغاران سیاه (بلغارهای ولگا) نیز می‌توانند با خزرها بجنگند برخیزند»^{۲۰}.

توین بی پس از نقل این مطالب بلحنی رقت‌انگیز می‌نویسد:

«هرگاه آنچه کنستانتین پرفیروژنیتوس از دستورالعمل روابط خارجی امپراتوری روم شرقی نوشته است به‌دست خاقان خزر و وزیران او می‌افتاد اوقاتشان تلخ می‌شد و متذکر می‌گشتند که امروزه خزران یکی از آرامترین کشورهای جهان است و اگر هم در روزهای اولیه، جنگ طلبتر بوده هیچ‌گاه اسلحه خود را برضد امپراتوری روم شرقی بکار نبرده است.

این دو دولت، در واقع، هرگز باهم نجنبیده بودند، حال آنکه خزرها غالباً با دشمنان امپراتوری روم کشمکش داشتند و این به نفع امپراتوری مزبور بود. شاید اگر خزرها نبودند امپراتوری روم از حملات متوالی خسرو دوم پرویز شاهنشاه ساسانی ایران و عربهای مسلمان جان بدر نمی‌برد... از آن پس نیز قدرت مقاومت تدافعی و تهاجمی خزران در برابر پیشروی مسلمانان در قفقاز موجب تخفیف فشار عربها بر امپراتوری روم شرقی بود. دوستی خزران و امپراتوری روم با دو فقره پیوند خویشاوندی در میان خاندانهای سلطنتی طرفین رقم زده شده بود. بنابراین کنستانتین چه در خاطر داشت که بدینگونه راجع به آزار خزران و تحریک همسایگان برعلیه آنان می‌اندیشید؟^{۳۱}»

بدیهی است که جواب سؤال توین بی این است که سیاست بیزانس بر مبنای واقعیات کار می‌کرد و چنانکه پیشتر گفته‌ایم روزگار آنان عصر احساسات نبود. روزگار ما نیز چنان نیست.

— ۶ —

مع ذلك بعدها معلوم شد که این سیاستی دوران‌دیشانه نبود. بار دیگر از بری نقل می‌کنیم:

«نخستین اصل سیاست امپراتوری در این قسمت از جهان عبارت بود از حفظ صلح با خزران. این نتیجه مستقیم وضع جغرافیائی امپراتوری خزر بود که در میان دنیپر و قفقاز قرار داشت. از قرن هفتم که هراکلیوس از خزران در برابر ایرانیان استمداد کرد تا قرن دهم که قدرت ایتل روی بزوال نهاد این سیاست مستمراً از طرف امپراتوران تعقیب می‌شد. به نفع امپراتوری بیزانس بود که چاقان (خاقان) بتواند همسایگان وحشی خود را کاملاً در زیر

سلطه خویش داشته باشد^{۲۲}»

این اختیار و تسلط، اینک از خاقان خزر به خاقان روس، یعنی امیر کیف انتقال یافت، ولی فایده‌ای نداشت. خزران از اقوام ترك بیابانی بودند که می‌توانستند در برابر موجهای پشت سرهم مهاجمین ترك و عرب مقاومت ورزند. آنها در برابر بلغارها، برتاسها، پچنکها، غزها و دیگران ایستادند و همه را به فرمان خود درآوردند. روسها با رعایای اسلاو خود حریف آن جنگجویان بیابانی نبودند و نمی‌توانستند از پس تاکتیکهای چریکی و استراتژی پرتحرك آنان برآیند^{۲۳}. مراکز قدرت روس تدریجاً در نتیجه فشار اقوام صحرانشین از بیابانهای جنوب به سوی مناطق جنگلی شمال - امیرنشینهای گالیتسیا^{۲۴}، نوگورود و مسکو - انتقال یافت. بیزانس چنین حساب کرده بود که کیف نقش‌ایتل را به عنوان محافظ اروپای خاوری و به عنوان مرکز تجارت برعهده خواهد گرفت. ولی کیف در عمل بزودی دستخوش شکست شد. این پایان فصل اول از تاریخ روس بود و به دنبال آن دوران هرج و مرج فرارسید و يك مشت از امارتهای مستقل به جنگ و ستیز با یکدیگر برخاستند.

خلاً قدرتی که از این وضع حاصل گردید موجهای تازه صحرانشینها را به سوی خود فرا خواند. اینها اخلاف جدید غزها بودند که به نظر ابن فضلان از همه اقوام وحشی دیگر که او ناگزیر به دیدار آنها بود نفرت‌انگیزتر می‌نمودند. تاریخ روس می‌گوید: «این دشمنان بت پرست خدانشناس» را روسها «پولووتسی^{۲۵}» و بیزانسیها «کومان^{۲۶}» و مجارستانها «کون^{۲۷}» و ترکان دیگر «قبچاق^{۲۸}» می‌نامیدند. این قوم سرتاسر صحراها را تا هنگری، از اواخر قرن یازدهم تا قرن سیزدهم، زیر فرمان خود داشتند تا آنگاه که خود نیز در باتلاق

۳۲. بری، کتاب پیشگفته ص ۴۱۴.

۳۳. مهمترین حماسه روسی مربوط به این دوران «منظومه سپاه ایگور» درباره یکی از ناکامترین حملات روسها بر ضد غزهاست.

34. Galiczia.

35. Polovtsi.

36. Kumans.

37. Kun.

38. Kipchaks.

تهاجم مغولان فرو رفتند.^{۳۹} قبچاقها جنگهای متعددی با بیزانس کردند. شاخه دیگری از ترکان غز به نام سلجوق (این نام سلسله‌ای است که بر آنها حکومت داشتند) يك سپاه بزرگ بیزانس را به سال ۱۰۷۱ در جنگ تاریخی ملازگرد^{۴۰} تارومار کرد و امپراتور رمانوس چهارم دیوژن را به اسارت گرفت. از آن به بعد بیزانس دیگر نتوانست ترکان را از تسلط بر بخش بزرگی از آسیای صغیر (ترکیه امروزی) مانع گردد و این بخشی بود که در گذشته قلب امپراتوری روم شرقی شمرده می‌شد.

اگر بیزانس سیاست سنتی خود را که در طول سه قرن متوالی ادامه داده بود فرو نمی‌گذاشت و خزران را به عنوان مأمی در برابر مسلمانان و ترکان و مهاجمین وایکینگ نگاه می‌داشت، می‌توان حدس زد که جریان تاریخ به چه صورت درمی‌آمد. هرچه هست سیاست متکی بر واقعیات امپراتوری بیزانس، بکلی غیر واقع‌بینانه از آب درآمد.

- ۷ -

در طول دو قرن فرمانروائی کومننهاکه به دنبال آن هم حمله مغول فرارسید صحراهای شرقی دوباره در اعماق قرون مظلومه فرو رفت. پایان سرگذشت خزرها حتی بیشتر از آغاز تاریخ آنها در تاریکی پیچیده شده است.

اشارات راجع به اواخر دوران انحطاط خزران بیشتر در منابع و مآخذ اسلامی پیدا می‌شود ولی همانطور که خواهیم دید این اشارات بسیار مبهم است و نامها و تاریخها و اطلاعات جغرافیائی تقریباً همه در معرض تفسیرهای گوناگون قرار دارد. مورخانی که گرسنه واقعیات هستند جز چند استخوان خالی چیزی برای جویدن پیدا نمی‌کنند و مانند سگان شکاری گرسنه به دنبال چیزی دندانگیر در تکاپو می‌مانند.

۳۹. یکی از شاخه‌های بزرگ کومننها، در حال فرار از جلو مغولها، در سال ۱۲۴۱ به هنگری پناهنده شدند و با مردم بومی درآمیختند. کون Kun هنوز در مجارستان از نامهای خانوادگی متداول بشمار می‌رود.

بودند، دلخوشی نداشتند. سایر مورخین اسلامی مانند ابن مسکویه و مقدسی (که بعد از ابن حوقل کتاب نوشته‌اند) نیز از خروج خزران و بازگشت دوباره آنان و کمک مسلمانان سخن گفته‌اند... به روایت ابن مسکویه خزران در برابر این کمک، «همگی، بجز پادشاه، اسلام پذیرفتند.» مقدسی روایتی دیگر دارد که اشاره‌ای به هجوم روسها نمی‌کند و فقط می‌گوید که اهالی شهر خزر به دریا آمدند و در بازگشت به اسلام گرویدند. برای روشن شدن این مطلب که روایت مقدسی تا چه اندازه قابل اعتماد است متذکر می‌شویم که او فاصله بلغار و بحر خزر را کمتر از فاصله ایتل تا آن دریا می‌داند. درست چنانکه کسی نشانی گلاسکو را در جنوب لندن بدهد! ۴۳

با وجود درهم برهم بودن این روایات و تحریفاتی که به‌طور آشکار در آنها بکار رفته است بنظر می‌رسد که مضمون کلی آنها خالی از حقیقتی نباشد. ضربه روحی حاصل از هجوم روسها، گریز به دریا، و ضرورت استمداد از مسلمانان، ممکن است خزرها را به معامله با مسلمانان وادار کرده و جامعه مسلمان خزران را از اختیارات بیشتری در امور کشور برخوردار نموده باشد. دو قرن پیشتر نیز چنین معامله‌ای با مروان صورت گرفت (فصل اول بخش ۷) در آن معامله پای خزرخاقان در میان بود لیکن اثری از آن در تاریخ برجای نماند. بیرونی، منبع دیگر اسلامی که در ۱۰۴۸ وفات یافته، روایت می‌کند که به‌روزگار او ایتل هنوز «ویرانه» بود و شاید درستتر باشد که گفته شود دوباره ویران شده بود ۴۴. این شهر دوباره ساخته شد ولی این بار به نام سقسین شهرت یافت ۴۵ و تا قرن دوازدهم در تواریخ از آن به عنوان «شهری بزرگت بر رودخانه ولگا که در همه ترکستان

۴۳. مع ذلك بارتولد، یکی از محققین معاصر، مقدسی را «یکی از بزرگترین جغرافیدانان همه اعصار» خوانده است (مراجعة شود به کتاب دانلوب صفحه ۲۴۵).
۴۴. زکی ولیدی صفحه ۲۰۶.

۴۵. محتمل است که سقسین همان ایتل خزران یا آبادی دیگری در همان نزدیکیها باشد و نیز شاید این نام تغییر شکلی از نام کهن Sarisshin باشد (مراجعة شود به نقل قول دانلوب از مینورسکی صفحه ۲۴۸).

همتا ندارد» یادشده است^{۴۶}. سرانجام این شهر بنا به قول یکی از مورخان در طغیان آب غرق شد. پس از گذشت يكصد سال باتو فرمانروای مغول پایتخت خود را بر روی ویرانه‌های آن بنا نهاد^{۴۷}.
باملاحظه مجموع آنچه «تاریخ روس» و منابع اسلامی درباره رویداد مصیبت بار ۹۶۵ روایت کرده‌اند می‌توان گفت که ایتل در هجوم روسها، یا در هجوم دیگری، ویران گشته ولی نمی‌دانیم که وسعت دامنه این ویرانی تا کجا بوده است. این شهر بعد از خرابی، بیش از يك بار تجدید ساختمان یافته و حاصل همه این مصائب تضعیف بیشتر دولت خزر بوده است. لیکن شکی نیست که دولت مزبور در محدوده مرزهای کوچکتری همچنان به زندگی ادامه داده و دست‌کم تا دویست سال دیگر یعنی تا اواسط قرن دوازدهم، و شاید هم تا اواسط قرن سیزدهم پابرجا بوده است (اگر چه این احتمال اخیر مستبعد بنظر می‌رسد).

- ۸ -

نخستین بار که در منابع غیر اسلامی، پس از سال هولناك ۹۶۵ ذکری از خزران رفته گزارش سفر ابراهیم بن یعقوب سفیر اسپانیائی یهودی مذهب به دربار اوتوی بزرگ^{۴۸} است که ظاهراً در ۹۷۳ به رشته نگارش کشیده شده و چنین پیداست که خزران در آن روزگار هنوز رونق خود را حفظ کرده بودند^{۴۹}. به دنبال این سفرنامه در «تاریخ روس» نیز سخن از یهودیان خزر می‌رود که در سال ۹۸۶ پس از آنکه کوشش آنها برای تبلیغ ولادیمیر و گروانیدن او به دین خود ناکام ماند به کیف مهاجرت کردند.

در قرن یازدهم، نخست خبر حمله مشترک بیزانس - روس را در سال ۱۰۱۶ داریم که با شکست خزران پایان رسید. این خبر را

۴۶. احمد طوسی (قرن دوازدهم) به نقل زکی‌ولیدی صفحه ۲۰۵.

۴۷. دانلوف ص ۳۴۹.

48. Otto the Great.

۴۹. بارون جلد چهارم ص ۱۷۴.

منبعی نسبتاً معتبر: مورخ بیزانسی قرن دوازدهم سدرنوس^{۵۰} روایت کرده است^{۵۱}. ظاهراً برای این حمله تجهیز نیروی بزرگی مورد نیاز بوده است زیرا که سدرنوس از سفاین بیزانسی و پشتیبانی سپاهیان روسی سخن می‌گوید. روشن است که خزرها در هر موقعیتی، بنحوی، در صحنه حضور داشتند و این خصیصه از تبار ترکی، یا دیانت کلیمی آنها سرچشمه می‌گرفت و یا می‌توان گفت که هر دو عامل در آن تأثیر داشتند.

سدرنوس، نام سردار مغلوب خزران را جرجیوس تسول^{۵۲} نوشته است. جرجیوس، نامی مسیحی است و گزارشی به تاریخ مقدمتر نشان می‌دهد که در سپاهیان خاقان عناصر مسیحی و مسلمان نیز وجود داشته‌اند.

ذکر دیگری از خزران، در ضمن حوادث سال ۱۰۲۳ تاریخ روس بمیان می‌آید که در آن از حمله (امیر) ماتیسلو^{۵۳} به برادر خود (امیر) یاروسلاو^{۵۴} سخن می‌رود و اشاره می‌شود که در این حمله از قوای خزر و کازوق^{۵۵} استفاده شده است. ماتیسلو فرمانروای امارت تموتراکان^{۵۶} بود که مرکز آن، شهر خزری تاماترخا^{۵۷} (شهر امروزی تامان^{۵۸}) در کرانه خاوری تنگه کرچ^{۵۹} واقع بود. دولت این امارت چندان نیابید. چنانکه گفته‌ایم این تنها بخشی از قلمرو خزران بود که روسها پس از پیروزی سال ۹۶۵ به تصرف خود درآوردند. بنابراین ممکن است سربازان خزر را که در سپاه ماتیسلو بودند از میان مردم محلی گرفته باشند.

50. Cedrenus.

۵۱. به نقل دانلوف ص ۲۵۱.

52. Georgius Tzul.

53. Matislav.

54. Yaroslav.

۵۵. کازوق یا کشک (kasog - kashak) نام تیره‌ای است در قفقاز که زیر سلطه خزران بودند. ممکن است همین تیره اسلاف قزاقها بوده باشند و ممکن است چنین نباشد.

56. Tmutonakan.

57. Tamatarkha.

58. Taman.

59. Kerek.

هفت سال بعد (سال ۱۰۳۰) گزارشی داریم که سپاهی از خزران، قوای مهاجم کرد را در هم شکسته و ده هزار تن از آنان را کشته و ساز و برگ‌شان را به‌غنیمت گرفته است. این گزارش - اگر بتوان بدان اعتماد کرد - شاهد دیگری است که نشان می‌دهد خزرها در آن تاریخ هنوز زنده و فعال بوده‌اند. لیکن تنها مآخذ این گزارش، مورخ اسلامی قرن دوازدهم، ابن‌الاثیر [۶۰]، است که نمی‌تواند زیاد مورد اعتماد باشد.

در تقلا برای تعقیب مسیر تاریخ و کوشش در جستجوی شواهد و مدارک از منابع باختری که به‌دست ما رسیده است، با داستان غربی دربارهٔ يك قدیس گمنام مسیحی به‌نام اوستراتیوس^{۶۱} مواجه می‌شویم. در حوالی سال ۱۱۰۰ این قدیس ظاهراً در چرسون واقع در کریمه زندانی بود. او از بدرفتاری «رئیس یهودی» زندان سخن می‌گوید که غذای مذهبی عید فصح را بزور و اجبار به‌خورد او داده بود^{۶۲}.

لازم نیست که بر صحت این داستان پافشاری کنیم (گفته می‌شود که اوستراتیوس قدیس پانزده روز بر صلیب زنده مانده بود) نکته این است که حکایت مزبور مسلم می‌دارد که نفوذ یهود در شهر چرسون که اسماً يك حکومت مسیحی آن را اداره می‌کرد زیاد بوده است. این شهر که بیزانسیها کوشیده بودند از تسلط خزران خارج کنند و ولادیمیر آن را به‌تصرف خود درآورده بود، سرانجام باز در حوالی ۹۹۰ به‌دست بیزانس افتاده بود.

خزران در تموتراکان هم قوی بودند. به‌موجب یادداشت ابهام‌آمیزی که از حوادث سال ۱۰۷۹ در تاریخ روس آمده است: «خزرها تموتراکان اولگ را به‌اسارت گرفتند و او را با گشتی به تزارگراد^{۶۲} (قسطنطنیه) فرستادند.» این است آنچه در تاریخ ذکر شده و پیداست که بیزانسیها سرگرم یکی دیگر از نیرنگ‌بازیمهای خویش بودند

60. Eustratius.

61. Kievo Pecherskii Paterik, quoted by Baron, vol. IV, 192.

62. Tsargrad.

و با وعده و وعید یکی از امرای روس را برضد دیگری مورد حمایت قرار می‌دادند. باز می‌توان دریافت که خزرها در این شهر روسی از قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند بطوری که می‌توانستند يك امیر روسی را گرفته به قسطنطنیه گسیل دارند. اولگت چهار سال پس از این واقعه با بیزانسیها کنار آمد و به او اجازه داده شد که به تموتراکان بازگردد و آنجا «خزرهائی را که در مرگت برادرش دست داشتند و بر ضد خود او توطئه کرده بودند بقتل رسانید» برادر اولگت به نام رومن ۶۲ در همان سال که خزران اولگت را گرفته بودند، به دست قبچاقها کشته شده بود. آیا خزرها واقعاً کومنها را به قتل وی برانگیخته بودند؟ یا مردم آن شهر قربانی سیاست مکیاولی بیزانس گشته بودند که روسها و خزرها را بر ضد یکدیگر تحریک می‌کرد؟ هرچه هست، اینک ما به پایان قرن یازدهم رسیده‌ایم و خزرها هنوز در صحنه باقی هستند.

چند سالی بعد یعنی در حوادث سال ۱۱۰۶ تاریخ روس یادداشت مختصر دیگری دارد حاکی از اینکه «پولووتسی»^{۶۴} یعنی کومنها به حوالی «زارتسک»^{۶۵} (غرب کیف) حمله برده و امیر روس قوائی را به فرماندهی سه سردار به نامهای «یان»^{۶۶}، «پوتیاتا»^{۶۷} و «ایوان خزر»^{۶۸} مأمور تعقیب آنها کرده است. این آخرین باری است که در «تاریخ کهن روس» ذکری از خزرها می‌رود و مندرجات این تاریخ ده سال بعد یعنی در ۱۱۱۶ متوقف می‌شود.

اما در نیمه دوم قرن دوازدهم، دو تن از شعرای ایرانی: خاقانی (در حوالی ۹۰-۱۱۰۶) و شاعر نامدار دیگری؛ نظامی (در حوالی ۱۲۰۳-۱۱۴۱) از همدستی روسها و خزرها در هجوم به شروان سخن می‌گویند. این دو شاعر اگرچه کارشان شعرسرائی است ولی چون بیشتر عمر خود را به عنوان کارمند دولت در قفقاز بسر برده و آشنائی نزدیکی با اقوام قفقازی داشته‌اند نوشته‌های آنان را باید

63. Roman.

64. Polovtsi.

65. Zaretsk.

66. Yan.

67. Putyata.

68. Ivan the khazar.

درخور اهمیت تلقی کرد. خاقانی از خزرهای دربند^[۴] سخن می‌گوید. دربند، مدخل و دروازه‌ای است که قفقاز را به دریای سیاه مرتبط می‌سازد و خزرها در روزهای قدرت خود در قرن یازدهم، پیش از آنکه زندگی آرامتری را در پیش گیرند از همین راه به گرجستان حمله می‌بردند. آیا خزرها در اواخر عمر به همان شیوه جنگهای قبیله‌ای دوران جوانی خود عودت کرده بوده‌اند؟

بعد، و شاید هم جلوتر از این گواهیهای شعرای ایرانی، یادداشتهای ناچیز و کوتاه و پرغرولند سیاح مشهور یهودی ربی پتاخیای رژنسبرگی^{۶۹} را در دست داریم که پیشتر آن را نقل کرده‌ایم (فصل دوم بخش ۸) بیاد داریم که او سخت اوقاتش تلخ شده بود که چرا خزرهای یهودی ناحیه کریمه از تعالیم تلمود بی‌بهره هستند و چطور پس از گذشتن از خزران داخلی و وارد شدن در ناحیه مزبور «جز شیون زنان و عوعو سگان» چیزی نشنیده است آیا این سخن را صرفاً مبالغه‌ای در اظهار ناخشنودی از طرف ربی مزبور باید تلقی کرد؟ و یا گفته او را حاکی از سفر در سرزمینی باید دانست که بتازگی مورد تاخت و تاز کومنها قرار گرفته و به‌ویرانی افتاده بوده است؟ تاریخ این سفر بین سالهای ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ است. سالهایی که قرن دوازدهم به پایان خود نزدیک می‌گشت؛ و کومنها فرمانروای مطلق صحراها بشمار می‌آمدند.

و همینطور که به قرن سیزدهم وارد می‌شویم بر ابهام و تاریکی مطلب می‌افزاید و حتی منابع ناچیزی که در اختیار داشتیم بکلی می‌خشکد. با وجود این، در تاریخ ۷-۱۲۴۵ یادداشتی از یک شاهد درجه اول در دست داریم. این آخرین باری است که از خزرها به‌عنوان یک ملت نام برده می‌شود. تا این هنگام مغولها، کومنها را از اروپا - آسیا بیرون رانده و بزرگترین امپراتوری صحرا را که جهان بر خود دیده بود بنیاد نهاده بودند. این امپراتوری از مجارستان تا چین را فرا می‌گرفت.

69. Rabbi Petachia of Regensburg.

در ۱۲۴۵ پاپ اینوسان چهارم^{۷۰} هیأتی را به دربار باتوخان^{۷۱} فرزند بزرگت چنگیزخان که فرمانروای بخش غربی امپراتوری مغول بود فرستاد. مأموریت هیأت آن بود که امکانات رسیدن به تفاهم با این قدرت جدید را مورد بررسی قرار دهد و - بیشك - اطلاعاتی هم درباره توانائی نظامی آن بدست آورد. رئیس هیأت، کشیشی شصت ساله از فرقه فرانسیسکن^{۷۲} به نام جوآنس دوپلانو کارپینی^{۷۳} بود. این کشیش، معاصر سنت فرانسیس آسیسی^{۷۴} بود و سمت شاگردی او را داشت. وی سیاحی پرتجربه و سیاستمداری بود که در سلسله مراتب کلیسا مقامات عالییه را طی کرده بود. هیأت در روز عید پاک^{۷۵} ۱۲۴۵ از کلنی^{۷۶} براه افتاد و پس از طی آلمان از دنیپر و دون گذشت و پس از يك سال به پایتخت باتوخان و اردوی زرین در مصب ولگا یعنی به شهر سرای باتو که نام دیگر آن سقسنین یا ایتل است رسید.

کارپینی پس از بازگشت به غرب کتاب معروف خود را به نام *Historica Mongolorum* نوشت. این کتاب در میان مقادیر زیادی اطلاعات تاریخی، نژادشناسی و نظامی مشتمل بر فهرست اقوامی است که در مناطق بازدید شده از طرف مؤلف زندگی می کرده اند. در این فهرست ضمن شمارش اقوام قفقاز شمالی در ردیف آنها و چرکسیها از «خزران که در مذهب یهودند» نام برده می شود. چنانکه متذکر شده ایم این آخرین باری است که پیش از آنکه پرده برافتد و نمایش پایان یابد، نامی از خزران در میان می آید. ولی روزگاران بایستی تاخاطره خزران از میان برود. بازرگانان جنوبی و ونیزی از کریمه همچنان به نام خزران یاد می کردند. این نام در اسناد ایتالیائی تا قرن شانزدهم بکار رفته است. البته در این روزگار خزران يك نام جغرافیائی بیش نبود نامی که ملتی از میان رفته را یادآور می شد.

70. Innocent IV. 71. Batu. 72. Franciscan.

73. Joannes De Plano Carpini. 74. St. Francis of Assisi.

75. Easter. 76. Cologne.

- ۹ -

خزرها حتی پس از آنکه قدرت سیاسی‌شان درهم شکست، اثر خود را در ملل مختلف و جاهای گوناگون - جاهائی که گمان آن هم نمی‌رود - باقی گذاشتند.

از جمله سلجوقها را باید یادکرد که می‌توان آنها را بنیانگذاران واقعی ترکیهٔ مسلمان دانست. در اواخر قرن دهم، سلجوقها که شاخه‌ای از غزاها بودند به سوی جنوب و حوالی بخارا رفتند و از همین محل بعدها به متصرفات بیزانس در آسیای صغیر دست انداختند و آنجا را از آن خود کردند. این سلجوقیان به طور مستقیم در داستان ما وارد نیستند بلکه ارتباط آنها با این موضوع غیرمستقیم است زیرا چنین بنظر می‌رسد که سلسلهٔ سلجوقیان بزرگ باخزرها پیوندی نزدیک داشته‌اند. گزارش این روابط صمیمانه توسط بارهبریوس (۸۶ - ۱۲۲۶) یکی از بزرگترین نویسندگان و محققین سریانی به دست ما رسیده است. این نویسنده چنانکه از نام او پیداست تبار یهودی داشته ولی بعداً به مسیحیت گرویده و در بیست سالگی به مقام اسقفی رسیده بود. بارهبریوس می‌گوید که پدر سلجوق به نام توقاق یکی از سرداران سپاه خاقان خزر بود[*]. پس از مرگ او، سلجوق در دربار خاقان تربیت یافت. سلجوق که بنیادگذار یکی از سلسله‌های سلاطین گردید جوانی متهور بود و بی‌پروا با خاقان سخن می‌گفت چندانکه خاتون (ملکه) به مخالفت با او برخاست و سلجوق ناچار دربار را ترک گفت.

یکی دیگر از نویسندگان معاصر بارهبریوس، ابن‌العديم[*] است که در کتاب خود به نام «تاریخ حلب» از پدر سلجوق به عنوان «یکی از بزرگان ترکان خزر» نام می‌برد ۷۷. منبع سومی به نام ابن‌حصول[*] ۷۸ گزارش می‌کند که سلجوق «پادشاه خزران را به شمشیر زد و دبوسی را که بدست داشت بر سر او فرود آورد...» رفتار ضدونقیض غزاها

۷۷. به نقل زکی‌ولیدی صفحه ۱۴۳.

۷۸. ایضاً صفحه بیست و هفتم.

در برابر خزرها را که در سفرنامه ابن فضلان آمده است نیز بیاد داریم.

بنابراین چنین می‌نماید که در میان خزرها و بنیادگذار سلسله سلجوقی روابطی صمیمانه وجود داشته گرچه رشته این دوستی بعدها به گسستگی انجامیده است. شاید علت این امر قبول اسلام از طرف سلجوقیان بوده (و حال آنکه دیگر طوایف غز مانند کومنها در کیش بت‌پرستی باقی مانده بودند). با وجود این نفوذ خزرهای یهودی حتی پس از آن گسستگی تا مدت‌ها برقرار بود. یکی از چهار فرزند سلجوق اسرائیل نامیده شد که اسمی خاص یهودان است. یکی دیگر از نوه‌های او داوود نام داشت. دانلوپ که معمولا نویسنده‌ای بسیار محتاط است در این باره می‌گوید:

«با توجه به مطالبی که گفتیم چنین بنظر می‌رسد که این نامها نتیجه نفوذ خزرهای حاکم در میان خانواده‌های سران غز باشد، معبد غزها که قزوینی[*] از آن یاد می‌کند شاید در واقع يك كنيسه يهودی بوده است»^{۷۹}.

می‌توان این نکته را هم افزود که به گفته آرتامونوف اسامی یهودی در میان کومنها که تیره دیگری از غزها بودند نیز رواج داشت. فرزندان امیرکومن «کوبیک»^{۸۰} به نامهای اسحق و دانیال^{۸۱} خوانده می‌شدند.

- ۱۰ -

آنجا که مورخان فرو می‌مانند از اشاره‌های افسانه و فولکلور می‌توان سود جست.

«تاریخ کهن روس» را کشیشان گردآوری کردند. این کتاب پر است از اندیشه‌های دینی و توضیحات دور و دراز مربوط به کتاب مقدس، اما به موازات این نوشته‌های کلیسایی، در عصر کیف، ادبیاتی

۷۹. ا. دانلوپ ص ۲۶۱.

80. Kobiak.

81. Daniel.

نیز بوجود آمد که خالی از رنگت مذهبی بود و آن را «بیلینا^{۸۲}» می خوانند. بیلینا عبارت است از حماسه های پهلوانی یا تصنیفهای محلی که بیشتر مضمون آن حکایت دلاوریهای جنگاوران نامدار و شاهزادگان نیمه افسانه ای است. «منظومه سپاه ایگور^{۸۳}» که داستان شکست آن سردار از کومنهارا بازمی گوید بهترین این نوع تصنیفهاست که به دست ماریسیده است. بیلینا از سینه به سینه منتقل می شد و بنا به قول ورنادسکی «در اوایل قرن بیستم هنوز در آبادیهای دوردست نواحی شمالی روسیه روستائیها این تصنیفها را می خواندند^{۸۴}».

برعکس تاریخ روس، این حماسه ها مطلقاً از خزرها یا کشور خزران نام نمی برند و به جای آن از «سرزمین یهودیان» (Zemlya Jidovskaya) سخن می گویند و از سکنه آنجا به عنوان «پهلوانان یهود» (Jidovin bogatir) یاد می کنند که بر صحراها فرمان می رانند و با سپاهیان امرای روس می جنگیدند. یکی از این پهلوانان که در حماسه آمده، پیلتنی یهودی است که از «سرزمین یهودیان» به صحرای تزتزار^{۸۵} در زیرکوه سوروچین^{۸۶} آمده و سرانجام دلیریهای سرداری است به نام ایلیا مورمتز^{۸۷}، که سپاه ولادیمیر را از چنگ یهودان نجات داده است^{۸۸}. از این داستان روایتهای مختلف در دست است و بررسی درباره محل تزتزار و کوه سوروچین بازی سرگرم کننده دیگری برای مورخان فراهم آورده است ولی به گفته پولیاک نکته قابل توجه این است که به نظر مردم روس، همسایه آنها خزران در آخرین ایام عمر خود صرفاً يك «کشور یهودی» بود و سپاه آن نیز «سپاه جهودان» بشمار می آمد^{۸۸}. این نظر که در میان روسها شایع بوده تفاوت زیادی با نظر مورخان مسلمان دارد که همواره بر اهمیت وجود مزدوران مسلمان در میان نیروهای خزر و نیز بر تعداد مساجد ایتل (بی آنکه بخواهند کنیسه های شهر را هم بشمارند) تأکید می نمایند.

82. Bylina.

83. Lay of Igor's Host.

۸۴. ورنادسکی ص ۴۴.

85. Tsetsar.

86. Sorochin.

87. Ilya Mormitz.

۸۸. پولیاک فصل هفتم.

افسانه‌ای که در میان یهودیان غرب در قرون وسطی رواج داشت نقطه مقابل بیلینای روسی است زیرا که به گفته پولیاک: «افسانه‌های عامیانه یهودی، مملکتی را به نام خزر بیاد نمی‌آورد ولی از مملکتی به نام «جهودان سرخ» نام می‌برد.» بارون نیز در این باره می‌گوید:

یهودیان سرزمینهای دیگر به وجود يك کشور مستقل یهودی مباحثات می‌نمودند. این يك زمینه بسیار مستعدی از برای تخیلات عامیانه بود. همانطور که در حماسه‌های اسلاوی بر پایه کتاب مقدس، بی‌آنکه اسمی از خزرها در میان آید از یهودیان سخن گفته می‌شود، یهودیان غرب نیز حکایت‌های دل‌انگیزی در پیرامون «جهودان سرخ» بهم بافته‌اند و شاید سبب آن بوده که رنگ و روی بسیاری از خزران اندکی به رنگ و روی مغولان ماندگی داشت^{۸۹}.

- ۱۱ -

يك قطعه دیگر فولکلور، نیمه افسانه و نیمه تاریخی، که ارتباط با داستان خزران دارد تا روزگار ما باقی مانده است. این قطعه بقدری در بنیامن دیزرائیلی^{۹۰} مؤثر افتاد که آن را مایه رومان تاریخی خود به نام «قصه شگفت‌آمیز آلروی^{۹۱}» قرار داد.

در قرن دوازدهم نهضتی به نام مسیح موعود در خزران پدید آمد. این کوششی نافرجام بود برای براه انداختن يك جنگ صلیبی یهودی به منظور تسخیر فلسطین به وسیله قوه قهریه. بنیانگذار این نهضت یهودی خزر بود به نام سلیمان بن دوجی (یا روحی یا روی^{۹۲}). پسر او مناحیم و يك منشی فلسطینی نیز در این راه سلیمان را یاری می‌دادند. «آنان به همه یهودیان از نزدیک و دور در کلیه

۸۹. بارون جلد سوم ص ۲۰۴.

90. Disraeli. 91. *The Wonderous Tale of Alroy*.

92. Solomon Ben Duji (or Ruhi or Roy).

سرزمینهای آن پیرامون نامه‌ها نوشتند... و گفتند که وقت آن فرارسیده است که خداوند قوم خود اسرائیل را از همه زمینها در بیت المقدس گرد آورد و نیز اعلام کردند که سلیمان بن دوجی، ایلیا ۹۳ (الیاس) و پسر او مسیح است ۹۴.»

ظاهراً دعوت‌هایی که از جوامع یهودی خاورمیانه بعمل آمده بود اثر ناچیزی داشته است. مرحله دوم دعوت بیست سال دیگر که مناحیم جوان نام داوود الروی ۹۵ و لقب مسیح برخود گرفته بود به منصه ظهور رسید. اگر چه نهضت از خزران آغاز شد لیکن مرکز آن بزودی به کردستان انتقال یافت. داوود در کردستان نیروی مسلح مهمی گرد آورد. محتملاً هسته اصلی این نیرو از یهودیان محلی بود که خزران نیز آن را تقویت می‌کردند. داوود موفق شد که دژ آمد ۹۶ واقع در شمال خاوری موصل را که دارای موقعیت سوق الجیشی بود بتصرف خود درآورد. ظاهراً وی امیدوار بود که از این محل قشون خود را به رها (ادسا) ۹۷ و سپس از طریق شام به ارض مقدس ببرد.

ماجرا شاید در زمان خود آنقدرها دون کیشوت مآب بنظر نمی رسید زیرا که در آن روزگار خصومت دائم بین دسته‌های مختلف سپاهیان مسلمان وجود داشت و از طرف دیگر پایگاههای مهم صلیبیون تدریجاً از هم می‌پاشید. برخی از سرداران محلی مسلمان هم احتمالاً یهودیها را بر مسیحیان صلیبی ترجیح می‌دادند. البته داوود در میان یهودیان خاورمیانه امیدهای فراوانی را برانگیخت. یکی از سفیران او به بغداد رفت و - شاید با حرارتی مبالغه‌آمیز - از یهودیان آن شهر خواستار شد که شب معینی بر بالای بامها بروند و وعده داد که از

93. Elijah.

۹۴. مآخذ عمده این نهضت نخست گزارش سیاح یهودی بنیامین تطلی است (فصل ۲ بخش ۸ این کتاب دیده شود) گزارش خصمانه‌ای هم از نویسندگانی عرب به نام یحیی المغربي در دست می‌باشد. دو دست نوشته عبری در گنیزه قاهره پیدا شده (مراجعه شود به فصل ۲ بخش ۷) که رویهمرفته روایت درهم‌برهم و گیج‌کننده‌ای را تشکیل می‌دهند من در اینجا از تفسیر دقیق بارون پیروی نموده‌ام.

(vol. III, p. 204; vol. IV, pp 220-4, and notes)

95. David Al-Roy.

96. Amadie.

97. Edessa.

آنجا بر بال ابرها به اردوگاه مسیح انتقال خواهند یافت. عده‌ای از یهودیان شب را در پشت بامها به انتظار آن پرواز معجزآسا بسربردند. اما حاخام بزرگت بغداد، از ترس مقامات، در برابر این مسیح قلابی رفتار خصمانه‌ای پیش گرفت و او را تهدید به تکفیر کرد و شگفت نیست که داوود الروی، سرانجام در خواب کشته شد و گفتند که عامل قتل او پدرزنش بوده که پولی گرفته و به این کار دست زده است. خاطره داوود مورد تقدیس قرار گرفته و بیست سال پس از این جریانات که بنیامن تطلی از ایران می‌گذشت «آنها هنوز با عشق و علاقه از پیشوای خود سخن می‌گفتند» ولی ماجرا به همین جا پایان نمی‌پذیرد. گفته شده است که سپر شش‌گوش داوود که امروزه زیب پرچم اسرائیل است از زمان نهضت داوود الروی به عنوان رمز ملیت یهود شناخته شده است. به قول بارون سپر شش‌گوش داوود که تا آن هنگام تنها يك نقش زینتی یا علامت جادوانه‌ای بود از آن زمان رمزی برای یهودیت بشمار آمد. مدتها این نقش شش‌گوش با مهر مخمس گونه سلیمان در يك ردیف بودند و به جای همدیگر بکار برده می‌شدند. از قرن سیزدهم به بعد در نوشته‌های عرفانی و اخلاقی آلمانی آن نقش را به داوود نسبت دادند و همین نقش در ۱۵۲۷ در پرچم یهودی در پراگ نمایان گردید ۹۸.

بارون در این باره توضیحی می‌دهد و متذکر می‌شود که رابطه میان الروی و ستاره شش‌گوش «محتاج ایضاح و توجیه بیشتری است» هرچه هست ما می‌توانیم به‌طور قطع با قول بارون که فصل مربوط به خزران را با آن پایان می‌دهد موافقت نمائیم که می‌گوید:

«این تجربه قابل توجه کشورداری در طول پانصد سال موجودیت خود، و پیامدهائی که در جوامع اروپای شرقی داشت بی‌تردید بقدری در تاریخ یهود تأثیر کرده است که ما هنوز از عهده درك آن بر نمی‌آئیم.»

بخش دوم

میراث خزان



— ۱ —

شواهد یادشده در اوراق گذشته دلالت دارد براینکه — بهخلاف نظر سنتی مورخین قرن نوزدهم — خزرها پس از شکستی که در ۹۶۵ از روسها خوردند اگر چه امپراتوری خود را از دست دادند لیکن استقلال خود را — در محدوده‌ای کوچکتر — و نیز آئین یهودیگری را تا قرن سیزدهم همچنان حفظ کردند. حتی چنین می‌نماید که تاحدودی خوی غارتگرانه سابق خود را نیز در این مورد از سر گرفتند. بارون می‌گوید:

«بطور کلی مملکت کوچک شده خزران پابرجا ماند و کمابیش به نحو مؤثری در برابر همه دشمنان تا نیمه قرن سیزدهم مقاومت نمود و سرانجام در برابر یورش بزرگ مغولان به سرداری چنگیزخان از پای درآمد. حتی در این ماجرا نیز خزرها دست از مقاومت‌های لجوجانه برنداشتند تا آنگاه که همسایگان دیگر آنها همه در برابر مغولان سرتسلیم فرود آوردند. جمعیت خزرها در اردوی زرین که مرکز آن در قلمرو خزران استقرار یافته بود جذب شد. اما پیش از آشوب مغولان، و هم پس از آن، گروه‌هایی از مردم خزران به سرزمینهای اسلاونیک که به زیر یوغ مغولان در نیامده بود کوچیدند و از این راه به ایجاد مراکز یهودی‌نشین اروپای خاوری کمک کردند.^۱»

۱. بارون جلد سوم صفحه ۲۱۲ و یادداشت.

بدینسان مهد بخشی از یهودیت معاصر را — که به لحاظ عددی انبوه‌ترین و به لحاظ فرهنگی قویترین بخش عالم یهود است، در پیش روی خود داریم.

گروه‌هایی که بارون از آنها سخن می‌گوید در حقیقت خیلی پیش از ویرانی خزران به دست مغول‌ها، به تشعب برخاسته بودند همچنانکه عبریان کهن نیز خیلی پیش از تخریب اورشلیم متشعب گشتند و به صورت دیسپوره در عالم پراگندند. البته به لحاظ نژادی، طوایف سانی کنار رودخانه اردن و طوایف ترك — خزر کنار ولگا فرسنگها با هم فاصله داشتند ولی دست کم دو عامل مهم در تشکل آنها به يك نحو مؤثر افتاده است: هر دو گروه در كانون اتصال جاده‌های بزرگ تجارت واقع شده بودند که شرق و غرب و شمال و جنوب را بهم می‌پیوست. و همین وضع سبب شد که آنها به صورت مردمی بازرگان، جهانگردان معامله‌گر درآیند یا به تعبیر تبلیغات خصمانه ناموافق به «جهان وطنان بی‌ریشه» تبدیل شوند.

در عین حال، آئین غریبی که به آن گرویده بودند، این مردم را وادار کرد که با هم باشند و به یکدیگر بچسبند و جوامع خاص خود را با معابد و مدارس و مساکن و محله‌های خاص در شهرها و کشورهای زیستگاه خویش برقرار سازند، و این جمله، محدودیتهایی بود که در آغاز امر، خود برای خود، ایجاد می‌کردند. اختلاط نادر بین روحیه خانه‌بدوشی از يك طرف و روحیه محله و محصوربودن در آن از طرف دیگر، توأم با دلبستگیها به امید ظهور مسیح موعود و افتخارات قوم برگزیده خدا، وجه اشتراك اسرائیلیهای کهن و خزرهای قرون وسطی بود؛ اگر چه خزرها شجره نسب خود را نه به سام بلکه به یافت منتهی می‌دانستند.

- ۲ -

این کیفیت در ماجرائی که می‌توان آن را آوارگی خزران در هنگری نامید بخوبی نمایان است.

بیاد داریم که خیلی پیش از ویرانی خزران، طوایفی از خزرها که به نام کبر^۲ شناخته می‌شوند به مجارها پیوستند و به هنگری مهاجرت کردند. از این گذشته در قرن دهم نیز دوک مجارستانی به نام تاکسونی^۳ موج دیگری از خزرهای مهاجر را در سرزمین خود پذیرا گشت (فصل ۳ بخش ۹). دویست سال پس از این جریانها، تاریخنگار بیزانسی به نام جان سیناموس^۴ از لشکریانی سخن می‌گوید که به شریعت یهود عمل می‌کردند و به سال ۱۱۵۴ در دالماسیای^۵ با قشون هنگری می‌جنگیدند^۶. شاید شمار اندکی از «یهودیان حقیقی» نیز در هنگری از زمان رومیان باقی مانده بودند ولی تردیدی نمی‌توان کرد که اکثریت بخش مهم یهود معاصر از اعقاب کبر - خزرهایی می‌باشند که در دوران اولیه تاریخ هنگری، نقشی چندان مسلط برعهده داشته‌اند. مردم هنگری به شهادت کنستانتین، نه تنها در آن دوران به دو زبان سخن می‌گفتند بلکه رژیم دوگانه پادشاهی - عبارة اخرای همان رژیم خزران - نیز در میان آنان معمول بود. در این رژیم، پادشاه در اقتدارات خود با سردار قشون مشارکت داشت. سردار به لقب جولایا گیولا^۷ خوانده می‌شد (نامی که هنوز هم در مجارستان به عنوان اسم اول معمول و متداول است) این رژیم تا پایان قرن دهم ادامه داشت. آنگاه استیغن قدیس^۸ به کیش کاتولیک رومی درآمد و گیولا را شکست داد. این گیولا همچنانکه انتظار می‌رود از خزرها بود؛ «مردی سست عقیدت که از قبول مسیحیت خودداری می‌نمود»^۹.

این ماجرا به رژیم دوگانه پادشاهی پایان داد اما نفوذ جامعه خزر یهودی در هنگری همچنان ادامه داشت. انعکاسی از آن نفوذ را در «فرمان زرین»^{۱۰} می‌توان یافت که نظیره مجارستانی برای «منشور کبیرا»^{۱۱} انگلستان است. این فرمان به سال ۱۲۲۲ توسط اندره

2. Kabar. 3. Taksony. 4. John Cinnamus. 5. Dalmatia.
۶. مأخذ پیشگفته ص ۲۱۲.

7. Jula - Gyula. 8. St. Stephen.

9. *Anonimi Gesta Hungarorum*, quoted by Macartney, P. 188 f.

10. Golden Bull. 11. Magna Carta.

(اندرو) شاه دوم ۱۲ صادر شد و به موجب آن یهودیان از تصدی به عملیات ضرب مسکوکات و جمع‌آوری مالیات و نظارت در انحصار سلطنتی نمک ممنوع گشتند. از مضمون فرمان چنین برمی‌آید که پیش از آن تاریخ، بسیاری از یهودیان تصدی این مشاغل خطیر را برعهده داشته‌اند. حقیقت این است که در آن روزگار یهودیان حتی متصدی مناصب عالیت‌ری نیز بودند. خزانه‌داری عواید سلطنتی در زمان اندره شاه برعهده حاجبی به نام کنت تکا^{۱۲}، از یهودیان خزر تبار و مالکین پولدار بود که گویا در مسائل مالی و سیاسی نابه‌ای بشمار می‌آمد. امضای او در ذیل معاهده‌های صلح و قراردادهای مالی مختلف بچشم می‌خورد. از جمله این قراردادها تضمین نامه‌ای است برای پرداخت دوهزار مارك توسط پادشاه اتریش لئوپولد دوم^{۱۳} ۱۴ به پادشاه هنگری. این مسئله ما را به یاد نقش مشابهی می‌اندازد که یهودی اسپانیایی حسدای بن شپروت در دربار خلیفه قرطبه برعهده داشت. مقایسهٔ ماجراهای همانند آوارگان فلسطینی در غرب اروپا و آوارگان خزری در شرق آن، مشابهت میان آنها را نمایانتر می‌سازد.

جای آن دارد که این نکته را هم متذکر شویم که اندره شاه بر اثر فشار اشراف که سر به شورش برداشته بودند ناگزیر به صدور فرمان زرین تن در داد ولی تکا را برخلاف نص صریح فرمان در شغل خود ابقا کرد. حاجب دربار سلطنتی این منصب را یازده سال دیگر به کمال عزت و خوشی برعهده داشت تا آنگاه که فشار پاپ برپادشاه چندان شدت یافت که تکا خود استعفا داد و به اتریش پناه برد. در آنجا با آغوش باز او را پذیره شدند. فرزند اندره شاه به نام بلای چهارم^{۱۵} ۱۵ موفق گشت که موافقت و اجازهٔ پاپ را برای باز گردانیدن تکا تحصیل کند. تکا به هنگری بازگشت و در جریان حملهٔ مغول بهلاکت رسید^{۱۶}.

12. Endre (Andrew) II.

13. Count Teka.

14. Leopold II.

15. Bela IV.

16. *The Universal Jewish Encyclopaedia*, article "Teka,,.

من این توجه به ماجرای تکا را مدیون خانم ساندرز می‌باشم، ظاهراً این ماجرا از نظر مؤلفینی که راجع به خزرها چیز نوشته‌اند دور مانده است.

- ۳ -

بدینگونه اسناد و مدارك كافی گواهی می‌دهد که عنصر یهودی جمعیت هنگری - عنصری که هم از جهت عددی و هم به لحاظ نفوذ اجتماعی نقش مسلط را دارد - از اصل خزری می‌باشد. شاید چنین بنظر رسد که هنگری باتوجه به رابطه دیرین مجارها و خزرها وضع خاصی داشته است لیکن حقیقت این است که آمدن خزرها به هنگری را باید جزئی از يك مهاجرت کلی و دسته جمعی دانست که از صحراهای اروپا - آسیا به سوی غرب یعنی به سوی اروپای خاوری و مرکزی در جریان بوده است. تنها خزرها نبودند که گروههایی از آنها به هنگری آمدند. انبوهی از همان پچنکها که مجارها را از منطقه دون فراتر از کوههای کارپات رانده بودند در برابر هجوم کومنها ناگزیر گشتند که اجازه استقرار در سرزمین هنگری را بخواهند. کومنها نیز چون پس از يك قرن در برابر هجوم مغولان قرار گرفتند ناچار بر همان طریق رفتند و کمابیش به چهل هزار تن از آنان با غلامانشان از طرف پادشاه هنگری، بلا، پناهندگی داده شد ۱۷.

در زمانهای نسبتاً آرامتر، این حرکت عمومی رو به غرب مردم اروپا - آسیا به صورت فشار و رانده شدن بود و در مواقع دیگر صورت یورش و تهاجم برخورد می‌گرفت ولی نتایج حمله مغول را اگر بخواهیم به زبانی ادیبانه بیان کنیم باید بگوئیم که آن در حکم زلزله‌ای بود که به دنبال ریزش کوه برخیزد. جنگاوران تموچین[*] که به لقب چنگیزخان خداوند روی زمین خوانده می‌شد دست به کشتار همه جمعیت شهرها می‌زدند تا درس عبرتی برای دیگران باشد و در برابر آنها مقاومت ننمایند. اسیران را در حکم حایلی زنده پیشاپیش خطوط مقدم در برابر دشمن قرار می‌دادند. همه شبکه‌های آبیاری مصب ولگا را که برای خزران برنج و مواد عمده غذائی دیگر تهیه می‌کرد ویران ساختند و جلگه‌های حاصلخیز را به بیابانهای بیحاصل تبدیل کردند که بعدها از طرف روسها dikoyeh pole نام گرفت: «زمینهای بیکرانی که نه

کشاورزی در آن بود و نه‌چوپانی، و در فراخنای آن تنه‌ها سواران مزدوری در حرکت بودند که خدمت امیران متخاصم را برعهده داشتند، و مردمی که از دست آن امیران می‌گریختند^{۱۸}.

طاعون سال ۸-۱۳۴۷ موجب شد که قلع و قمع مردم در سرزمینهای اصلی خزر در میان قفقاز و دون و ولگا تشدید گردد. آنجا که فرهنگ صحرا به عالیترین مدارج خود رسیده بود و برگشت به بربریت، وحشتناکتر از کشورهای مجاور دیگر می‌نمود. چنانکه بارون می‌نویسد: «ویرانی و پراکندگی کشاورزان و صنعتگران و کسبه زحمتکش یهودی خلای در آن نواحی بجای گذاشت که تنها در همین اواخر روی به پرشدن نهاده است^{۱۹}».

نه‌تنها خزران ویران گشت، کشور ولگا بلغار و کلیه قلاع باقی‌مانده آلمانها و کومننها در قفقاز، و همچنین امارتهای جنوب‌روسیه (از جمله کیف) نیز به‌همان سرنوشت گرفتار آمدند. در طول مدتی که از هم پاشیدن اردوی زرین، از قرن چهاردهم به بعد، ادامه داشت، هرج و مرج هرچه بیشتر و بدتر گردید. در اغلب صحراهای اروپا مهاجرت تنه‌ها راهی بود که به‌روی مردم باز بود تا بتوانند جان و مال خود را نجات دهند^{۲۰}. مهاجرت به‌سوی چراگاههای امن‌تر، جریانی بود مستمر و متناوب که تا چندصد سال ادامه داشت. مهاجرت خزرها نیز بخشی از این جریان کلی بود.

چنانکه گفتیم پیش‌از آغاز این جریان کلنیهای خزری در اماکن مختلف اوکراین و روسیه جنوبی، استقرار یافته بودند. در کیف خیلی پیش از تسلط روسها برآن شهر، و هم پس‌از واقعه مزبور، جامعه یهودی پروونقی زندگی می‌کرد. کلنیهای مشابه یهودی در پریسلاول^{۲۱} و چرنیگو^{۲۲} نیز وجود داشت. ربی‌موشه از یهودیان کیف در حوالی سال ۱۱۶۰ در فرانسه مشغول تحصیل بود. ربی ابراهام از

۱۸. پولیاك فصل نهم.

۱۹. بارون، جلد سوم ص ۲۰۶.

۲۰. پولیاك، فصل نهم.

21. Perislavel.

22. Chernigov.

اهالی چرنیگو نیز در ۱۱۸۱ در مدرسه تلمود لندن درس می‌خواند. در «منظومه سپاهیان ایگور» از يك شاعر روسی در آن روزگار یاد می‌شود که نام او کوگان^{۲۳} بوده است. بنظر می‌رسد که این نام اختلاطی از عنوان کوهن (کشیش) و خاقان باشد^{۲۴}. چندی پس از خرابی سارکل- که روسها آن را Biela veza می‌نامیدند - خزرها شهری دیگر به‌همان نام در نزدیکی چرنیگو بنا نهادند^{۲۵}.

در اوکراین و لهستان نام بسیاری از اماکن قدیمه از کلمه خزر یا زهید Zhid (جهود) مشتق شده است مانند Kozarzewek, Zydowo, Kozarzow, Kozara, Zydaticze, Zhydowska Vola و از این قبیل. شاید اینجاها، آبادیهائی یا فقط قرارگاههائی موقت بوده که جوامع یهودی خزر در حرکت مدام به‌سوی غرب مورد استفاده قرار می‌داده‌اند^{۲۶}. مشابه همین نامها را در آبادیهای کوهستانهای کارپات^{۲۷} و تاترا^{۲۸} و نیز در شهرستانهای خاوری اتریش داریم. حتی گورستان کهن یهودیان کراکو^{۲۹} و ساندومیرتز^{۳۰} هر دو به‌نام کاویوری^{۳۱} خوانده می‌شوند که ظاهراً اصل آن خزر - کبر بوده است.

در عین حال که راه خروجی اصلی خزرها رو به‌مغرب بود گروههائی نیز از کاروان عقب‌افتادند. جوامع یهودی که بویژه در کریمه و قفقاز تا زمان ما باقی مانده‌اند از این قبیل‌اند. در میان حکام دژکهن خزری تاماترخا^{۳۲} (تامن^{۳۳}) که در طرف مقابل کریمه آن سوی تنگه کرچ^{۳۴} واقع بود از يك سلسله امرای یهودی نام می‌رود که در قرن پانزدهم تحت حمایت جمهوری جنوا قرار داشتند و سپس فرمانبر تاتارهای کریمه گشتند. آخرین آنها به‌نام زکریا مذاکراتی را با امیر مسکوی^{۳۵} انجام داد. این امیر زکریا را به روسیه دعوت کرده بود تا غسل تعمید بگیرد و متقابلاً به‌عنوان یکی از اعیان روسیه

23. Kogan. 24. Poliak, ch. VII; Baron, vol. III, P. 218 and note.

25. Brutzkus, *Jewish Enc.* article "chasaren"

26. Schiper, quoted by Poliak.

27. Carpath.

28. Tatra.

29. Cracow.

30. Sandomierz.

31. Kaviory.

32. Tamatarkha.

33. Taman.

34. Kerch.

35. Muscovi.

شناخته شود. زکریا از قبول این پیشنهاد سر باز زد. اما پولیاك اظهار نظر می‌کند که در موارد دیگر «ورود عناصر یهودی - خزر در صف وجوه اعیان کشور مسکوی شاید یکی از عوامل ظهور «الحاد یهودی» Zhidovstbuyushtchik در میان کشیشان و اعیان روس در قرن شانزدهم باشد و نیز همین امر احتمالاً در ظهور مذهب سبتیون^{۳۶} (به زبان روسی Subbotniki)، که هنوز در میان قزاقها و روستائیان رواج دارد، مؤثر بوده است^{۳۷}».

یکی دیگر از آثار باقی‌مانده ملت خزر «جهودان کوهسار^{۳۸}» را باید شمرد که در شمال خاوری قفقاز بسر می‌برند. این جماعت ظاهراً در آن هنگام که دیگران از سرزمین اصلی خود پراکنده گشتند در همانجا باقی ماندند. شماره آنها در حدود هشت هزار است که در جوار بقایای اقوام دیرین مانند قبچاقها و اوغزها زندگی می‌کنند. این مردم خود را به زبان تاتی «داغ جفودی^{۳۹}» یعنی جهودان کوهسار می‌نامند. زبان تاتی را آنان از یکی دیگر از اقوام قفقازی آموخته‌اند ولی معلومات بیشتری درباره آنان در دست نیست^{۴۰}.

جوامع دیگر خزری نیز در کریمه و در بعضی جاهای دیگر که در گذشته جزو امپراتوری آنان بشمار می‌رفت باقی مانده‌اند. ولی این بقایا، در مقایسه با جریان اصلی مهاجرت به نواحی لهستان - لیتوانی و مشکلات عظیمی که همین مهاجرت در برابر مورخان و مردم‌شناسان قرار داده، ناچیز بشمار می‌آیند.

36. Sabbath-observers.

۳۷. پولیاك، فصل نهم.

38. Mountain Jews. 39. Dagh Chufuty.

۴۰. این معلومات در مقاله A. H. Kniper تحت عنوان: *People of Caucasus* در چاپ ۱۹۷۳ دایرةالمعارف بریتانیکا مندرج است. مقاله مزبور با استفاده از منابع جدید شوروی تنظیم یافته است. در کتاب *Valley of the Forgotten People* از George Sava (لندن ۱۹۴۶) شرحی از داستان ملاقات با جهودان کوهسار درج شده که اگرچه لحنی شورانگیز دارد ولی متأسفانه اطلاعاتی درباره واقعیتهای بدست نمی‌دهد.

- ۴ -

نواحی شرقی اروپای مرکزی که جهودان مهاجر از خزران در آن ماوی و مأمنی برای خود یافتند در اواخر هزاره اول میلادی شروع به کسب اهمیت سیاسی کرده بود.

در حدود سال ۹۶۲ قبایل سلاونیک اتحادیه‌ای به رهبری پولنهایا^{۴۱} که نیرومندترین آنها بودند تشکیل دادند. این اتحادیه هسته‌ای بود که کشور لهستان از آن بوجود آمد. بنابراین دوران اقتدار لهستانیها تقریباً مقارن دوران افول خزران آغاز گشت (سارکل در ۹۶۵ ویران شد). جالب توجه است که یهودیان بنابه روایت افسانه‌ای کهن در ایجاد کشور لهستان نقش مهمی داشته‌اند. گفته می‌شود که چون قبایل عضو اتحادیه در صدد برآمدند که کسی را برای پادشاهی برگزینند يك يهودی را به نام ابراهام پروکونیک^{۴۲} به این مقام انتخاب کردند^{۴۳}. شاید ابراهام مذکور از بازرگانان درس خوانده و مالدار خزر بوده است که اسلاوهای جنگلی خواسته‌اند از تجارب او استفاده برند. شاید هم وی چهره‌ای افسانه‌ای بیش نبوده ولی هرچه هست داستان نمایانگر آن است که جهودانی امثال او از احترام فراوان برخوردار بوده‌اند. دنباله داستان چنین است که ابراهام با فروتنی فوق‌العاده از تاج و تخت خود به نفع یکی از روستائیان اهل ولایت به نام پیاست^{۴۴} چشم پوشید و آن روستائی سلسله تاریخی پیاست را بنیاد نهاد که در لهستان از حوالی سال ۹۶۲ تا ۱۳۷۰ حکومت راندند.

با صرف نظر از اینکه شخصی به نام ابراهام پرکونیک در واقع وجود داشته است یا نه، قراین عدیده در دست است که نشان می‌دهد مهاجرین یهودی خزران در کشور تازه خود با استقبال گرم مواجه گشته‌اند و وجود آنها برای اقتصاد و اداره امور دیوانی مغتنم تلقی شده است. لهستانیها در لوای حکومت سلسله پیاست، و همچنین

41. Polans.

42. Abraham Prokovnik.

۴۳. بارون جلد سوم ص ۲۱۷.

44. Piast.

همسایگان لیتوانی ۴۵ آنها در کنارۀ بالتیک، مرزهای خود را بسرعت توسعه می‌دادند و بنابراین نیازمند مهاجرین تازه‌ای بودند تا در این سرزمینها سکونت گیرند و تمدنی شهری بوجود آورند. پس در درجۀ اول مهاجرت روستائیان و شهرنشینان و پیشه‌وران آلمانی را تشویق کردند و آنگاه در صدد جلب مهاجرینی از سرزمینهای تحت اشغال اردوی زرین ۴۶ مانند ارمنستان و اسلاوهای جنوبی و خزرها برآمدند. این مهاجرتها همه از روی میل و رغبت انجام نمی‌شد. عده زیادی از اسیران جنگی مانند تاتارهای کریمه نیز جزو دسته‌هایی بودند که برای کشت و زرع اراضی متعلق به اربابان لیتوانی و لهستانی در سرزمینهایی که در جنوب تسخیر کرده بودند اسکان داده شدند. (امارت لیتوانی در اواخر قرن چهاردهم از بالتیک تا دریای سیاه ادامه داشت) اما در قرن پانزدهم ترکهای عثمانی، فاتحین قسطنطنیه، در پیشرفت خود به سوی شمال، آن اربابان را مجبور کردند که این مردم را از املاکی که در نواحی مرزی داشتند به داخل کشور انتقال دهند ۴۷.

۴۵. این دو ملت با عقد يك رشته از معاهدات که نخستین آنها در ۱۳۸۶ به امضا رسید متحد گردیدند و مملکت لهستان را تشکیل دادند. برای رعایت اختصار، من تعبیر «جهودان لهستانی» را دربارهٔ هردو کشور بکار خواهم برد، بدون توجه به آنکه در پایان قرن هجدهم لهستان در میان روسیه و اتریش و پروس تقسیم گردید و مردم آن رسماً به عنوان اتباع این سه کشور شناخته شدند. در امپراتوری روسیه مناطقی که جهودان از ۱۷۹۲ به بعد در آن سکونت داشتند عبارت بود از نواحی که از لهستان منتزع شده بود به اضافهٔ قسمتهایی از اوکراین. تنها برخی از طبقات ممتازۀ یهود اجازه داشتند که در خارج این محدوده زندگی کنند و شمار این گروه به موجب سرشماری ۱۸۹۷ تنها دویست هزار تن بود و حال آنکه شمارۀ یهودیان داخل محدوده که در سرزمین سابق لهستان بودند به پنج میلیون تن بالغ می‌شد.

۴۶. لهستان و مجارستان نیز در ۱۲۴۱-۴۲ مدت کوتاهی مورد حملهٔ مغولها قرار گرفتند ولی تحت اشغال درنیامدند و همین امر تاریخ آیندهٔ این کشورها را در راه دیگری انداخت.

۴۷. پولیاك، فصل نهم.

از جمله گروههایی که بدینسان اجباراً جایجا گشتند دسته بزرگی از قرایان - یهودیان بنیادگرا - بودند که تعلیمات ربیها را قبول نداشتند. بنابرروایتی که درمیان قرایان تا عصر حاضر برقرار مانده جنگاور بزرگ لیتوانی، امیر ویتوتاس^{۴۸} (ویتولد^{۴۹})، در اواخر قرن چهاردهم نیاکان آنها را به عنوان اسیران جنگی از ناحیه سولخات^{۵۰} در کریمه به این مناطق آورده است^{۵۱}. در تأیید این روایت می توان یادآوری کرد که ویتولد در ۱۳۸۸ منشوری درباره حقوق یهودیان ناحیه تروکی^{۵۲} صادر کرد و سیاح فرانسوی دولانوا^{۵۳} «تعداد زیادی از جهودان» را در آنجا یافت که بزبانی جز آلمانی و زبان سایر بومیان، سخن می گفتند^{۵۴}. آن زبان يك لهجه ترکی بود و هنوز هم چنین است - که درمیان زبانهای زنده دیگر نزدیکترین آنها به لهجه کومانی^{۵۵} می باشد که در قلمرو سابق خزر در دوران اردوی زرین بدان سخن می گفتند. بنا به گفته زایاچکوفسکی^{۵۶} این زبان هنوز در محاورات و همچنین در مراسم نماز و دعا در میان جوامع باقی مانده قرایان در تروکی و ویلنا^{۵۷} و پونییه ویتز^{۵۸} و لوتزک^{۵۹} و حالیچ^{۶۰} معمول و متداول می باشد^{۶۱}. قرایان مدعی اند که پیش از طاعون بزرگ سال ۱۷۱۰ سی و دو، یاسی و هفت مجتمع یهودی در لهستان و لیتوانی وجود داشته است.

قرایان لهجه کهن خود را «زبان کدري^{۶۲}» می خوانند همچنانکه ربی پتاخیا^{۶۳} در قرن دوازدهم مساکن آنها را در شمال دریای سیاه «سرزمین کدرها» می نامد و شرحی که درباره آنها می دهد از نشستن

48. Vytautas. 49. Vitold. 50. Sulkhat.

۵۱. مأخذ پیشگفته.

52. Troki. 53. De Lanoi.

۵۴. مأخذ پیشگفته.

55. Lingua Cumanica. 56. Zajaczkowski. 57. Vilna.

58. Ponyeviez. 59. Lutzk. 60. Halitch.

۶۱. به نقل پولیاک، فصل نهم.

62. Kedar. 63. Petachia.

در تاریکی در شنبه، و جمل نسبت به تعالیم رسمی و غیره، با روش خاص فرقه قرایان تطبیق می‌نماید. به همین جهت زایاچکوفسکی ترکی‌شناس برجسته زمان ما، قرایان را از نظر زبان، نابترین نمونه های موجود خزرهای کهن می‌خواند^{۶۴}. اما چگونه این فرقه زبان خود را بعد از پانصد سال محفوظ نگاه داشته و حال آنکه بخش اعظم یهودیان خزر آن را به باد فراموشی سپرده و زبان ییدیش^{۶۵} را به جای آن پذیرفته‌اند در آینده باز سخن خواهیم گفت.

- ۵ -

مملکت لهستان از همان آغاز حکومت سلسله پیاست وجهه نظر خود را مصممانه به سوی غرب دوخت و به مذهب کاتولیکی رومی پایبندی نمود. اما این کشور در مقایسه با همسایگان غربی خود از لحاظ فرهنگی و اقتصادی کشوری کم‌رشد بود. بنابراین سیاست جلب مهاجرین (آلمانیها از مغرب، ارمنیها و یهودیان خزر از مشرق) را پیشه کرد و به هر وسیله ممکن از تشویق آنها فروگذار ننمود، از جمله آنکه به موجب فرامین سلطنتی جزئیات وظایف و امتیازات خاصی را درباره آنها اعلام داشت.

به موجب فرمان مورخ ۱۲۶۴ بولسلاو پرهیزگار^{۶۶}، که در ۱۲۳۴ به تأیید کازیمیر کبیر^{۶۷} رسید یهودیان از حق نگهداری معابد، مدارس و محاکم خاص خود برخوردار گردیدند و نیز حق داشتن اموال غیرمنقول و اشتغال به هر گونه کسب و کار بدخواه خود برای آنان شناخته شد. در زمان پادشاهی استفن بٹوری^{۶۸} (۸۶-۱۵۷۵)، یهودیان از حق داشتن پارلمان ویژه خود بهره‌مند گشتند. در این پارلمان یهودیان سالی دوبار گرد هم می‌آمدند و می‌توانستند مالیاتهای را که لازم می‌دانند برای وصول از همکیشان خود وضع کنند. یهودیان خزر، پس از

۶۴. زایاچکوفسکی به نقل دانلوف ص ۲۲۲.

65. Yiddish.

66. Boleslav the Pious.

67. Casimir the Great.

68. Stephen Bãthory.

ویرانی دیار خود، فصل تازه‌ای از تاریخ را آغاز کرده بودند. یکی از شواهد بارز وضع ممتازی که برای جمہودان فراهم شده بود توقیعی است در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم احتمالاً توسط پاپ کلمنت چهارم خطاب به يك امیر لهستانی که نام او معلوم نیست صادر شده است. پاپ در این سند اعلام داشته است که مقامات کلیسای رم بخوبی از وجود تعداد زیادی کنیسه در شهرهای مختلف لهستان اطلاع دارند و می‌دانند که شمارهٔ این کنیسه‌ها تنها در يك شهر از پنج کمتر نیست^{۶۹}. پاپ اظهار تأسف می‌کند که گزارش شده است که ساختمان کنیسه‌ها بلندتر از کلیساها و مجللتر و مزینتر از آنهاست و پوشش سقف کنیسه‌ها با صفحات سربی رنگین است بطوری که کلیساهای کاتولیک در مجاورت آنها فقیر و ناچیز می‌نماید (این گفته بیاد می‌آورد که چگونه مسعودی از اینکه منارهٔ مسجد اعظم ایتل بلندترین بناهای شهر است اظهار مسرت می‌کند) واقعیت شکایت پاپ از اینجا پیدا است که به موجب تصمیم مورخ ۱۲۶۷ نمایندهٔ پاپ، کاردینال گیدو^{۷۰} نیز مقرر گردید که یہودیان در هر شهر بیش از يك کنیسه نداشته باشند. از این اسناد که تقریباً مقارن حملهٔ مغول به خزران در دست داریم چنین برمی‌آید که تا آن زمان عدۀ کثیری از خزرها به لهستان رفته و در چندین شهر بیش از يك کنیسه تأسیس کرده بودند. بنظر می‌رسد که این خزرها در لهستان از رفاه لازم برخوردار بوده و می‌توانسته‌اند کنیسه‌هایی «مجلل و مزین» بنا کنند. در اینجا مسألهٔ تعداد تقریبی و چگونگی ترکیب گروههای مهاجر خزر در لهستان مطرح می‌گردد.

اما راجع به تعداد این مهاجرین اطلاعات قابل اعتمادی در دست نداریم. بیاد می‌آوریم که منابع اسلامی تعداد سپاهیان خزر را در جنگ با مسلمانان سیصد هزار تن ذکر کرده‌اند (فصل ۱ بخش ۷) حتی

۶۹. محتملاً منظور از این شهر، وروکلاو wroclaw یا کراکو cracow بوده است.

70. Guido.

اگر این رقم را حمل بر مبالغه و گزافه‌گوئی بکنیم باز می‌توان حدس زد که جمعیت کل خزر از نیم میلیون کمتر نبوده است. این فضلان تعداد چادرهای بلغارهای ولگا را پنجاه هزار ذکر کرده که نمایندهٔ سیصد تا چهارصد هزار جمعیت می‌باشد یعنی کمابیش در همان حدود جمعیت خزران. از سوی دیگر تعداد یهودیان مملکت لهستان - لیتوانی در قرن هفدهم را مورخین معاصر به پانصد هزار تن (پنج درصد کل جمعیت) برآورد کرده‌اند.^{۷۱} این ارقام با اطلاعاتی که دربارهٔ مهاجرت دور و دراز خزرها از طریق اکراین تا لهستان - لیتوانی داریم وفق می‌دهد. این مهاجرت با ویرانی سارکل و استقرار سلسلهٔ پیاست در اواخر هزارهٔ اول میلادی آغاز گشت و در دوران فتوحات مغولان بر شدت آن افزوده شد و پایان آن کمابیش تا قرن پانزدهم و شانزدهم، که صحرا از جمعیت خالی گشته و خزرها ظاهراً از بسیط زمین برافتاده بودند، طول کشید.^{۷۲} این انتقال جمعیت بتدریج در طی پنج یا شش قرن گاهی بکندی و گاهی بسرعت انجام گردید. اگر ورود عدهٔ معتنا بهی یهودیان فراری از بیزانس و ممالک اسلامی را به خزران در نظر بگیریم و نیز مقداری افزایش جمعیت خود خزران را نیز بحساب بیاوریم به‌این نتیجه می‌رسیم که انبوهی جمعیت آنان در اوج خود، یعنی در قرن هشتم، کمابیش قابل مقایسه با تعداد یهودیان لهستان در قرن هفدهم یعنی چند صد هزار نفر بوده است.

لطیفه‌ای در این ارقام نهان است. بنا به مندرجات مقاله «آمار» در «دائرة المعارف یهود» مجموع جمعیت یهودیان جهان در قرن شانزدهم تقریباً بالغ بر يك میلیون نفر می‌شد. از اینجا معلوم می‌شود که چنانکه پولیاک^{۷۳} و کوچرا^{۷۴} و سایرین متذکر شده‌اند^{۷۵} در قرون

71. Vetuani, A. (1962)., p. 278.

۷۲. آخرین آبادیهای کهن خزر در دنییر در جریان عصبان قزاقها به‌رهبری چملنیکي chmelnicky در قرن هفدهم ویران گردید و بقیة السیف اهالی آنها موجب افزایش بیشتر تعداد جهودانی گردیدند که در نواحی یهودی‌نشین موجود لهستان و لیتوانی زندگی می‌کردند.

73. Poliak.

74. Kutschera.

75. Poliak, op. cit., Kutschera, H. (1910).

وسطی اکثریت پیروان کیش یهود از خزران بوده‌اند که بخش بزرگی از آنها به لهستان و لیتوانی و مجارستان و بالکان رفته و جامعه یهودیان شرقی (اروپا) را تشکیل داده‌اند و همینها اکثریت عظیم یهودیان دنیا می‌باشند. حتی اگر هسته اولیه این جامعه با مهاجرینی از نواحی دیگر (چنانکه در زیر خواهیم آورد) در هم شده و عده آنها افزایش یافته باشد، شواهد قویه، مؤید اصل ترکیبی - خزری آنها می‌باشد و دست کم می‌توان آن را به عنوان يك نظریه درخور بحث جدی تلقی نمود.

دلایل دیگری که چرا نقش اصلی در رشد و تحول جامعه یهودی لهستان و دیگر نواحی اروپای خاوری را باید عمدتاً به عنصر خزری منتسب دانست، و نه به مهاجرین دیگری که از مغرب به آن نواحی آمده‌اند، در فصول آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما شاید مناسب باشد که در اینجا مطالب زیر را از مورخ لهستانی ادام وتولانی^{۷۶} نقل کنیم.

«محققین لهستانی در این نکته توافق دارند که کهنترین مجتمعه را یهودیانی که از کشورهای خزر و روسیه مهاجرت کرده بودند بنیاد گذارده‌اند و بعدها یهودیان دیگر از اروپای جنوبی و غربی فرا رسیده‌اند... دست کم بخشهایی از یهودیان (در روزگاران قدیم، بخش اعظم آنها) از مشرق؛ از کشور خزر، و سپس از کیف روسیه آمده‌اند^{۷۷}».

- ۶ -

آنچه گفتیم درباره تعداد جمعیت کفایت می‌کند، حالا ببینیم که درباره ساخت اجتماعی و ترکیب مهاجرین خزر چه می‌دانیم؟
نخستین نکته قابل توجه، مشابهتی است که در میان مشاغل ممتاز خزرهای یهودی در لهستان و مجارستان آن روزگار وجود

76. Adam Vetulani.

77. Vetulani P. 274.

دارد. منابع مجارستانی و لهستانی از یهودیانی که مشاغلی از قبیل متصدی دارالضرب، مستوفی عواید سلطنتی، ناظر انحصار نمک، مأمور وصول مالیات و صراف یعنی بانکدار، داشتند یاد می‌کنند. همانندی این مشاغل نشان از اصل مشترك این دو جامعه مهاجر می‌دهد و چون ما می‌دانیم که قسمت اعظم جهودان هنگری از مجارهای خزر می‌باشند نتیجه‌ای که باید گرفت روشن بنظر می‌رسد.

اسناد کهن نقشی را که یهودیان مهاجر در رونق اقتصادی دو کشور مزبور داشتند منعکس می‌سازد. اهمیت این نقش مایه شگفتی نیست زیرا که در گذشته هم بازرگانی خارجی و عوارض گمرکی منبع اصلی درآمد خزران بوده است. آنها تجاربی داشتند که میزبانان‌شان فاقد آن بودند و از این‌رو منطقی بنظر می‌رسد که دربار و اشراف این کشورها برای رایزنی و اداره امور مالی از آنها استفاده کرده باشند. سکه‌های ضرب شده در قرون دوازدهم و سیزدهم با نبشته‌های لهستانی و خط عبری (فصل ۲ بخش ۱ دیده شود) آثاری است که از این فعالیتها بجای مانده است.

هنوز بدرستی معلوم نیست که این سکه‌ها به‌چه مصرفی می‌رسیده‌اند. بعضی از آنها نام شاه را دارد (مانند لسک ۷۸ و میه‌سکو ۷۹) و نقش برخی دیگر چنین است: «از سرای امیر ابراهیم بن یوسف» (محملاً نام خود ضرب کننده و صراف) و در برخی از سکه‌ها فقط يك كلمه دعاگونه: «توفیق» یا «برکت» نقش بسته است. منابع مجارستانی آن عصر از ضرب سکه‌هایی که نقره آنها را یهودیان فراهم می‌کردند سخن می‌گویند^{۸۰}.

معذلك برعکس اروپای غربی فعالیت یهودیان لهستانی منحصر به امور مالی و تجاری نبود. برخی از مهاجرین پولدار در لهستان جزو ملاکین در آمدند. کنت‌تکا^{۸۱} در مجارستان نیز چنان بود. مثلاً در نزدیکی برسلو^{۸۲} پیش از سال ۱۲۰۳ از وجود قصبه‌ای که تمام

78. Leszek. 79. Mieszko.

۸۰. وتولانی ص ۷-۲۷۶. بارون، جلد سوم ص ۲۱۸. پولیاک، کتاب پیشگفته.

81. Count Teka. 82. Breslau.

مالکین آن کشاورزان یهودی بودند یاد شده است ۸۳ و از نامهای خزری برخی محلها برمی آید که در اوائل کار شمار زیادی از روستائیان خزر در آنها سکونت داشته اند.

اسناد قرایان که پیشتر از آن نام بردیم پرتوی نه چندان کامل بر داستان ایجاد این آبادیها می افکند. این اسناد حکایت دارد که امیر ویتولد گروهی از قرایان را که در جنگ به اسارت گرفته بود در کراسنا ۸۴ سکونت داد و خانه و باغ و زمین در فاصله يك و نیم میلی در اختیار آنان گذاشت (اینطور اظهار نظر شده است که کراسنا همان شهرک کراسنویا ۸۵ در لهستان می باشد ۸۶).

ولی کشاورزی سرنوشت آینده جامعه یهودی نبود. این امر دلایل مختلف داشت. رونق فئودالیسم در قرن چهاردهم بتدریج روستائیان لهستان را به بردگانی تبدیل کرد که از آبادی خود نمی توانستند خارج شوند و از حق حرکت محروم بودند. در همان حال، زیر فشاری که مشترکاً از طرف مقامات کلیسایی و اربابان فئودال اعمال می شد، پارلمان لهستان به سال ۱۴۹۶ یهودیان را از تملك اراضی زراعتی ممنوع ساخت. ولی جریان جدا افتادن یهودیان از کشاورزی باید از خیلی پیشتر آغاز شده باشد. غیر از علل خاصی که ذکر شد (از قبیل تبعیضات مذهبی توأم با انحطاط وضع دهقانان آزاد و تبدیل آنان به سرف) تغییر وضع خزرها، از يك ملت غالباً کشاورز به جامعه ای غالباً شهرنشین منعکس کننده پدیده ای خاص در تاریخ مهاجرت است. از سوئی در مقابله با شرایط اقلیمی و روشهای کشاورزی متفاوت و از سوی دیگر با دسترسی به فرصتهای غیرمنتظر برای زندگی راحت تر که تمدن شهری آن را نوید می داد این مهاجرین طی چند نسل، ساخت شغلی خود را عوض کردند. اعقاب روستائیان آبروزی ۸۷ در دنیای جدید (امریکا) به پیشخدمت و رستورانچی

۸۳. بارون جلد سوم ص ۲۱۹.

84. Krasna. 85. Krasnoia.

۸۶. پولیاک، فصل هفتم.

87. Abruzzi.

تبدیل شدند. اخلاف کشاورزان لهستانی نیز می‌توانند به‌مهندسين و پسیکوانالیست‌ها تبدیل شوند.^{۸۸}

مع ذلك تغییر شکل یهودیان خزر به‌صورت یهودیان لهستانی موجب نشد که یکباره رابطه آنها با گذشته خویش قطع گردد و یا هویت خود را از دست بدهند بلکه این تغییر بنحوی تدریجی و زنده انجام گرفت و چنانکه پولیاک با بیانی قانع‌کننده نشان داده است برخی از سنت‌های مهم زندگی اجتماعی خزرها همچنان در کشور جدید محفوظ ماند. این وضع بیشتر مدیون پیدایش يك ساخت اجتماعی یا روش زندگی بود که در جای دیگری از دنیا پیدا نمی‌شد یعنی تشکیل شهرک‌های یهودی که به‌عبری «Ayarah» و به‌زبان ییدیش «Shtetl» و به لهستانی «miastecko» نامیده می‌شود. هر سه نام مفید معنای تصغیر است که لزوماً ناظر به کمی مساحت آنها نمی‌باشد (زیرا برخی از این شهرک‌ها وسعت معقولی داشتند) بلکه علامت تصغیر ناظر بر حق خودگردانی محدودی است که مردم این شهرک‌ها از آن برخوردار بودند.

این شهرک‌ها را نباید با محله‌های یهودی (ghetto) اشتباه کرد. محله عبارت بود از خیابانی یا محوطه‌ای که جمه‌ودان مجبور بودند در داخل آن زندگی کنند و اطراف آن را شهری که غیریهودیان در آن می‌زیستند فراگرفته بود. از نیمه دوم قرن شانزدهم به‌بعد در هر نقطه از جهان مسیحی و نیز در بیشتر بلاد اسلامی، محله، مسکن عمومی جمه‌ودان بشمار می‌آمد. دیوارهایی گرداگرد آن وجود داشت که دروازه‌های آن را شبانگاه می‌بستند. این وضع موجب شیوع بیماری وحشت (کلوستروفوبیا^{۸۹}) و ابتلا به محدودیتهای ذهنی بود ولی در عین حال نوعی احساس امنیت نیز در مواقع پرآشوب همراه می‌آورد.

۸۸. عکس جریان مهاجرینی که در زمینهای بکر مستقر می‌شوند در مورد مهاجرینی صادق است که از کشورهای رشد یافته‌تر به مناطق کم رشدتر منتقل می‌گردند.
۸۹. Claustrophobia بیماری که انسان از تنهایی در اتاق یا خانه در بسته وحشت می‌کند.

چون محله نمی‌توانست از حدود خود خارج شود و توسعه یابد بناچار خانه‌ها را بلند و باریک می‌ساختند و غلبه دائم جمعیت شرایط بهداشتی نامطلوبی را فراهم می‌کرد. مردمی که در چنین محیطی زندگی می‌کردند می‌بایستی از قدرت روحی زیادی برخوردار باشند تا بتوانند عزت نفس خود را حفظ کنند و همه چنین نبودند.

اما شهرک یهودی قصه بکلی جدائی بود. این نوع از مساکن چنانکه اشاره شد تنها در لهستان و لیتوانی وجود داشت و در جای دیگری از دنیا سراغ آن را نمی‌شد گرفت. این شهرکها قصبه‌های خودکفائی بودند که همه، یا غالب جمعیت آن یهودی بود. شاید تشکیل این شهرکها از قرن سیزدهم آغاز گشته بود. آنها را می‌توان به‌عنوان حلقه مفقوده میان مراکز تجاری خزران و مساکن یهودی لهستان تلقی کرد.

ظاهراً نقش اجتماعی و اقتصادی این مجتمعهای نیمه‌شهری و نیمه‌روستائی در هر دو کشور به يك سان بوده است. در خزران، و بعدها در لهستان، این شهرکها زنجیره‌ای از مراکز تجارتی و بازارگاهها را تشکیل می‌دادند که نقش واسطه را در برآوردن نیازمندیهای شهرهای بزرگ و روستاها برعهده داشتند. در این شهرکها بازار مکاره‌های منظمی دایر بود و از گاو و گوسفند تا اجناس ساخته شده در شهرها و فراورده‌های مناطق روستائی در معرض معامله و مبادله قرار داشت. این شهرکها مراکزی بودند که در آنها پیشه‌وران، از چرخ‌ساز تا آهنگر و نقره‌گر و درزی و قصاب و آسیابان و نانوا و شمعدان‌ساز، دستاوردهای خود را عرضه می‌کردند. در این شهرکها برای بیسوادان، کاغذنویس و برای مؤمنان، کنیسه و برای مسافران، منزل آماده بود و نیز در هر شهرک يك «حدر»^{۹۰} وجود داشت که به‌عنوان مدرسه مورد استفاده قرار می‌گرفت. حدر در عبری به‌معنی اتاق است.

نقالان دوره‌گرد و شعرخوانان توده‌ای در لهستان از شهرکی به

شهرک دیگر می‌رفتند (نام برخی از آنان مانند «لول زبارزهر»^{۹۱} هنوز بر زبانها مانده است). شك نیست چنین وضعی در گذشته در خزران نیز برقرار بوده است. باید متذکر بود که نقالان در میان ملل شرقی هنوز هم وجود دارند.

برخی از کسب و کارها در لهستان تقریباً یکسره در انحصار یهودیان بود. از جمله تجارت چوب که می‌دانیم در خزران مهمترین مصالح ساختمانی بود و یکی از اقلام عمده صادرات بشمار می‌رفت. حمل و نقل نیز در انحصار یهودیان قرار داشت. به قول پولیاک^{۹۲} «شبکه متراکم شهرکها موجبات تسهیل کار توزیع فراورده‌های صنعتی را در سرتاسر کشور به وسیله یک نوع ارابه‌های اسب‌دار خاص یهودی که با مهارت زیاد ساخته می‌شدند فراهم می‌کرد. این رشته از حمل و نقل، خاصه در شرق کشور، تقریباً در انحصار یهودیان قرار داشت و رونق و رواج آن چندان بود که لفظ عبری «بعل عقله»^{۹۳} به معنی ارابه به صورت balagula در زبان روسی وارد شده است. فقط با به میان آمدن راه‌آهن در نیمه دوم قرن نوزدهم بود که این کسب و کار از رونق افتاد.»

این مایه تخصص در ساختن ارابه و کالسکه نمی‌توانست در محله‌های در بسته یهودیان غرب فراهم گردد، و شکی نیست که اصل آن از خزر بوده است. محله‌نشینان، مردمی غیرمتحرک بودند، حال آنکه خزران مانند دیگر اقوام نیمه‌صحراگرد از گردونه‌هایی که به اسب یا گاو بسته می‌شد برای انتقال چادرها و اموال و احشام خود استفاده می‌کردند. سرافرده سلطنتی هم که به وسعت یک میدان بود و گنجایش چندصدتن را داشت باهمین وسایل جابجا می‌شد. خزرها از مهارت لازم برای حمل و نقل در ناهنجارترین جاده‌های موطن جدید برخوردار بودند.

91. Velvel Zbarzher.

۹۲. کتاب پیشگفته فصل سوم.

۹۳. ba'al agalah معنی تحت‌اللفظی آن «ارابه‌چی» است.

از دیگر حرفه‌های خاص یهودیان ادارهٔ مسافرخانه‌ها و آسیابها و تجارت پوست را باید شمرد که هیچ‌کدام از این مشاغل در محله‌های یهودی‌نشین اروپای غربی پیدا نمی‌شد.

این بود طرح کلی ساخت اجتماعی شهرک یهودی در لهستان. برخی از مشخصات آن را در شهر - بازارهای کهن هر يك از کشورها می‌توان دید ولی برخی دیگر نمایندهٔ پیوند ویژه‌ای با شهرهای خزران است که دربارهٔ آنها اطلاعاتی، اگر چند اندك، بدست داریم و احتمالاً سرمشق و نمونهٔ اصلی شهرکهای لهستانی بوده‌اند.

به‌فهرست اینگونه مشخصات ویژه، باید کنیسه‌های ساخته شده از چوب در این شهرکها را نیز افزود. کنیسه‌های مزبور به شیوهٔ پاگودا طرح‌ریزی شده و کهنترین آنها از قرنهای پانزدهم و شانزدهم است. ساختمان این کنیسه‌ها بکلی از شیوهٔ معماری محلی و هم از شیوهٔ معماری کنایس یهودیان غربی، که بعدها در محله‌های یهودی - نشین لهستان از آن اقتباس شد، جدا می‌باشد. آرایش داخلی این کنیسه‌های کهن نیز با آنچه در اندرون کنایس محله‌های یهودی غرب معمول است فرق دارد. دیوارهای کنیسه‌های موردبحث با نقوش عربانه (ارابسك) و نیز با تصویر جانوران پوشانیده شده و نفوذ ایرانیان را در کارهای هنری مجار - خزر منعکس می‌سازد. (فصل ۱ بخش ۳) و نیز شیوهٔ تزئینی آن نمایندهٔ تأثیر مهاجرین ارمنی در لهستان می‌باشد.^{۹۴}

لباسهای سنتی یهودیان لهستان نیز بروشنی تمام از اصل شرقی خود خبر می‌دهد. قفطان ابریشمین و بلند، شاید تقلیدی از نیم‌تنه‌های اشراف لهستان تلقی شود که از جامهٔ مغولهای ارودی زرین اقتباس گردیده است. (مد تقسیمات سیاسی را نمی‌شناسد) ولی ما می‌دانیم که اقوام صحراگرد خیلی پیش از این تاریخ قفطان می‌پوشیده‌اند. عرقچین (یارمولکا yarmolka) تا همین ایام مورد استفادهٔ یهودیان اهل تقدس و نیز اوزبکها و سایر اقوام ترك در اتحاد شوروی می‌باشد.

روی عرقچین هم کلاهی به نام استریمل (Streimel) می گذاشتند که آن را بطرزی استادانه و به شکلی مدور می دوختند و با پوست روباه لبه دوزی می کردند. این کلاه را خزران از قزاقان و یا اینان از آنان آموخته بودند. همچنانکه پیشتر گفته شد تجارت پوست روباه و سمور که در خزران رواج داشت در لهستان نیز تقریباً در انحصار یهودیان درآمد. اما زنان تا نیمه های قرن نوزدهم دستاری سفید و بلند بر سر داشتند درست مانند یولی^{۹۵} زنان قزاق و ترکمن^{۹۶}. (امروزه زنهای یهودی مقدس به جای دستار، کلاه گیزی بر سر می گذارند و این کلاه گیس را از موهای خودشان که به هنگام عروسی می تراشند درست می کنند). در این مناسبت نکته دیگری را هم - اگر چه تا حدی مشکوک است - می توان یاد کرد و آن ولع عجیبی است که یهودیان لهستان به ماهی شکم پر کرده (gefillte fish) دارند. این ولع به لهستانیهای غیر یهودی نیز سرایت کرده و این خوراک را به غذای ملی مبدل ساخته است. در مثل می گویند که شنبه بی ماهی نمی شود. آیا این مسأله هم خاطره دور و دراز از زندگی در کنار بحر خزر را منعکس می کند که ماهی غذای عمده آنان را تشکیل می داد؟

در ادبیات و فولکلور یهودی از زندگی در شهرکها با نوعی حسرت و لحنی رمانتیک یاد می شود. در یکی از بررسیهای جدید^{۹۷} در پیرامون آداب و رسوم شهرکها و مراسم پرشور و شغف شنبه چنین می خوانیم:

«هرکس هر جا باشد می کوشد تا بموقع خود را به خانه برساند و شنبه را نزد خانواده بسر برد. دوره گردهایی که در میان آبادیها مسافرت می کنند، خیاطهای دوره گرد، کفاشان، پینه دوزان، کاسبانی که در سفرند با عجله بساط خود را فرامی چینند و طوری می کنند که پیش از غروب روز

95. Jauluk

۹۶. مأخذ پیشگفته.

97. Zbrowski, M., and Herzog, E. (1952), P. 41.

جمعه به‌خانه برسند.

همینطور که خلایق رو به‌سوی خانه می‌روند شماسها در کوچه فریاد می‌زنند: «یهودیان، به گرما به‌ها!» شماس کارمند کنیسه است که وظایف گورکن و فراش را با هم برعهده دارد. او نه از جانب خود بلکه از سوی مرجعی بالاتر سخن می‌گوید زیرا که فریاد «یهودیان به‌گرما به‌ها» به‌منزله فرمانی تلقی می‌شود.»

جاندارترین یادآور زندگی در شهرک یهودی، اختلاط سوررئالیستی واقعیتها و افسانه‌ها در نقاشی و لیتوگرافی مارك شاگال^{۹۸} می‌باشد که سمبولهای عهد عتیق را در کنار ارا به‌چیمهای ریشوی شلاق به‌دست و حاخامهای محزون با قفطان و عرقچین، مجسم می‌سازد.

شهرکها مجتمعههای عجیبی بودند که از اصل عجیب خود حکایت می‌کردند. برخی از شهرکهای اولیه را احتمالاً اسیران جنگی مانند قرایان تروکی^{۹۹} بنا نهاده بودند. اشراف لهستانی و لیتوانی علاقه‌مند بودند که این اسیران را در زمینهای بایر خود اسکان دهند. اما اکثریت این قرارگاهها نتیجه مهاجرت عمومی از کشتزارهای بزرگی بود که تبدیل به بیابان شده بودند. پولیاك می‌نویسد: «پس از فتح مغولان، که آبادیهای اسلاوها به‌سوی غرب رانده شدند شهرکهای یهودی خزرها نیز با آنها رفتند»^{۱۰۰}.

پیشگامان مساکن جدید، احتمالاً بازرگانان پولدار خزر بودند که همواره از لهستان عبور می‌کردند و از جاده‌های پررفت‌وآمد بازرگانی تا مجارستان می‌رفتند. مهاجرت مجارها و کبرها به سرزمین هنگری موجب تقویت رشد روزافزون مجتمعههای خزر در لهستان گردید. لهستان با مجتمعههای یهودی تبدیل به يك منطقه ترانزیتی در

98. Marc Chagall.

99. Troki.

۱۰۰. پولیاك فصل سوم.

میان دو کشور شد^{۱۰۱}. بدین ترتیب بازرگانان در مسافرتهاى خود با شرایط و اوضاع و احوال نواحى مورد نظر برای سکونت آشنائی پیدا مى کردند و مى توانستند با مالکان اراضى که طالب مستأجر بودند تماس حاصل کنند. مالکان با این قبیل یهودیان پولدار و محترم (که ما را به یاد ابراهام پروکونیک^{۱۰۲} مى اندازد) قرارداد مى بستند تا در آن املاک سکونت کنند و سکنه دیگری را هم با خود بیاورند. قاعدتاً این یهودیان پولدار به سراغ افرادی مى رفتند که با آنها در يك محل زندگى مى کرده اند^{۱۰۳}. «مجموعها از تعدادى کشاورز، پیشه ور و صنعتگر، تشکیل مى شدند و کمابیش خودکفا بودند. بدینگونه شهرک یهودى خزرى به سرزمین لهستان انتقال مى یافت. کشاورزى کم کم رو به زوال مى رفت ولى تا آن هنگام سکنه شهرکها دیگر، کاملاً با شرایط جدید زندگى خو گرفته بودند.

بنابراین پیشروان یهودیت معاصر پند کهن را بکار بستند که گفته اند: به دنبال افقهای نوین بروید ولى از هم جدا مشوید.

۱۰۱. أيضاً فصل هفتم.

102. Abraham Prokovnik.

۱۰۳. پولیاك فصل سوم.

- ۱ -

دو واقعیت مهم از بررسی ما روشن می‌گردد: ناپدید گشتن ملت خزر از زیستگاه تاریخی خود از يك سوی، و همزمان با این واقعه، ظهور بزرگترین مراکز تجمع یهودیان در مناطق مجاور شمال غربی خزران، که از آغاز دیسپوره نظیر آن دیده نشده بود. بدیهی است که این دو واقعه بهم مرتبط می‌باشد و مورخان معتقدند که مهاجرت از خزران باید موجب نشو و نمای یهودیت در لهستان شده باشد. این نظر را دلایلی که در چند فصل گذشته برشمردیم تأیید و تقویت می‌کند. آنچه هنوز مورخان درباره آن اطمینان کامل ندارند میزان تأثیر مهاجرت مزبور در این امر است. یعنی کثرت و انبوهی مهاجرین خزر در مقایسه با دسته‌های مهاجر یهودیان غرب و سهم هریك از این دو در تکوین مشخصات موروثی جامعه یهودی امروزی.

به عبارت دیگر، این واقعیت که عده کثیری از خزران به لهستان کوچیده‌اند امری ثابت و مناقشه‌ناپذیر می‌باشد اما آنچه جای سؤال باقی می‌گذارد این است که آیا مهاجرین خزر بودند که قسمت اعظم مجتمعات یهودی‌نشین را بوجود آوردند یا آن مهاجرین را فقط باید هسته اصلی این مجتمعات محسوب کرد؟ پاسخ این پرسش متوقف خواهد بود براینکه تصویری در خصوص میزان مهاجرت «یهودیان واقعی» از سوی غرب داشته باشیم.

در اواخر هزاره اول میلادی مهمترین مراکز زندگی یهودیان اروپای غربی در فرانسه و اراضی راین بود.^۱ برخی از این جوامع احتمالاً در ایام حکومت رم تشکیل شده بود زیرا که در فاصله میان ویرانی اورشلیم و انحطاط امپراتوری رم، یهودیان در بسیاری از شهرهای بزرگ زیر سلطه این امپراطوری، مسکن گزیده بودند. این اجتماعات بعدها با رسیدن مهاجرین تازه از ایتالیا و افریقای شمالی تقویت گردید. از قرن نهم به این طرف اسنادی دایر بر وجود جوامع یهودی در سرتاسر فرانسه، از نورماندی تا پروانس و مدیترانه، در دست داریم.

یکی از این گروههای یهودی حتی از کانال مانش گذشت و در اوایل هجوم نورمانها در انگلستان استقرار یافت. ظاهراً این گروه را ویلیام فاتح به انگلستان دعوت کرده بود^۲ زیرا که او به پول و فعالیتهای تجاری آنان احتیاج داشت. سرگذشت این گروه را بارون بدینگونه خلاصه کرده است:

«آنها تدریجاً به صورت يك صنف «رباخواران سلطنتی» درآمدند که کار اصلی شان فراهم آوردن اعتبارات لازم برای امور سیاسی و اقتصادی بود. رباخواران پس از گرد آوردن ثروتهای گزاف از راه تحمیل بهره های فاحش پول، سرانجام مجبور شدند که آنچه خورده بودند بالا بیاورند. پولهای آنان به طرق مختلف توسط دولت تصرف شد. رفاه دیرپای بسیاری از خاندانهای یهودی، شکوه و جلوۀ خانه ها و جامه های آنان و نفوذی که در مشاغل دولتی داشتند، حتی صاحب نظران تجربه آموخته را از توجه به مخاطرات عمیق بی اعتنائی به خشم و نفرت روزافزون بدهکاران در طبقات

۱. در این حساب جهودان اسپانیا که طبقه ای جداگانه بشمار می آیند و در نهضتهای مهاجرت که مورد علاقه ماست شرکت نکرده اند منظور نشده اند.

۲. *De gestis regum Anglorum* از William of Malmesbury به نقل Baron، جلد چهارم صفحه ۲۷۷.

مختلف اجتماع و اتکاء انحصاری یهودیان به حمایت اربابان دولتی خود بازمی‌داشت... سروصدای عدم رضایت و بالا گرفتن کار به‌صورت شورشهای خشونت‌آمیز در ۹۰-۱۱۸۹، فاجعه نهائی تبعید یهودیان در ۱۲۹۰، را پیشگوئی می‌کرد. پیشرفت و رونق برق‌آسای جهودان در انگلستان و شکست و انحطاط سریعتر آنها که در مدت کوتاه ۲۲۵ سال انجام پذیرفت (۱۲۹۰-۱۰۶۶) شرایط لازم را برای شکل دادن به‌سرنوشت یهودیان غربی در دوران مهم نیمه اول هزاره دوم میلادی فراهم آورد.^۳

مثال انگلستان آموزنده است زیرا که مدارك مربوط به تاریخچه جوامع یهودی انگلستان در مقایسه با سایر جاهای اروپا وضع استثنائی دارد و بسیار کامل می‌باشد. نکته مهمی که از مطالعه وضع انگلستان می‌توان دریافت این است که نفوذ اجتماعی - اقتصادی یهودیان هیچ مناسبتی با تعداد اندك آنان نداشت. ظاهراً شمار یهودیان انگلستان پیش از رانده شدن آنها در ۱۲۹۰ هیچ‌گاه از ۲،۵۰۰ تن تجاوز نمی نمود.^۴ این گروه كوچك در قرون وسطی نقش مهمی را در اقتصاد انگلستان برعهده داشت، خیلی مهمتر از آنکه یهودیان لهستان با تعداد كثير خود در آن کشور داشتند و در عین حال یهودیان انگلستان از شبکه شهرکهای مانند لهستان، که صنعتگران خرده‌پا و پیشه‌وران و کارگران و سورچیان و مسافرخانه‌داران را از قشر پائین طبقه متوسط برای آنها فراهم می‌آورد، محروم بودند و ریشه‌ای در میان مردم نداشتند. در این مسأله اساسی، انگلستان انجوين[*] تحولات اروپای غربی را در خود خلاصه کرده بود. یهودیان فرانسه و آلمان نیز بر همان راه رفتند. موفقیت‌های شغلی آنان نامتناسب و نامعتدل بود. وضع در همه جا

۳. بارون، جلد چهارم ص ۶-۷۵.

۴. بنابه برآورد کلاسیک جوزف جیکوبز در *The Jews of Angevin England* بر مبنای مدارك مربوط به اسامی خانوادگی جهودان و اسناد دیگر. (به نقل بارون مجلد چهارم صفحه ۷۷).

به همان توالی حزن‌انگیز حوادث منجر گردید. این قصه وحشتناک همواره با ماه عسل آغاز می‌شد و با طلاق و خونریزی پایان می‌یافت. در ابتدای امر ناز جهودان را می‌کشیدند و امتیازات و مزایای خاصی به آنان داده می‌شد. اشخاص محترم، کیمیاگران درباری، همه از جهودان بودند زیرا که تنها آنان از این راز آگاه بودند که چگونه می‌توان چرخهای اقتصاد را بحرکت درآورد. سسیل روث^۵ می‌نویسد: «در قرون مظلمه، بازرگانی اروپای غربی بیشتر در دست جهودان بود. تجارت برده نیز از این حکم مستثنی نبود. در اسناد کارولنژی[*] جهود و بازرگان به صورت دو کلمه مترادف، به جای هم بکار می‌روند» اما با رشد طبقه بازرگانان محلی، جهودان بتدریج نه تنها از مشاغل پررونق‌تر بلکه حتی از انواع سنتی تجارت نیز محروم گشتند و در حقیقت تنها شغلی که برای آنان باقی ماند همان وام دادن در مقابل اخذ بهره بود «... ثروت آزاد کشور را جهودان می‌مکیدند ولی هر چند گاه یک بار مجبور می‌شدند که آنچه را که خورده‌اند به خزانه کشور بازگردانند...»^۷ شایلوک^۸ خیلی پیش از دوران شکسپیر ضرب‌المثل شده بود.

در آن دوران ماه عسل، در ۷۹۷ شارلمانی هیأتی تاریخی به منظور عقد معاهده دوستی به بغداد نزد هارون الرشید فرستاد[*]. در این هیأت یک یهودی به نام اسحق و دوتن از اشراف مسیحی عضویت داشتند. اما چون پایان تلخ این ماجرا فرا رسید فیلیپ زیبا^۹ در ۱۳۰۶ همه جهودان را از فرانسه بیرون ریخت. هر چند که بعدها عده‌ای از آنان اجازه بازگشت به آن کشور را پیدا کردند ولی از تعقیب و آزار مصون نماندند چنانکه در پایان همان قرن، جامعه یهودی فرانسه تقریباً نابود شده بود^{۱۰}.

5. Cecil Roth

۶. سسیل روث (۱۹۷۳).

۷. سسیل روث مأخذ پیشگفته.

۸. Shylock قهرمان مشهور نمایشنامه تاجر ولیزی.

9. Phillip Le Bel.

۱۰. جامعه امروزی یهودیان در فرانسه و انگلستان توسط گروهی که در قرون شانزدهم و هفدهم از چنگ انگلیسیون اسپانیا گریخته بودند تشکیل شده است.

- ۲ -

اگر به تاریخ یهود در آلمان مراجعه کنیم نخستین نکته‌ای که توجه ما را بخود جلب می‌کند این است که «هیچ تاریخ تحقیقی جامعی از یهودیت آلمان در دست نداریم... جرمنیکا جودائیکا»^{۱۱} به لحاظ ارجاع به مأخذ تاریخی کتاب خوبی است و تا ۱۲۳۸ احوال تكتك جوامع را روشن می‌سازد^{۱۲} البته این روشنائی بقدر کافی قوی نیست ولی به هر حال کیفیت پخش جوامع غربی یهود را در آلمان در دوران خطیری که مهاجرت یهودیان خزر به لهستان به اوج خود نزدیک می‌گشت، نشان می‌دهد.

یکی از کمترین اسناد مربوط به این جوامع در آلمان از کالونیموس^{۱۳} نامی یاد می‌کند که در ۹۰۶ با خویشاوندان خود از لوکا^{۱۴} در ایتالیا به ماینس^{۱۵} مهاجرت کرده است. تقریباً در همان ایام سخن از یهودیان در اسپیرز^{۱۶} و ورمس^{۱۷} و کمی دیرتر در جاهای دیگر مانند ترهوس^{۱۸} و متز^{۱۹} و استراسبورگ و کلنی می‌رود که جمله در باریکه کوچکی از الزاس در امتداد دره راین واقع می‌باشند. جهانگرد یهودی بنیامن تطلی (فصل ۲ بخش ۸ دیده شود) این منطقه را در اواسط قرن دوازدهم دیده و چنین نوشته است: «در این بلاد بسیاری از اسرائیلیان هستند؛ مردمانی خردمند و توانگر^{۲۰}» اما این «بسیاری» در واقع چقدر بوده است؟ تعدادی اندک، چنانکه خواهیم دید.

پیش‌تر، یعنی تقریباً در سالهای ۱۰۳۰-۹۶۰ در ماینس کسی به نام ربی گرشوم بن یهودا^{۲۱} زندگی می‌کرده است که به لحاظ علم و فضل «نور دیسپوره^{۲۲}» لقب یافته بود و ریاست روحانی جامعه یهودی

11. *Germanica Judaica*.

۱۲. بارون، جلد چهارم ص ۲۷۱.

13. Kalonymous. 14. Lucca. 15. Mayence. 16. Spires.

17. Worms. 18. Trèves. 19. Metz.

۲۰. همان مأخذ ص ۷۳.

21. Gershom Ben Yehuda. 22. *Light of Diaspora*.

فرانسه و راین آلمان را برعهده داشت. در حوالی سال ۱۰۲۰ گرشوم شورائی از حاخامها در ورمس تشکیل داد که فرمانهای چندی صادر کرد. از جمله آنها فرمانی دایر بر تحریم تعدد زوجات بود (که به هر حال از مدتها پیش متروک شده بود). این فرمانها ضمیمه‌ای نیز داشتند مشعر بر اینکه در مواقع ضرورت هر حکمی را به موجب تصمیم «مجمعی صد نفره از نمایندگان کشورهای بورگندی، نورماندی، فرانسه و شهرهای ماینس، اسپیرز و ورمس» می‌توان لغو کرد. در اسناد مذهبی دیگری نیز که مربوط به همان زمان است تنها از همین سه شهر نام برده شده و می‌توان چنین نتیجه گرفت که جوامع دیگر یهودی در اراضی راین در اوایل قرن یازدهم هنوز چیز قابل ذکری بشمار نمی‌آمدند^{۲۳}.

در اواخر همان قرن، جوامع یهودی آلمان در جریان غوغای عوام که همگام با جنگ اول صلیبی مورخ ۱۰۹۶ بوقوع پیوست بزحمت از نابودی تام و تمام خلاص یافت. ف. بارکر^{۲۴} روحیه يك جنگجوی صلیبی را با بیانی پرقوت که کمتر در صفحات انسیکلوپدی بریتانیکا دیده می‌شود وصف کرده است^{۲۵}:

«او ممکن بود همه را بکشد تا آنگاه که تا قوزک پا

در خون فرورود و آنگاه شب‌هنگام بزانو درافتد و از شوق

در درگاه حق تعالی بگریه درآید. مگر نه سرخی او از خونی

بود که از گردش چرخشت پروردگار جاری می‌شد؟»

یهودیان سرزمین راین در این چرخشت گیر کردند که تقریباً

همه‌شان را چندان فشرد تا قالب تهی کردند. از طرف دیگر خود

یهودیان نیز در نوعی دیگر از جنون عام گرفتار آمدند و آن عطش

بیمارگونه‌ای از برای شهادت بود. بنا به روایت تاریخ‌نویس عبری

به نام سلیحان بار سیمون، که قول او معمولاً معتبر شناخته می‌شود^{۲۶}،

23. Kutschera p. 233.

24. F. Barker.

۲۵. مقاله Crusades در چهاردهمین چاپ جلد ششم ص ۷۷۲.

۲۶. بارون، جلد چهارم ص ۹۷.

یهودیان ماینس در غوغای عوام گرفتار آمدند و بین مرگ یا قبول تعمید مخیر گشتند و آنان با تصمیم بر خودکشی دسته‌جمعی خود را سرمشق دیگران قرار دادند.^{۲۷}

«با تقلید دسته‌جمعی از آمادگی ابراهیم در قربانی کردن اسحق، پدران فرزندان خود را و شوهران زنان خود را ذبح کردند. این اعمال ناگفتنی وحشتناک و دلیرانه را به صورت آئین مذهبی قربانی با کاردهای ویژه تیز شده مطابق احکام شرع یهود، انجام می‌دادند. در بسیاری مواقع، مراجع بزرگ مذهبی که برای قربانی دسته‌جمعی نظارت می‌کردند آخرین افرادی بودند که به‌دست خود خویشتن را می‌کشتند... در این جنون عام که با شور و لمهیب شهادت تقدیس یافته و وعده حتمی بهشت و ثوابات اخروی در برابرش قرار داشت تنها يك چیز مهم بود و آن اینکه انسان پیش از مرگ در دست دشمنان ناپکار نیفتد و در پنبست دو راهه قتل و قبول مسیحیت گیر نکند.»

حال توجه خود را از خونهای لخته شده به‌آمار معطوف داریم و بکوشیم تا تقریبی از بزرگی جوامع یهودی آلمان بدست آوریم: منابع عبری از ۸۰۰ قربانی (ذبح یا خودکشی) در ورمس و ۹۰۰ تا ۱،۲۰۰ قربانی در ماینس سخن می‌گویند. البته بسیاری هم بودند که غسل تعمید را بر مرگ ترجیح داده، به مسیحیت گرویدند. منابع ما تعداد یهودیانی را که جان بدر برده‌اند مشخص نمی‌کنند و نیز نمی‌توان مطمئن بود که این منابع در شماره شهیدان گزافگوئی نکرده باشند. بارون از محاسبات خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «کل جمعیت هر يك از جوامع یهودی بزحمت از تعدادی که تنها برای کشتگان ذکر کرده‌اند تجاوز می‌نموده است»^{۲۸} بنابراین کسانی که در ورمس یا ماینس زنده جان بدر بردند بیش از چند صد تن نبودند

۲۷. همان مأخذ ص ۱۰۴.

۲۸. همان مأخذ ص ۱۰۵ یادداشت ۲۹۲.

و این دو شهر (و در درجهٔ سوم اسپیرز) تنها مراکز یهودی‌نشین مهمی بودند که پیشتر نامشان در فرمان ربی گرشوم ذکر شده بود.

بدینگونه درمی‌یابیم که جامعهٔ یهودی در سرزمین آلمان حتی پیش از جنگ اول صلیبی به لحاظ تعداد اندک بود و از همین تعداد اندک هم پس از آنکه از «چرخشت پروردگار» گذر کردند، کاسته شد. در شرق راین، در آلمان مرکزی و شمالی، نه در آن روزگار و نه تا مدتها پس از آن، هیچ جامعهٔ یهودی اصلاً وجود نداشت. اینکه مورخین یهودی از قدیم چنین تصور می‌کرده‌اند که جنگ صلیبی ۱۰۹۶ تمام یهودیان آلمان را جارو کرد و موجب مهاجرت دسته‌جمعی آنان به لهستان گردید افسانه‌ای بیش نیست؛ و به تعبیر دیگر فرضیه‌ای است موقت، که اختراع آن بدین سبب بوده است که از تاریخ خزران چیزی نمی‌دانسته‌اند و بنابراین راه دیگری نداشته‌اند تا بتوانند تمرکز یکباره و بی‌سابقهٔ یهودیان را در اروپای شرقی - که معلوم نبود از کجا آمده‌اند - توجیه کنند. و حال آنکه در هیچ یک از منابع آن روزگار، حتی یک بار سخن از مهاجرت دسته‌های بزرگ و یا کوچک یهودی از سرزمین راین به نواحی شرقی داخل آلمان نمی‌رود تا چه رسد به مهاجرت دور و دراز آنان تا لهستان.

سیمون دوبنو یکی از مورخان مکتب قدیم می‌گوید: «جنگ صلیبی اول که جماعات مسیحی را به سوی آسیا در مشرق بحرکت درآورد در همان حال جماعات یهودی را نیز به سوی اروپای شرقی راند».^{۲۹} ولی همین نویسنده چند سطر پائینتر اعتراف می‌کند که: «در بارهٔ چگونگی این مهاجرت که به لحاظ تاریخ یهود آن همه اهمیت دارد هیچ‌گونه اطلاع دست اول در اختیار نداریم»^{۳۰} در مقابل باید گفت اطلاعات فراوانی دربارهٔ جوامع یهودی که در معرض صدمات جنگ اول و جنگ‌های دیگر صلیبی واقع شدند در دست داریم و می‌دانیم که برخی از آنان خودکشی کردند و برخی دیگر در صدد مقاومت

29. Simon Dubnov (1926) p. 427.

برآمدند و بطرزی فجیع کشته شدند و آنانکه جان سالم بدر بردند طالع میمون خود را مرهون این حقیقت بودند که در دوران آشوب به دژ مستحکم کشیشی یا کوتوالی پناهنده گشته بودند. چه که اینان دستکم به لحاظ نظری مسؤولیت حمایت قانونی جهودان را برعهده داشتند. اما بسا اتفاق می افتاد که این پناهندگی نیز مفید نمی افتاد و نمی توانست مانع کشتار پناهندگان گردد. به هر حال کسانی که سلامت از معرکه می جستند، پس از عبور دسته های صلیبی، به مساکن غارت زده و کنیسه های خود باز می گشتند تا زندگی تازه ای را آغاز کنند.

این ماجرا مکرراً در تواریخ بچشم می خورد: در تروس^{۳۱}، در متز و در سایر جاها. ماجرائی که تا هنگام بروز جنگ دوم صلیبی و جریانات بعدی به صورت رسم و عادت درآمد بود: «در شروع تبلیغاتی که برای هر جنگ صلیبی تازه انجام می گرفت بسیاری از یهودیان ماینس، ورمس، اسپیرز، استراسبورگ، ورزبرگ^{۳۲} و شهرهای دیگر به قلعه های مجاور می گریختند و کتابها و اموال گرانبهای خود را نزد دوستان همشهری خود به امانت می گذاشتند^{۳۳}» یکی از منابع عمده این اطلاعات «کتاب تذکره^{۳۴}» از افرائیم بار یعقوب^{۳۵} است که خود در سیزده سالگی در زمره فراریان دیگر از شهرک یهودی به قلعه ولکن برگ^{۳۶} گریخته بود^{۳۷}. سلیمان بار سیمون^{۳۸} روایت می کند که در جریان جنگ دوم صلیبی، جهودانی که از ماینس جان بدر برده بودند به اسپیرز پناهنده شدند و پس از آنکه به زادگاه خود بازگشتند کنیسه تازه ای بنا کردند^{۳۹}. این است اطلاعات اساسی

31. Trèves. 32. Würzburg.

۳۳. بارون، جلد چهارم ص ۱۲۹.

34. Book of Remembrance. 35. Ephraim Bar Jacob.

36. Wolkenburg.

۳۷. همان مأخذ ص ۱۱۹.

38. Solomon Bar Simon.

۳۹. همان مأخذ ص ۱۱۶.

مندرج در تواریخ، و باز هم تکرار می‌کنیم که حتی کلمه‌ای دربارهٔ مهاجرت یهودان در مسیر آلمان شرقی وجود ندارد. آلمان شرقی به گفتهٔ مایسس هنوز «سرزمینی خالی از یهود^{۴۰}» بود و تا چند قرن دیگر نیز به همین صورت باقی ماند^{۴۱}.

- ۳ -

قرن سیزدهم يك دوران بهبود نسبی بود. ما برای نخستین بار از وجود یهودیان در نواحی مجاور سرزمین راین اخباری می‌شنویم: در پالاتینیت^{۴۲} در سال ۱۲۲۵، فرایبورگ^{۴۳} در ۱۲۳۰، اولم^{۴۴} در ۱۲۴۳، هایدلبرگ^{۴۵} در ۱۲۵۵، و غیره^{۴۶}. ولی این مهلت کوتاهی بیش نبود، زیرا که قرن چهاردهم بدبختیهای دیگری برای یهودیان فرانسه و آلمان به همراه آورد.

اولین مصیبت عبارت بود از بیرون رانده شدن همهٔ یهودیان از املاک سلطنتی فیلیپ زیبا. فرانسه از يك بحران اقتصادی رنج می برد و بر سبیل معمول، این بحران اقتصادی با کاهش ارزش پول و ناراحتیهای اجتماعی توأم بود. فیلیپ می‌کوشید که این بیماری را با روش مألوف اعمال فشار بر یهودیان درمان بخشد و آنان را مجبور به پرداخت صد هزار لیور در سال ۱۲۹۲ و دویست و پانزده هزار لیور در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۵ کرد. آنگاه برای بهبود وضع مالی نابسامان دست به تصمیم تند دیگری زد. در ۲۱ ژوئن ۱۳۰۶ دستوری سری صادر کرد که کلیهٔ یهودیان کشور را در روز معینی بازداشت و بعد از مصادرهٔ اموال از کشور اخراج کنند. این دستور در ۲۲ ژوئیه به موقع اجرا گذاشته شد و همهٔ یهودیان را در طی چند هفته از کشور بیرون ریختند. فراریان به نواحی دیگری در فرانسه، خارج از قلمرو املاک سلطنتی، مهاجرت کردند مانند پروانس^{۴۷}،

40. Judenrein.

41. Mises (1424) p. 275.

42. Palatinate.

43. Freiburg.

44. Ulm.

45. Heidelberg.

۴۶. همان مأخذ ص ۲۷۴-۵.

47. Provence.

بورگندی^{۴۸}، اکیتن^{۴۹} و برخی املاک فتودالی دیگر. ولی به گفته مایسس «هیچ‌گونه مدرک تاریخی در دست نداریم که نشان دهد که تعداد یهودیان آلمان در نتیجه گرفتاری جامعه یهودیان فرانسه، در این دوران که جامعه مزبور با استیصال حتمی مواجه شده بود، افزایش یافته باشد^{۵۰}». و هیچ مورخی هرگز چنین نظری نداده است که یهودیان فرانسه، چه در آن زمان و چه در زمان دیگری، به طور دسته‌جمعی از آلمان گذر کرده و به لهستان رفته باشند.

در دوران سلطنت اخلاف فیلیپ در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۳۰ اقداماتی برای بازگشت دادن برخی از یهودیان انجام گرفت ولی مصیبتی که وارد شده بود طوری نبود که با این کارها جبران شود و نیز این کارها از تجدید فشار و آزار عمومی علیه جهودان جلوگیری ننمود. در پایان قرن چهاردهم، فرانسه نیز مانند انگلستان به سرزمینی تهی از جهود تبدیل شده بود.

- ۴ -

مصیبت دوم در این قرن فاجعه بار بروز موت‌اسود (طاعون) بود که در سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ يك سوم مردم اروپا را بکشتن داد. تلفات طاعون در برخی از نواحی حتی به دو سوم جمعیت بالغ شد. طاعون از آسیای خاوری برخاسته و از راه ترکستان به اروپا رسیده بود. اینکه چگونه جلو این بیماری را باز گذاشتند و آن بیماری با مردم اروپا چه کرد داستانی است که نمایشگر حماقت آدمیزاد می‌باشد. یکی از سران تاتار به نام جانی بیگ^{۵۱} در ۱۳۴۷، شهر کفا^{۵۲} (فتودسیا^{۵۳} امروزی) را در کریمه بمحاصره گرفته بود. این شهر در آن روزگار یکی از بنادر بازرگانی جنوائیها بشمار می‌آمد. بیماری در میان سپاهیان جانی بیگ شیوع داشت. او نعلش برخی از قربانیان بیماری

48. Burgundy. 49. Aquitaine.

۵۰. همان مأخذ ص ۲۷۳.

51. Kaffa. 52. Feodecia.

را با متجنیق به درون شهر پرتاب کرد و بدین گونه سکنه شهر در معرض سرایت و آلودگی قرار گرفتند. کشتیهای جنوائی نیز موشها و کیکههای آلوده را به سوی غرب و بنادر مدیترانه انتقال دادند و بیماری از آنجا به داخل اروپا راه یافت.

قرار نبود که میکرب طاعون *Pasteurella pestis* فرقی در میان گروههای مختلف قائل شود ولی با این همه یهودیان را مورد لطف خاص خود قرار داد. آنها که پیشتر به ربودن و کشتن کودکان مسیحی متهم می شدند اکنون در معرض اتهام دیگری نیز قرار گرفتند: گفته شد که یهودیان چاههای آب را مسموم می کنند تا موت اسود را در جهان بپراکنند. داستان حتی سریعتر از خود موشهای طاعونی در اطراف واکناف شایع گشت و نتیجه آن به آتش کشانیده شدن گروه گروه یهودیان در سرتاسر اروپا بود. يك بار دیگر خودکشی از طریق ذبح همدیگر، تنها تدبیری بود که یهودیان به طور دسته جمعی در پیش گرفتند تا زنده زنده در آتش افکنده نشوند.

جمعیت اروپای غربی که قسمت اعظم آن بهلاکت رسیده بود تا قرن شانزدهم نتوانست دوباره به سطح پیش از طاعون باز گردد. اما یهودیان که از دوجانب، هم به وسیله موشها و هم به وسیله آدمها، در معرض تلف قرار گرفته بودند جز اندکی جان سلامت نبردند و چنانکه کوچرا ۵۲۱ گفته است:

«مردمی که در زیر ضربات بیرحمانه سرنوشت قرار گرفته بودند دست به انتقامجویی از یهودیان زدند و با آتش و شمشیر به جان بقیة السیف طاعون افتادند چنانکه چون بیماری فروکش کرد در واقع، بنا به روایت مورخان آن زمان، دیگر هیچ یهودی در آلمان باقی نمانده بود. چنین استنباط می شود که در خود آلمان، یهودیان از رفاه بی نصیب بودند و هرگز نتوانستند جوامعی بزرگ و پرجمعیت بوجود آورند. در چنین اوضاع و احوالی چگونه ممکن

بود که جهودان آلمان جوامع انبوه یهود را در لهستان پایه‌گذاری کنند؟ تعداد یهودیان لهستان در حال حاضر (یعنی در ۱۹۰۹)، در برابر جمعیت یهودیان آلمان، به نسبت ده بریک است. در حقیقت فهم این مطلب بسیار دشوار می باشد که چگونه چنین فکری مطرح گردیده و یهودیان اروپای شرقی را مجموعه‌ای از مهاجران غرب و بویژه آلمان تلقی کرده‌اند؟»

مع ذلك، مرگ سیاه در نظر مورخین بعد از جنگ اول صلیبی، بزرگترین عامل ایجاد یهودیان شرقی بشمار آمده است و درست همچنانکه در مورد جنگهای صلیبی گفتیم در این مورد هم هیچ گونه مدرکی که حاکی از مهاجرت خیالی یهودیان باشد در دست نداریم، بلکه قراین برخلاف آن دلالت دارد و نشان می‌دهد که تنها امید یهودیان برای زنده ماندن در مقابله با این خطر همان روش تجمع بایکدیگر و پناهنده شدن به استحکامات یا نقاط دیگری در حول و حوش خود بود که محیط آن کمتر خصومت‌آمیز باشد. روشی که در مقابله با مخاطرات حاصل از جنگ صلیبی نیز در پیش می‌گرفتند. مایسس تنها یک مورد در جریان شیوع طاعون، از مهاجرت سخن می‌گوید بدین گونه که یهودیان اسپیرز از شکنجه و آزار گریختند و به هایدلبرگ (یعنی ده میل دورتر) پناهنده گشتند.

پس از استیصال کلی جوامع کهن یهودی در فرانسه و آلمان به دنبال طاعون مدت دو قرن اروپای غربی از یهودیان خالی ماند و فقط چند مجتمع یهودی به زندگی گیاه‌وار خود ادامه داد. در این میان اسپانیا، استثنائی بشمار می‌آید. اما یهودیانی که جوامع جهود امروزی انگلستان و فرانسه و هلند را در قرون شانزدهم و هفدهم بنیاد نهادند از جنسی بکلی دیگر بودند. اینها یهودیانی بودند که پس از هزار سال زندگی در اسپانیا مجبور به فرار از آن کشور شده بودند. تاریخ

این یهودیان - که سفاردیم ۵۵ نامیده می‌شود - یعنی تاریخ یهودیان امروزه اروپا خارج از زمینه بحث این کتاب است. می‌توان با اطمینان خاطر چنین نتیجه گرفت که تصور سنتی خروج دسته‌جمعی یهودیان غربی از اراضی راین و مهاجرت آنها به لهستان که مستلزم عبور از عرصه خصومت‌بار و خالی از یهود آلمان بود به لحاظ تاریخی تصویری استوار و موجه نمی‌باشد. با توجه به تعداد اندک یهودیان سرزمین راین، و کراهت آنان نسبت به ترك دره راین و مهاجرت به سوی شرق، و همچنین با توجه به رفتار یکنواخت آنان در برابر مصیبت‌ها، و نبودن هیچ روایتی در تواریخ آن زمان که حاکی از چنین مهاجرتی باشد این تصور با واقعیات ناسازگار می‌نماید. دلایل دیگری نیز در تأیید این مدعا از طرف زبان‌شناسان اقامه گردیده است که در فصل هفتم مورد بحث قرار خواهد گرفت.



خطوط متقاطع

— ۱ —

بنابه دلایلی که در فصول گذشته آوردیم بآسانی می‌توان دریافت که چرا مورخان لهستانی — که بالاخره بیش از دیگران با منابع مربوط به این بحث آشنا می‌باشند — موافقت دارند که «در بدایت احوال، قسمت اعظم جمعیت یهودی، از کشور خزران نشأت گرفته است»^۱ ممکن است حتی انسان به مبالغه در این باب کشانده شود و مانند کوچرا دعوی کند که یهودیان شرقی، صد در صد، از تبار خزری می‌باشند. چنین دعویی در صورتی روا بود که در جستجوی اصل و نسب جمہودان، سروکاری جز با جامعه بد عاقبت یهودیان فرانسه و راین نمی‌داشتیم؛ اما در اواخر قرون وسطی، با پیدایش و برافتادن پایگاه‌های یهودی در سرتاسر قلمرو سلطنت سابق اتریش — هنگری و بالکان برپیچیدگی مطلب افزوده گشت. نه تنها وین و پراگ دارای جمعیت معتنا بهی یهودی بودند بلکه در کارینتیا^۲، اقلا پنج محل به نام «یهودیه» «Judendorf» می‌شناسیم. در کوهستان استیریا^۳ نیز قلعه‌های یهودی‌نشین «Judenburg» و آبادی‌های یهودی‌نشین «Judenstadt» دیگر وجود داشته است. پیش از پایان قرن پانزدهم یهودیان از هردو ناحیه بالا رانده شدند و به ایتالیا و لهستان و مجارستان رفتند ولی باید پرسید که اصل آنان از کجا بوده است؟ مسلماً نه از غرب. چنانکه مایسس در بررسی این جوامع پراکنده

۱. وتولانی، همان مأخذ.

2. Carinthia.

3. Styria.

می‌گوید:

«در طول قرون میانه در شرق با يك سلسله مجامع یهودی مواجه می‌شویم که از باواریا تا ایران و قفقاز و آسیای صغیر و بیزانس ادامه می‌یابد (ولی) در مغرب باواریا، در تمام طول آلمان، خلای وجود دارد... درست نمی‌دانیم که این مهاجرین یهودی چگونه به نواحی آلپ آمده بودند ولی بی‌هیچ شك می‌توان گفت که سه انبار بزرگ یهودان یعنی ایتالیا و بیزانس و ایران از زمان باستان در این باره نقش مهمی داشته‌اند.^۴»

در این فهرست نامی از خزران دیده نمی‌شود و حال آنکه این کشور، چنانکه پیشتر گفته‌ایم، به‌عنوان مأوی و منزل، از طرف یهودیانی که از سرزمینهای بیزانس و خلافت اسلامی مهاجرت می‌کردند مورد استفاده قرار می‌گرفت. مایسس به‌خاطر رد و ابطال افسانه‌ای که اصل و تبار یهودیان شرقی را به سرزمین راین می‌رساند اعتبار فراوانی بدست آورد. لیکن او نیز از تاریخ خزر چیز زیادی نمی‌دانست و از اهمیت آن از نظر جمعیت‌شناسی غافل بود. با اینهمه شاید حق داشت که در بحث از منابع مهاجرت یهودیان اتریش، از ایتالیا نیز نام می‌برد. ایتالیا نه تنها از زمان امپراتوری رم تقریباً مالا مال از یهود بود بلکه، مانند خزران، بعدها هم عده‌ای از مهاجرین بیزانسی را در خود جای داد. بنابراین شاید بتوان گفت که جزء ناچیزی از یهودیان اصلی سامی نژاد از این طریق در میان یهودیان اروپای شرقی راه یافته‌اند لیکن همانطور که گفتیم این فقط جزء ناچیزی می‌توانست باشد زیرا که هیچ اثری در تاریخ، از مهاجرت عمده یهودیان ایتالیا به اتریش، مشهود نیست و حال آنکه مدارك زیادی از عکس این جریان در دست داریم که نشان می‌دهد یهودیان اتریش پس از آنکه در اواخر قرن پانزدهم از نواحی آلپ رانده شدند به ایتالیا روی آوردند. البته این گونه جزئیات از روشنائی تصویر می‌کاهد و انسان دلش می‌خواهد که ای‌کاش یهودیان سوار بر

عرشه يك كشتی اشرافی به لهستان می‌رفتند و تمام بایگانی آن را هم رفته و شسته نگاه می‌داشتند.

با وجود این، خطوط کلی جریان مهاجرت را می‌توان بخوبی تشخیص داد. مجتمعات آلپ به اغلب احتمال شاخه‌های غربی جریان کلی مهاجرت خزران به سوی لهستان بوده‌اند. این مهاجرت‌ها چندین قرن طول کشید و مهاجرین راه‌های مختلفی را - راه اوکراین، نواحی اسلاو شمال هنگری و شاید هم راه بالکان - در پیش گرفتند. در یکی از افسانه‌های رومانی سخن از تهاجم سپاهیان یهودی به کشور مزبور می‌رود که ظاهراً در تاریخ نامعلومی رخ داده است.^۵

- ۲ -

افسانه عجیب دیگری نیز هست که به تاریخ یهود اتریش ارتباط دارد. این افسانه را مورخان مسیحی در قرون میانه نقل کرده، مورخان بعدی هم حتی تا اوایل قرن هجدهم - با لحنی جدی آن را بازگو نموده‌اند. افسانه چنین می‌گوید که در روزگاران پیش از مسیحیت در ایالت‌های اتریش امیرانی یهودی حکومت می‌رانده‌اند. «تاریخ اتریش» که کشیشی از اهالی وین به روزگار فرمانروائی آلبرت سوم (۹۵-۱۳۵۰) آن را گرد آورده است فهرستی بالغ بر بیست و دو تن از این شهریان یهودی را بدست می‌دهد که یکی از پس دیگری به حکومت رسیده‌اند. این فهرست نه تنها مشتمل بر اسامی آن شهریان است بلکه طول مدت حکومت و محل دفن هریک از آنها را هم مشخص می‌سازد. برخی از این نام‌ها بروشنی دارای آهنگ اورال - آلتائی است. مثلاً سنان^۶ ۴۵ سال حکومت کرده و در استوبنتور^۷ در وین به خاک سپرده شده است. زیپان^۸ ۴۳ سال حکومت کرده و گور او در تولن^۹ است و از این قبیل. در این فهرست نام‌هایی مانند لپتون^{۱۰}، معلون^{۱۱}، رپتان^{۱۲}، رابون^{۱۳}،

۵. دائرة المعارف یهودی جلد دهم ص ۵۱۲.

6. Sennan.	7. Stubentor.	8. Zippan.	9. Tulln.
10. Lapton.	11. Ma'alón.	12. Raptan.	13. Rabon.

افرا ۱۴ و سامک ۱۵ نیز بچشم می‌خورد. پس از این شهریاران یهودی، پنج‌تن از امرای دیگر به حکومت رسیده‌اند که آنها بت‌پرست بوده‌اند و آنگاه سلسله حکام مسیحی آغاز می‌شود. این افسانه را با تغییراتی هنریکوس گوندلفینگوس ۱۶ (۱۴۷۴) و دیگران، در کتابهایی که به زبان لاتینی درباره تاریخ اتریش نوشته‌اند تکرار کرده‌اند و آخرین آنها انسلموس شرام ۱۷ (۱۷۰۲) در کتاب *Flores Chronicorum Austriac* بوده که ظاهراً هنوز به صحت آن اعتقاد داشته است ۱۸.

این قصه عجیب از کجا پیدا شده است؟ بگذارید از مایسس بشنویم: «خود این واقعیت که قصه‌ای چنان در میان آمده و طی چندین قرن سرسختانه برجای مانده است نشان می‌دهد که در عمق شعور ملی اتریش باستان، خاطره محوی از حضور یهودیها در حوزه علیای دانوب در روزگاران گذشته، وجود داشته است. کی می‌تواند بگوید که امتداد امواج برخاسته از قلمرو خزران در اروپای خاوری به کوهپایه‌های آلپ نرسیده است؟ این نکته می‌تواند روشن گرداند که رنگ و بوی تورانی نامهای آن شهریاران از کجاست. داستان‌پردازیهای مورخان قرون وسطائی تنها در صورتی می‌توانست در میان توده مردم انعکاس داشته باشد که به نوعی تذکار دسته‌جمعی، هرچند مبهم، متکی باشد ۱۹.» همانگونه که گفته‌ایم مایسس بیشتر متمایل است که سهم خزران را در تاریخ یهود دست‌کم بگیرد. با وجود این، وی تنها فرضیه معقولی را در این باب پیش کشیده است که می‌تواند بیانگر اصل این قصه کهن باشد. شاید هم بتوان کمی صریح‌تر در این باره سخن گفت. بیش از يك و نیم قرن یعنی تا سال ۹۵۵ کشور اتریش، تا رودخانه انس ۲۰ در غرب آن، زیر سلطه هنگری قرار داشت. مجارها به کشور تازه خود در ۸۹۶ رسیده بودند و قبایل کبر - خزر در میان آنان نفوذی بسزا داشتند. در

14. Effra. 15. Sameck. 16. Henricus Gundelfingus.

17. Anselmus Schram.

۱۸. به نقل مایسس ص ۲۷۹.

۱۹. همان مأخذ از مایسس.

20. Enns.

آن زمان هنگریها هنوز به مسیحیت نگرویده بودند. (این امر يك قرن بعد یعنی در سال ۱۰۵۰ اتفاق افتاد) بنابراین یهودیت خزران تنها کیش یکتاپرستی بود که هنگریها در آن زمان با آن آشنائی داشتند. شاید يك یا چندتن از رؤسای قبایل هم پیرو این کیش بوده‌اند. بیاد داریم که مورخ بیزانسی به نام یوهان سیناموس^{۲۱} از جنگاوران یهودی که در سپاه هنگری بودند سخن می‌گوید^{۲۲}. بنابراین شاید این قصه را مایه و پایه‌ای بوده است. بویژه باید بیادآورد که هنگریها در آن روزگار هنوز در دوران تاخت و تازهای وحشیانه خود بوده و بلای اروپا محسوب می‌شده‌اند. زندگی در قلمرو آنان تجربه دردناکی بود که اتریشیها باسانی آن را فراموش نمی‌کردند. و این تعبیری است که بخوبی با اوضاع و احوال سازگار می‌نماید.

- ۳ -

دلایل دیگری برخلاف این فرض که یهودیان شرقی از تبار فرانسوی و راینی بوده‌اند از ساخت زبان ییدیش^{۲۳}، زبان توده‌های یهودی، بدست می‌آید. میلیونها یهودی پیش از قتل‌عام بدان زبان سخن می‌گفتند و هم اینک بازماندگان آنان، در اقلیتهای سنت‌پرست اتحاد شوروی و ایالات متحد امریکا، آن زبان را حفظ کرده‌اند.

ییدیش معجون غربی است که از اختلاط زبان عبری و آلمانی قرون وسطائی و سایر عناصر اسلاوی و غیره پیدا شده و به خط عبری نوشته می‌شود. امروزه که زبان ییدیش در شرف نابودی قرار گرفته در امریکا و اسرائیل پژوهشهای آکادمیک روی آن انجام می‌شود و لسی زبان‌شناسان غربی، حتی تا اوایل قرن بیستم آن را یکی از لهجه‌های پرت تلفتی می‌کردند و درخور بررسی نمی‌دانستند. چنانکه ه. اسمیت^{۲۴} گفته است: «محققین توجه چندانی به زبان ییدیش نشان نداده‌اند. گذشته از چند مقاله که در مجله‌های مختلف نشر گردیده، نخستین کار برآستی

21. John Cinnamus.

۲۲. بخش ۲ از فصل پنجم دیده شود.

23. Yiddish. 24. H. Smith.

علمی در این باب کتاب مایسس به نام «صرف و نحو تاریخی»^{۲۵} بود که در ۱۹۲۴ انتشار یافت. جالب توجه است که آخرین چاپ صرف و نحو تاریخی استاندارد آلمانی (که زبان آلمانی را از دیدگاه لهجه‌های آن بررسی می‌کند) دوازده سطر بیشتر دربارهٔ ییدیش ندارد^{۲۶}.

در نخستین نگاه، وجود مقدار زیادی لغات آلمانی در زبان ییدیش با تن اصلی ما در خصوص تبار یهودیان شرقی ناسازگار می‌نماید ولی نشان خواهیم داد که مطلب از این قرار نیست و عکس آن درست است. منتها این استدلال شامل چند مرحله خواهد بود. در مرحلهٔ اول باید ببینیم که این کدامیک از لهجه‌های محلی آلمانی بوده که لغات خود را به ییدیش وام داده است. بنظر نمی‌رسد که کسی پیش از مایسس به این مسأله توجهی جدی کرده باشد و این افتخار از آن اوست که پاسخی قطعی برای این مسأله ارائه کرده است. مایسس بر اساس مطالعهٔ لغات، فونتیک و ترکیبات ییدیش و مقایسهٔ آن با لهجه‌های مهم آلمانی در قرون وسطی می‌گوید:

«هیچ چیز از زبانهای آلمانی مربوط به قسمتهای مجاور فرانسه در زبان ییدیش یافت نمی‌شود. حتی يك کلمه از مجموع لغات ویژهٔ مربوط به اصل موزل - فرانک که توسط جی. ا. بالاس^{۲۷} گردآوری شده (Beitrage Zur Kenntnis der Trierischen Volkssprache 1903, 28ff در لغتنامهٔ ییدیش راه پیدا نکرده است. حتی بخشهای مرکزی‌تر آلمان غربی در اطراف فرانکفورت چیزی به زبان ییدیش نداده است^{۲۸}... در بحث از اصل زبان ییدیش، آلمان غربی را یکسره باید کنار گذاشت^{۲۹}... آیا ممکن است نظریهٔ مورد قبول عام مبنی براین که جهودان آلمانی در روزگاران گذشته از فرانسه و از طریق راین، مهاجرت کرده‌اند بی‌پایه و خطا باشد؟

25. Historical Grammar.

26. Smith, Proc. V. pp. 65f.

27. G. A. Ballas.

۲۸. مایسس، ص ۲۱۱

۲۹. همانجا ص ۲۶۹.

تاریخ یهودیان آلمانی و یهودیت اشکنازی^{۳۰}، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. در بسیاری از موارد بررسیهای زبانشناسی می‌تواند اشتباهات تاریخ را تصحیح کند. نظریه متداول مبنی بر مهاجرت یهودان اشکنازی از فرانسه در زمره آن دسته از اشتباهات تاریخی است که هنوز چشم‌پراه تصحیح می‌باشد^{۳۱}.

آنگاه مؤلف از جمله مثالها برای غلطهای تاریخی مسأله کولیها^{۳۲} را یاد می‌کند که گمان می‌رفت از مصر آمده باشند تا زبانشناسان نشان دادند که از هندوستان آمده‌اند^{۳۳}.

بعد از روشن کردن این نکته که لغات آلمانی ییدیش از ناحیه غرب نیامده است، مایسس بحث خود را دنبال می‌کند و نشان می‌دهد که مهمترین نفوذ در زبان ییدیش از ناحیه لهجه‌های معروف به «آلمانی مرکزی خاوری» صورت گرفته است؛ لهجه‌هایی که در بخشهای آلپ اتریش و در باواریا تقریباً تا قرن پانزدهم بدان سخن می‌گفتند. به عبارت دیگر، عناصر آلمانی دخیل در زبان یهودی از نواحی مرکزی آلمان که در مجاورت کمربند اسلاوی اروپای شرقی بودند سرچشمه گرفته است.

بنابراین، استدلال زبانشناسی نیز مؤید اسناد تاریخی است و توهم حاکی از اصل فرانسوی و رایینی یهودیان شرقی را مردود می‌داند. ولی این دلیل منفی، جواب مسأله را نمی‌دهد که چگونه يك لهجه مربوط به‌خاور مرکزی آلمان با زبانهای عبری و اسلاوی درهم آمیخته و زبان عمومی یهودیان شرقی گشته است؟ یهودیانی که می‌دانیم اکثر آنان از تبار خزری بوده‌اند.

برای پاسخ این سؤال عوامل چندی را باید در نظر گرفت. نخست آنکه تحول زبان ییدیش امری پیچیده بوده که در طی مدت‌های طولانی

۳۰. بخش اول از فصل هشتم این کتاب دیده شود.

۳۱. همانجا ص ۲۷۲.

32. Gypsies.

۳۳. همانجا ص ۲۷۲.

صورت پذیرفته است. می‌توان گفت که این تحول از قرن پانزدهم و حتی زودتر آغاز شده و ییدیش تا مدتی دراز به‌صورت زبان محاوره یا نوعی زبان آزاد باقی مانده و تنها در قرن نوزدهم به‌کسوت چاپ آراسته شده است. پیش از آن صرف و نحو مضبوطی برای ییدیش وجود نداشته، و هرکس هرکلمه خارجی را که دلش می‌خواست می‌توانسته است در این زبان داخل کند. تلفظ و املاي کلمات نیز تابع قاعده معینی نبود... آشفته‌گی کار تلفظ را می‌توان با قواعدی که در (Judische Volks-Bibliothek) مقرر گردیده است روشن ساخت:

«(۱) همانطور که حرف می‌زنید بنویسید (۲) طوری بنویسید که هم یهودیان لهستانی و هم یهودیان لیتوانی بتوانند بفهمند (۳) در املاي کلمات همصدا که دارای معانی جداگانه می‌باشند فرق قائل شوید»^{۳۴}.

پس ییدیش در طی قرن‌ها به‌عنوان زبانی که در برابر توسع و گسترش آن حد و حصری وجود نداشت کلمات، جملات و تعبیراتی را که به‌دردش می‌خورد از محیط اجتماعی اطراف جذب کرده و به‌خود ملحق ساخته است ولی عنصر مسلط اجتماعی و فرهنگی در محیط قرون وسطائی لهستان از آن آلمانی‌ها بود. تنها آلمانی‌ها بودند که در میان جماعات مهاجر از لحاظ فرهنگی و اقتصادی نفوذی بیش از یهودیان داشتند. ما دیدیم که از اولین روزهای استقرار سلسله پیاست و بویژه در زمان کازیمیر کبیر به‌هرتدبیری دست می‌زدند تا بتوانند مهاجرین را به‌اراضی لهستان بکشانند و شهرهای تازه برپا کنند. می‌گویند کازیمیر بر «کشوری از چوب، دست یافت و پس از خود کشوری از سنگ، برجای نهاد». اما این شهرهای تازه سنگی مانند کراکاو (کراکو۳۵) یا لمبرگ (لوو۳۶) را مهاجرین آلمانی ساختند و اداره شهرها نیز به‌موجب قانون معروف به‌ماگدبورگ^{۳۷} در دست

۳۴. اسمیت، همان مأخذ ص ۶۶.

35. Krakau (Cracow).

36. Lemberg (Lwow).

37. Magdeburg Law.

آلمانیها بود. یعنی این شهرها از مقدار زیادی اختیارات بلدی در اداره امور خود برخوردار بودند. گفته شده است که رویمهرفته بالغ بر چهار میلیون آلمانی به لهستان مهاجرت کرده^{۳۸} و این کشور را از يك طبقه متوسط شهری برخوردار ساخته‌اند که در گذشته فاقد آن بوده است. همانطور که پولیاک در مقام مقایسه مهاجرت آلمانیها و خزرها به لهستان گفته است: «فرمانروایان کشور، این انبوه خارجیان پیشگام و بسیار مورد نیاز را وارد کردند و تسهیلات لازم را برای استقرار آنان بر طبق راه و رسم زندگی که در کشور اصلی خود با آن مألوف بودند فراهم آوردند و چنین بود که شهر آلمانی و شهرک یهودی بوجود آمد» (این جدائی کامل، بعدها که یهودیان غربی نیز به لهستان رسیده، در شهرها مستقر گشتند و محلات یهودی‌نشین شهرها را بوجود آوردند وضوح خود را از دست داد).

نه تنها بورژوازی درس خوانده، بلکه روحانیان نیز غالباً آلمانی بودند و این نتیجه طبیعی گزینش کیش کاتولیکی رومی و روی آوردن به تمدن غربی از طرف لهستان بود، همچنانکه روحانیان روسیه، پس از گرویدن ولادیمیر به کیش ارتدوکسی یونانی غالباً از بیزانسیها بودند، فرهنگ غیردینی نیز تقریباً همان راه را دنبال می‌کرد و پا در جای پای همسایه کهنسالتر غربی می‌نهاد. اولین دانشگاه لهستان در ۱۳۶۴ در کراکو بنیاد یافت که شهری بود با مشخصات غالب آلمانی^{۳۹} چنانکه کوچرا نویسنده اتریشی بنحوی دلپذیر بیان کرده است:

«مردم در آغاز امر به چشم تردید و بدگمانی در جماعت مهاجرین آلمانی می‌نگریستند ولی جماعت مزبور بتدریج جای پای خود را محکمتر کردند و حتی موفق شدند که نظام آموزشی آلمان را در مناطق مسکونی خود وارد سازند.

۳۸. کوچرا، ص ۲۴۴.

۳۹. یکی از شاگردان این دانشگاه در يك قرن بعد نیکولائوس کبرنیکوس یا میکولای کوبرنیک بود که مین پرستان آینده آلمانی و لهستانی هریک او را از خود دانسته‌اند.

لهستانیها اعجاب و تحسین نسبت به مزایای فرهنگ برتری را که آلمانها آورده بودند یاد گرفتند و به تقلید راه و رسم آنها پرداختند. اشراف لهستانی نیز کم‌کم شیفته آداب آلمانی گردیدند و هر چه را که از آلمان بود زیبا و خوشایند دانستند.^{۴۰}»

این گفته کوچرا اگرچه چندان متواضعانه نیست ماهیتاً درست می‌باشد. این مطلب، اعتبار بسزائی را که «کولتور» آلمانی در میان روشنفکران قرن نوزدهم روسیه از آن برخوردار بود، یادآور می‌شود. حال یأسانی می‌توان دریافت که چرا مهاجرین خزر که به لهستان قرون وسطائی ریخته بودند ناچار می‌شدند که برای پیشرفت کار خود زبان آلمانی را بیاموزند. آنها که برخوردهای نزدیکی با مردم بومی داشتند می‌بایستی مقداری دست‌وپاشکسته از زبان لهستانی (یا لیتوانی یا اوکرانی یا اسلاوی) نیز بیاموزند لیکن فراگرفتن زبان آلمانی برای ارتباط با شهرها از واجبات بود. از طرف دیگر مسأله کنیسه و آموزش تورات عبری نیز در میان بود. می‌توان پیشه‌وری از شهرک یهودی، مثلاً یک پینه‌دوز یا یک چوب‌فروش را، در نظر مجسم ساخت که با مشتریان خود به آلمانی دست‌وپاشکسته‌ای حرف می‌زند و در سخن گفتن با کارگرانی که در همسایگی او اشتغال دارند به لهستانی دست‌وپا شکسته‌ای متوسل می‌شود و در خانه خود تعبیرات رساتر هر دو زبان را با عبری درآمیخته نوعی زبان ویژه و خصوصی درست می‌کند. چگونه این آش شله‌قلمکار تداول عام پیدا کرده و تا حدی که فعلاً می‌بینیم تحت ضوابطی درآمده مطلبی است که زبان‌شناسان باید بگویند. ولی ما نیز می‌توانیم برخی عوامل دیگر را که مایه تسهیل جریان بوده یاد کنیم.

در میان مهاجرینی که بعدها به لهستان آمدند، چنانکه گفته‌ایم، تعدادی از یهودیان «واقعی» نیز بودند که از دیار الپ مانند بوهم و آلمان شرقی به این کشور مهاجرت کردند. اگرچه شمار این جهودان

آلمانی زبان در مقام مقایسه اندك بود لیکن به لحاظ فرهنگ و سواد بر خزران برتری داشتند همانگونه که آلمانیهای غیریهودی نیز برتر از لهستانیها بودند. و همانطور که روحانیان کاتوليك، آلمانی بودند حاخامها نیز از یهودیان غریبی بودند و عامل نیرومندی در آلمانی گردانی خزرها بشمار می آمدند. فراموش نکنیم که معتقدات مذهبی خزرها اگرچه آمیخته با شور و ایمان ولی ابتدائی و عامیانه بود. باز بنا به گفته پولیاك:

«آن جمہودان آلمانی که به مملکت لهستان - لیتوانی رسیدند نفوذ عظیمی در برادران خاوری خود داشتند. جمہودان خزر از این روی مجذوب آنان بودند که آنان را در علم دین واردتر و در معامله و داد و ستد با شهرها، که عنصر آلمانی بر آنها غالب بود، کارآمدتر می دیدند... زبانی که در مدرسه علوم دینی (حدر^{۴۱}) و در سرای اغنیا و اشراف (غویر^{۴۲}) بدان سخن می گفتند، لاجرم، در زبان همه جامعه تأثیر می بخشید^{۴۳}».

در يك رساله دینی از قرن هفدهم لهستان این دعا آمده است: «باشد که خداوند کشور را از عقل و حکمت آکنده دارد و همه یهودیان به آلمانی سخن گویند^{۴۴}».

تنها گروهی در میان یهودیان خزر لهستان که به طور مشخص در برابر مزایای مادی و معنوی آشنائی با زبان آلمانی مقاومت بخرج داد قرایان بودند که هم دست رد بر تعالیم علمای مذهب زدند و هم از مال دنیا گذشتند. آنان هیچگاه تعلق خاطری به زبان پیدایش هم پیدا نکردند. بنابر اولین سرشماری سرتاسری روسیه در ۱۸۹۷ در امپراتوری تزاری ۱۲،۸۹۴ تن جمہود قرائی می زیست (در این شماره البته لهستان نیز منظور شده بود) از آن میان ۹۶۶۶ تن ترکی را

41. Heder.

42. Ghevir.

۴۳. پولیاك، فصل نهم.

۴۴. به نقل پولیاك در همان مأخذ.

به عنوان زبان مادری خود معرفی کرده بودند (ظاهراً همان لهجه اصلی خزری) و ۲۶۳۲ تن به زبان روسی حرف می زدند و تنها ۳۸۳ تن به زبان ییدیش سخن می گفتند.

ولی وضع قرایان را باید استثنائی بشمار آورد نه قاعده. به طور کلی مردم مهاجری که در ناحیه ای استقرار می یابند در طول دو یا سه نسل زبان اصلی خود را از دست می دهند و زبان کشور تازه را می آموزند^{۴۵}. نوه های امریکائی مهاجری که از اروپای شرقی آمده اند، زبان لهستانی یا اوکراینی یاد نمی گیرند. و شکسته بسته حرف زدن پدر بزرگها به نظر آنان خنده آور می نماید. مشکل است شخص مورخ بتواند مدارك و دلایل مربوط به مهاجرت خزران به لهستان را تنها به دستاویز آنکه اینك پس از پانصد سال به زبان دیگری سخن می گویند نادیده بگیرد.

تصادفاً وضع اسباط بنی اسرائیل و اخلاف آنان را باید به عنوان مثالی کلاسیك در خصوص فراگیری زبان محلی از طرف مهاجران یاد کرد. این مردم که زبان شان نخست عبری بود در تبعید بابل به زبان کلدانی تکلم می کردند و در روزگار عیسی به زبان آرامی حرف می زدند. در اسکندریه به یونانی، در اسپانیا اول به عربی و سپس به لادینو^{۴۶} سخن می گفتند. لادینو آمیزه ای است از اسپانیائی و عبری که به خط عبری نوشته می شود و معادل سفاردی ییدیش است. آنان هویت مذهبی خود را حفظ کردند لیکن زبان خود را بنا به مقتضیات تغییر دادند. خزرها از اخلاف آن اسباط نبودند اما چنانکه دیدیم در نوعی جهان وطنی و سایر خصلتهای اجتماعی با همکیشان خود اشتراك داشتند.

۴۵. البته این حکم درباره کشورگشایان و استعمارگرانی که زبان خود را بر اهل محل تحمیل می کنند صادق نمی باشد.

- ۴ -

پولیاک درباره اصل اولیه ییدیش فرضیه دیگری را نیز پیش کشیده که اگرچه قدری مشکل می باشد درخور ذکر است. او چنین می اندیشد: «صورت نخستین ییدیش در ناحیه گوتیک ۴۷ کریمه خزران پیدا شده است. در آن نواحی شرایط زندگی ایجاب می کرد که صدها سال پیش از استقرار مهاجرین در مملکت لهستان و لیتوانی، اختلاطی از اجزای زبانهای آلمانی و عبری، حاصل گردد ۴۸.»

پولیاک به عنوان استدلالی جنبی، یوسف باربارو ۴۹ نامی از اهالی ونیز را یاد می کند که از ۱۴۳۶ تا ۱۴۵۲ در تانا ۵۰ (کلنی بازرگانان ایتالیائی در مصب رودخانه دون ۵۱) می زیسته است. در یادداشت های یوسف آمده است که خدمتکار آلمانی او می توانسته است که با یک نفر گت از اهالی کریمه صحبت کند و آنها زبان یکدیگر را به همان سهولت می فهمیده اند که یک فلورانسی زبان یک جنوائی را می توانست بفهمد. در واقع زبان گوتیک در کریمه دست کم تا اواسط قرن شانزدهم برجای بود (و ظاهراً در جای دیگری نشانی از آن زبان نمانده بود). در آن زمان سفیر هابسبورگ ۵۲ در قسطنطنیه به نام گیزلین دوبوسبک ۵۳ عده ای از اهالی کریمه را دیده و فهرستی از لغات گوتی را از زبان آنان فراهم آورده است (این دوبوسبک باید آدم قابل توجهی بوده باشد زیرا هم او بود که برای نخستین بار گل یاس و لاله را از خاورزمین به اروپا آورد) پولیاک می گوید که لغت های مزبور به کلمات مأخوذ از زبانهای بخش علیای آلمان مرکزی که در زبان ییدیش وارد شده است نزدیک است. به نظر او، گتهای کریمه با سایر قبایل آلمانی ارتباط داشته اند و زبانشان نیز از زبان انسان تأثیر پذیرفته است. به هر تقدیر فرضیه پولیاک درخور توجه زبان شناسان می باشد.

47. Gothic.

۴۸. پولیاک، همان مأخذ.

49. Joseph Barbaro.

50. Tana.

51. Don.

52. Habsburg.

53. Ghiselín de Busbeck.

- ۵ -

سسيل روث می‌نویسد: «به يك معنی می‌توان گفت که قرون مظلّمه برای یهودیان با رنسانس آغاز شد^{۵۴}». پیش از آن، البته در جریان جنگ‌های صلیبی و شیوع طاعون و نیز به بهانه‌های گوناگون دیگر، یهودیان مورد قتل‌عام و همه‌نوع اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. اما اینها همه تعدیّات غیرقانونی بود که در نتیجه آشوب و فتنه عوام پیش می‌آمد و مقامات رسمی گاهی مجدانه در برابر آنها به مقاومت برمی‌خاستند و گاهی چشم می‌پوشیدند. اما از آغاز جریان ضد رفورم، یهودیان قانوناً و رسماً در وضعی غیرانسانی قرار گرفتند که از بسیاری جهات شبیه وضع نجسها در نظام کاست هندوان بود.

«اجتماعات یهودی چندی که بزحمت در اروپای غربی — در ایتالیا و آلمان و املاک پاپ در جنوب فرانسه — باقی مانده بودند سرانجام مورد انواع تضییقاتی قرار گرفتند که در اعصار گذشته به صورت پندار تلقی می‌شد^{۵۵}». یعنی تضییقاتی که در احکام و فرامین کلیسایی روی کاغذ وجود داشت ولی هیچ‌گاه به مرحله عمل درنیامده بود (به عنوان مثال در مورد هنگری به بخش ۲ از فصل پنجم مراجعه شود). در این روزگار که ما از آن سخن می‌گوئیم، آن احکام بیرحمانه به موقع اجرا گذارده شد: جدائی منازل و محلات مسکونی، تبعیضات جنسی، منع از تصدی کلیه مقامات و مشاغل محترم، الزام به پوشیدن لباسهای متمایز (غیار) که عبارت بود از علامت زرد و کلاه مخروطی شکل. در ۱۵۵۵ پاپ پل چهارم در بیانیّه خود cum nimis absurdum اصرار ورزید که مضمون فرامین قبلی درباره محصور ساختن یهودیان در محله‌های دربست دقیقاً و به طور یکسان به موقع اجرا گذارده شود. يك سال بعد، یهودیان رم بزور از آن شهر بیرون رانده شدند. تمام کشورهای کاتولیک که هنوز برای جمّودان آزادی تحرك نسبی قائل بودند ناچار از سرمشق رم پیروی نمودند.

۵۴. روث، همان مأخذ.

۵۵. روث، همان مأخذ.

در لهستان دوران ماه‌عسل که در زمان کازیمیر کبیر آغاز شده بود بیش از جاهای دیگر ادامه یافت اما در اواخر قرن شانزدهم پایان رسید. جوامع یهودی در درون شهرکها و محله‌ها محصور گشتند و جمعیت آنها ازدیاد پذیرفت و فراریان قتل‌عام قزاقها در آبادیهای اوکراین در دوران حکومت چملنیک‌کی ۵۶ (مراجعه شود به بخش ۵ از فصل پنجم) نیز موجب شد که وضع مسکن و شرایط اقتصادی بسرعت رو بوخامت بگذارد. نتیجه آن بود که موج جدید دسته‌های مهاجر به سوی هنگری، بوهمی، رومانی و آلمان راه افتاد. در این نواحی یهودیان بر اثر موت اسود از میان رفته و به‌تعداد اندک پراکنده بودند.

بدین‌گونه حرکت بزرگ به‌سوی غرب از سر گرفته شد. حرکتی که تقریباً نزدیک به سه قرن یعنی تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت و مایه‌تکون اصلی جوامع یهودی موجود اروپا، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل گردید. و آنگاه که حرکت به سستی گرائید کشتارهای قرن نوزدهم فرارسید و موجب تجدید نیروی آن شد. روٹ می‌نویسد: «می‌توان گفت دومین حرکت غربی (حرکت نخست با ویرانی اورشلیم شروع شد) که تا قرن بیستم ادامه داشت با قتل‌عام مهیب چملنیک‌کی (۱۶۴۸-۴۹) در لهستان آغاز شد ۵۷.

شواهد مذکور در فصول گذشته مؤید قول آن دسته از مورخان معاصر، اعم از اتریشی، اسرائیلی و لهستانی، است که هرکدام مستقلاً بر آن رفته‌اند که قسمت اعظم یهودان معاصر نه از فلسطین بلکه از تبار قفقازی می‌باشند. چنین نیست که جریان عمده مهاجرت یهودیان از حوزه مدیترانه و از طریق فرانسه و آلمان به‌سوی شرق گسترش یافته و دوباره به‌سوی غرب برگشته باشد بلکه این جریان مستمراً در جهت غرب حرکت کرده، از قفقاز و طریق اوکراین به لهستان و از آنجا به اروپای مرکزی رفته است. در آن زمان که این

56. Chmelnicki.

۵۷. همان مأخذ.

تمرکز انبوه بی‌سابقه در لمهستان صورت گرفت آنقدر یهودی در غرب و حول و حوش آن نبود که بتواند جوابگوی این تمرکز باشد. و حال آنکه در شرق، کل يك ملتی را داشتیم که رو به‌سوی مرزهای تازه بحرکت درآمده بود.

البته احمقانه خواهد بود که کسی سهم یهودان دیگر را در جامعه جهانی موجود یهودیان منکر گردد. نسبت عددی یهودیان خزر را به یهودیان سامی و دیگران نمی‌شود بدترستی تعیین کرد. اما رویهمرفته دلایل و شواهد انسان را برآن می‌دارد که باقول اجماعی مورخان لمهستانی موافقت نماید که «در بدایت حال قسمت اعظم یهودیان از کشور خزران برخاسته» و بنابراین خزران در ترکیب نژادی یهودان سهمی عمده و به اغلب احتمال، مسلط داشته‌اند.



- ۱ -

یهودان روزگار ما بر دو گروه عمده اند: سفاردیم و اشکنازیم. سفاردیمها اعقاب یهودانی هستند که از باستان زمان در اسپانیا (سفاراد عبری) می زیستند تا در پایان قرن پانزدهم از آنجا بیرون رانده شدند و در کشورهای دیگر کرانه مدیترانه و بلاد بالکان - و نیز گروه اندکی از آنها در اروپای غربی - مسکن گزیدند. اینان به لهجه خاص اسپانیائی - عبری که لادینو نامیده می شود سخن می گفتند (مراجعه شود به بخش ۳ از فصل هفتم) و سنن و شعائر مذهبی خود را محفوظ نگاه داشتند. شمار یهودیان سفاردی در ۱۹۶۰ به پانصد هزار تن تخمین شده بود.

تعداد اشکنازیمها در همان تاریخ بالغ بر یازده میلیون بود. بنابراین باید گفت که در اصطلاح عام، جهود عملاً به همین اشکنازیمها اطلاق می شود. ولی این نام مایه سوء تفاهم می گردد چه کلمه عبری «اشکناز» در عرف روحانیون یهودی قرون وسطی به آلمان اطلاق می شد و همین نکته در پیدایش این افسانه که یهودیان امروزه از نواحی راین برخاسته اند مؤثر افتاده است. اشکنازی تنها نامی است که در مورد اکثریت غیرسفاردی یهودیان معاصر می توان بکار برد.

باید متذکر بود که مراد از اشکناز در تورات مردمی است که تقریباً در حوالی کوه آرارات و ارمنستان زندگی می کردند. در سفر تکوین ۱۰ (۳) و در کتاب اول تواریخ ۱ (۶) اشکناز نام فرزند

جوهر بن یافت است. اشکناز همچنین نام برادر تجربه (پسرعم مانوج) می باشد که خزرها بنا به گفته یوسف شاه مدعی بودند که از اعقاب او می باشند (مراجعه شود به بخش ۵ از فصل دوم) و عجبتز آنکه نام اشکناز در سفر ارمیا ۵۱ (۲۷) نیز آمده است. آنجا که پیامبر مذکور از قوم خود و متحدین آنها می خواهد که بر پای خیزند و بابل را ویران سازند «ممالك آرات و منی و اشکناز را بر وی جمع کنید!» سعدیا قاثون معروف پیشوای روحانی یهودیان شرقی در قرن دهم این عبارت را به پیشگوئی وقایع عصر خود تفسیر کرده است. او می گوید مراد از بابل، بغداد مرکز خلافت اسلامی است و مراد از اشکناز، خزرها و یا متحدین آنها می باشند که به بغداد حمله خواهند کرد. پولیاک می گوید: برخی از علمای یهودی خزر به هنگام مهاجرت به لهستان با توجه به این تفسیر قاثون، خود را اشکنازیان خواندند. این نکته البته چیزی را ثابت نمی کند ولی بر آشفتگی مطلب می افزاید.

- ۲ -

رفائیل پاتای^۲ در عبارتی موجز، این مسأله دشوار و کهن و مورد اختلاف را بدین گونه خلاصه می کند^۳:

«تحقیقات مبتنی بر مردم شناسی فیزیکی نشان می دهد که برخلاف عقیده عامه چیزی به نام نژاد یهودی وجود ندارد. مقایسه مردم نگاری گروه های یهودی در بسیاری از جاها حکایت از آن دارد که این گروه ها از حیث مشخصات عمده جسمی مانند قد، وزن، رنگ بشره، شاخص کله (نسبت کوتاهترین عرض کله به کوتاهترین طول آن ضرب در صد)، شاخص صورت، گروه خونی و غیره با یکدیگر تفاوت فاحش دارند.»

۱. پولیاک کتاب پیشگفته ضمیمه سوم.

2. Raphael Patai.

۳. دایرة المعارف بریتانیا (۱۹۷۳) جلد دوازدهم ص ۱۰۵۴.

این نظری است که امروزه مورد قبول مردمشناسان و مورخان می‌باشد. بعلاوه در این باره نیز اتفاق نظر وجود دارد که مقایسه شاخصهای جمجمه و گروههای خونی تشابه زیادی را در میان یهودیان و غیریهودیان يك کشور نشان می‌دهد و حال آنکه این تشابه در میان یهودیانی که در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند به آن اندازه نیست. علی‌رغم آنچه گفتیم، این عقیده عمومی که جهودان - و یا دست‌کم برخی از انواع آنان - را می‌توان فوراً از قیافه‌شان شناخت نباید نادیده گرفته شود زیرا که این عقیده از واقعیت‌های زندگی روزمره سرچشمه گرفته است. چنین می‌نماید که دلایل مردمشناسان با دید عامه مردم سازگار نمی‌باشد.

مع ذلك، پیش از پرداختن به این اختلاف بارز لازم خواهد بود برخی از اطلاعاتی را که مردمشناسان بر مبنای آنها وجود چیزی به نام نژاد یهودی را نفی می‌کنند مورد نظر قرار دهیم. نخست نقل‌قولی می‌کنیم از رساله‌های معتبری که تحت عنوان «مسأله نژاد در علم امروز» از طرف یونسکو انتشار یافته است. مؤلف آن رساله‌ها پرفسور یوآن کوماس^۴، بعد از بررسی اطلاعات آماری چنین نتیجه می‌گیرد:

«برخلاف نظر مشهور، یهودیان به لحاظ نژادی ناهمگون می‌باشند. مهاجرتهای مدام و ارتباطات ارادی یا غیرارادی آنها با ملل و اقوام متنوع دیگر بحدی موجب اختلاط نسل شده است که در آنچه اصطلاحاً ملت اسرائیل نامیده می‌شود، نمونه‌هایی از هر ملت را با نشانیهای خاص آن می‌توان ارائه داد. برای اثبات این مدعا کافی است که يك یهودی اهل روتردام را با آن بشره سرخ‌گونه و هیکل قوی و محکم با همکیشان وی مثلاً در سالونیک که چشمانی مشتمل در چهره‌ای بیمارگونه و اندامی لاغر و نحیف دارند مقایسه کرد. بنابراین تا آنجا که دانش ما اجازه می‌دهد می‌توانیم بگوئیم

که شکل و شمایل یهودیان به همان اندازه ناهمگون است که شکل و شمایل افراد متعلق به نژادهای مختلف^۵. اینک باید مشخصات فیزیکی را هم که جزو ضوابط مردمشناسی بشمار می‌رود و نتیجه‌گیریهای کوماس مبتنی بر آن است مورد توجه قرار دهیم:

یکی از ساده‌ترین و سر راست‌ترین این ضوابط قامت شخص است. در کتاب مهم «نژادهای اروپا» نوشته ویلیام ریپلی^۶ که به سال ۱۹۰۰ منتشر شد، چنین آمده است: «یهودیان اروپائی نه تنها همه کوتاه‌قد، بلکه غالباً بکلی فاقد رشد می‌باشند^۷». او نکته‌ای را در زمانی معین متذکر شده و آمار و ارقام کامل در اثبات مدعای خود آورده است ولی اینقدر باهوش بوده که اشاره کرده است که این نارسائی قامت ممکن است متأثر از شرایط محیط باشد^۸. یازده سال بعد، موریس فیشبرگ^۹ کتاب خود را تحت عنوان «جمهوریان - پژوهشی در نژاد و محیط»، که به زبان انگلیسی نخستین بررسی مردمشناسی در نوع خود بود، انتشار داد. کتاب مزبور از این واقعیت شگفت‌انگیز پرده برگرفت که قد متوسط فرزندان مهاجرین یهودی که از اروپای شرقی به ایالات متحد آمریکا رفته‌اند به ۹-۱۶۷ سانتیمتر بالغ می‌گردد و حال آنکه متوسط قد والدین آنها ۲-۱۶۴ سانتیمتر است. یعنی تنها در یک نسل، رشدی تقریباً معادل چهارونیم سانت بظهور رسیده است^{۱۰}. حالا دیگر این یک مطلب پیش‌پا افتاده شمرده می‌شود که فرزندان مهاجرین، اعم از یهودیان و ایتالیائیها یا ژاپنیها، بلندقدتر از والدین خود می‌شوند و شکی نیست که این رشد نتیجه بهتر شدن وضع خوراک و سایر شرایط محیط می‌باشد.

آنگاه فیشبرگ آماری از مقایسه قد متوسط جمهوریان و غیر-جمهوریان در لهستان، اتریش، رومانی، هنگری و غیره بدست می‌دهد.

5 Comas, J. (1958) pp. 31-2.

6. William Ripley.

7. Ripley, W. (1900) p. 377.

8. ibid., PP. 378. ff

9. Maurice Fishberg.

۱۰. فیشبرگ. م. (۱۹۱۱) ص ۳۷.

نتیجه امر باز شگفت‌آور می‌باشد. به‌طور کلی معلوم می‌شود که - قد و قامت یهودیان، هماهنگ است با قد و قامت غیر یهودیانی که با آنها در يك جامعه زندگی می‌کنند^{۱۱}. هر جا که مردم بومی بلند قد باشند، جهودان نیز بالنسبه بلند می‌باشند و برعکس. بعلاوه در داخل يك ملت، حتی در داخل يك شهر (مثلاً ورشو)، قد یهودی و غیر یهودی به نسبت رفاه ناحیه مسکونی آنها تغییر می‌کند. البته این نکته لازم نمی‌آورد که مسئله ارث در بلندی و کوتاهی قامت دخیل نباشد بلکه باید گفت که تأثیر این مسئله در زیر لایه‌ای از عوامل مربوط به محیط قرار می‌گیرد و نمی‌تواند به‌عنوان ضابطه‌ای نژادی بشمار آید.

اینک می‌توانیم به‌اندازه‌گیری‌های جمجمه هم که زمانی مورد اقبال همه مردم‌شناسان بود ولی امروز اهمیت خود را از دست داده است پردازیم. در اینجا نیز با همان نوع نتیجه‌گیری مواجه می‌باشیم: «مقایسه شاخصهای جمجمه گروههای جهود و غیر جهود کشورهای مختلف تشابه بارزی را در میان یهودیان و غیریهودیان در بسیاری از جاها نشان می‌دهد و حال آنکه همین مقایسه، اختلاف زیادی را در میان جمعیت‌های یهودی ساکن کشورهای مختلف مشخص می‌سازد. بنابراین باید چنین نتیجه‌گیری کرد که این ملاک علی‌رغم نرمشی که دارد نمایانگر اختلافات نژادی جهودان می‌باشد^{۱۲}».

باید متذکر بود که این اختلافات، مخصوصاً در میان یهودیان اشکنازی و سفاردی قابل توجه می‌باشد. سفاردیها بیشتر کله‌های دراز دارند و کله اشکنازیها گرد و مدور است. کوچرا این اختلاف را دلیل دیگری بر جدائی تبار خزرهای اشکنازی از سفاردیهای سامی می‌دانند. اما به‌نظر ما چنانکه در بالا آوردیم اختلاف شاخصهای مربوط به بلندی یا کوتاهی کله هماهنگ با وضع ملت‌هایی است که یهودیان در میان آنان زندگی می‌کنند و این نکته تا حدودی استدلال کوچرا را باطل می‌سازد.

همچنین آمارهای مربوط به سایر مشخصات فیزیکی با دعوی وحدت نژادی یهودیان منافات دارد.

به طور کلی یهودیان سیه‌مو و سیه‌چشم می‌باشند، ولی این تعبیر «به طور کلی» تا کجا کلیت دارد؟ معلوم نیست زیرا که به قول کوماس ۴۹ درصد یهودیان لهستانی دارای موهای کمرنگ می‌باشند ۱۲ و ۵۴ درصد یهودی بچگان دبستانی در اتریش چشمان آبی دارند ۱۴. درست است که بنابه تحقیق ویرچو ۱۵ فقط ۳۲ درصد یهودی بچگان دبستانی در آلمان بور (بلوند) اند و حال آنکه درصد بورها در میان غیر یهودان بیشتر است ولی این مطلب چیزی را ثابت نمی‌کند و فقط نشان می‌دهد که در مورد این تغییر، آنگونه که انتظار می‌رود هماهنگی مطلق در میان یهودان و غیر یهودان وجود ندارد.

امروزه مهمترین دلیل در این باب باید گروه‌بندیهای خونی را بحساب آورد. اخیراً مقدار زیادی در این زمینه کار شده است ولی در اینجا کافی است فقط يك مثال بیاوریم که مقیاس مخصوصاً حساسی بدست می‌دهد.

به‌گفته پاتای:

از نظر گروه خونی اختلافات زیادی در میان دسته‌های یهودی دیده می‌شود و از طرف دیگر مشابهتهای بارزی بین یهودیان و غیر-یهودیان يك مرز و بوم وجود دارد. شاخص بیوشیمی هرتسفیلسد

$\frac{(a + ab)}{(b + ab)}$ را می‌توان در تبیین این مطلب مورد استفاده قرار داد.

برخی از مثالهای نمونه را در اینجا می‌آوریم:

یهودیان آلمانی ۲/۷۴ آلمانیهای غیر یهودی ۲/۶۳ یهودیان رومانیائی ۱/۵۴ رومانیائیهای غیر یهودی ۱/۵۵ یهودیان لهستانی ۱/۹۴ لهستانیهای غیر یهودی ۱/۵۵ یهودیان مراکشی ۱/۶۳

13. Comas, p. 30.

۱۴. فیشبرگ ص ۶۳.

۱۵. ویرچو (Virchow) به نقل فیشبرگ ص ۶۳.

مراکشیه‌های غیر یهودی ۱/۶۳ یهودیان عراقی ۱/۲۲ عراقیه‌های غیر یهودی ۱/۳۷ یهودیان ترك ۰/۹۷ ترك‌های غیر یهودی ۰۰/۹۹
این وضع را می‌توان در دو فرمول ریاضی خلاصه کرد:

$$(1) G_a - J_a < J_a - J_b$$

و:

$$(2) G_a - G_b \cong J_a - J_b$$

یعنی به طور کلی تفاوت مربوط به ضوابط مردم‌شناسی در میان یهودیان (J_a) و غیر یهودیان (G_a) يك کشور معین (a) کمتر از تفاوت میان جهودان دو کشور مختلف (b و a) می‌باشد و همچنین تفاوت میان غیر یهودیان در دو کشور مختلف (a و b) مشابه تفاوت میان یهودیان آن دو کشور است.

مناسب خواهد بود که این بحث را با نقل قولی دیگر از مقاله هاری شاپیرو^{۱۶} در سری یونسکو به نام «ملت یهود - تاریخی مبتنی بر زیست‌شناسی^{۱۷}» پایان برسانیم.^{۱۸}

«با توجه به تفاوت‌های گسترده‌ای که در مشخصات فیزیکی جمعیت‌های یهودی وجود دارد و نیز تنوع ژنهای مکرر در گروه‌های خونی آنها، هرگونه دسته‌بندی یهودیه‌ها بر اساس نژاد واحد، تناقض‌گوئی خواهد بود. زیرا اگر چه نظریه معاصر نژادی، تعدد اشکال یا اختلافات را در داخل يك گروه نژادی تا حدی مجاز می‌داند، مع ذلك نمی‌توان گروه‌هایی را که به طور مشخص بر اساس شرایط نژادی خاص خود جدا از یکدیگر می‌باشند به‌عنوان نژاد واحد قلمداد نمود. چنین کاری هدف‌های زیست‌شناسانه طبقه‌بندی نژادی را باطل و سراپای این روش را بی‌منطق و بیمعنی خواهد کرد. متأسفانه این موضوع بندرت، تهی

16. Harry Shapiro.

17. "The Jewish People: A Biological History".

۱۸. شاپیرو (۱۹۵۳) ص ۷۴-۵.

از ملاحظات غیر زیست‌شناسانه است و همچنان کوشش می‌شود که علی‌رغم کلیه دلایل، بنحوی، یهودیان را به‌عنوان يك واحد نژادی جداگانه از دیگران متمایز سازند.»

- ۳ -

این دو پدیده، یعنی اختلاف یهودیان در مشخصات جسمانی با یکدیگر و همگونی با مللی که در میان آنان زیست می‌کنند چگونه پیدا شده است؟ متخصصین علم وراثت آن را نتیجه اختلاط و نیز فشارهایی می‌دانند که در گزینش نسل مؤثر افتاده است.

فیشبرگ می‌نویسد: «این در واقع مهمترین نکته در مردم‌شناسی یهودیان است. آیا یهودیان تبارنابی می‌باشند که کمابیش در تحت تأثیر شرایط محیطی دگرگون گشته‌اند و یا پیروان این کیش از عناصر متعلق به نژادهای مختلف فراهم آمده‌اند که تغییر مذهب و ازدواجهای فیما بین در طول مدت مهاجرت در نقاط مختلف گیتی آن‌را به این صورت درآورده است؟» فیشبرگ پاسخی روشن به خوانندگان خود می‌دهد: ۱۹:

«اگر مطالعه خود را با بررسی مطالب تورات و سنت آغاز کنیم خواهیم دید که قوم اسرائیل حتی در آغاز تشکل، از عناصر متعلق به نژادهای مختلف فراهم آمده بود ... خواهیم دید که در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین نژادهای گوناگون وجود داشتند - مانند عموریان^{۲۰} که بلوند بودند و سر مستطیل شکل و قامت بلند داشتند و حیثی‌ها^{۲۱} که سیاه چرده بودند و گویا قیافه مغولی داشتند و کوشی‌ها^{۲۲} که از نژاد سیاه بودند و بسیاری دیگر - عبریان قدیم چنانکه در بسیاری از موارد تورات آمده است با همه این اقوام ازدواج کرده و درآمیخته بودند.»

۱۹. فیشبرگ ص ۱۸۱.

20. Amorites.

21. Hittites.

22. Cushites.

شاید پیمبران در برابر «ازدواج با دختران خدایان بیگانه» چون رعد بخروشد لیکن اسرائیلیانی که به تعدد زوجات خو داشتند به راه خود می‌رفتند و عمل پیشوایان اسرائیل نیز سرمشق خوبی نبود. حتی پدر بزرگ آنان ابراهیم، هاجر را که يك مصری بود به همسری برگزید و یوسف با اسنات ۲۳ ازدواج کرد که نه تنها مصری بود، بلکه پدرش نیز کاهن بود. موسی با دختری از مدین به نام صفورا ۲۴ زناشوئی کرد. سامسون قهرمان یهودیان، فلسطینی بود. مادر داوود پیغمبر از موآبیان ۲۵ بود و او خود با شاهزاده خانمی از جشور ۲۶ ازدواج کرد. اما سلیمان (که مادرش از حیتیان بود) با چندین زن اجنبی از جمله دختر فرعون و زنان موآبیان و عمونیان ۲۷ و ادومیان ۲۸ و صیدونیان ۲۹ و حیتیان عشق ورزید ۳۰... و بدین گونه تاریخ فضاحت بار یهود ادامه می‌یابد [*]. تورات روشن می‌سازد که بسیاری از اسرائیلیان وضع و شریف نیز از پادشاهان خود پیروی نموده‌اند. بعلاوه باید توجه داشت که حکم تورات درباره حرمت ازدواج با غیر یهودیان، اسیران جنگی زن را مستثنی می‌داشت و از این گونه زنان فراوان بودند. تبعید بابل هم کمکی در خالص نگاه داشتن نژاد نکرد حتی بسیاری از خانواده‌های روحانی با زنان غیر یهودی ازدواج کردند. خلاصه در همان آغاز دوران آوارگی، اسرائیلیان نژادی کاملاً مختلط بودند. البته ملتهای تاریخی دیگر نیز همین وضع را داشتند و اگر به خاطر این افسانه نبود که یهودیان با اصرار از قوم تورات سخن می‌گویند و مدعی می‌باشند که گویا این قوم در طی قرون متمادی خلوص نژادی خود را حفظ کرده است تأکید در این باره لزومی نداشت.

یکی دیگر از موجبات این آمیختگی، گرویدن گروه بسیاری از مردمان متعلق به نژادهای مختلف به دین یهود بود. فلاشه‌های ۲۱

23. Asenath.

24. Zipporah.

25. Moabite.

26. Geshur.

27. Ammonites.

28. Edonmites.

29. Zidonians.

۳۰. کتاب اول پادشاهان ۱۱ (۱).

31. Flasha.

سیاه پوست حبشه و جهودان کای فنگ^{۳۲} چین که همانند دیگر چینیان هستند و جهودان یمنی با بشرهٔ زیتونی تیره رنگ و قبایل جهود بربر در صحرا با قیافه‌های شبیه طوارقها^{۳۳}، و همین‌طور نمونهٔ دست اول ما خزرها، هر کدام شاهد حرارت و شور تبلیغی می‌باشند که در میان یهودیان عهد قدیم وجود داشته است.

در مناطق نزدیکتر امپراتوری روم، شور تبلیغ یهودیان در فاصلهٔ سقوط کشور یهود و طلوع مسیحیت به اوج خود رسید. بسیاری از خاندانهای اشرافی ایتالیا و همچنین خاندان پادشاهی که در ایالت ادیابن^{۳۴} فرمانروائی داشت به دین یهود گرویدند. فیلو^{۳۵} از عدهٔ زیادی که در یونان به این آئین گرویده بودند سخن می‌گوید. فلاویوس ژوزفوس^{۳۶} روایت می‌کند که بخش بزرگی از اهالی انطاکیه کیش یهود را پذیرفته بودند. پولس مقدس در طی مسافرت خود از آتن تا آسیای صغیر تقریباً در همه جا با مبلغین یهود برخورد کرد. ث. ریناخ^{۳۷} مورخ یهودی می‌نویسد^{۳۸}: «شور تبلیغ در دوران یونان و رم صفت مشخصهٔ یهودیت بود که در گذشته سابقه نداشت و از آن پس نیز هیچ‌گاه بدان حد نرسید... شکی نیست که یهودیان موفق شدند که در طی دو یا سه قرن، عدهٔ زیادی را به دین خود درآورند... رشد عظیم ملت یهود در مصر، قبرس و سیرن^{۳۹} بدون فرض تزریق مقدار زیادی خون غیر یهودی درست در نمی‌آید. موج تبلیغ، طبقات بالا و پائین اجتماع را به یکسان فرا گرفته بود.»

طلوع مسیحیت جریان این آمیختگی را کندتر گردانید و پیدایش محله‌های یهودی‌نشین شهرها (گتو) موقتاً آن را پایان بخشید. ولی پیش از آنکه در قرن شانزدهم مقررات خاص محله‌ها دقیقاً به موقع اجرا گذارده شود جریان مزبور همچنان ادامه داشت. تحریمهای مکرر

32. Kai-Feng. 33. Tuaregs. 34. Adiabene. 35. Philo.

36. Flavius Josephus. 37. Reinach.

۳۸. به نقل فیشبرگ ص ۷-۱۸۶.

39. Cyrene.

مقامات کلیسایی در خصوص ازدواج مسیحیان و یهودیان نشان ادامه این جریان است. به عنوان نمونه به تحریمهای شورای طلیطله به سال ۵۸۹ و شورای رم در ۷۴۳ و شورای اول و دوم لاتران ۴۰ در ۱۱۲۳ و ۱۱۳۹ و نیز به فرمان لادیسلاو دوم ۴۱ پادشاه هنگری در ۱۰۹۲ می توان اشاره کرد. این ممنوعیتها هیچگاه به طور کامل به موقع اجرا گذارده نشده است و دلیل این مدعا گزارش اسقف مجارستانی به نام روبرت فون گرین ۴۲ است که در سال ۱۲۲۹ به پاپ شکایت می کند و می گوید که بسیاری از زنان مسیحی در زوجیت یهودیان درآمده و کلیسا در ظرف چند سال «هزاران مسیحی» را از دست داده است ۴۳.

تنها مانع مؤثر در این امر دیوارهای محله بود و چون این مانع برافتاد ازدواجهای مختلط دوباره از سر گرفته شد و کار بقدری بالا گرفت که در آلمان در فاصله ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵ از هرصد ازدواج یهودیان ۴۲ مورد ازدواج مختلط وجود داشت ۴۴.

اما راجع به سفاردیها یا یهودیان «راستین»، اقامت بیش از هزار ساله آنان در اسپانیا آثار زوال ناپذیری هم در خود آنان و هم در میزبانان شان برجای گذاشته است. چنانکه توین بی می نویسد:

«دلایل کافی بدست است که در اسپانیا و پرتغال امروز مقدار زیادی خون یهودیان مسیحی شده در رگهای ساکنین شبه جزیره ایبری وجود دارد. این مقدار مخصوصاً در طبقات بالا و متوسط بیشترست مع ذلك هیچ روانکاو با هوش که در مقابل نمونه هائی از خون طبقات بالا و متوسط اسپانیائی و پرتغالیان قرار گیرد باسانی قادر نخواهد بود که بگوید نیاکان کدامین از آنها جهود بوده است ۴۵».

البته این جریان از هر دو سو در کار بود. پس از کشتارهای

40. Lateran.

41. Ladislav II.

42. Robert von Grain.

۴۳. فیشرگگ ص ۱۸۹.

۴۴. کوماس ص ۳۱.

۴۵. توین بی (۱۹۴۷) ص ۱۳۸.

سالهای ۱۳۹۱ و ۱۴۱۱ که سرتاسر شبه جزیره را فرا گرفت بیش از یکصد هزار جهود - مطابق برآوردهای معقول - به تعمید گردن نهادند ولی بخش قابل ملاحظه‌ای از تازه مسیحیان در خفا آئین یهودیگری را بجای می‌آوردند. این جهودان سری یا مارانوها^{۴۶} در دربار و مقامات کلیسایی به مدارج عالیہ رسیدند و با خاندانهای اشرافی وصلت کردند. همه جهودانی که حاضر به توبه نشدند، در ۱۴۹۲ از اسپانیا و در ۱۴۹۷ از پرتغال بیرون رانده شدند و از آن پس مارانوها مورد سوءظن قرار گرفتند. بسیاری را به حکم دادگاههای مذهبی در آتش افکندند و اکثریت آنان در قرن شانزدهم به کشورهای اطراف مدیترانه و همچنین به هلند و انگلستان و فرانسه مهاجرت گزیدند و پس از آنکه احساس امنیت کردند به دین سابق خود باز گشتند. این گروهها به اتفاق رانده شدگان سالهای ۷-۱۴۹۲ جوامع تازه سفاردی را در آن کشورها بنیاد نهادند.

بنابراین نکته‌ای که توین بی درباره اختلاط نسب طبقه بالای جامعه اسپانیائی متذکر شده عیناً در مورد جوامع سفاردی اروپای غربی نیز مصداق دارد. والدین اسپینوزا از مارانوهای پرتغال بودند که به آمستردام مهاجرت کردند. خاندانهای کهن یهودی انگلستان (که خیلی پیشتر از یهودیان شرقی قرن نوزدهم و بیستم به این کشور رسیده بودند) از قبیل خانواده‌های مونتیفیوری^{۴۷}، لوسادا^{۴۸}، مونتیگیو^{۴۹}، آویگدور^{۵۰}، سوتروا^{۵۱}، ساسون^{۵۲}، و غیره همه از دیگجوش شبه جزیره ایبری به این کشور منتقل گشتند و نمی‌توانستند مدعی شوند که اصل و نسب آنان پاکتر از اصل و نسب اشکنازیها یا هر یهودی دیگری به نامهای دیویس^{۵۳}، هریس^{۵۴}، فلیپس^{۵۵} و هارت^{۵۶} باشد.

امر دیگری که بنحوی ناراحت‌کننده و مکرر موجب اختلاط نسل می‌شد مسأله تجاوز به عنف بود. این مسأله نیز تاریخچه‌ای طولانی

46. Marranos.

47. Montefiores.

48. Lousadas.

49. Montagues.

50. Avigdors.

51. Sutros.

52. Sassoons.

53. Davis.

54. Harris.

55. Phillips.

56. Hart.

دارد که از فلسطین آغاز می‌شود. مثلاً روایت شده است که کسی به نام یود ابن حزقیل ۵۷ با ازدواج پسرش مخالفت می‌نمود چرا که دختر دلخواه او از «ذریه ابراهیم» نبود. دوست او اولاً ۵۸ چنین گفت: «از کجا معلوم که ما خود از اولاد بت‌پرستانی نباشیم که به دختران صهیون در محاصره اورشلیم تجاوز کردند؟» ۵۹ تجاوز به عنف و غارت (حدود این یکی غالباً پیشاپیش اعلام می‌شد) حق طبیعی قشون فاتح بشمار می‌آمد.

روایتی است قدیمی که گریتز آن را ضبط کرده و به موجب آن تبار یکی از کهنترین جوامع یهودی آلمان به واقعه‌ای می‌رسد که یادآور سرگذشت زنان قبیله سابین ۶۰ می‌باشد. مطابق این روایت يك دسته آلمانی به نام وانگیونی ۶۱ که همراه سپاهیان رم در فلسطین می‌جنگیدند «از میان انبوه زندانیان یهودی زیباترین زنان را برگزیده به مقر خود در کرانه‌های راین و ماین آوردند و مجبورشان کردند که به هوای نفس آنان تن در دهند. فرزندانی که از این آمیزش یهودی و آلمانی بدنیا آمدند توسط مادرانشان به آئین یهود پرورش یافتند و پدرانشان خود را از دردسر آنها برکنار نگاه می‌داشتند و همین فرزندان بودند که گفته می‌شود نخستین جوامع یهودی را در میانه ورمس ۶۲ و ماینس ۶۳ بوجود آوردند» ۶۴.

تجاوز به عنف در شرق اروپا امری معمولتر بود. باز از فیشبرگ نقل می‌کنیم:

«يك چنین تزریق خون غیر یهودی در رگهای بنی-اسرائیل، مخصوصاً در کشورهای اسلاونيك، مکرر رخ داده است. یکی از روشهای مطلوب قزاقان برای سرکیسه کردن جهودان این بود که عده زیادی را به اسارت می‌گرفتند و می

57. Juda Ben Ezekial. 58. Ulla.

59. Graets, op. cit. vol II p. 213.

60. Sabine

61. Vangioni.

62. Worms.

63. Mayence.

دانستند که جهودان حاضر خواهند بود که با دادن فدیة آنها را آزاد سازند. نیازی به گفتن نیست که این نیمه وحشیان، اسیران زن را مورد تجاوز قرار می دادند. «شورای اراضی چهار-گانه ۶۵» در جلسه زمستان سال ۱۶۵۰ وضع زنان بیچاره ای را که در دوران اسارت از قزاقان بچه دار شده بودند مورد رسیدگی قرار داد و زندگی خانوادگی و اجتماعی یهودیان را تحت نظام درآورد. باز از این بیحرمتیها... در مورد زنان یهودی در ملی کشتار-های سال ۵-۱۹۰۳ روسیه به تکرار پیوست ۶۶.»

- ۴ -

برگردیم بر سر این سخن که گفتیم علی رغم این حقایق، بسیاری از مردم که نه نژادپرستند و نه ضد یهودی، برآنند که می توانند هر جهود را با يك نگاه تشخیص دهند. اگر جهودان، چنانکه تاریخ و مردم شناسی می گویند، آمیزه ای از نژادهای گوناگون باشند چگونه این امر میسر تواند بود؟

قسمتی از این سؤال را به نظر من، ارنست رنان در ۱۸۸۳ پاسخ گفته است ۶۷: «يك نوع واحد یهودی وجود ندارد بلکه انواعی از یهودیان وجود دارند ۶۸». آن نوع یهودی که به يك نظر شناخته می شود نوع خاصی است در میان بسیاری از انواع دیگر. اما فقط بخش کوچکی از جمعیت چهارده ملیونی یهودی از آن نوع خاص می باشد. از طرف دیگر همه آنها که بنظر می رسد از آن نوع باشند حتماً یهودی نیستند. یکی از مشخصات بارز که - هم در معنی حقیقی و هم در معنی مجازی - ملاک شناسائی آن نوع خاص قرار می گیرد بینی است: بینیهائی با وصفهای گوناگون سامی، سرکج، برگشته،

65. Council of the Four lands.

۶۶. فیشبرگک ص ۱۹۱.

۶۷. رنان (۱۸۸۳) ص ۲۴.

68. Il n'y a pas un type juif, il y a des types juifs.

یا شبیه منقار عقاب. ولسی تعجب در اینجاست که مطابق تحقیق فیشبرگ از میان ۲،۸۲۶ یهودی در شهر نیویورک فقط ۱۴ درصد — یعنی از هر هفت تن یکی — دارای چنین بینی بوده و ۵۷ درصد دیگر بینی راست و ۲۰ درصد بینی کوتاه و ۶/۵ درصد بینی پهن و گنده داشته‌اند.^{۶۹}

مردم‌شناسان دیگر نیز از بررسی‌هایی که در لهستان و اوکراین بعمل آورده‌اند به نتایج مشابهی رسیده‌اند.^{۷۰} بعلاوه در میان سامیان حقیقی، یعنی بدویمهای پاك نژاد، این شکل بینی اصلاً بنظر نمی‌آید.^{۷۱} که وجود داشته باشد ولی «در میان قبایل مختلف قفقاز و در آسیای صغیر بسیار زیاد دیده می‌شود. در میان بومیان این نواحی مانند ارمنیها، گرجیها، اوستها، لزگیها، ایسورها و نیز در میان سوریها دماغهای سرکچ، اصل و اشکال دیگر، استثنا بشمار می‌آیند. در میان مردمانی که در کناره‌های اروپائی مدیترانه زندگی می‌کنند مانند یونانیها، ایتالیائیها، فرانسویها، اسپانیائیها و پرتغالیها دماغ سرکچ بیشتر دیده می‌شود تا در میان یهودیان اروپای شرقی. سرخپوستان امریکای شمالی هم غالباً دارای دماغهای جهودی می‌باشند.^{۷۲}»

بنابراین بینی ملاك مطمئنی در این تشخیص نمی‌باشد. تنها اقلیتی، یعنی نوع خاصی از جهودان، دارای بینی‌گوژ و کچ می‌باشند. بسیاری از گروههای نژادی دیگر نیز بینیمائی به این شکل دارند. مع ذلك چیزی از درون انسان می‌گوید که آمار مردم‌شناسان در این باره نباید صحیح باشد. يك راه ساده برای حل این معما توسط بدو^{۷۳} و جیکوبس^{۷۴} پیشنهاد شده است بدین مضمون که بینی جهودی ممکن است واقعاً برگشته شکل نباشد و با وجود این بنظر برسد که چنان است و این به جهت وضع خاص تورفتگی پره‌ها و پیچ منخرین است.

۶۹. فیشبرگ، ص ۷۹.

۷۰. ریپلی ص ۳۹۴ ف.

۷۱. فیشبرگ ص ۸۳ به نقل از Luschan

۷۲. فیشبرگ ص ۸۳.



شکل (۱)



شکل (۲)



شکل (۳)

جیکوبس در اثبات نظر خود که وضع منخرین یهودیان توهم منقاری شکل بودن بینی آنان را ایجاد کرده است از خوانندگان خود می‌خواهد که يك عدد ۶ دمدار به لاتینی بنویسند (شکل ۱) آنگاه قسمت برگشته آن را پاك کنند چنانکه در شکل (۲) پیداست و در این صورت مقدار زیادی از شباهت آن به بینی یهودی از میان می‌رود. حالا اگر منتهاالیه پائین آن را مطابق شکل (۳) در خط افقی، کمی امتداد دهیم حالت جهودی آن بکلی منتفی می‌گردد. ریپلی پس از نقل قول جیکوبس متذکر می‌شود که «متوجه تغییر شکل باشید. یهودیان به رومیان مبدل گشته‌اند و در این هیچ شکی نیست. پس چه چیز را ثابت کردیم؟ اینکه درواقع پندیده‌ای به نام بینی یهودی وجود دارد اگرچه صورت آن از فرض اولیه ما (یعنی ضابطه کج بودن) متفاوت باشد».^{۷۵}

ولی آیا این مطلب درست است؟ شکل شماره (۱) حتی با توجه به وضع منخرین می‌تواند نماینده بینی يك یونانی یا اسپانیائی یا ارمنی یا سرخپوست امریکائی باشد. اگر صاحب چنین دماغی را یهودی می‌دانیم و نه سرخپوست و نه ارمنی و غیره، وابسته به مجموعه مشخصات دیگری مانند حالت و رفتار و لباس است که ما را به چنین نتیجه‌ای می‌رساند. البته این جریان با يك تحلیل منطقی فرق دارد و از نوع مطالعه گشتالت^{۷۶} روانشناسان است که هیأتی را به عنوان

75. Ripley, p. 395.

76. Gestalt

يك كل در نظر می گیرند.

همین نوع ملاحظات درباره هر يك از علائم دیگر چهره، مانند لبهای ظریف و موهای تیره رنگ موجدان یا مجعد و حالت محزون یا محیل یا پف کرده یا کشیده و از این قبیل، که از مشخصات یهودیان شمرده شده اند مصداق دارد. هرکدام از این علامات را اگر جداگانه در نظر بگیریم می توان آن را مابه الاشتراك بسیاری از ملتها بشمار آورد ولی مجموع آنها به عنوان مشخصه - يك بار دیگر بگوئیم - نوع خاصی از یهودیان بنظر می آید و یا به عبارت روشنتر الگو و نمونه یهودیانی بشمار می آید که اصلاً از اروپای شرقی آمده اند و اکنون شناخته ترین گروه یهودیان می باشند. ولی این نمونه در مورد انواع دیگر یهودیان از قبیل یهودیان سفاردی (و همچنین اعقاب انگلیسی شده آنان در بریتانیا) و یهودیان اسلاونیک اروپای مرکزی و یهودیان بور تیوتونیک و انواع یهودیان مغولی با چشمان مورب و انواع یهودیان نگرو با موهای مجعد تطبیق نمی کند.

حتی نمی توان مطمئن بود که شناسائی همین يك نوع نمونه هم با قطعیت امکان پذیر باشد. مجموعه عکسهائی که فیشبرگت یا ریپلی انتشار داده اند برای يك بازی «شیر یا خط» می تواند مورد استفاده قرار گیرد به شرط اینکه روی شرح عکس را که معلوم می دارد صاحب آن یهودی و یا غیریهودی است بپوشانند. همین بازی را می توان در هر نقطه از کناره های مدیترانه، در هر قهوه خانه، به موقع اجرا گذاشت. البته نتیجه ای از آن حاصل نخواهد شد زیرا شما نمی توانید شخص مورد آزمایش را طرف خطاب قرار داده راجع به مذهب او استفسار کنید ولی اگر این بازی را با حضور اشخاص دیگری عمل کنید از میزان اختلاف نظرهائی که ابراز می شود شگفت زده خواهید شد. لحن القائی پرسش نیز در این باره مؤثر می افتد. مثلاً: «شما می دانستید که آقای هارولد یهودی است؟» «نمی دانستم. ولی حالا که شما گفتید واقعاً دارم می بینم.» «آیا می دانستید که فلان یا بهمان خاندان سلطنتی خون یهودی داشته؟» «نمی دانستم. ولی حالا که شما

گفتید...» کتاب «نژادهای آدمیزاد ۷۷» نوشته هاجینسون تصویری از سه نفر گیشا دارد که زیر آنها نوشته است «ژاپونیهای با قیافه یهودی». وقتی شما این نوشته را می‌خوانید احساس می‌کنید که: «به، واقعاً راست می‌گوید. چطور من توجه نداشتم؟!» و اگر این بازی را مدتی ادامه دهید کم‌کم به هرکجا که نگاه کنید قیافه‌های یهودی - یا خزری - به چشم شما می‌خورد.

= ۵ =

یکی دیگر از اسباب اشتباه و سردرگمی در این باره، مشکل بزرگ جدا کردن خصایص موروثی از خصایص دیگری است که تحت تأثیر زمینه اجتماعی و یا عوامل دیگر محیط بوجود آمده باشد. پیشتر نیز در بحث از مسأله قامت به عنوان ضابطه ادعائی درباره نژاد و تبار از این مشکل سخن گفته‌ایم. اما نفوذ عوامل اجتماعی در بشره، رفتار، تکلم و حرکات و سکانات، با ظرافتی بیشتر و از طرقتی پیچیده‌تر در مجموعه مشخصات يك یهودی مؤثر می‌افتد. لباس (به اضافه آرایش موی سر) واضحترین این عوامل است. هر کسی را که با طره بلند فروهشته و عرقچینی با کلاه مشکی لبه پهن و قبای سیاه و بلند مجسم سازید در اولین نگاه به عنوان يك یهودی ارتدکس شناخته خواهد شد. حالا منخرین او به هر شکلی باشد قیافه او یهودی می‌نماید. شاخصهای کم‌اهمیت‌تر دیگری نیز در شیوه لباس پوشیدن برخی از طبقات در گروههای یهودی وجود دارد که به همراه لهجه و طرز تکلم و حرکت و رفتار اجتماعی فرد یهودی را مشخص می‌سازد.

شاید بهتر باشد که لحظه‌ای از بحث جهودان کنار برویم و به سخنان نویسنده‌ای فرانسوی گوش فرا دهیم که چگونه هم‌میهنان او هر انگلیسی را با يك نظر می‌شناسند. میشل لیریس ۷۸ علاوه بر اینکه نویسنده مشهوری است مدیر بررسیهای «مرکز ملی تحقیقات علمی ۷۹»

77. Huthinson; *Races of Mankind*.

78. Michel Leiris (1958) pp. 11-12.

79. Centre National de La recherche Scientifique.

و کارمند «موزه انسان ۸۰» نیز هست:

«سخن از يك «نژاد» انگلیسی، یا حتی سخن از انگلیسیها به عنوان شاخه‌ای از نژاد «نوردیک» بی‌معنی می‌باشد. از نظر واقع، تاریخ به ما می‌آموزد که وضع موجود ملت انگلیس نیز مانند دیگر ملت‌های اروپا محصول مشارکت و اختلاط ملت‌های مختلف است. انگلستان يك کشور سلتيك است که در قسمتی از آن موج‌های پیایی اقوام ساکسون، دانوا و نورمان‌های فرانسوی استقرار یافته و از زمان ژولیوس سزار گروهی از رومیان هم به آن اقوام اضافه شده‌اند. يك انگلیسی را ممکن است از نحوه لباس پوشیدن و حتی رفتارشناسی و لی تنها از ظاهر فیزیکی کسی نمی‌توان گفت که او انگلیسی است. در میان انگلیسیها نیز مانند سایر اروپائیان افراد سپیدرو و تیره‌رنگ، بلندقد و کوتاه، کله‌های دراز و کله‌های کوچک پیدا می‌شوند. ممکن است ادعا کرد که يك انگلیسی را می‌توان از برخی مشخصات خارجی که قیافه ویژه‌ای به او داده است شناسائی کرد. مثلاً از خودداری در حرکات (برخلاف رویه معمول جنوبیها) و شیوه راه رفتن و خطوط سیما و هر آنچه به‌طور مبهم خونسردی و بلغمی مزاجی خوانده می‌شود. با اینهمه هر کسی که چنین ادعائی بکند در بسیاری از موارد بخطا خواهد رفت زیرا اگرچه این چیزها را مشخصات يك انگلیسی نمونه بشمار می‌آوریم ولی، همه انگلیسیها آن مشخصات را ندارند. واقعیت چنان است که این مشخصات ظاهری به معنی واقعی کلمه فیزیکی نیستند به عبارت دیگر وضع هیکل و حرکات و خطوط سیما کلاً در زیر عنوان رفتار خلاصه می‌شود و مانند آداب دیگر تابع زمینه اجتماعی مربوط به هر شخص می‌باشد و بنابراین چیزهائی اکتسابی، و نه طبیعی بشمار

می‌آید. بعلاوه اگر چه این قبیل مشخصات را با مسامحه در تعبیر می‌توان به‌عنوان علائم و نشانیهای تلقی کرد ولی علائم و نشانیهای مزبور در مورد کل يك ملت صدق نمی‌کند بلکه فقط گروه خاصی را در داخل محدوده ملت فرا می‌گیرد و بنابراین نمی‌توان آنها را از جمله صفات ممیزه يك نژاد بشمار آورد.»

مع ذلك وقتی لیریس می‌گوید که حرکات و علائم چهره چیزی فیزیکی نیست بلکه این جزئیات همه تحت عنوان «رفتار» درمی‌آید ظاهراً فراموش می‌کند که رفتار می‌تواند در قیافه افراد مؤثر افتد و بدینگونه نشان خود را بر جسم آنها برجای بگذارد. در این‌باره می‌توان به علائم سخی سیمای برخی از بازیگران سالخورده تأثر و کشیشانی که در تجرد زندگی می‌کنند و نظامیان حرفه‌ای و مجرمینی که به زندانهای دراز مدت محکوم گشته‌اند و ملاحان و کشاورزان و غیره مراجعه کرد. روش زندگی این افراد نه تنها در خطوط چهره آنها مؤثر می‌افتد بلکه شکل جسمی آنها را نیز دگرگون می‌سازد چندانکه انسان بخلط چنین می‌انگارد که این علائم و نشانیها چیزهای موروثی می‌باشند و یا ریشه نژادی دارند^{۸۱}.

در اینجا می‌خواهم ملاحظه‌ای شخصی را نیز بیفزایم. در مسافرت‌های خود به ایالات متحد امریکا غالباً با دوستان ایام جوانی که در اروپای مرکزی می‌شناختم و پیش از جنگ جهانی دوم از اروپا مهاجرت کرده‌اند برخورد داشتم. این اشخاص را من از سی چهل سال پیش ندیده بودم. هر بار که یکی از آنها را ملاقات کرده‌ام بشگفت آمده‌ام که نه تنها در لباس پوشیدن و حرف زدن و رفتار مانند امریکائیها عمل می‌کنند بلکه قیافه آنها نیز به امریکائیها

۸۱. امرسون در مقاله خود زیر عنوان «علائم چهره انگلیسی» چنین می‌نویسد: «هر گروه مذهبی قیافه خاص خود را دارد. متدیستها، کواکرها، راهبه‌ها چهره‌های ویژه دارند. يك نفر انگلیسی می‌تواند مخالف خود را از روش او بشناسد. هر کسب و حرفه‌ای خطوط خاص خود را روی چهره آدمی نقش می‌زند.»

می‌ماند. من نمی‌توانم تغییری را که در آنها رخ داده است توصیف کنم لیکن مثل اینکه آرواره آنها عریضتر گشته و وضع چشم و اطراف آن طوری دیگر شده است (یکی از دوستان مردم‌شناس من معتقد است که عریض شدن آرواره‌ها نتیجه بکار انداختن زیاد عضلات مربوطه در تکلم امریکائیه‌ها می‌باشد و پدیده دوم را انعکاسی از زندگی پرکشمکش امریکا و نتیجه آن که تمایل به ابتلا به زخم اثنی‌عشر می‌باشد می‌داند) من وقتی فهمیدم که کشفی که کرده‌ام خیالبافی نبوده است خوشحال شدم، زیرا فیشبرگت نیز در ۱۹۱۰ همین ملاحظات را یادداشت کرده است... «طرح صورت باسانی تحت تأثیر دگرگونیمهای محیط اجتماعی تغییر می‌کند. من اینگونه تغییر سریع را در میان کسانی که به امریکا مهاجرت کرده‌اند ملاحظه کرده‌ام... این تغییر قیافه را مخصوصاً وقتی که مهاجرین مزبور به موطن قبلی خود مراجعت می‌کنند می‌توان دریافت... این واقعیت بخوبی ثابت می‌کند که عناصر اجتماعی حاکم بر تحرکات آدمی تأثیر عمیقی در صورت ظاهر او بجا می‌گذارد».^{۸۲}

چنین بنظر می‌رسد که محصول این دیگجوش، قیافه‌ای امریکائی است. بدین معنی که از انواع مختلف گروه‌های وراثتی، یک گروه کمابیش استاندارد بوجود می‌آید. حتی چینیان و ژاپونیان پاکخون در امریکا تا اندازه‌ای تحت تأثیر این جریان قرار می‌گیرند. به هر حال فرد امریکائی را غالباً با صرف نظر از لباس و لهجه به یک نگاه می‌توان شناخت فرق نمی‌کند که نیاکان او ایتالیائی باشند یا لهستانی و یا آلمانی.

- ۶ -

در هرگونه بحث راجع به بیولوژی و وراثت اجتماعی یهودیان خاطره محله (گتو) سایه‌افکن خواهد بود. یهودیان اروپا و امریکا و حتی شمال افریقا بچه‌های محله‌اند و با آن چهار یا پنج نسل بیشتر

فاصله ندارند. اصل جغرافیائی آنان از هر کجا بوده، در داخل دیوارهای محله کمابیش در محیطی مشابه با هم زندگی کرده و در طول چندین قرن تحت تأثیر عوامل سازنده یا مخرب مشابهی قرار داشته‌اند. از نقطه نظر متخصصین وراثت، می‌توان سه عامل را مشخص ساخت: ازدواج با خودیها، مسیر وراثتی، گزینش.

ازدواج با خودیها شاید، در تاریخ نژادی یهود، در بعضی از دورانها، نقشی به‌همان اندازه و به‌همان اهمیت جریان معکوس آن، یعنی ازدواج با اجانب، داشته است. از همان روزگاران تورات تا دورانی که یهودیان به اجبار از دیگران جدا گشتند و باز در زمانهای جدید، ازدواج با بیگانگان جریان اصلی بود. در این میان فقط سه تا پنج قرن (به اختلاف کشورها) دوران انزوا و ازدواج با خودیها (هم به معنی اخص ازدواج در میان همخونها و هم به معنی اعم ازدواج بین خودیها در داخل يك گروه كوچك جدا افتاده) طول کشیده است. این وضع با خطر بهم پیوستن ژنهای نامطلوب توأم می‌باشد که آنها را قادر به فعالیت می‌کند. وجود درصد بالائی حماقت مادرزاد که در میان جهودان از قدیم وجود داشته^{۸۳}، به اغلب احتمال، نتیجه همین ازدواج ممتد با خودیها می‌باشد و برخلاف آنچه برخی از مردمشناسان گفته‌اند ارتباطی به خصیصه نژادی سامی ندارد. اختلالات دماغی و فیزیکی در آبادیهای دور دست آلپ زیاد دیده می‌شود. در آنجاها نقش سنگ قبرها در حیات کلیساها از تعداد انگشت‌شماری خانواده‌ها نام می‌برد ولی اسامی خانوادگی یهودی چون «کهن^{۸۴}» و «لوی^{۸۵}» در آن میان دیده نمی‌شود. از طرف دیگر ازدواج با خودی می‌تواند از طریق آمیزش ژنهای خوب به پرورش اسبهای مسابقه برنده کمک کند. شاید همین عامل باعث شده است که در میان فرزندان محله هم نایبها و هم آدمهای گول و کودن بوجود آیند. این معنی سخن خیم وایزمن^{۸۶} را بخاطر می‌آورد که گفته است: «یهودیان نیز مانند دیگر انسانهایند؛

۸۳. فیشرگک ص ۳۳۲ ف.ف.

84. Cohen.

85. Levy.

86. Chaim Weizmann.

بلکه هم بیش از هر کس دیگر! اما دانش وراثت اطلاعات زیادی در این باره بدست نمی‌دهد.

جریان دیگری که ممکن است تأثیر عمیقی در محله گذاشته باشد مسیر وراثتی است (که به نام اثر سیوال‌رایت ۸۷ نیز شناخته می‌شود). مقصود از آن از دست دادن نشانیهای وراثتی در جمعیت‌های محدود و منزوی است و این وضع یا به این جهت پیش می‌آید که احیاناً بنیانگذاران آن اجتماعات، خود فاقد آن ژن‌ها بوده‌اند و یا به این جهت که معدودی از بنیانگذاران، آن ژن‌ها را داشته‌اند ولی نتوانسته‌اند آنها را به دیگران انتقال دهند. بدینگونه مسیر وراثتی می‌تواند تغییرات قابل ملاحظه‌ای در خصیصه‌های موروثی جماعات کوچک بر جای بگذارد.

اما گزینشهایی که بر اثر فشارهای وارد در داخل حصار محله صورت گرفته از لحاظ اهمیت در تاریخ کم‌نظیر بوده است. زیرا یهودیان که از کشاورزی ممنوع بودند ناگزیر به شهرنشینی روی آورده و در شهرها یا محله‌هایی که روز بروز بر جمعیت آنها می‌افزود متمرکز شده‌اند. نتیجه این امر به قول شاپیرو ۸۸ آن بود که «بیماریهای واگیر که شهرها و آبادیهای قرون وسطی را فرا می‌گرفت در درازمدت تأثیر گزینشی بزرگتری بر جوامع یهودی داشت و آنان را بتدریج از مصونیت بیشتری در برابر بیماریها برخوردار کرد... و بنابراین اخلاف امروزین آنان بازماندگان جریان گزینشی شدید و خاصی می‌باشند» ۸۹.

شاپیرو چنین می‌اندیشد که اگر امروزه در میان جهودان بیماری سل بندرت دیده می‌شود و یا آنان در قیاس با دیگران از طول عمر بیشتری برخوردار می‌باشند (و آمارهای گردآوری شده توسط فیشبرگ بیانگر این واقعیت است) سبب آن همین است که گفتیم.

اما فشارهای خصمانه که محله را در حیطه خود داشت از تحقیر-

87. Sewall Wright Effect.

88. Shapiro.

۸۹. شاپیرو (۱۹۵۳) ص ۸۰.

های بارد تا اعمال خشونت‌آمیز نامنظم و قتل عامهای سازمان یافته را شامل می‌شد. چندین قرن زندگی در چنان شرایطی این نتیجه را ببارآورده است که تنها چرب زبانترین و نرم‌خوترین و نرمش‌پذیرترین آنان، یعنی همان تیپ محله، به حیات خود ادامه دهد. آیا این مختصات روانشناسی را باید مبتنی بر اوضاع و احوال موروثی دانست که جریان‌گزینش بر روی آن عمل می‌کند و یا مختصاتی است که از طریق تربیت کودکی و به عنوان موارث اجتماعی انتقال می‌یابد؟ مسأله‌ای است که مردم‌شناسان درباره آن هنوز بشدت اختلاف نظر دارند. ما حتی نمی‌دانیم که مثلاً تا چه اندازه هوش زیاد به عوامل ارثی مربوط است و تا چه اندازه باید آن را محصول محیط تلقی کرد. به عنوان مثال از رعایت اعتدال یهودیان در مورد مسکرات یاد می‌کنیم که زمانی به صورت ضرب‌المثل درآمده بود و برخی از صاحب‌نظران^{۹۰} آن را از خصایص نژادی یهود بشمار می‌آوردند. ولی می‌توان همین امر را هم از نتایج زندگی محله محسوب داشت و آن را از بقایای ناخودآگاه قرن‌ها زندگی در شرایطی دانست که با سهل‌انگاری و بی‌احتیاطی سازگاری نداشت. فرد یهودی با علامت ستاره زرد که در پشت لباس او نمایان بود می‌بایستی محتاط و بهوش باشد، و با نگاهی تحقیرآمیز که در عین حال سرگرمش می‌دارد، حرکات تمسخرانگیز بچه‌های مست را نظاره کند. تنفر و اشمئزاز در برابر مسکرات و سایر انواع فسق و فجور، طی نسلیها از پدر و مادرها به فرزندان یهودی منتقل گشته بود تا آنگاه که خاطره محله فراموش شد و مصرف مسکرات بویژه در کشورهای انگلوساکسون فزونی گرفت. بنابراین رعایت جانب اعتدال در مورد مسکرات نیز مانند سایر خصائل جهودان، جزو موارث اجتماعی و نه موارث زیست‌شناسی می‌باشد.

و بالاخره یک جریان دیگر هم در این تطور مؤثر می‌افتد و آن مسأله گزینش جنسی می‌باشد. این مسأله نیز ممکن است در بوجود آمدن خصایصی که به یهودیان نسبت می‌دهند

۹۰. مثلاً آقایان Kerr و Reid به نقل فیشر گک ص ۲۷۴-۵.

سهمی داشته باشد. بنظر می‌رسد که ریپلی نخستین کسی باشد که به این امر اشاره کرده است. وی می‌گوید: «فرد یهودی اگر چه در خط توارث نژادی به هیچ وجه پاك و سره نیست مع ذلك از نظر انتخاب، وارث قانونی كل یهودیت بشمار می‌آید... این معنی همه جزئیات زندگی وی را تحت تأثیر می‌گیرد. حال چرا باید چنین تصور شود که همین معنی در آرمان وی از زیبایی جسمانی منعکس نمی‌گردد و مسأله پسند جنسی و گزینش همسر از حوزه این تأثیر خارج می‌ماند؟ بلکه نتایج همین گزینش‌هاست که از طریق وراثت تقویت و تشدید شده است».^{۹۱}

ریپلی در این باره که آرمان محله از زیبایی جسمانی چیست پژوهشی نکرده ولی فیشبرگک این کار را انجام داده و نتیجه دلپذیری گرفته است: «در نظر يك یهودی ارتدوکس كامل از اروپای شرقی، شخصی که عضلات قوی دارد همان عیسوست. ایده آل مطلوب هريك از فرزندان یعقوب در طول قرن‌ها تا اواسط قرن نوزدهم «جوانی حریص اندام» بود^{۹۲}. جوانی کم‌خون، باریك با قیافه‌ای محزون، خردمند و ناتوان. فیشبرگک در ادامه سخن خود می‌گوید: «در اروپای غربی و امریکا در حال حاضر تمایل زیادی در جهت مخالف دیده می‌شود. بسیاری از جهودان از اینکه به جهودان نمی‌مانند مباحات می‌کنند. با توجه به این نکته باید گفت که آینده درخشانی برای چهره به اصطلاح یهودی وجود نخواهد داشت».^{۹۳} و ما می‌توانیم اضافه کنیم که این گفته دست کم در مورد اسرائیلیهای جوان صدق می‌کند.

۹۱. ریپلی، ص ۳۹۸.

۹۲. فیشبرگک، ص ۱۷۸.

۹۳. همان مأخذ.

خلاصه

من در بخش اول این کتاب کوشیده‌ام تا تاریخ امپراتوری خزر را براساس اطلاعات ناچیزی که از منابع موجود بدست می‌آید بررسی کنم.

در بخش دوم، فصول ۵ تا ۷ مدارك تاریخی را دال براینکه قسمت عمده یهودیان شرقی، و بنابراین یهودیان جهان، از تبار ترك-خزر است و نه از اصل سامی، گردآورده‌ام.

در این فصل آخر کوشیده‌ام تا نشان دهم که دلایل مردم‌شناسی نیز هماواز با مدارك تاریخی، این اعتقاد عامیانه دایر بر وجود نژادی یهودی، از بازماندگان اسباط بنی‌اسرائیل را مردود و بی‌اعتبار می‌داند.

از دیدگاه مردم‌شناسان دو دسته از واقعیتها در جهت مخالف آن اعتقاد وجود دارد. اول **ناهمگنی** بسیار در میان یهودیان از لحاظ خصوصیات جسمانی دوم **شباهت** زیاد یهودیان به غیر یهودیانی که در محیط مشترکی با آنان زندگی می‌کنند. این هر دو واقعیت در آمارهایی که از قد و قامت، شاخص جمجمه، گروه خونی، رنگ مو و چشم و... آنان بدست داریم منعکس می‌باشد. هر کدام از این موازین مردم‌شناسی که ملاک گرفته شود معلوم می‌گردد که جهودان هر کشور به غیر یهودیانی که در میان آنان زندگی می‌کنند همانندترند تا به جهودان کشورهای دیگر. فرمول زیر وضع مزبور را به طور خلاصه نشان می‌دهد:

$$G_a - J_a < J_a - J_b; \quad G_a - G_b \cong J_a - J_b$$

تبیین زیست‌شناسی هر دو مطلب این است که اختلاط نسل در مواقع تاریخی مختلف و به اشکال مختلف صورت گرفته است از این قبیل است ازدواج با بیگانگان، گرویدن عده زیادی از غیر یهودیان به دین یهود، تجاوز به عنف که همواره (چه به عنوان يك حق قانونی و چه به عنوان امر نامشروعی که مورد چشم‌پوشی قرار می‌گرفت) در کنار جنگ و کشتار وجود داشت.

این عقیده که علی‌رغم اطلاعات آماری شخص یهودی را می‌توان از دیگران بازشناخت نوعاً — و نه کلاً — مبتنی بر تصوراتی واهی می‌باشد. این عقیده واقعیتی را نادیده می‌گیرد: قیافه‌هایی که در مقایسه با مردم شمال اروپا یهودی شمرده می‌شود در محیط مدیترانه چنین تلقی نمی‌گردد. هواداران این عقیده تأثیر محیط اجتماعی را در قیافه و بشره فراموش می‌کنند و وراثت زیست‌شناسی را با وراثت اجتماعی اشتباه می‌گیرند.

مع ذلك نشانی‌های موروثی چندی نیز هست که در مورد برخی از انواع یهودیان امروزی درست در می‌آید. در پرتو علم ژنتیک جمعیت، بسیاری از این نشانی‌ها را می‌توان به عواملی مربوط دانست که در طی چندین قرن در شرایط منزوی محله جریان داشته است. از جمله این عوامل ازدواج با خودی‌ها، مسیر وراثتی و فشارهای گزینشی را می‌توان یاد کرد. این عامل سومی از طرق مختلف — مانند گزینش طبیعی (مثلاً از طریق بیماری‌های واگیر)، گزینش جنسی و به‌طور مشکوکه‌تر از طریق گزینش نوع شخصیتی که برای ادامه حیات در شرایط داخل حصار محله، قابلیت بیشتری را داشته باشد — مؤثر می‌افتاد.

افزون بر آنچه گفتیم، وراثت اجتماعی از طریق تربیت‌دوران کودکی، به‌عنوان عامل سازنده یا مخرب نیرومندی، تأثیر داشته است. هر يك از این جریان‌ات نقشی را در به‌وجود آمدن یهودی محله برعهده داشته است. این نوع یهودی با پشت‌سر گذاشتن محله بتدریج جهات مشخصه خود را از دست داده است. اما راجع به ترکیب نژادی

و قیافه ظاهر یهودیان در دوران پیش از به وجود آمدن محله، تقریباً هیچ چیز نمی دانیم. مطابق نظری که در این کتاب پیش کشیده ایم این «جنس اولیه» غالباً از تبار ترك بوده ولی در میان آنان مقدار نامعلومی هم از فلسطینیان کهن و عناصر دیگر وجود داشته اند. نمی توان گفت که کدام يك از علامات و مشخصات ادعائی، مانند بینی یهودی، در نتیجه گزینش جنسی داخل محله بوجود آمده و کدام يك مظهر ژن مقاوم قوم خاصی می باشد. و چون داشتن منخرین در میان مردم قفقاز امری عام بشمار می آید ولی در میان بدویمهای سامی بندرت دیده می شود این را نیز می توان نشانه دیگری از نقش مسلط سبط سیزدهم در تاریخچه زیست شناسی جمودان دانست.

ملحقات

۱- یادداشتی درباره منابع

۲- مکاتبات خزر

یادداشتی درباره منابع

الف - منابع کهن

اطلاعات ما درباره تاریخ خزران بیشتر از نوشته‌های عربی، بیزانسی، روسی و عبری سرچشمه می‌گیرد. در تأیید این نوشته‌ها مطالبی نیز از منابع فارسی، سریانی، ارمنی، گرجی و ترکی بدست می‌آید. من تنها درباره برخی از منابع عمده توضیح می‌دهم:

(۱) عربی

«مورخان اولیه عرب به لحاظ شکل ویژه تألیفات خود از دیگران ممتاز می‌باشند. در کتابهای آنان خبر هر واقعه‌ای به زبان کسانی که شاهد ماجرا یا همزمان با آن بوده‌اند روایت می‌شود و سلسله راویان به آخرین کسی که خبر را نقل می‌کند می‌پیوندند. هر يك از این راویان، روایت نخستین را عیناً به راوی بعدی انتقال می‌دهند. گاهی يك روایت را در دو یا چند صورت با اختلافات جزئی و از طریق سلسله‌روایت متفاوت می‌توان بدست آورد. و نیز ممکن است حتی يك واقعه با يك جزء مهم از خبر به چند شکل، براساس روایت‌هایی که از چندتن از معاصرین آن واقعه نقل شده و از طریق سلسله راویان جداگانه بدست آمده باشد... به هر حال اصل این است که اگر راوی از واقعه‌ای يك بار بخوبی خبر داده است در بازگو کردن آن نباید الفاظ راوی نخستین تغییر داده شود

بنابراین مورخ تا آنجا که می‌تواند، حرف بحرف، از منابعی که خبر را گرفته است تبعیت می‌نماید بطوری که غالباً راوی بعدی همان الفاظ و عبارات راوی نخستین را تکرار می‌کند...» این است گفته دو صاحب‌نظر کلاسیک در این زمینه یعنی اچ.ا.آر. گیب و م.ی. دخویه در مقاله دو نفره‌ای که در ذیل ماده «تاریخ‌نویسی عرب» در چاپ‌های اولیه انسیکلوپدی بریتانیکا نوشته‌اند.^۱ این گفته روشن می‌گرداند که جستجوی منبع اصلی — که غالباً از میان رفته — از خلال روایات پیاپی مورخان و مؤلفان و دروغ‌زنان چه مشکلات دردناکی را به‌مراه دارد. در غالب موارد تقریباً محال است که بتوان برای امری یا اوضاع و احوالی که در کشوری رخ داده است تاریخی را معین کرد. در مواردی که مورخ واقعه‌ای را به صیغه مضارع بیان می‌کند و قراین روشنی در دست نیست که بگوئیم مطلب از يك منبع کهن نقل شده است تردید و عدم اطمینان درباره تاریخ ممکن است يك قرن تمام نوسان داشته باشد. به این اشکال، دشواری تشخیص صحیح اشخاص و قبایل و امکان را نیز که از اشکالات تلفظ و املا و بلمبوسیم‌های نسخه‌نویسان حاصل می‌شود باید اضافه کرد. نتیجه عبارت می‌شود از يك جدول پیچ در پیچ معمائی که نیمی از اجزای آن را در دست نداریم و اجزای نامربوط دیگری از خارج با آن درآمیخته و فقط می‌توان خطوط کلی مطلب را از آن استخراج نمود.

روایات عمده عربی درباره خزران که در این کتاب مکرراً به آنها ارجاع گردیده از ابن‌فضلان، اصطخری، ابن‌حوقل و مسعودی است و از این روایات فقط چندتا را می‌توان دست اول دانست مثلاً ابن‌فضلان از برخوردهای شخصی خود سخن می‌گوید. اما سرتاسر روایت ابن‌حوقل که در حوالی ۹۷۷ به رشته تحریر کشیده شده تقریباً از اصطخری گرفته شده که او نیز کتاب خود را در حوالی ۹۳۲ نوشته است. ظاهراً نوشته اصطخری نیز مبتنی بر کتاب جغرافیدان دیگر به نام بلخی بوده که در ۹۲۱ تألیف یافته ولی این کتاب به دست ما

نرسیده است.

اطلاعات ما از زندگی و دقت علمی این نویسندگان بسیار اندک است. ابن فضلان، به عنوان سیاست‌پیشه و ناظری هوشمند، تنها کسی است که با چهره سرزنده خود نظر را جلب می‌کند. مع ذلك در مطالعه این رشته که در قرن دهم ادامه دارد با مراحل از سیر تکاملی دانش نوپای جغرافیای تاریخی آشنا می‌شویم. بلخی که در سرآغاز سلسله جای دارد پیش‌کسوت مکتب کلاسیک جغرافیای عربی است که در آن تأکید بیشتر روی نقشه‌ها گذارده می‌شود و شرح مطلب در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. اصطخری قدمی فراتر رفته و تأکید را از نقشه به متن منتقل کرده است (درباره زندگی وی چیزی نمی‌دانیم و آنچه از نوشته‌های وی باقی مانده ظاهراً جزئی از کتاب بزرگتری می‌باشد) با ابن‌حوقل (همینقدر می‌دانیم که او بازرگانی جهانگرد و اهل علم بوده است) پیشرفت قطعی دیگری در این زمینه ملاحظه می‌شود. کتاب ابن‌حوقل دیگر از صورت حواشی بر نقشه‌ها (که کتاب بلخی و تا حدودی کتاب اصطخری اینطور است) درآمده و مطالب آن استقلال یافته است.

بالاخره دو قرن بعد با ظهور یاقوت (۱۱۷۹ تا ۱۲۲۹) عصر مؤلفین و دایرة المعارف نویسان فرا می‌رسد. درباره یاقوت دست‌کم می‌دانیم که او در یونان متولد شده و در جوانی در بازار بغداد به غلامی فروخته شده و بازرگانی که او را خریده رفتار مهربانانه‌ای داشته و از وجود او به صورت بازرگانی مسافر استفاده کرده است. یاقوت پس از آزادی به عنوان کتابفروشی دوره‌گرد بکار پرداخته و سرانجام در موصل مأوی گزیده و دایرة المعارف جغرافیائی و تاریخی بزرگ خود را در آن شهر نوشته است. این کتاب مهم، هم مطالب اصطخری و هم گزارش ابن فضلان را درباره خزران شامل می‌شود. ولی یاقوت بخطا، مطالب اصطخری را نیز به ابن فضلان نسبت می‌دهد و چون این دو روایت در نکات مهمی با هم اختلاف دارند انتساب دو رشته مطلب ناسازگار به ابن فضلان تا اندازه‌ای از اعتبار او در نظر مورخان جدید کاسته بود.

اما با کشف متن کامل گزارش ابن فضلان در يك نسخه خطی کهن در شهر مشهد ایران، به سال ۱۹۲۳، وضع عوض شد. کاشف این نسخه که هیجانی در میان خاورشناسان برپا کرد دکتر زکی ولیدی طوغان بود که درباره او مطالب بیشتری خواهیم آورد. بدینگونه نه تنها اعتبار بخشی از گزارش ابن فضلان که در کتاب یاقوت آمده است تأیید شد بلکه بخشهای دیگر آن نیز که یاقوت از نقل آن خودداری نموده، و بنابراین ناشناخته مانده بود، در دسترس قرار گرفت. اضافه بر آن، پس از روشن شدن اختلاطی که در نقل یاقوت رخ داده اینک ابن فضلان از يك دست، و اصطخری و ابن حوقل از دستی دیگر، به عنوان منابع مستقلی شناخته می شوند که مضمون آنها مؤید و مکمل یکدیگر می باشد.

همین نکته در مورد روایات ابن رسته، بکری یا گردیزی هم صادق است که مطالب آنها هم، مؤید روایات موجود درباره خزران می باشد. من کمتر از این منابع نقل کرده ام زیرا که مطالب آنها عمدتاً با آنچه در منابع اصلی وارد شده است مشابهت دارد.

منبع ظاهراً مستقل دیگری در این باب کتاب مسعودی است (که در حوالی ۹۵۶ وفات یافته). مسعودی را هرودوت عربها می نامند. او جهانگردی بیقرار و دارای کنجکاوی بی کران بود. چنین بنظر می رسد که مورخان جدید عرب نظر خوبی درباره او ندارند. دایرة المعارف اسلام می گوید که «مسافرتهاى او نتیجه تمایل شدید به کسب دانش بود ولی مطالب او سطحی و کم عمق می باشد چه او به منابع اصلی رجوع نکرده و به بررسیهای سطحی اکتفا نموده و قصه ها و افسانه ها را بدون نقادی پذیرفته است.»

ولی این سخن را درباره هرکس دیگر از مورخان قرون وسطی، مسیحی باشد یا عرب، می توان گفت.

(۴) ییزانسی

در میان منابع ییزانسی ارزشمندتر از همه رساله کنستانتین

هفتم پرفیروژنیتوس به نام *De Administrando Imperio* است که در حوالی ۹۵۰ نوشته شده است. اهمیت این رساله نه تنها به لحاظ اطلاعاتی است که درباره خود خزران (و بویژه درباره روابط آنان با مجارها) در آن آمده بلکه معلوماتی هم درباره روسها و مردمان استیپهای شمال ارائه می‌دهد.

کنستانتین (۵۹ - ۹۰۴) این امپراتور دانشمند شخصیت جالب توجهی بود و چه شگفت که آرنولد توین بی اعتراف می‌کند که «دلباخته او»^۲ شده و این دلباختگی از اوایی که او در دانشکده درس می‌خوانده آغاز گشته است. نتیجه شیفتگی توین بی به امپراتور، کتاب بزرگ اوست به نام «کنستانتین پرفیروژنیتوس و جهان او»^۳ که در ۱۹۷۳ انتشار یافت و در آن هنگام مؤلف هشتاد و چهار سال داشت. چنانکه از نام کتاب برمی‌آید تأکید مؤلف، بیشتر روی شخصیت و عمل کنستانتین در اوضاع و احوال جهانی است که او - و خزران - در آن می‌زیستند.

مع ذلك شیفتگی توین بی درباره کنستانتین، او را از توجه به محدودیتهای علمی امپراتور باز نداشته است: «اطلاعات مندرج در *De Administrando Imperio* در زمانهای مختلف و از منابع گوناگون گردآوری گردیده و نتیجه آن کتابی نیست که مواد آن را مؤلف هضم کرده و منظم ساخته باشد. این کتاب مجموعه‌ای است از پرونده‌هایی که فقط تنقیحی سرسری روی آنها انجام گرفته است»^۴ و باز می‌گوید: «رساله *De Administrando Imperio* و *De Caeromoniis* بصورتی که از کنستانتین به یادگار مانده است زبان تعنت بسیاری از خوانندگان را باز خواهد کرد»^۵. (کنستانتین خود بصورتی احساساتی معتقد بود که کتاب دوم يك «شاهکار فنی» و «اثری ماندگار از تحقیقی کامل و

۲. توین بی (۱۹۷۳) ص ۲۴.

3. *Constantine Porphyrogenitus and His World*.

۴. همان مأخذ ص ۴۶۵.

۵. همان ص ۶۰۲.

کوششی عاشقانه» است^۶). انتقاداتی از این قبیل، در گذشته نیز توسط بری^۷ و ماکارتنی مطرح گردیده که کوشیده‌اند تا ضدونقیض گوئیهای کنستانتین را درباره مهاجرت‌های مجاران برملا سازند.

«باید بیاد داشته باشیم که کتاب *De Administrando Imperio* مجموعه یک رشته یادداشتهایی است از منابع بسیار مختلف که گاهی مطالب یکدیگر را تکرار می‌کنند و گاهی با هم خلافگوئی دارند. این یادداشتهای را با مختصر تنقیحی سرهم کرده‌اند^۸».

ولی ما باید مواظب باشیم که وقتی کاه را دور می‌ریزیم، مانند منتقدان علامه‌مآب، گندمی را هم که با آن درو کرده‌ایم دور نریزیم. کنستانتین علاوه بر دسترسی بر پرونده‌های دربار، گزارشهای دست اول از عمال دولت و سفرائی که از مأموریت خارج برمی‌گشتند دریافت می‌کرد و این مزیتی است که هیچ مورخ دیگری از آن برخوردار نبود. کتاب او البته اگر با احتیاط و به همراه منابع دیگر خوانده شود روشنائی گرانبهایی بر این دوران تاریک می‌افکند.

(۳) روسی

گذشته از فولکلور، افسانه‌ها و سرودهایی (مانند منظومه سپاه ایگور^۹) که سینه به سینه منتقل گشته، کمترین منبع نوشته روسی کتابی است به نام «قصه سالیان گذشته» (*Povez Vremennikh Let*) که مؤلفین مختلف به عناوین گوناگون «تاریخ اولیه روس^{۱۰}» یا «تاریخ کهن روس^{۱۱}» یا «تاریخ روس^{۱۲}» یا «نسطور کاذب^{۱۳}» یا «سالنامه^{۱۴}» از آن یاد کرده‌اند. این کتاب در نیمه اول قرن دوازدهم براساس نوشته‌هایی از اوایل قرن یازدهم که آنها هم روایات کهنتری را جمع کرده بودند فراهم آمده است. بنابراین چنانکه ورنادسکی^{۱۵} می‌گوید شاید «پاره‌ای ۶. همان مأخذ.

7. Byzantinische Zeitschrift XIV pp. 511-70.

۸. ماکارتنی مأخذ پیشگفته ص ۹۸.

9. Lay of Igor's Host.

10. The Russian Primary Chronicle.

11. The Old Russian Chronicle.

12. The Russian Chronicle.

13. Pseudo-Nestor.

14. The Book of Annals.

۱۵. ورنادسکی (۱۹۴۳) ص ۱۷۸.

اطلاعات معتبر حتی مربوط به قرن هفتم تا دهم نیز در آن گرد آمده باشد» و این دورانی است که از نظر تاریخ خزران حائز اهمیت فراوان می‌باشد. مؤلف اصلی این کتاب احتمالا کشیش دانشمندی به نام نسطور (متولد ۱۰۵۶) در دیر کریپت از شهر کیف باشد؛ گرچه متخصصین در این باره اختلاف کرده‌اند (و عنوان نسطور کاذب از همین‌جاست). گذشته از مسئله مؤلف، این کتاب راهنمایی ارزشمند (ولی نه خالی از خطا) برای دورانی است که از آن سخن می‌گویند. متأسفانه روایات آن در سال ۱۱۱۲ یعنی درست مقارن آغاز روزگار ناپدیدگشتن مرموز خزران قطع می‌شود.

منابع عبری قرون وسطی دربارهٔ خزران جداگانه در ضمیمهٔ سوم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ب - نوشته‌های جدید

گستاخی خواهد بود که دربارهٔ مورخان نامور جدید مانند توین‌بی، بری، ورنادسکی، بارون، ماکارتنی و غیره که دربارهٔ جوانبی از تاریخ خزران مطالبی نوشته‌اند و در این اوراق از آنها نقل شده است سخنی بگوئیم. یادداشتهای زیر محدود به مؤلفینی خواهد بود که نوشته‌های آنان در این باره اهمیتی درجهٔ اول دارد ولی تنها کسانی که علاقهٔ خاصی به موضوع دارند با آنان آشنا می‌باشند.

در این میان مقدم بر همه پرفسور پول اریک کاله^{۱۶} و شاگرد او دگلاس مورتون دانلوپ^{۱۷} را باید نام برد. دانلوپ در این ایام استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا می‌باشد.

پول اریک کاله (۱۹۶۵ - ۱۸۷۵) از خاورشناسان بنام و محققین تورات‌شناس اروپا بود که در پروس شرقی از مادر زاد و به‌مقام کشیشی در کلیسای لوتری منصوب گردید و مدت شش سال در قاهره به‌سمت کشیشی گذراند و از آن پس در دانشگاه‌های آلمان بتدریس پرداخت و در ۱۹۲۳ به مدیریت سمینار شرقی مشهور در دانشگاه بن برگزیده

16. Paul E. Kahle.

17. Douglas Morton Dunlop.

شد. این مرکز مطالعاتی بین‌المللی، بسیاری از خاورشناسان را از سرتاسر جهان به‌سوی خود جلب کرد. کاله می‌نویسد: «شکی نیست که خصلت بین‌المللی سمینار، کارمندان، دانشجویان و بازدیدکنندگان آن بهترین مصونیت را در برابر نفوذ نازیها فراهم آورد و به‌ما امکان داد که در طول نزدیک به شش سال تسلط رژیم نازی بر آلمان با آسودگی خیال به‌کار خود ادامه دهیم... من تنها استادی در آلمان بودم که سالها يك يهودی یعنی يك ربی لهستانی را به‌عنوان دستیار خود نگه داشت.» عجب نیست که کاله علی‌رغم نسب آریائی بی‌غل و غش خود باز هم ناچار شد که در ۱۹۳۸ از آلمان مهاجرت کند. او به اکسفورد رفت و در آنجا دو درجه دکتری دیگر (یکی در فلسفه و دیگری در الهیات) دریافت کرد. در ۱۹۶۳ به شهر محبوب خود بن بازگشت و در ۱۹۶۵ در همانجا وفات یافت. در فهرست کتابهای موزه بریتانیا بیست‌وهفت عنوان به نام او ثبت شده که از آن جمله است: «گنیزه قاهره ۱۸» و «مطالعاتی در طومارهای بحرالْمیت ۱۹».

در میان شاگردان پیش از جنگ کاله در بن جوان خاورشناسی بود به نام دی. ام. دانلوپ.

کاله علاقه زیادی به تاریخ خزران داشت. وقتی که مورخ بلژیکی پرفسور هنری گرگوار ۲۰ در ۱۹۳۷ مقاله‌ای منتشر کرد و طی آن اعتبار «مکاتبات خزر ۲۱» را مورد تردید قرار داد، کاله به مقابله برخاست ۲۲. وی می‌گوید: «من نکاتی از اشتباهات گرگوار را مطرح کردم و بعدها که او در دسامبر ۱۹۳۷ به بن آمد فرصتی دست داد که همه مسائل را با او در میان بگذارم. آنگاه تصمیم گرفتیم که دونفری به نشر کتاب بزرگی همت گماریم. لیکن پیشامدهای سیاسی از عملی شدن این نقشه جلوگیری کرد. بنابراین من به یکی از شاگردان سابقم در بن، دی. ام. دانلوپ، پیشنهاد کردم که این کار را برعهده گیرد. او محققی

18. The Cairo Geniza.

19. Studies of the Dead Sea Scrolls.

20. Henri Grégoire.

21. Khazar Correspondence.

22. Gregoire, H. (1937) pp. 225-66.

بود که می‌توانست از منابع عبری و عربی استفاده کند و چند زبان دیگر هم می‌دانست و برای انجام این کار دشوار آموزش لازم را دیده بود.^{۲۳} نتیجه این قرار و مدار علمائی کتاب «تاریخ خزرهای یهودی» تألیف دانلپ بود که در ۱۹۵۴ توسط انتشارات دانشگاه پرینستون بچاپ رسید. این کتاب گذشته از آنکه منبع پرارزشی در تاریخ خزران می‌باشد دلایل جدیدی برای اثبات اعتبار «مکاتبات» ارائه می‌دهد (نگاه کنید به ضمیمه). این دلایل کاملاً مورد تأیید کاله قرار گرفت.^{۲۴} تصادفاً پرفسور دانلپ که در ۱۹۰۹ تولد یافته فرزند یک روحانی اسکاتلندی است که مشغولیات او بنا به نقل Who's Who «کوهپیمائی و تاریخ اسکاتلند» بوده است. بنابراین دو مدافع اصلی یهودیت خزر در زمان ما، پروتستانهائی معتقد، با سابقه کلیسایی، از مردم شمال اروپا بوده‌اند.

یکی دیگر از شاگردان کاله، با سوابقی بکلی متفاوت، احمد زکی ولیدی طوغان بود که نسخه خطی سفرنامه ابن فضلان به پیرامون خزران را در مشهد کشف کرد. برای اینکه شرط انصاف را در مورد این شخصیت جالب توجه بجای آورم بهتر است رشته کلام را به دست کاله دهم که در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«... چند تن از خاورشناسان بسیار والامقام در این سمینار (بن) کار می‌کردند که از آن میان می‌توانم از دکتر زکی ولیدی نام ببرم. این باشقرد که مورد علاقه و توجه سر اورل اشتاین^{۲۵} بود تحصیلات خود را در دانشگاه غازان پایان رسانید. و پیش از آغاز جنگ اول در آکادمی پترزبورگ به کار پژوهش پرداخت. در جریان جنگ و پس از آن به عنوان رهبر قشون باشقرد (که با بالشویکها متحد بود) فعالیت کرد. قشون باشقرد موجودیت خود را عمدتاً

23. Kahle (1959) p. 33.

۲۴. همان مأخذ.

25. Sir Aurel Stein.

مرهون وجود او بود. زکی ولیدی به عضویت دومای روسیه رسید، و مدتی نیز عضویت کمیته شش نفری را داشت. در میان اعضای دیگر این کمیته از لنین، استالین و تروتسکی باید نام برد. زکی ولیدی بعدها با بالشویکها اختلاف پیدا کرده به ایران گریخت و در ۱۹۲۴ به عنوان کارشناس زبان ترکی (زبان باشقردی از شعب زبان ترکی است) در وزارت آموزش دولت مصطفی کمال در انقره منصوب گردید. بعدها به سمت استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول بتدریس پرداخت. پس از هفت سال، چون از استادان دانشگاه استانبول خواسته شد که به شاگردان خود چنین بیاموزند که هرچه تمدن در عالم هست همه از ترکهاست، احمد زکی از شغل خود استعفا داد و به وین رفت و نزد پرفسور دوپش^{۲۶} به تحصیل تاریخ قرون وسطی پرداخت و پس از دو سال با رساله‌ای ممتاز درباره سفر ابن فضلان به نواحی شمال بلنار، ترکستان، و خزران درجه دکتری خود را بدست آورد. نسخه خطی متن عربی این رساله را وی در شهر مشهد کشف کرده بود. بعدها من کتاب او را درباره شناخت مشرق زمین^{۲۷} به موقع انتشار گذاشتم. من زکی ولیدی را از وین استخدام کردم. او نخست به عنوان استادیار و بعدها به عنوان پرفسور افتخاری در دانشگاه بن بکار پرداخت. وی دانشمندی راستین بود با اطلاعاتی وسیع و همواره آماده یادگیری. همکاری با او بسیار ثمربخش بود. زکی ولیدی در ۱۹۳۸ به ترکیه بازگشت و کار خود را به عنوان استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول از سر گرفت.»

باز به عنوان چهره دیگری، که نوعی دیگر قابل توجه می باشد، از هوگو فرایر فون کوچرا^{۲۸} (۱۸۴۷-۱۹۱۰) باید نام برد. او یکی از

26. Dopsch. 27. *Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes*.

28. Hugo Freiherr Kutschera.

پیشگامان نظریه‌ای است که خزران را اصل و منبع یهودیان شرقی می‌داند. پدر کوچرا یکی از کارمندان بلندپایه اتریش بود و او خود که می‌خواست سیاست پیشه بشود، در آکادمی شرقی وین به تحصیل پرداخت و در علم لغت تخصص یافت و به ترکی، عربی، فارسی و سایر زبانهای شرقی دست پیدا کرد. پس از آنکه مدتی به عنوان وابسته سفارت اتریش - هنگری در استانبول خدمت کرد در ۱۸۸۲ مسئولیت اداره ایالتهای بوسنی - هرزگوین را در سراجوو برعهده گرفت. در آن زمان، این ایالتها را دولت اتریش - هنگری بتازگی اشغال کرده بود. آشنائی کوچرا با راه و رسم زندگی شرقی او را مورد علاقه مسلمانان بوسنی قرار داده به آرامش نسبی آن ایالت کمک کرد و او به دریافت لقب فرایر (بارون) و افتخارات چند دیگر نائل آمد.

کوچرا پس از بازنشستگی در ۱۹۰۹، اوقات خود را یکسره وقف کاری کرد که در همه عمر مورد علاقه او بود یعنی مسأله روابط یهودیان اروپا و خزرها. تفاوتهای یهودیان سفاردی و اشکنازی در ترکیه و بالکان، از همان اوان جوانی نظر او را به خود جلب کرده بود. مطالعه منابع کهن در تاریخ خزران بتدریج او را قانع ساخت که لااقل پاسخ قسمتی از مسأله را در اینجا می‌توان یافت. او یک مورخ حرفه‌ای بشمار نمی‌آمد (اگرچه در زمینه لغت تقریباً حرفه‌ای بود) ولی وسعت اطلاعات او درخور توجه بود. مشکل بتوان یکی از مآخذ عربی را نام برد که پیش از ۱۹۱۰ شناخته بوده و در کتاب او مورد مراجعه قرار نگرفته باشد. متأسفانه کوچرا پیش از آنکه بتواند قسمت کتابشناسی و مراجع و مآخذ کتاب خود را ترتیب دهد وفات یافت. کتاب او به نام «مطالعات درباره تاریخ خزران» پس از مرگش در ۱۹۱۰ نشر و بزودی تجدید چاپ شد ولی مورخان کمتر از آن نام می‌برند.

ابراهام. ن. پولیاک^{۳۰} در ۱۹۱۰ در کیف متولد شد و به اتفاق خانواده خود در ۱۹۲۳ به فلسطین رفت. کرسی تدریس تاریخ یهود

قرون وسطی را در دانشکده تل‌آویب برعهده گرفت و کتابهای چندی به عبری تألیف کرد که از آن جمله است: تاریخ عرب، فتوداليسم در مصر (۱۹۰۰-۱۲۵۰)، ژئوپولیتیک اسرائیل و خاورمیانه، و غیره. مقاله وی در «گرویدن خزرها به یهودیت» به سال ۱۹۴۱ در مجله عبری صهیون انتشار یافت و مباحثاتی را بدنبال آورد. کتاب او به نام «خزران» مباحثات بیشتری را همراه داشت. این کتاب در ۱۹۴۴ در تل‌آویب (به زبان عبری) منتشر شد و — چنانکه شاید انتظار هم می‌رفت — با واکنش خصمانه‌ای مواجه گشت چرا که سنت مقدس حاکی از انتساب یهودیان معاصر به اسباط بنی‌اسرائیل را در این کتاب تخطئه کرده است. نام او در دایرةالمعارف یهود چاپ ۲-۱۹۷۱ نیامده است.

ولی ماتیاس مایسس ۳۱ که نظریات او را درباره تبار یهودیان شرق و زبان ییدیش نقل کرده‌ام از احترام علمی زیادی برخوردار است. مایسس در ۱۸۸۵ در گالیسیا ۳۲ متولد شد، و پس از تحصیل علم لغت از پیشروان فقه‌اللغه ییدیش گردید (اگر چه او بیشتر کتاب‌های خود را به آلمانی، لهستانی و عبری نوشته است).

در نخستین کنفرانس زبان ییدیش که در چرنویتز ۳۳ در ۱۹۰۸ برگزار شد او شخصیت بارزی بود. کتابهای او: «سبب پیدایش لهجه‌های یهودی ۲۴» (۱۹۱۵) «زبان ییدیش ۲۵» (۱۹۲۴) در زمینه خود جزو آثار کلاسیک بشمار می‌رود.

مایسس سالهای آخر عمر خود را در کراکوف ۳۶ گذراند. در ۱۹۴۵ به آشویتس اعزام شد ولی پیش از آنکه بمقصد برسد وفات یافت.

31. Mathias Mieses. 32. Galicia. 33. Czernovitz.

34. Die Entstehungsursache der Jüdischen Dialekte

35. Die Yiddische Sprache. 36. Cracow.

مکاتبات خزر

—۱—

نامه‌های متبادله در میان حسدای بن شپروت سیاستمدار اسپانیائی و یوسف، شاه خزران، از دیرباز مورخان را به خود مشغول داشته است. درست است که به قول دانلوپ «شاید در اهمیت مکاتبات خزر مبالغه شده باشد زیرا که اینک می‌توان تاریخ خزران را بدون مراجعه به نامه‌های حسدای و یوسف، بشرحی درخور، در قلم آورد». «مع ذلك ممکن است که خواننده علاقه داشته باشد که از آنچه درباره این مکاتبات معلوم افتاده است اجمالاً آگاهی یابد.

نامه حسدای ظاهراً در فاصله سالهای ۹۵۴ و ۹۶۱ نوشته شده، زیرا سفیران اروپای شرقی که او از آنها نام می‌برد (فصل سوم بخش ۳ و ۴) گمان می‌رود در ۹۵۴ به قرطبه رفته باشند و خلیفه عبدالرحمن که حسدایش خداوندگار خویش می‌خواند تا ۹۶۱ بر مسند فرمانروائی بود. نامه به قلم مناحیم بن شروق منشی حسدای نوشته شده و نام او در این نامه به صورت مربع بعد از نام حسدای آمده است. لاندو^۲ این مطلب را پس از مقایسه خط نامه با اثر دیگری از مناحیم که به دست ما رسیده است تأیید کرده است. بنابراین دیگر تردیدی در اعتبار و اصالت نامه حسدای نیست ولی مسأله پاسخ نامه یوسف، به این روشنی و سادگی نمی‌باشد.

۱. دانلوپ (۱۹۵۴) ص ۱۲۵.

2. Landau (1942).

نخستین بار که ذکری از مکاتبات در میان آمده در قرون یازدهم و دوازدهم بوده است. در حوالی سال ۱۱۰۰ ربی یهودابن بارزیلای^۳ از اهالی بارسلون کتابی به عبری نوشت به نام «کتاب اعیاد» (سفرحا ایتیم) که در آن بتفصیل از این مکاتبات یاد و فقراتی از نامه جوابیه یوسف شاه را نقل می‌کند. بخش مربوط به این مطلب در کتاب بارزیلای چنین آغاز می‌شود:

«در میان دست‌نوشته‌های دیگر، نسخه نامه‌ای از یوسف شاه فرزند آرون روحانی خزری به نظر ما رسیده که به عنوان ربی حسدای بار اسحق^۴ نوشته شده است. ما نمی‌دانیم که این نامه تا چه حد اصالت دارد و آیا خزرها که طایفه‌ای از ترکانند در واقع به کیش یهود درآمده‌اند؟ برای ما مسلم نیست که همه آنچه در این نامه آمده مطابق با حقیقت است یا نه؟ شاید مطالب نادرستی هم در آن آمده و یا دیگران بر آن افزوده باشند و شاید اشتباهاتی بر قلم کاتب جاری شده باشد... دلیل اینکه ما در این کتاب چیزهایی را می‌آوریم که مبالغه آمیز بنظر می‌رسد این است که در نامه یوسف شاه چنین می‌خوانیم که ربی حسدای از او خواسته بود تا اطلاعاتی از خاندان خود و وضع پادشاه به او بدهد و بگوید که چگونه شد که پدران او در سایه بال روح القدس رخت کشیدند (یعنی به کیش یهود درآمدند) و نیز وسعت سلطنت خود و قلمرو آن را به او باز نماید. او همه این مسائل را، یکایک، در نامه خود جواب داد.^۵»

آنگاه بارزیلای موارد دیگری را از پاسخ یوسف شاه نقل می‌کند و بدینگونه تردیدی باقی نمی‌ماند در اینکه نامه مزبور در ۱۱۰۰ موجود بوده است و شکاکیت نقادانه ربی، انسان را در این باره مطمئنتر

3. Rabbi Jehudah Ben Barzillai.

۴. نام عبری حسدای، بار اسحق بن شیروت بود.

۵. مطابق متن کوکوتسوف به نقل دانلوب ص ۱۳۲ (۱۹۵۴).

می‌سازد. او که در بارسلون می‌زیست طبعاً چیز زیادی دربارهٔ خزران نمی‌دانست.

مقارن همان ایام که ربی بارزیلای کتاب خود را می‌نوشت ابن حوقل مورخ عرب نیز زمزمه‌هایی را دربارهٔ ارتباط حسدای و خزران شنیده بود. یادداشت مبهمی که ابن حوقل در کنار يك نقشهٔ خطی در تاریخ ۴۷۹ (مطابق ۱۰۸۶ میلادی) نوشته به دست ما رسیده است. در این یادداشت چنین آمده است:^۶

«حسدای بن اسحق بر آن است که این کوه بزرگ و طویل (قفقاز) با کوه‌های ارمنستان پیوسته است و از بلاد یونان گذشته تا خزران و کوه‌های ارمنستان ادامه می‌یابد. حسدای اطلاعات خوبی از این بخش جهان داشت زیرا که او خود به این قسمت‌ها سفر کرده و با پادشاهان مهم و مردان بزرگ آنان ملاقات کرده بود.»

به نظر بعید می‌آید که حسدای به خزران سفر کرده باشد ولی باید متذکر بود که او درنامهٔ خود به چنین سفری اظهار تمایل کرده و یوسف در جواب بگریمی از آن استقبال نموده بود. شاید ابن حوقل مطالبی دربارهٔ مکاتبات این دو شنیده و آنگاه طبق معمول مورخان آن زمان، در ذهن خود نتیجه‌گیری‌هایی هم بر آن مسموعات بار کرده بود.

تقریباً پنجاه سال پس از این ایام (۱۱۴۰) یهودا حـالـوی رسالهٔ فلسفی خود را زیر عنوان «خزرها» (Kuzri) به رشتهٔ نگارش کشید. چنانکه گفته‌ایم جنبهٔ اطلاعاتی این رساله ضعیف است اما شرحی که دربارهٔ تغییر کیش خزران آورده به‌طور کلی با آنچه درنامهٔ جوابیهٔ یوسف‌شاه ذکر شده است مطابقت دارد. حالوی بصراحت از مکاتبات نام نمی‌برد. کتاب او بیشتر در مسائل مربوط به الهیات بحث می‌کند و نکات تاریخی و حوادث را نادیده می‌گیرد. شاید او نیز مانند بارزیلای نامتبحر نسخه‌ای از مکاتبات را در دست داشته است ولی نمی‌توان

در این باره حکم قاطعی داد.

ولی نوشته ابراهیم بن داوود (مراجعه شود به فصل دوم بخش ۸) در کتاب مشهورش «سفرحاجه - قباله»^۷ که در ۱۱۶۱ به رشته نگارش کشیده شده است کاملاً روشن می باشد:

«شما، طوایف مؤمنین اسرائیل را در خارج، همه جا می بینید، از شهر ساله^۸ در منتهی الیه مغرب تا تهارت^۹ در اول آن، در منتهی الیه افریقا (افریقیه، تونس) در تمام افریقا، در مصر، در بلاد سبا، عربستان، بابل، عیلام، پارس، دیدان^{۱۰}، بلاد گرگشی^{۱۱} ها که گرگان نامیده می شود، در طبرستان تا دیلم و رودخانه ایتل، آنجا که مرز و بوم خزران است، که به آئین یهود گرویده اند. پادشاه آنان یوسف نامه ای به ربی حسدای، امیر بار اسحق بن شیروت فرستاد و خبرداد که او خود و رعایایش به دین ربانیین درآمده اند. ما در طلیطله برخی از اعقاب آنان را دیده ایم که طلبه های عاقلی بودند و می گفتند بقایای آنان همچنان بر آئین ربانی هستند»^{۱۲}.

-۲-

نخستین متن چاپی مکاتبات خزر در رساله عبری به نام Kol Mebasser «صدای پیام آور اخبار خوب»^{۱۳} در حدود سال ۱۵۷۷ در استانبول به وسیله اسحق ابراهیم اکریش^{۱۴} منتشر شد. اکریش در مقدمه خود می گوید که در طی سفر به مصر که پانزده سال پیش از آن تاریخ صورت گرفته بود شایعاتی درباره يك کشور یهودی مستقل بگوشش خورده (این شایعات احتمالاً مربوط به فلاشه های ۱۵ حبشه بوده است) و سپس نامه ای خطاب به پادشاه خزران و جواب آن به دستش

7. Sefer Ha-Kabbalah. 8. Sala. 9. Tahart. 10. Dedan.
11. Girgashites.

۱۲. به نقل دانلوب ص ۱۲۷.

۱۳. دو نسخه از دو چاپ مختلف این رساله در کتابخانه بادلین محفوظ است.

14. Isaac Abraham Akrish. 15. Flashas.

رسیده است. او تصمیم گرفته این نامه‌ها را منتشر سازد تا بدین وسیله روحیه همکیشان یهودی خود را تقویت بخشد. معلوم نیست که آیا اکریش چنین می‌پنداشت که کشور خزران هنوز موجود است یا نه. به هر حال پس از مقدمه، متن هر دو نامه بدون هیچ‌گونه شرح دیگری بدنبال می‌آید.

ولی این نامه‌ها در رساله كوچك و ناشناخته اکریش مدفون نگشت. تقریباً شصت سال پس از انتشار آن رساله، دوستی نسخه‌ای از آن را به یوهانس باکسترف صغیر^{۱۶}، یکی از محققین کالونیست و دارای اطلاعات وسیع، فرستاد. باکسترف در عبری متخصص بود و مطالعات فراوانی در تفاسیر عهد قدیم و آثار و سیر مذهبی منتشر کرده بود. وی پس از خواندن مقدمه اکریش، نخست همانند بارزیلای در پانصدسال پیش، نسبت به اصالت مکاتبات تردید پیدا کرده بود. اما در ۱۶۶۰ متن هر دو نامه را به عبری با ترجمه لاتینی آنها به عنوان تکمله‌ای بر کتاب یهودا حالوی درباره خزران منتشر کرد. این البته يك فکر ساده ولی نه زیاد خوش عاقبتی بود، زیرا که چاپ و انتشار مکاتبات به همراه قصه افسانه‌آمیز حالوی موجب شد که مورخان آن را جدی نگیرند. نظر مورخان درباره مکاتبات فقط در قرن نوزدهم، که درباره خزران از منابع مستقل دیگر اطلاعات بیشتری بدست آمده بود، عوض شد.

- ۳ -

تنها نسخه خطی نامه حسدای و جواب یوسف در کتابخانه کلیسای مسیح^{۱۷} در اکسفورد نگهداری می‌شود. به گفته دانلپ و کارشناس روسی کوکوتسوف^{۱۸}، این نسخه خطی «مشابهت زیاد و قابل توجهی با متن چاپ شده دارد» و «متن چاپی مستقیم و یا به طور غیرمستقیم از روی همین نسخه تنظیم یافته است»^{۱۹}. احتمالاً نسخه از

16. Johannes Buxtorf the Younger.
18. Kokovtsov, p. (1932).

17. Christ Church.

۱۹. دانلپ ص ۲۳۰.

قرن شانزدهم است که در تصرف جان فل^{۲۰} رئیس کلیسای مسیح بوده (توماس براون^{۲۱} باگفته خود که «دکتر فل، من ترا دوست نمی‌دارم^{۲۲}» نام این مرد را جاوید کرده است).

نسخه دیگر از جواب یوسف در کتابخانه عمومی لنینگراد موجود است. این نسخه نامه حسدای را ندارد ولی جواب یوسف در این نسخه خیلی طولانی‌تر از متن چاپ شده اکریش و نسخه خطی کلیسای مسیح است. بنابراین متن اکریش به عنوان «روایت مختصر» و آن متن به عنوان «روایت مبسوط» شناخته شده و ظاهراً روایت اول تلخیصی از روایت دوم می‌باشد. روایت مبسوط از لحاظ تاریخ تحریر نیز کهنتر و احتمالاً از قرن سیزدهم است و حال آنکه نسخه روایت مختصر، از قرن شانزدهم می‌باشد. به نظر ریباکوف^{۲۳} مورخ روسی - که موجه هم می‌نماید - همین روایت مبسوط - و یا حتی متن کهنتری از آن - به دست نسخه‌نویسان اسپانیائی در قرون وسطی تنقیح و تلخیص گردیده و به صورت روایت مختصر جواب یوسف درآمده است^{۲۴}.

در اینجا ما به خط قرمزی در نسخه کهن برخورد می‌کنیم. این نسخه جزئی از کلکسیون معروف دست‌نشته‌ها و سنگ قبرهای فیرکوویچ^{۲۵} در کتابخانه عمومی لنینگراد می‌باشد و احتمالاً مانند قسمت اعظم مخطوطات این مجموعه از گنیزه قاهره آمده است. ابراهام فیرکوویچ یکی از دانشمندان بنام قرن نوزدهم بود که سزاوار است یادداشت مستقلی درباره او تنظیم گردد. فیرکوویچ در این زمینه صاحب‌نظری بزرگ بشمار می‌آمد، اما از پیروان مذهب قرایان بود و به سائقه شور مذهبی خود علاقه داشت به حکومت تزاری ثابت کند که قرایان با جهودان ارتدوکس فرق دارند و نباید در برابر مسیحیان از مزایای کمتری برخوردار باشند. او با این اندیشه در برخی از

20. John Fell.

۲۱. Thomas Brown. نویسنده بزرگ انگلیسی (۱۶۸۲-۱۶۰۵).

22. I do not love thee, Dr. Fell. 23. Ribakov.

۲۴. به نقل دایرة المعارف یهود، مقاله «مکاتبات خزر».

25. Firkowich.

سنگنبشته و نسخه‌های خطی قدیمی و اصیل که در اختیار داشت دست برد و با حذف یا افزودن کلماتی آنها را در جهت تقویت عقاید قرایان تحریف نمود. بدینگونه روایت مبسوط که از زیردست فیرکوویچ گذشته، پس از مرگ او، در عداد دیگر نسخی که در مجموعه وی وجود داشت از طرف مورخ روسی، هارکوی، با نوعی بی‌اعتباری و بدگمانی تلقی گردید. وی در مورد بی‌اعتباری شخص فیرکوویچ تردیدی نداشت و پیشتر هم مطالبی دربارهٔ تحریفات و دستکاریهای او نوشته بود^{۲۶}. با وجود این هارکوی اصالت و قدمت این نسخه را قطعی می‌دانست و متن عبری را در ۱۸۷۹ با ترجمه‌های روسی و آلمانی آن منتشر کرد و آن را به‌عنوان متن کهن‌نامهٔ یوسف (که روایت مختصر را براساس آن تنظیم کرده‌اند) مورد قبول قرار داد. رقیب و همکار هارکوی به‌نام چوولسون هم تأیید کرد که سرتاسر نسخه به‌یک دستخط نوشته شده و چیزی بر آن نیفزوده‌اند^{۲۷}. سرانجام در ۱۹۳۲ آکادمی روس کتاب مهم پل‌کوکوتسوف را به‌نام «مکاتبات عبری - خزر در قرن دهم^{۲۸}» همراه با چاپ عکس روایت مبسوط نامهٔ جوابیه محفوظ در کتابخانهٔ لنینگراد و نسخهٔ مختصر کلیسای مسیح که در رسالهٔ اکریش آمده است منتشر کرد. بعد از تجزیه و تحلیل انتقادی این سه متن، مؤلف نتیجه می‌گیرد که دو متن مبسوط و مختصر براصلی واحد مبتنی بوده‌اند و اصالت آن به‌طور کلی، و نه دقیقاً، در روایت مبسوط محفوظ مانده است.

- ۴ -

مطالعهٔ انتقادی کوکوتسوف و بویژه نشر عکس نسخهٔ خطی، در واقع به اختلاف پایان بخشید. اختلاف البته مربوط بود به روایت مبسوط نامهٔ حسدای، متن مختصر، و همچنین جواب نامه به‌رحال از محل نزاع خارج بود.

26. Harkavy (1877).

27. Chwolson, D.A. (1882).

28. *The Hebrew-Khazar Correspondence in the Tenth Century.*

مع ذلك از يك گوشه غيرمنتظر صدائی به مخالفت برخاست. در ۱۹۴۱ پولياك اين نظريه را مطرح ساخت كه مكاتبات خزر اگرچه سندی معمول نيست، ولي اثرى خيالى است كه در قرن دهم بوجود آمده و هدف از ساختن و پرداختن آن، نشر اطلاعاتى دربارهٔ كشور يهودى و يا تبليغ در پيرامون آن بوده است.^{۲۹} (اين مكاتبات را نمى شد به تاريخى مؤخرتر از قرن يازدهم منسوب داشت زيرا كه ربي بارزىلاى آنها را در حدود سال ۱۱۰۰ دیده بود و همچنين ابن داوود در ۱۱۶۱ از آنها نقل کرده بود) اين نظريه، اگرچه در نگاه اول موجه مى نمايد با تحقيقات لاندو و دانلوپ بکلى منتفى گشت. چه لاندو ثابت کرد كه نامهٔ حسداى به خط منشى او مناحيم بن شروق بوده و دانلوپ اين نکته را پيش کشيد كه در نامهٔ حسداى سؤالاتى دربارهٔ خزران آمده كه يوسف از دادن پاسخ به آنها خوددارى نموده و اين با هدفى كه پولياك مطرح کرده است منافات دارد.

«در نامهٔ يوسف مطلبى درپاسخ سؤالاتى مانند چگونگى مراسم حرکت به محل عبادت واينكه آيا جنگ مبطّل سبت است يا نه... ذکر نشده است. سؤالات مطرح شده در نامهٔ حسداى با جوابهاى يوسف مطابقت نمى نمايد. شايد اين نکته را بتوان قرينه‌اى دانست براينكه نامه‌ها اصالت دارند و نبايد به عنوان يك جعل ادبى تلقى شوند.^{۳۰}»

دانلوپ به دنبال مطالب خود سؤالى بجا مطرح مى کند:

چرا نامهٔ حسداى كه خيلى مفصلتر از جواب يوسف است دربارهٔ خزران مطالب بسيار اندكى را در بردارد؟ اگر فرض كنيم كه به گفتهٔ پولياك منظور از نوشتن اين نامه‌ها فقط نقل قصهٔ دلنشيني دربارهٔ خزران بوده است، نمى بايستي اينطور باشد. اگر نامهٔ حسداى مقدمه‌اى جهت اطلاعات مربوط به خزران كه در پاسخ يوسف شاه مطرح گرديده است

۲۹. پولياك (۱۹۴۱).

۳۰. دانلوپ (۱۹۵۴) ص ۱۴۳.

انگاشته شود، باید گفت که مقدمه بسیار عجیبی بوده است چه، این مقدمه پر است از اطلاعات راجع به اسپانیا و خلافت اموی آن سامان که هیچ ارتباطی با خزران ندارد^{۳۱}. آنگاه دانلوپ از طریق يك استدلال مبتنی برآزمایش زبانشناسی با قاطعیت اثبات می‌کند که نامه حسدای و جواب آن توسط دوکس مختلف نوشته شده است. این استدلال برپایه یکی از خصوصیات بارز نحوی زبان عبری است که عبارت باشد از استعمال واو متکلم برای تعیین صیغه فعل. درباره این مطالب نحوی پریچ و خم سخنی نخواهم گفت^{۳۲} و به جای آن جدول دانلوپ را درباره وجوه مختلفی که در نامه حسدای و روایت مبسوط جواب آن درباره فعل ماضی بکار رفته است نقل می‌کنم^{۳۳}:

واو متکلم با فعل ناقص	واو ساده با فعل تام	نامه حسدای
۴۷	۱۴	
۱	۹۵	جواب (روایت مبسوط)

در روایت مختصر جواب، وجه اول که در نامه حسدای آمده سی و هفت بار بکار رفته، و وجه دوم پنجاه بار استعمال شده است. ولی این روایت، وجه اول را تنها در مواردی بکار می‌برد که کلمه از آنچه در روایت مبسوط آمده تغییر کرده است. دانلوپ می‌گوید که این امر نتیجه دستکاری نویسندگان اسپانیایی است که خواسته‌اند عبارات روایت مبسوط را تفسیر کنند. دانلوپ همچنین اشاره می‌کند که در نامه حسدای، چون در اسپانیا نوشته شده، نشانه‌های بسیاری از عربیت دیده می‌شود (مثلا الخزر به جای خزران) و حال آنکه در جواب یوسف چنین چیزی بنظر نمی‌رسد. بالاخره دانلوپ درباره لحن کلی نامه چنین می‌نویسد:

۳۱. همان ص ۸-۱۳۷.

۳۲. خواننده می‌تواند در این باب به کتاب زیر مراجعه کند:

Weingreen, J., *A Practical Grammar for Classical Hebrew*, 2nd ed. (Oxford, 1959).

۳۳. دانلوپ ص ۱۵۲.

«... هیچ دلیل قاطعی برخلاف واقعیات مندرج در نامه یوسف (مطابق روایت مبسوط که متن اصلیت آن است) ارائه نگردیده است. تفاوت سبک این دو نامه مؤید اصالت آنها می باشد. این تفاوت سبک همان است که در مورد دو نامه نوشته شده در دو نقطه دور افتاده از جهان یهودی انتظار می رود؛ خاصه آنکه سطح فرهنگ نیز در این دو نقطه به هیچ وجه یکسان نبوده است. شاید بجا باشد این نکته را هم متذکر شویم که بطور کلی زبان پاسخ نامه ساده تر و ناپخته تر از زبان نامه حسدای بنظر می رسد^{۳۴}».

مختصراً باید گفت که مشکل است بتوان دریافت که چرا مورخان گذشته سختشان بود باور کنند که خاقان خزران بتواند چنین نامه ای را دیکته کند و حال آنکه همه از مکاتبات بین خاقان و امپراتور بیزانس اطلاع داشتند (داستان مهرهای سه سولیدی را یادآور می شویم) و این امری طبیعی بود که یهودیان مؤمن اسپانیا و مصر با علاقه تمام، متن پیامی را که از تنها پادشاه یهودی پس از عهد عتیق صادر شده است رونویس کنند و محفوظ نگاه دارند.

یادداشت‌های مترجم

ص ۱۹ س ۱۱

قرائیم یا قرایان فرقه‌ای یهودی است که در نیمه دوم قرن هشتم در بابل پیدا شد و با تفسیر تلمودی تورات مخالفت ورزید و هدفش بازگشت به متن تورات بود. نهضت قرائیم از قرن نهم تا دوازدهم میلادی رونق داشت. مؤسس آن عانان (عنان) بن داوود در عهد منصور خلیفه عباسی می‌زیست. او برسر ریاست یهود با برادر خود در افتاد. دربار خلافت از برادر وی حمایت می‌کرد... سروکار عنان به زندان افتاد و در آنجا با ابوحنیفه آشنا گشت و از افکار او تأثیر پذیرفت. «عنانیه» در مصر و فلسطین و مخصوصاً در ایران پیروان بسیار یافتند. بنیامین ابن موسی نهاوندی که به‌عبری تألیفاتی دارد از علمای آنان است. از زمان بنیامین به‌بعد نهضت عنانیه به «قرائیم» معروف گردید. قرون دهم و یازدهم میلادی درخشانترین عصر ادب قرائیم است و بیشتر آثار آنها به‌عربی نوشته شده است. از علمای نامدار قرایان ابویوسف یعقوب قرقیسائی (۹۳۷ میلادی) است که اثر معروفش کتاب‌الانوار و المراقب نام دارد. در قرن هجدهم تزار روس مزایائی به قرائیم روسیه عطا کرد که سایر یهودیان از آن محروم بودند. اینک بقایائی از قرائیم در کریمه و اسرائیل زندگی می‌کنند (تلخیص از دایرةالمعارف فارسی) و نیز مراجعه شود به (جزء دوم از ملل و نحل شهرستانی ذیل فرقه عنانیه از یهود).

ص ۲۳ س ۲۳

اینکه مورخ گرجی خزرها را همان یاجوج و ماجوج می‌داند در برخی از نوشته‌های اسلامی نیز انعکاس دارد. مطابق روایت منهاج سراج «ترك و یاجوج و ماجوج» برادران خزر (نیای بزرگ خزران) بودند و خزر فرزند عاجوج بود و عاجوج پسر یافث پسر نوح بود. (طبقات ناصری ج ۱. صفحه ۱۶۵ - کابل ۱۳۴۲). یاقوت نیز در پایان روایت ابن فضلان می‌گوید: «برخی بر آنند که یاجوج و ماجوج

همان خزرانند.»

ص ۲۹ س ۱۱

عین عبارات فارسنامه (صفحه ۹۷ چاپ کمبریج ۱۹۲۱) چنین است:

«و در جمله آئین بارگاه انوشروان آن بود که از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بود و از دست چپ و پس، کرسیهای زر نهاده بود و ازین سه کرسی یکی جای ملك چین بودی و دیگر جای ملك روم بودی و سه دیگر جای ملك خزر بودی، که چون به بارگاه او آمدندی برین کرسیها نشستندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بودی، برنداشتندی و جز این سه کس دیگر بر آن نیارستی نشستن»

روایت فارسنامه را خاورشناسان به عنوان نشانه‌ای از حیثیت بین‌المللی خزران و اهمیتی که دربار ایران برای روابط با آنان قائل بود مورد توجه قرار داده‌اند. روایت دیگری هست در تاریخ بلعمی که آن نیز از همین جهت درخور توجه می‌باشد و ظاهراً از دیده اهل تحقیق بدور مانده است. این روایت را در تاریخ بلعمی (صفحه ۱۰۹۹ به تصحیح ملك الشعراء بهار ۱۳۵۳) می‌یابیم که می‌گوید: در دربار خسروان ایران چهار تن مترجم بود که وظیفه ترجمه نامه‌ها و پیغامها با پادشاهان روم و خزر و ترك و هندوستان را برعهده داشتند. معلوم می‌شود که در آن روزگار امپراتوری خزر به عنوان یکی از چهار قدرت بزرگ همسایه ایران روابط سیاسی فعال با دولت‌سازانی داشته است. عین عبارت بلعمی چنین است: «بر هر ملوك عجم ترجمانی بود فیلسوف... و همچنین از بهر ملك روم ترجمانی، و از خزران و تركستان و هندوستان هر ملكی را ترجمانی داشته بودند.» این عبارت در نسخه بلعمی به تصحیح آقای دکتر مشكور ۱۳۳۷ به صورت زیرآمده است: «از بهر ملك روم نیز آن چنان ترجمانی بود و از بهر خزران و تركان و هندوان نیز بودند که زبان ایشان را دانستند و خط ایشان را توانستند خواند و جواب توانستند نوشت.»

ص ۳۵ س ۵

پیروس Pyrrhus پادشاهی بود در بخشی از یونان (۲۷۲ - ۳۱۸ پیش از میلاد) وی با رومیان به جنگ برخاست و جلادتهای زیاد نشان داد. در آخرین پیروزی خود، در پاسخ چاپلوسیها و تملق‌گوئیهای امرا

که او را به جنگی دیگر تشویق می‌کردند گفت: يك پیروزی دیگر به بهای جان من تمام خواهد شد. پیروس در جریان تسخیر آرگوس Argos به وسیلهٔ پیرزنی که سفالی را از پشت‌بامی بر سر او انداخت جان سپرد (۲۷۲ پیش از میلاد). مقصود از ضرب‌المثل «پیروزی پیروس‌وار» در ادبیات فرنگی موفقیتی است که بهای گزافی در برابر آن پرداخته شود.

ص ۳۷ س ۲۶

پیرونی از این ژوستینین رینوتنوس (بینی بریده) به نام «یوسطنینوس مجذوع‌الانف» یاد می‌کند (آثارالباقیه ص ۹۶ چاپ زاخو، لیبزیک ۱۹۲۳).

ص ۴۱ س ۱۵

مؤلف، مطالب سفرنامهٔ ابن‌فضلان را براساس ترجمه‌های انگلیسی بلیک Blake و فرای Frye و ترجمهٔ آلمانی زکی‌ولیدی طوغان نقل کرده است. ما این قسمت‌ها را از ترجمهٔ فارسی سفرنامه به قلم آقای ابوالفضل طباطبائی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵) آورده‌ایم ولی در مواردی براساس متن عربی نشر شده توسط دکتر سامی‌الدهان (چاپ دمشق ۱۹۶۰) تغییراتی را در عبارتهای مترجم فارسی روا داشته‌ایم.

ص ۵۴ س ۱۷

نام این رودخانه و شهری که برکنار آن بنا شده بود در کتابهای مختلف به اشکال گوناگون ضبط شده است. در نوشتهٔ ابن‌فضلان و ابن رسته و گردیزی به صورت اتل، در اصطخری اتل، در حدودالعالم اتل، و در مجمل‌التواریخ و القصص ایتل آمده است. در مروج‌الذهب مسعودی چاپ دخویه به تبعیت از نسخه‌های خطی این کتاب امل قید شده و ترجمهٔ فارسی آقای پاینده هم از آن پیروی کرده است. در چاپ تازهٔ مروج‌الذهب به تصحیح شارل‌پلا (بیروت ۱۹۶۵) صورت صحیح کلمه «اتل» قید شده است. همین صورت در شعر خاقانی به تکرار آمده است:

گر سوی قندز مژگان نرسد اتل اشک
راه اتل سوی قندز به خزر بگشاید

ز آب سنان بر آن نی چون شاخ خیزران
بازار آتل و نی خزران شکستنش
گه چو بگشاید جیحون سوی آموی شود
گه چو بسته شود آتل به خزر می نرسد

ص ۵۴ س ۲۶

آنچه یاقوت در معجم البلدان از ابن فضلان نقل کرده است با این عبارات پایان می پذیرد. ولی این قسمت در تنها نسخه خطی سفرنامه که در کتابخانه آستان قدس رضوی باز مانده است وجود ندارد. مترجمین انگلیسی و آلمانی و همچنین محققینی مانند زکی ولیدی طوغان و کوالوفسکی خاورشناس روس با توجه به اینکه نسخه خطی موجود ناقص است معتقدند که یاقوت نسخه کاملتری را در دست داشته و این مطالب از خود ابن فضلان است. دکتر سامی الدهان این نظر را نپذیرفته و معتقد است که عبارات پایان رساله را یاقوت از منابع دیگر بر آن افزوده است. به هر حال متن عربی با آنچه کستلر براساس ترجمه های انگلیسی آورده است اندکی فرق دارد و ما آن را عیناً از یاقوت نقل می کنیم: «والخزر و ملکهم کلمهم یهود و کان الصقالبه وکل من یجاورهم فی طاعته و یخاطبهم بالعبودیه و یدینون له بالطاعه و قد ذهب بعضهم ان یاجوج و ماجوج هم الخزر».

ص ۵۶ زیرنویس شماره ۹۳

همچنانکه مؤلف متذکر شده است در نسخه چاپی متن اصطخری شماره باغهای اطراف سمندر چهار هزار قید شده: (و یقال انها تشتمل علی نحو من اربعة آلاف کرم الی حد السیر) و این با روایت ابن حوقل منافات دارد. برای مزید اطلاع خوانندگان یادآور می شویم که در ترجمه فارسی کهن اصطخری (چاپ تهران ۱۳۴۰) همان چهل هزار که شماره صحیح است ذکر شده است: «چنانکه از دربند تا حد سریر همه باغ و بوستان این شهر است. گویند چهل هزار باغ دارد».

ص ۶۹ س آخر

نمی دانم منشأ اشتباه مینورسکی و مؤلف چیست. اصطخری دقیقاً در میان خاقان و ملک فرق گذاشته و تصریح می کند که خاقان با وجود آنکه از لحاظ مقام بالاتر از ملک است هیچ قدرت اجرایی

ندارد و این دقت نظر در عباراتی که از متن اصطخری ترجمه کردیم بخوبی پیداست. اصطخری آشکارا می‌گوید: فان عظیمهم یسمی خاقان خزر و هواجل من ملك الخزر الا ان ملك الخزر هو الذی یقیمه... ولا تصلح الخاقانیه عندهم الا فی اهل بیت معروفین، و لیس له من الامر و النهی شیئی الا انه یعظم و یسجد له اذا دخل الیه و لایصل الیه احد الا نفریسیر مثل الملك و من فی طبقته... (صفحه ۱۳۱ چاپ محمد جابر الحینی).

یعنی، بزرگ آنان خاقان خزر نام دارد که مقام او بالاتر از ملك خزر است اما اختیار نصب وی با ملك است... و نزد آنان هیچ کس صلاحیت خاقانی را ندارد مگر آنکه از خاندانی باشد که شناخته شده‌اند و خاقان هیچ امر و نهی ندارد ولی مورد تعظیم است و هر کس نزد او رود باید برخاک افتد و فقط عده‌ای مانند ملك و کسانی که در طبقه او هستند دسترسی به خاقان دارند.

این قسمت در ترجمه کهن فارسی کتاب اصطخری (تصحیح آقای ایرج افشار تهران صفحه ۱۸۱) به شرح زیر آمده است:

«و باید که این خاقان از خاندان خاقانی باشد و او را هیچ فرمان نبود الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند و هر کس را بر او راه نباشد مگر ملك را و کسانی که در پایه ملکداری باشند.» اما کلمه ابشاد که مینورسکی از گردیزی نقل کرده ظاهراً اصل آن الشاد است. آقای عبدالحی حبیبی در حواشی زین‌الخبار گوید: «شاد در زبان دری قدیم صورت قدیم کلمه شاه است چنانکه ساد شکل قدیم چاه. این کلمه را طبری و مورخان عرب الشاد و الشد نوشتند به الحاق الف لام عربی و مورخان مابعد که از اصل قدیم کلمه اطلاع نداشتند الف لام را جزو اصل کلمه شمرده‌اند». متن گردیزی براساس تصحیح عبدالحی حبیبی چنین است: «و ایشان را ملکی است نام او الشاد، ملك بزرگ است و ایشان ملك بزرگ را خزر خاقان گویند و بر خزر خاقان نامی است و بس، اما مدار همه شغل ولایت و حشم بر الشاد است و هیچ کس از الشاد بزرگتر نیست. و رئیس بزرگتر ایشان جمهود است و الشاد هم جمهود است و هر که بدو میل دارد از سرهنگان و بزرگان همچنان.» (زین‌الخبار، ص ۲۷۲ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۷) تهران). در حدود العالم لقب خاقان خزر «طرخان خاقان» قید شده است (حدود العالم تصحیح دکتر ستوده تهران ۱۳۴۰ صفحه ۱۹۳) عبدالحی حبیبی در جلد اول تاریخ افغانستان بعد از اسلام (ص ۱۱۶)

شرحی بتفصیل درباره کلمه الشاد آورده و چنین می‌نماید که ضبط ایشا در نسخه چاپی این رسته و حتی انسا در نسخه چاپی حدودالعالم صورت تغییر شکل یافته همین الشاد باشد و بدینگونه جروبحث پر دامنه‌ای که در میان خاورشناسان راجع به اصل این کلمات و تطبیق آنها با یکدیگر درگرفته خاتمه می‌یابد. برای آگاهی از این بحثها مراجعه شود به فصل پنجم کتاب دانلوپ به نام «تاریخ خزران یهودی». اما کلمه بك یا باك یا به که در مآخذ کهن بکار رفته صورتهای مختلف کلمه‌ای است که در زمانهای متأخر به شکل بیگ درآمده و در اصل به معنی امیر یا ملك بوده است. این کلمه را در ترکیب القابی چون باربك (امیربار یا حاجب) دادبك (امیرداد) بلکابك (امیردانشمند) بك تمر (امیر تیمور) و غیره فراوان می‌یابیم. بك در روایات مربوط به خزران لقبی است که به سپهسالار یا امیرالامرا اطلاق می‌شود و او در برابر خاقان فرماندهی نیروهای جنگی و ریاست سازمانهای اجرایی را برعهده داشته است و حال آنکه خاقان تنها نماینده جنبه الهی سلطنت بوده است و به قول مسعودی «او را هیچ فرمان نیست الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند».

شگفت است که مورخان مسلمان از این نحوه تقسیم قوا با نوعی غرابت یاد کرده‌اند در صورتی که بعد از استقرار نفوذ امرای ترك در بغداد نظیر همین وضع در مركز خلافت اسلامی هم حکمفرما بود یعنی اختیارات اجرایی عملاً در دست امرا بود و خلیفه را از سلطنت جز نام نبود. بدینگونه ترکان رژیم سلطنت‌دوگانه را که در بین خودشان رایج بود به جهان اسلام نیز انتقال داده بودند. بیرونی در آثار الباقیه می‌گوید اقتدارات سلطنت از اواخر ایام متقی از دست خلفا بیرون شد و خلیفه عباسی از آن پس مانند رؤسای مذهبی یهودیان تنها سمت ریاست دینی را برعهده داشت: «والذی بقى فى ایدی العباسیه انما هو امر دینی اعتقادی لا ملك دنیاوی كمثل مالرأس الجالوت عندالیهود من امرالریاسة الدینیة من غیر ملك ولا دولة، فالقائم من ولدالعباس الآن انما هو رئیس الاسلام...»

ص ۷۵ س ۲۲

الفبای سیریلی Cyrilllic alphabet الفبائی است منسوب به قدیس سیریل که در اصل مشتمل بر ۳۸ حرف مبتنی بر الفبای بزرگ یونانی بود و بعداً ده حرف دیگر به آن افزوده شد. الفبای روسی، بلغاری و

صربی صورت کنونی سیریلی است که از حیث رواج یکی از سه الفبای درجه اول جهان است (دو الفبای دیگر الفبای عربی و الفبای رومی یا لاتینی است). (دایرة المعارف فارسی)

ص ۷۷ س ۶

مراد از دمشقی شمس الدین ابو عبدالله محمد صوفی دمشقی معروف به شیخ الربوه مؤلف نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر و متوفی به سال ۷۲۷ است. ولی دمشقی این روایت را نه از کتاب گم گشته مسعودی بلکه از ابن اثیر نقل می کند و ما عین عبارت او را از صفحه ۲۶۳ آن کتاب (تصحیح مهن، لیبزیک ۱۹۲۳) می آوریم:

«و انما طرء فیهم ما حکاه ابن الاثیر ان صاحب قسطنطنیه ایام هرون الرشید اجلی من کان فی مملکتہ من الیهود فقصدوا بلد الخزر فوجدوا قوما عقلاء ساذجین فعرضوا علیهم دینهم فوجدوهم اصلح مما هم علیه فانقادوا الیه...»

در مراجعه به کتاب دانلوپ معلوم شد که خاورشناس معروف مارکوارت به دنبال این روایت، کتاب ابن اثیر را گشته و چون چنین چیزی در آنجا نیافته حدس زده است که دمشقی آن را در کتاب گم شده مسعودی دیده و به هنگام نقل آن بخطا رفته و به جای مسعودی از ابن الاثیر نام برده است. چه مسعودی در مروج الذهب که از یهودی گرائی پادشاه خزران یاد می کند می گوید که داستان آن را در کتاب دیگرش آورده است (کتابی که به دست ما نرسیده است) و مارکوارت احتمال می دهد که منبع روایت دمشقی همان کتاب باشد.

ص ۷۷ س ۱۲

مراد از بکری، ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز متوفی به سال ۴۸۷ جغرافیدان اسپانیائی است که در قرطبه وفات یافته و کتاب او به نام المسالك والممالك معروف است.

ص ۸۰ س ۷

میسنا Maecenas از شخصیت های رومی بود که در قرن اول پیش از میلاد می زیست. و در روزگار خود به ادب پروری شهره بود.

ص ۸۳ س ۲

تابوت عهد Ark of Covenant صندوق کوچکی بود که از چوب

آکاسیا ساخته و رویش را به ورق طلا پوشانده بودند. دو لوح سنگی که احکام عشره بر آن نقش شده بود در داخل این صندوق جای داشت و آن را در محترمتترین قسمت معبد نگاه می‌داشتند.

ص ۸۴ س ۱۸

شعر موشع Acrostic به تعریف ترجمان‌البلاغه (۱۰۵) «آن باشد که شاعر سخنی را حرف حرف به اول بیت‌های قصیده اندر آرد، یا میانه شعر، بر يك راستا، چون آن حروف پراکنده جمع کرده آید سخن تمام گردد و این بیشتر به قصیده‌ها اندر آید». در قطعه شعر مورد بحث، از جمع حروف اول ابیات، نام وزیر «حسدای باراسحق بارعذرا بارشپزوت» و نام دبیر او «مناحم بن شروق» درمی‌آید و نظیر آن در شعر فارسی رباعی رشیدالدین وطواط است که از جمع حروف اول چهار مصراع آن اسم «محمد» ترکیب می‌شود:

معشوقه دلم به تیر اندوه بخت
حیران شدم و کسم نمی‌گیرد دست
مسکین تن من ز پای محنت شد پست
دست غم دوست پشت صبرم بشکست

ص ۹۱ س ۱۲

مسیحا طلبی Messianism در انتظار فرج و ظهور موعودی بودن است. همچنانکه زردشتیان به ظهور سائوشیانت و مسلمانان به ظهور مهدی معتقدند، یهودیان نیز معتقد بوده‌اند که مسیح در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و آنان را از دربدری و بیخانمانی نجات خواهد بخشید و دنیا را از شر ظالمان و جباران خلاص خواهد کرد.

ص ۹۴ س ۸

گنیزه Geniza نام انبار کنیسه‌های یهودی است. معمولاً یهودیان مصر اوراق قدیمی عبری مشتمل بر نام خدا را — برای اینکه زیر دست و پا نیفتد و مورد بی‌احترامی قرار نگیرد — در زیرزمین معابد خود می‌گذاشتند (همانگونه که مسلمانان نیز قرآنهای کهنه و کتاب پاره‌های ادعیه و غیره را در مساجد می‌نهادند). تاکنون در قاهره کهن (فسطاط) در یکی از کنیسه‌ها و در نزدیکیهای قاهره در یکی از

گورستانهای قدیمی یهودی (البساتین) دوتا از این مخزنها کشف شده و اوراق بدست آمده از آنها به کتابخانه‌های بزرگ دنیا (بویژه کتابخانه‌های بودلین، اکسفورد و کمبریج در انگلستان) انتقال یافته و مورد بررسی محققین قرار گرفته است. برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به فصل چهاردهم (اسناد گنیزه قاهره به‌عنوان منبعی در تاریخ اجتماعی اسلام) از کتاب Goitein تحت عنوان «پژوهشهایی در پیرامون تاریخ و نهادهای اسلامی». Studies in Islamic History And Institutions چاپ لیدن ۱۹۶۶.

ص ۹۵ س ۲۵

درباره یهودا حالوی و کتاب او دانلپ شرح مفصلی در فصل ششم از کتاب خود: تاریخ خزران یهودی آورده است. حالوی کتاب خود را به نام «خزران» در ۱۱۴۰ به عربی نوشت. این کتاب بعدها توسط «ابن طبون» به عربی ترجمه شد. شیوه نگارش این کتاب به صورت مفاوضات یا گزارش مباحثاتی است که گویا در حضور پادشاه خزر یا نمایندگان سه دین بزرگ اسلام، مسیحیت و یهودیت رخ داده و سرانجام پادشاه خزران باتفاق سردار خود (خاقان و بك) به دین یهود گرویده‌اند. حالوی مدعی است که تفصیل این داستان در «کتابهای خزران» ثبت است ولی هیچ‌گونه نام و نشانی از آن کتابها بدست نمی‌دهد و چنین می‌نماید که مطالب او بیشتر متکی بر مسموعات و نامه یوسف شاه به حسدای و احتمالا کتاب گم‌شده مسعودی مورخ اسلامی باشد.

ص ۹۸ س ۲۰

مراد سعدیابن یوسف فیومی معروف به سعید فیومی متوفای ۹۴۲ میلادی فیلسوف یهودی و بنیانگذار فقه‌اللغه علمی زبان عبری است. مهمترین اثر او به نام الامانات والاعتقادات به زبان عربی تألیف یافته و اثر متکلمین اسلامی و فلسفه ارسطو در آن نمایان است. از آثار دیگر وی ترجمه عربی عهد عتیق است که در ۱۵۴۶ در قسطنطنیه بچاپ رسیده است. (دایرةالمعارف فارسی و قسمت اعلام المنجد).

ص ۱۰۴ زیرنویس شماره (۷)

مقصود از بارهبریوس گریگوریوس ابوالفرج معروف به ابن‌العبری صاحب کتاب تاریخ مختصرالدول مورخ مسیحی معاصر هلاکوخان

مغول است، متولد ملاطیه در ۶۲۲ که در ۶۸۵ در مراغه وفات یافت. مقصود از المنبجی هم موسی بن کعب المنبجی (منبج شهری است در سوریه نزدیک حلب) صاحب کتاب «العنوان» است.

داستان مربوط می‌شود به فضل بن یحیی برمکی که دختر خاقان خزر را به همسری گرفت لیکن دختر در اثنای سفر در شهر برده و وفات یافت و ملازمان او به خاقان گزارش دادند که وی قربانی سوءقصدی شده و این مسأله موجب تیرگی روابط طرفین گردید و به سال ۱۸۳ سپاهیان خزر از باب‌الابواب گذشتند و به سرزمینهای زیر لوای حکومت خلیفه حمله ورگشتند. کستلر به نقل از دانلوپ عدد اسیران را پنجاه هزار تن ذکر کرده لیکن در متن ابن‌عبری این عدد زیاده بر صد هزار تن قید شده است: «وسبوا اکثر من مائة الف رأس». (تاریخ مختصر الدول)، صفحه ۱۲۹، مطبعة کاتولیکی بیروت.

باید متذکر بود که ظاهراً کستلر این واقعه را با داستان دیگری از همین مقوله که سالها پیش در زمان خلافت منصور دومین خلیفه عباسی رخ داده بود خلط کرده است. زیرا عروس فضل بن یحیی برخلاف گفته کستلر بر سر زانها از میان نرفت بلکه در جریان سفر در یکی از شهرهای سر راه بدرود حیات گفت. آن عروسی که با نوزاد خود به دنبال زایمان از میان رفت زن یزید بن اسید سلمی فرماندار ارمنستان در دوران منصور دوانقی بود که به فرمان منصور برای تحکیم روابط فیما بین با دختر پادشاه خزر ازدواج کرده بود و مرگ او مایه واکنشی از سوی خزران نگردید.

باز از این قبیل ازدواجهای مصلحتی و سیاسی داستان ازدواج دختر انوشروان است با خاقان خزر که قدامه بن جعفر در کتاب خود: الخراج و صنعة الکتابه (چاپ دخویه، لیدن ۱۸۸۹) آورده است و بنا به این روایت، انوشروان خاقان را گول زده و دختر دیگری را به جای دختر خود نزد خاقان فرستاده بود (صفحه ۲۵۹ کتاب الخراج) این داستان را بلاذری نیز در فتوح البلدان (صفحه ۲۷۵، دارالنشر للجامعین ۱۹۵۷) آورده است.

ص ۱۲۷ س ۱۱

هینکمار اسقف ریمس بود که روی اخلاف شارلمانی نفوذ فراوان داشت و نقش سیاسی بزرگی را در آن روزگار عمده دار بود.

ص ۱۳۸ س ۱

آمازن قبیله‌ای از زنان جنگجو و قوی پنجه اساطیری که گویا در آسیای صغیر، کناره‌های دریای سیاه می‌زیستند و هیچ مردی را در میان خود راه نمی‌دادند.

ص ۱۴۳ س ۲۲

مسعودی حکایت از دست‌اندازی و غارت روسها در سرتاسر سواحل دریای خزر، از جزیره ابسکون تا شهر اردبیل، می‌کند. ظاهراً روایت میرسید ظهیرالدین مرعشی که از پیاده شدن روسها در ساحل مازندران و غارت شهرهای آن سامان در دوران حکومت احمد بن اسمعیل سامانی سخن می‌گوید مربوط به این حمله باشد و گویا این نخستین برخورد رسمی غارتگران روس با ایرانیان و اشغال قطعه‌ای از خاک این کشور توسط آنان بوده است. دولت سامانی برای بیرون کردن روسها ناگزیر به تجهیز قوا گردید.

روایت میرسید ظهیرالدین چنین است: «سامانیان هرچند وقت به طبرستان نواب و عمال می‌فرستادند... تا در آن میان جماعتی روسیان به کشتی نشسته بودند از دریا بیرون آمدند و در طبرستان خرابی کردند. آل سامان به استیصال آنها سعی نمودند و بکلی آن قوم را برانداختند» (تاریخ طبرستان صفحه ۱۴۴ تهران ۱۳۴۵).

ص ۱۴۵ س ۱۷

این مطالب را کستلر از ترجمه آلمانی سفرنامه ابن فضلان نقل کرده است. دکتر سامی الدهان این قسمت را که در تنها نسخه خطی ابن فضلان وجود ندارد جزو متن سفرنامه نمی‌داند و معتقد است که آن را یاقوت از منابع دیگر گرفته و در پایان یادداشتهای ابن فضلان افزوده است. در ترجمه فارسی سفرنامه هم که براساس متن مصحح سامی الدهان است این قسمت نیامده و ما آن را از معجم البلدان یاقوت ترجمه کردیم. (مراجعه شود به یادداشت مربوط به صفحه ۳۸).

ص ۱۵۱ س ۱۶

سدوم Sodom و عموره Gamorrah دو شهر بودند در فلسطین که به غضب خدا گرفتار آمدند و باران آتش بر سرشان بارید. به روایت تورات (سفر آفرینش باب ۱۹) لوط پیغمبر در شهر سدوم

مسکن داشت و پس از آنکه وی شهر را ترك گفت بلا نازل شد. لوط با دو دختر خود به کوه رفت و در مغاره‌ای مسکن گزید. دختران گفتند پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبسترگردیم تا نسلی باقی‌بماند و چنین کردند. دختر بزرگت پسری آورد که نام وی موآب بود و موآبیان از نسل وی‌اند و دختر كوچك پسری خود را بن‌عمی نامید که پدر عمونیان بود.

ص ۱۶۳ س ۶

آخرین بار ابن‌اثیر ضمن وقایع سال ۴۰۹ از حمله فضلون کردی به خزر خبر می‌دهد. فضلون بخشی از آذربایجان را زیر فرمان خود داشت و در این حمله غنائم و اسیران فراوان نصیبش شد و لسی خزران برگشتند و بیش از ده‌هزار تن از مردان اورا کشتند و نه تنها غنائم خود را پس‌گرفتند اموال عساکر اسلام را نیز بغنیمت بردند (غنموا اموال العساكر الاسلاميه) و از همین عبارت پیداست که اسلام آوردن خزران در سال ۳۵۴ پروپای قرصی نداشته است.

ص ۱۶۵ س ۱

وصف زیبایی از شهر دربند و برج و باروی مستحکم آن در یکی از قصاید خاقانی آمده است که چند بیت آن را نقل می‌کنیم:

دربند و سور او بین چل برج آسمانی
خیز از در مهاجر تا برج فید بنگر...

انصاف‌ده که دربند ایمان‌سراست دین را
سقف سرای ایمان دیوار دشت کافر

از کشتگان زنده زآنسو هزار مشهد
وز ساکنان رهرو زینسو هزار معشر

آن قبه مکارم و آن قبله معالی
آن فرضه معلی آن روضه منور

در قبه مهد مهدی، با قبله عهد عیسی
در فرضه روض جنت در روضه حوض کوثر

ذات‌العماد خرم خیرالبلاد عالم
بیت‌الحرام ثانی دارالسلام اصغر

دخلش خراج خزران خیلش غزات ایران
جمعش سواد اعظم رسمش جهاد اکبر

شهری به شکل ارقم یا صدهزار مهره
از رنگت خشت پخته سنگ رخام و مرمر
خاقانی در دو مورد از این قصیده تصریح کرده است که باروی
در بند چهل برج داشته، نام یکی از آنها را «برج کسری» آورده است.
منظور از دشت کافر همان دشت قبچاق یا دشت خزران است.

ص ۱۶۷ س ۱۶

این داستان را که توقاق (تقاق) پدر سلجوق از سرداران سپاه
خزر بود دانلوط از کتاب سریانی ابن العبری Syriac Chronicle (چاپ
باج ای. ا. والیس Budge E. A. Wallis) نقل کرده و در مختصرالدول که
توسط خود ابن العبری از همان متن سریانی تلخیص شده دیده نمی شود.
ابن العبری آن داستان را از کتابی به نام «ملک نامه» نقل
کرده که ظاهراً کتابی بوده چون «شاهنامه» و به نام البارسلان دومین
سلطان سلجوقی تألیف یافته بوده و اکنون در دست نیست (مراجعه
شود به زیرنویس صفحه ۲۶۰ کتاب دانلوط: تاریخ خزران یهودی،
انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۵۴).

ص ۱۶۷ س ۲۱

مراد از ابن العدیم، کمال الدین عمر بن احمد حلبی است که به سال
۶۶۰ در قاهره وفات یافت. وی روزگار خود را به قضاوت و وزارت
گذراند و کتابی به نام «بغیة الطلب فی تاریخ حلب» تألیف کرده است.

ص ۱۶۷ س ۲

ابن حصول (ابوالعلا) صاحب کتاب «تفضیل الاثر» است. وی
خود در اوایل کار سلجوقیان از عمال غزنویان در ری بوده است. کتاب
او توسط عمیدالملک کندی به طغرل بیک تقدیم شد. داستان مربوط
می شود به آنجا که مؤلف می گوشتا ثابت کند که سلجوقیان برخلاف
غزنویان از اصل و نسب ناشناخته ای نیستند و پدرشان سرجوق
(سلجوق) چنان مردی بوده که به روی خاقان خزر شمشیر کشیده و به
مقابله با او برخاسته است (مراجعه شود به صفحه ۲۵۹ کتاب دانلوط:
تاریخ خزران یهودی).

ص ۱۶۸ س ۱۴

مقصود از قزوینی زکریا بن محمد بن محمود قزوینی صاحب کتاب

آثار البلاد است. قزوینی این مطلب را از قول مسعر بن مهلهل نقل می‌کند: «غزان را شهری است که از سنگ و چوب و نی بنا شده و (در آنجا) معبدی دارند» (آثارالبلاد صفحه ۵۸۸ چاپ دارصادر بیروت) اگرچه کستلر احتمال داده که معبد غزها شاید در واقع يك كنيسه يهودی بوده است یادآور می‌شویم که خود قزوینی غزها را مسیحی می‌داند.

ص ۱۷۹ س ۲۱

اسم اول چنگیزخان در متن کتاب به صورت تجومین Tejumin آمده و ما شکل صحیح آن (تموچین) را آورده‌ایم.

ص ۲۰۱ س ۲۲

انجوین Angevin نام دو سلسله از فرمانروایان انگلستان در قرون وسطی است که اصل آنها از ولایت آنژو در فرانسه بود و به این مناسبت آنژوئی (انجوین) خوانده می‌شدند. داستانی که مؤلف آورده مربوط به دوره فرمانروائی نخستین سلسله انجوین است.

ص ۲۰۲ س ۸

کارولنژیان Carolingians نام سلسله‌ای از فرمانروایان فرانکی است که شارلمانی در آغاز قرن نهم نامدارترین آنان بود.

ص ۲۰۲ س ۱۷

راجع به اعزام هیأت نمایندگی از سوی شارلمانی به دربار هارون‌الرشید مراجعه شود به مقاله خواندنی خاورشناس شوروی بارتولد در کتاب «گزیده مقالات تحقیقی» که به همت آقای کریم کشاورز به فارسی درآمده است صفحه ۲۶۴ - ۲۳۱.

ص ۲۳۷ س ۱۲

داستان عشقبازیهای سلیمان که کستلر نقل کرده براساس روایت تورات است و در قرآن کریم از اینگونه اسنادات منافی شوون نبوت اثری دیده نمی‌شود. مورخین اسلام هم حکایات مربوط به انبیای بنی‌اسرائیل را از یهودیان اقتباس کرده‌اند. ابن‌العبری می‌گوید: سلیمان هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز داشته است (تاریخ مختصرالدول

صفحه ۳۲ بیروت ۱۹۵۸). ولی بلغمی در تاریخ خود این اعداد را معکوس ذکر کرده است: «و سلیمان را هزار زن بود سیصد آزاد و هفتصد سریت بنده» (صفحه ۵۶۳ جزء اول تهران ۱۳۵۳).

فهرست اعلام

- آمازن (اساطیر یونان): ۲۹۱
آمد: ۱۷۱
آمو دریا: ۴۲
آنا (شاهزاده): ۱۵۳، ۱۵۴
آوارها (امپراتوری آوار): ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۸۹، ۱۲۹
آویگدور: ۲۴۰
ابخاز: ۷، ۸
ابراهام، ربی: ۱۸۰
ابراهیم بن داوود: ۹۸، ۲۷۴
ابراهیم بن یعقوب: ۱۶۱
ابراهیم بن یوسف: ۱۹۰
ابن اثیر: ۱۶۳، ۲۸۷، ۲۹۲
- الف
ابن بلخی: ۲۹، ۲۶۱
ابن حصول (ابوالعلا): ۱۶۷، ۲۹۳
ابن حوقل: ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۹۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳
ابن داوود: ۲۷۸
ابن رسته: ۴۹، ۵۵، ۶۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۶
ابن سعید المغربي: ۲۳
ابن طبون: ۲۸۹
ابن عبری: ۲۹۰، ۲۹۳
ابن عدیم: ۱۶۷، ۲۹۳
ابن فضلان (احمد بن فضلان بن العباس): ۴۴-۴۱، ۵۶-۴۶، ۶۴، ۹۱، ۹۵، ۱۱۴-۱۱۲، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۶
- آبروزی: ۱۹۱
آبسکون: ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۹۱
آتل ← ایتل
آتن: ۲۳۸
آتیلا: ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۱۰۳
آذربایجان: ۵، ۶، ۱۴۲، ۱۴۳
آرارات (کوه): ۲۲۹، ۲۳۰
آراگون: ۸۰
آرال، (دریا): ۲۲، ۴۲
آریاد: ۱۲۳
آرتامونوف: ۲۲، ۳۶، ۶۸، ۶۹، ۹۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۶۸
آردکو (قریه): ۴۴
آرگوس: ۲۸۳
آرن، ت.ج: ۵۹
آرون روحانی: ۲۷۲
آزوف، (دریا): ۱۰۵
آسمید (سمندر): ۵۶
آسنا (سلسله کهن...): ۶۸
آسیای صغیر (ترکیه امروزی): ۱۶۷، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۸
آشویتس: ۲۷۰
آق خزر (خزرهای مسیبد): ۲۴، ۲۷، ۷۳
آکاتزیر (قوم): ۲۷
آلان (قوم): ۸، ۲۴، ۹۴، ۹۵، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۸۰
آلبرت سوم: ۲۱۵

- استراسبورگ: ۲۰۷، ۲۰۳
 استریمل: ۱۹۶
 استفن بثوری (شاه): ۱۸۶
 استونبتور: ۲۱۵
 استیریا: ۲۱۳
 استیفن قدیس: ۱۷۷
 اسحق (عضو هیأت شارلمانی): ۲۰۲
 اسحق (فرزند امیر کومن): ۱۶۸
 اسحق ابراهیم آگریش ← آگریش
 (اسحق ابراهیم)
 اسحق بارنتان: ۸۶، ۹۴
 اسحق بن الیعازر: ۸۶
 اسحق، حسدای بن: ۲۷۳
 اسرائیل: ۹، ۲۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۱
 اسکاندیناوی: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹
 اسکال: ۵۲
 اسکندر: ۷، ۲۶
 اسکندرنامه: ۷، ۸
 اسکندریه: ۵۷، ۹۸، ۲۲۴
 اسکوت: ۳۹
 اسلاو: ۲۲، ۴۱، ۷۶، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲
 اسلاونیک (یهودیان): ۲۴۵
 اسماعیلیان (مسلمانان): ۸۵، ۹۲
 اسمعیل (بلاد...): ۹۳
 اسمیت، م.: ۲۱۷، ۲۲۵
 اسنات: ۲۳۷
 اشکنازی: ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۶۹
 اصطخری: ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵
 ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱
 ابن مسکویه: ۱۵۸، ۱۶۰
 ابن ندیم: ۷۵
 ابوحنیفه: ۲۸۱
 ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز: ۲۸۷
 ابویوسف یعقوب قرطیسائی: ۲۸۱
 ایپانیا (ادسیا): ۳۱
 ائل ← ایتل
 ائل ← ایتل
 احمد بن اسمعیل سامانی: ۲۹۱
 ادسا (رها): ۱۷۱
 ادسیا (ایپانیا): ۳۱
 ادومیان (ادوم): ۸۳، ۲۳۷
 ادیابن (ایالت): ۲۳۸
 اران: ۵، ۶
 اردبیل: ۳۳، ۳۴، ۸۲، ۱۰۲، ۱۴۳، ۲۹۱
 اردن: ۲۵، ۱۷۶
 اردوی زرین: ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۵
 ارسطو: ۲۸۹
 ارمنستان: ۲۲، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۵۶، ۵۸، ۸۲، ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۸۴، ۲۲۹، ۲۷۳، ۲۹۰
 ارمئوس (امپراتور روم): ۷۳
 ارمیا (سفر): ۲۳۰
 اسپارت: ۶۵، ۶۶
 اسپانیا: ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۱۶۱، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰
 اسپیرز: ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷
 اسپینوزا: ۲۴۰
 استالین: ۲۶۸
 استانبول: ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۵۷، ۶۸، ۸۵، ۹۴، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴

- افرا: ۲۱۶
افرائیم بار یعقوب: ۲۰۷
اکریش، اسحق ابراهیم: ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
اکیتن: ۲۰۹
اگستین (قدیس): ۱۴۹
البیاضیه: ۶۲
الدادحا - دنی: ۸۸، ۹۱
الزاس: ۲۰۳
القبای سیریلی - سیریل
القولدی: ۶۶
الکساندر: ۱۳۵
المشربن یلطوار (پادشاه صقالبه): ۴۱، ۵۰
المقتدر (خلیفه): ۴۱
المنبجی: ۱۰۴، ۲۹۰
الموس: ۱۲۳
امرسون: ۲۴۸
امویان: ۳۶، ۲۷۹
انجورین: ۲۰۱، ۲۹۴
انجیل متی: ۱۰۰
اندره دوم (پادشاه): ۱۷۷، ۱۷۸
انس (رود): ۲۱۶
انطاکیه: ۲۳۸
انقره: ۲۶۸
انوشروان: ۲۹۰
انوغور (قوم): ۲۴
اوبولنسکی، دیمتری: ۳۶
اوتوی بزرگ: ۱۶۱
اوتیغور (قوم): ۲۴
اورال (کوههای): ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۱
اورشلیم: ۱۰، ۹۲، ۱۵۱، ۱۷۶، ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۴۱
اوزبک: ۱۹۵
اوزلی: ۶۶
اوست (قوم): ۱۴۸، ۲۴۳
اوستراتیوس: ۱۶۳
اوستیاک (قوم): ۱۱۹
اوسکولد: ۱۱۸
اوغز (قوم): ۱۸۲
اوکا: ۱۴۸
اوکراین: ۷، ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۳
اوکسین: ۱۳۲
اولا: ۲۴۱
اولک - هلکی - (امیر کیف): ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۴
اولکا - هلکا - (شاهزاده خانم): ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰
اولم: ۲۰۸
اونوگور (قوم): ۱۲۰
اویغور (قوم): ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۸۹
ایبری (شبه جزیره): ۷۹، ۱۰۶، ۲۳۹، ۲۴۰
ایتل: ۲۱، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۸۵، ۹۲، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۵-۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۷، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۴
ایتل کوز: ۱۲۶، ۱۲۷
ایران: ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۵۶، ۶۰، ۹۱، ۱۵۵، ۲۱۴، ۲۶۸، ۲۸۱
ایرلند: ۱۰۶، ۱۰۸
ایرن: ۵۸
ایسلند: ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۹
ایسور (قوم): ۲۴۳
ایگور (امیر): ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷
ایگور - منظومه سپاه ایگور
ایلن (دریاچه): ۱۰۸
ایلیا (الیاس): ۱۷۱
ایلیامورمتز: ۱۶۹
اینگوار - ایگور
اینوسان چهارم: ۱۶۶
ایوان خزر (سردار): ۱۶۴

برمکی، فضل بن یحیی: ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۹۰

بری، ج. ب: ۱۵، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵

بصیر (ملك): ۳۸، ۳۹

بصیر ← بصیر

بغداد: ۶، ۳۷، ۴۱، ۵۰، ۵۷، ۶۸، ۷۰، ۸۰، ۹۳، ۹۸، ۱۴۶، ۱۷۲، ۲۳۰، ۲۸۶

بکری (ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز): ۶۰، ۷۷، ۲۶۲، ۲۸۷

بلاد اسمعیل (سرزمین مسلمانان): ۹۳

بلادزی: ۲۹۰

بلای چهارم: ۱۷۸-۱۷۹

بلعمی: ۶، ۲۸۲، ۲۹۵

بلغار (قوم): ۸، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۹، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۶۸

بلغارهای دانوب: ۲۸، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۸

بلغارهای سفید: ۲۴

بلغارهای سیاه: ۲۴

بلغارهای ولگا: ۲۸، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۸۸

بلکار: ۱۱۰

بلگورود: ۱۴۹

بلنجر - بلنجریان: ۵، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۶۲

بلیک، ر. ف (مترجم ابن فضلان): ۲۸۳

بن عمی (یدر عمونیان): ۲۹۲

بنیامین: ۹۱

بنیامین بن موسی نهاوندی: ۲۸۱

ب

باب الابواب ← دربند

بابل: ۹۲، ۲۳۰، ۲۷۴، ۲۸۱

باتو (خان): ۱۶۱، ۱۶۶

یادر، او. ایچ: ۵۸

بار بارو: ۲۲۵

بارتا، آنتال: ۱۷، ۵۹، ۶۰، ۱۲۵

بارتولد: ۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۹۴

بارداتز: ۴۰

بارزیلای، ربی یهودا بن: ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸

بارسلون: ۲۷۲، ۲۷۳

بارکر، ف: ۲۰۴

بارون، س. و.: ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۶۵

بارهبریوس (گریگوریوس ابوالفرج ابن العبری): ۸۷، ۱۰۴، ۱۶۷، ۲۸۹، ۲۹۰

بازیل اول (امپراتور): ۷۲، ۷۴

بازیل دوم (امپراتور): ۱۵۲

باسیلی (پسران توجر مه): ۸۹

باشقرد: ۲۴، ۴۱، ۴۷، ۲۶۷، ۲۶۸

باکسترف (یوهانس): ۲۷۵

باکو: ۱۴۳، ۱۵۹

بالاس، ج. ا.: ۲۱۸

بالغیرس: ۳۹

بالکان: ۱۲۹، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۶۹

باواریا: ۲۱۴، ۲۱۹

بخارا: ۱۶۷

بدو، ج.: ۲۴۳

براون، توماس: ۲۷۶

بربر (قوم): ۱۳۲

برتاس: ۲۲، ۲۴، ۵۷، ۱۴۴، ۱۵۶

برده: ۱۴۶، ۲۹۰

برستوو: ۱۴۹

برسلو: ۱۹۰

- بنیامین تطلی: ۹۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۳
 بورگندی: ۲۰۴، ۲۰۹
 بوسنی - هرزگوین: ۲۶۹
 بولان (شاه): ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۵۰
 بولخان: ۸۲
 بولسلاو پرهیزگار (پادشاه): ۱۸۶
 بیت المقدس: ۱۰، ۷۶، ۹۶
 بیرونی: ۱۶۰، ۲۸۳، ۲۸۶
 بیله ویزا: ۱۴۸
 بیلینا: ۱۶۹، ۱۷۰
 بین النهرین: ۳۲
- پ
 پاپاترس: ۳۹
 پاپ کلمنت: ۱۸۷
 پاتای، رفائیل: ۲۳۰، ۲۳۴
 پارتینیت: ۷۵
 پارس: ۲۷۴
 پاریس: ۱۰۶
 پاسکیویچ: ۱۳۳
 پالاتینیت: ۲۰۸
 پتاخیا (ربی): ۹۷، ۹۸، ۱۶۵، ۱۸۵
 پترزبورگ: ۲۶۷
 پیچنک (قوم): ۱۶، ۲۴، ۵۱، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱
 ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۹
 پراگ: ۱۷۲
 پراودا: ۱۱۵، ۱۱۶
 پرتغال: ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳
 پرسلاو: ۱۲۷
 پرنس (جزیره): ۱۳۲
 پروانس: ۲۰۰، ۲۰۸
 پروس: ۱۸۴
 پروکونیک، ابراهام: ۱۸۳، ۱۹۸
 پروفیروژنیتوس - کنستانتین
 پرون: ۱۳۵
 پریسکوس: ۲۷، ۲۸، ۴۰
 پریسلاو: ۱۸۰
- پل چهارم (پاپ): ۲۲۶
 پلا، شارل: ۲۸۳
 پوتیا: ۱۶۴
 پوچینا: ۱۳۷
 پولس مقدس: ۲۳۸
 پولن: ۱۸۳
 پولوتسی: ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۶۴
 پولیاک (ابراهام): ۷۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸
 پولیان (قوم): ۱۰۹، ۱۱۸
 پونیه ویتز: ۱۸۵
 پیامت (سلسله پادشاهی): ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۲۰
 پیرنه: ۱۰۶
 پیروس: ۳۵، ۲۸۲، ۲۸۳
 پیوت: ۸۴
- ت
 تابوت عهد: ۶۶، ۲۸۷
 تارنیاک (قوم): ۲۴
 تاریخ اتریش: ۲۱۵
 تاریخ اولیه روس: ۱۱۷، ۱۴۱، ۲۶۴
 تاریخ بلعمی: ۲۸۲
 تاریخ حلب: ۱۶۷
 تاریخ خزران: ۱۱۶، ۲۷۱
 تاریخ خزرهای یهودی: ۲۶۷، ۲۸۶
 تاریخ روس: ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۶۴
 تاریخ کهن روس: ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۶۴
 تاریخ هنگری: ۱۲۲
 تاریخ یهود: ۲۰۳
 تاکسونی: ۱۳۰، ۱۷۷
 تاماترخا (= تامان): ۱۶۲، ۱۸۱

- تامان (جزیره): ۱۶۲، ۱۴۹، ۳۸، ۱۸۱
 تانا (کلونی ایتالیائی): ۲۲۵
 تانت (جزیره): ۱۰۸
 تئودورا (شاهزاده): ۳۹، ۳۸
 تئودوسیوس دوم (امپراتور): ۲۷
 تئوفانس: ۳۱، ۳۰
 تئوفیلوس (امپراتور): ۱۰۵
 تربولیس: ۳۹
 ترخان: ۵۰
 ترك غربی (اتحادیه): ۳۲
 تركستان: ۲۶۸، ۲۰۹، ۱۱۰
 تركمن: ۱۹۶
 تركهای بیابانی: ۱۱۹
 تركیه: ۲۶۹، ۲۶۸، ۱۲۹، ۳۲
 ترگوت (قوم): ۲۸
 ترنیاخ (فرزند توجرمه): ۸۹
 تروتسکی: ۲۶۸
 تروس: ۲۰۷
 تروکی: ۱۸۵
 تروس: ۲۰۳
 تزار گراد ← قسطنطنیه
 تزار (صحرا): ۱۶۹
 تسیملیانسک: ۱۰۵
 تفلیس: ۵۹، ۳۱، ۳۰
 تگا (گنت): ۱۷۸
 تل ابیب: ۲۷۰، ۱۹
 تلمود: ۱۶۵، ۱۲۵، ۹۸، ۹۷، ۹۰، ۲۸۱، ۱۸۱
 تموتراکان: ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۴۹
 تموچین: ۱۷۹
 توجرمه: ۸۹
 تور: ۳۴، ۱۶
 تورگوت (قوم): ۶۸
 توقاق (یدر سلجوق): ۲۹۳، ۱۶۷
 تولن (شیر): ۲۱۵
 توین بی، آرنولد: ۱۰۸، ۱۰۷، ۵۸، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۳
 ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۳
- ۲۶۵، ۲۶۴
 نهارت: ۲۷۴
 نیر یاس سوم (امپراتور): ۳۹، ۳۸
 نیوتونیک: ۲۴۵
 جاده خزران: ۸۵، ۱۰۰، ۱۱۴
 جانی بیگ: ۲۰۹
 جاوشیغر: ۵۳
 جرجانیه ← گرگانج
 جرجیوس تسول (سردار خزر): ۱۶۲
 جنگ اول صلیبی: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱
 جنگ دوم صلیبی: ۲۰۷
 جنوا: ۱۸۱
 جوانس دوپلانو کارپینی: ۱۶۶
 جولا یا گیولا: ۱۷۷
 جومر بن یافت: ۲۳۰
 جهودان اسپانیا: ۲۰۰
 جهودان سرخ: ۱۷۰
 جهودان کوهسار: ۱۸۲
 جهودان لهستانی: ۱۸۴
 جیکوبس: ۲۴۳، ۲۴۴
- چ
 چانوقه: ۹۱
 چرسون: ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳
 چرکس: ۱۶۶
 چرنویتز: ۲۷۰
 چرنیکو: ۱۸۰، ۱۸۱
 چملنیک: ۱۸۸، ۲۲۷
 چنگیز خان: ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۹۴
 چود (قوم): ۱۱۷
 چوواش: ۱۲۴، ۲۵
 چوولسون: ۲۷۷، ۷۵
 چیچک (شاهزاده خانم): ۱۰۲
 چین: ۱۶۵، ۲۴۹
- ح
 حالیچ (ناحیه): ۱۸۵
 حبشه: ۲۳۸
 حدود العالم: ۶۲، ۶۹، ۲۸۳

۲۸۶

حسدای بن شپروت ← شپروت
حلبی ← کمال الدین عمر بن احمد
حیتی: ۲۳۶، ۲۳۷

خ

خاقان: ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۵۴،
۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶،
۷۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۴،
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۸۱،
۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰

خاقان به: ۵۳

خاقان خزران: ۲۹، ۵۴، ۵۵، ۵۸،
۱۲۲، ۱۵۶، ۲۸۰

خاقان روس: ۱۵۶

خاقانی: ۶۴، ۶۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۸۳،
۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۳

خبر ← کبر

خزر (دریا): ۶، ۸، ۲۲، ۵۰، ۵۱،
۵۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۳،
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹،
۲۹۱

خزر (رود): ۱۴۴

خزر (قوم): ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۳، ۱۵،
۱۶، ۴۲-۱۷، ۴۴، ۶۶-۴۹، ۷۲-
۷۰، ۷۴-۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴،
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱،
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷-۹۶، ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۴-۱۱۴، ۱۳۱-
۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۱-۱۴۰،
۱۵۳-۱۵۹، ۱۶۱-۱۷۳، ۱۹۵-
۱۷۵، ۱۹۹-۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۷-
۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۴-۲۲۱، ۲۲۷،
۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۶،
۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲،
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵-۲۸۱،
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳

خزران ← خزر (قوم)

خزرهای دربند: ۱۶۵

خزرهای سیاه: ۲۴

خزرهای کهن: ۱۸۶

خسرو (انوشروان): ۲۹، ۲۸۲

خسرو دوم (پرویز): ۱۵۵

خوارزم: ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۱۵۸،
۱۵۹

د

دارالبونج: ۱۴۵

داردافل: ۱۰۶

داریل: ۳۲، ۳۳، ۸۲

داغ جفودی: ۱۸۲

دالماسیا: ۱۷۷

دانبولپ، د.م. ۱۶، ۱۹، ۲۳، ۲۷،
۳۱، ۳۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۶،
۶۸، ۷۸، ۸۲، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴،
۱۰۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۹،
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۶۵،
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴،
۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶،
۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳

دانوا (قوم): ۱۰۸، ۲۴۷

دانوب: ۳۶، ۳۹، ۸۹، ۱۲۹، ۲۱۶

داوود الروی: ۷۶، ۱۷۱، ۱۷۲

دخویه: ۲۴، ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۹۰

درائمارا کینتنی (کریستین): ۹۹، ۱۰۰

دربند (باب الایواب): ۶، ۸، ۳۲، ۳۳

۳۴، ۵۶، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۲

دربند نامه: ۵۷

درسو (فرزند توچرمه): ۸۹

درنا (رود): ۱۰۹

دروازه خزران: ۱۱۹

درولینها: ۱۳۸، ۱۳۹

دریای سیاه: ۱۶، ۲۲، ۳۳، ۳۹، ۸۵

۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۲

۱۳۳، ۱۴۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۹۱

دریای گرگان: ۱۴۳

دریای مازندران: ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۳۲،
۳۳

رکرو (جزیره): ۱۰۸
 رمانوس (امپراتور): ۷۲، ۷۴، ۸۰
 رمانوس چهارم (امپراتور): ۱۵۷
 رفان، ارنست: ۲۴۲
 روتردام: ۲۳۱
 روث، سسیل: ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۷
 روریک (هرورک): ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸
 روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۶، ۶۳، ۹۱، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۸۱
 روم: ۳۰، ۷۴، ۲۴۱
 رومانی: ۶۰، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۲
 روم شرقی (امپراتوری): ۵، ۶، ۷، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۰
 رومن: ۱۶۴
 رون (دلتا): ۱۰۶
 رها (ادسا): ۱۷۱
 ریباکوف: ۲۷۶
 ریپلی: ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳
 ریناخ، ت: ۲۳۸
 رینوتمنوس: ۳۷

۶۲، ۱۴۳
 دشت خزران: ۲۹۳
 دمشق: ۴۳
 دمشقی (شمس‌الدین ابوعبدالله محمد صوفی ملقب به شیخ الربوه): ۶۰، ۷۷، ۲۸۷
 دنیپر: ۹۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۸۸
 دوانقی ← منصور دوانقی
 دویش: ۲۶۸
 دورو (شهر): ۳۸
 دولانوا: ۱۸۵
 دون (رود): ۲۲، ۳۹، ۸۵، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۵
 دوئتن (رود): ۲۲
 دیاربکر: ۳۴
 دیدان: ۲۷۴
 دیر: ۱۱۸
 دیزرائیلی: ۷۶
 دیسپوره: ۱۰، ۱۷۶، ۱۹۹
 دیلم: ۱۴۳، ۲۷۴
 دینور: ۵
 دیوژن: ۱۵۷
 دیویس: ۲۴۰
 ر
 راتیسبون (محل): ۹۷
 رادی میشچی (ناحیه): ۱۰۹
 راونا: ۲۷
 راین: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۴۱
 ربی ابراهام ← ابراهام، ربی
 ربی پتاخیا ← پتاخیا، ربی
 ربی حسدای ← شبروت
 ربی گرشوم بن יהودا ← گرشوم
 ربی موشه ← موشه، ربی
 ربی יהودا بن بارزیلای ← بارزیلای

سام: ۱۹، ۲۰، ۷۵، ۸۹، ۱۷۶، ۲۱۴،
۲۲۸

سامار: ۵۷

سامانی ← احمد بن اسمعیل

سامسون: ۲۳۷

سامک: ۲۱۶

سامی الدهان: ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۱

سامیان: ۲۴۳

ساندرز: ۱۷۸ >

ساندومیرتز: ۱۸۱

سبا: ۲۷۴

سبتیون: ۱۸۲

سبیر: ۲۴، ۲۵، ۲۸

سپاه ایگور ← منظومه...

سدرنوس: ۱۶۲

سدوم: ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۹۱

سراجوو: ۲۶۹

سراورل اشتاین: ۲۶۷

سرب (قوم): ۲۶ >، ۱۳۱

سرت (رود): ۱۲۶

سرجوق: ۲۹۳

سریانای: ۲۵۹

سریر (محل): ۵۶، ۲۸۴

سزار، ژولیوس ← ژولیوس سزار

سعدیا قاثون (سعدیا بن یوسف

فیومی): ۸۱، ۹۸، ۲۸۹

سفاردیم: ۸۵، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۵،

۲۶۹

سقسین: ۱۶۰، ۱۶۶

سقلاب: ۱۱۰

سکا: ۳۹ >

سلتیک: ۲۴۷

سلجوق: ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۹۳

سلمی ← یزید بن اسید

سلیمان بن دوجی: ۱۷۰، ۱۷۱

سلیمان بار سلیمان: ۲۰۷

سلیمان بار سیمون: ۲۰۴

سلیمان شختر: ۹۴

سمندر (آسمید): ۵۶

ژ

زارتسک: ۱۶۴

زایاچکوفسکی: ۱۸۵، ۱۸۶

زیان کدری: ۱۸۵

زکریا رهنور: ۲۶

زکی ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵،

۶۴، ۶۵، ۶۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۰

>، ۱۶۷ >، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷،

۲۶۸، ۲۸۳، ۲۸۴

زگورا (پسر توجرمه): ۸۹

زمگان: ۴۴

زیبل: ۳۰، ۳۱

زیپان: ۲۱۵

ژ

ژاین: ۲۳۲، ۲۴۹

ژرمن (قوم): ۱۵۳

ژوتلند: ۱۳۳

ژوردانس: ۲۷ >

ژوزفوس، فلاویوس: ۲۳۸

ژوستین اول (امپراتور): ۳۹، ۴۰،

۶۹، ۷۲، ۷۴

ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸،

۲۸۳

ژولیوس سزار: ۲۴۷

س

سائوشیانت: ۲۸۸

سابیر (فرزند توجرمه): ۸۹

سابین: ۲۴۱

ساراغور: ۲۴، ۲۸

سارکل: ۵۹، ۶۰، ۸۶ >، ۱۰۵،

۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱،

۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۳،

۱۸۸

ساسانی: ۵، ۵۸، ۵۹، ۲۸۲

ساکسون: ۲۴۷

ساگای ایسلندی: ۱۰۸

ساگای نوردیک: ۱۰۹

ساله (شهر): ۲۷۴

- سمندر: ۲۸، ۳۴، ۶۲، ۱۵۸، ۲۸۴
 سنان: ۲۱۵
 سنت ولادیمیر: ۱۳۹
 سند کمبریج: ۹۴
 سن ژولین: ۶۴، ۶۵ >
 سوئد: ۵۹، ۱۰۸
 سورا (محل): ۲۵
 سوروجین: ۱۶۹
 سوریان: ۱۰۹
 سوریه: ۳۲: ۲۳۶، ۲۴۳
 سوگولوف، ریموند: ۹ >
 سولخات: ۱۸۵
 سویاتوسلاو (امیر کیف): ۱۱۲، ۱۳۹،
 ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸،
 ۱۵۹
 سوین: ۱۱۸
 سیبوب جاعولم: ۹۷
 سیرن: ۲۳۸
 سیریل (سنت): ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۸۶، ۲۸۷
 سیمون: ۱۲۷، ۱۲۸
 سیمون دوبنو: ۲۰۶
 سیناموس، یوهان: ۱۷۷، ۲۱۷
 سینور، د: ۱۰۲
 سیوال رایت: ۲۵۱
- ش
 شاپیرو، هاری: ۲۳۵، ۲۵۱
 شارف، الف: ۷۳ >، ۷۴ >، ۸۰ >
 شارل مارتل: ۱۵، ۱۶، ۳۶
 شارلمانی: ۱۵، ۲۰۲، ۲۹۰، ۲۹۴
 شاگال: ۱۹۷
 شام: ۳۵، ۱۷۱
 شاه نعمت الله ولی: ۷۴
 شایلوک: ۲۰۲
 شبروت، حسدای بن: ۷۹، ۸۰، ۸۴،
 ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲،
 ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۴۶، ۱۷۸،
 ۲۸۰-۲۷۱، ۲۸۸، ۲۸۹
 شرام، انسلموس: ۲۱۶
- شروان: ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۴
 شکسپیر: ۲۰۲
 شمس الدین ابو عبدالله محمد صوفی <
 دمشق
 شمنیزم: ۷۱
 شوگون: ۶۶
 شهران راز: ۶
 شهر براز: ۶
- ص
 صفورا: ۲۳۷
 صقلب: ۴۱
 صوفی < دمشق
 صبیونیسیم: ۹، ۹۲
 صیدون: ۲۳۷
- ط
 طبرستان: ۱۴۲، ۲۷۴
 طبری: ۶، ۱۰۳، ۲۸۵
 طرخان خاقان: ۲۸۵
 طلیطله: ۹۸، ۲۷۴
 طوآرق: ۲۳۸
 طوسی، احمد: ۱۶۱ >
 طوغان < زکی ولیدی طوغان
- ظ
 ظهیر الدین مرعشی < میر سید ظهیر الدین
- ع
 عاجوج: ۲۸۱
 عاتان (عنان) بن داوود: ۲۸۱
 عباسی (خاندان): ۳۶، ۳۷
 عبدالرحمن بن ربیعہ: ۳۳
 عبدالرحمن سوم (خلیفه): ۵۹، ۸۵،
 ۲۷۱
 عبریان: ۲۳۶
 عراقی: ۲۳۵
 عرب: ۳۰، ۳۲-۳۷، ۴۹، ۵۵، ۶۹،
 ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۹۳، ۱۰۶، ۱۵۶،
 ۲۶۲، ۲۷۴

فیشبرگت، م.: ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ح.
 ۲۳۶، ۲۳۸، ح. ۲۴۱، ۲۴۲، ح. ۲۴۳،
 ۲۴۵، ۲۴۹، ح. ۲۵۰، ۲۵۱، ح. ۲۵۲، ح.
 ۲۵۳

فیلو: ۲۳۸
 فیلیپ زیبا: ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹
 فیلیپیکوس (امپراتور): ۴۰
 فینو - اویغوری: ۲۵، ۱۱۹، ۱۲۹
 فینی (زبان): ۱۳۰
 فیومی - سعدیابن یوسف

ق

قائون - سعدیا
 قاهره: ۹۴، ۱۷۱، ح. ۲۸۸
 قجاق: ۲۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۸۲،
 ۲۹۳

قبرس: ۲۳۸
 قدامة بن جعفر: ۲۹۰
 قراخزر - خزرهای سیاه
 قرائیون: - قرایان
 قرایان: ۱۹، ۹۰، ۹۷، ۹۹، ۱۲۵،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱
 قرایان تروکی: ۱۹۷
 قرطبه: ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۱۷۸، ۲۷۱،
 ۲۸۷

قریسائی، ابویوسف یعقوب: ۲۸۱
 قزاق: ۲۶، ۱۶۲، ح. ۱۸۲، ۱۸۸، ح.
 ۱۹۶، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۲
 قزوینی (زکریا): ۱۶۸، ۲۹۳
 قسطنطنیه (شهر): ۲۰، ۷۰، ۸۵، ۸۶،
 ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۸۴، ۲۲۵
 قفقاز: ۵، ۸، ح. ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲،
 ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۵۰،
 ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۸۲، ۹۵، ۱۰۶،
 ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۷۳
 قیصر روم: ۳۰، ۳۱

عموره: ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۳۶، ۲۹۱

عمونیان: ۲۳۷، ۲۹۲

عنان بن داوود: ۲۸۱

عنانه: ۲۸۱

عوبدیا (شاه): ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲،
 ۱۲۵

عیلام: ۲۷۴

غ

غز: ۲۲، ۲۴، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۱،
 ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶،
 ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸

غزهای اورال: ۱۳۱

ف

فاناگوریا: ۷۵

فئودسیا: ۲۰۹

فرانسیس آسیسی: ۱۶۶

فرانسیسکن: ۱۶۶

فرانک (قوم): ۱۶، ۳۶، ۱۲۷

فرانکفورت: ۲۱۸

فراهن: ۱۵۸، ح.

فرای، ر. ن (مترجم ابن فضلان): ۲۸۳

فرایبورگ: ۲۰۸

فرغانه: ۵۷

فرمان زرین: ۱۷۲، ۱۷۸

فریزر: ۶۴

فضل بن یحیی - برمکی

فضلون کردی: ۲۹۲

نغفور چین: ۲۹

فل، جان: ۲۷۶

فلاشه (قوم): ۲۳۷، ۲۷۴

فلسطین: ۹، ۸۱، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۲۷،
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۹

۲۸۱، ۲۹۱

فلیپس: ۲۴۰

فناغوریا: ۳۸

فنلاند: ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۱۹

فوتیوس: ۱۰۰، ۱۳۱ تا ۱۳۴

فیرکوویچ (ابراهام): ۷۵، ح. ۲۷۶، ۲۷۷

۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۹،
۲۲۵، ۲۸۱
کستلر: ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶۷،
۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱
کفا: ۲۰۹
کلمبیا: ۲۶۵
کلمنت چهارم (پاپ): ۱۸۷
کمال الدین عمر بن احمد حلبی: ۲۹۳
کمبریج: ۹۸، ۲۸۲، ۲۸۹
کنت تکا: ۱۷۸، ۱۹۰
کندر خاقان: ۵۳
کنستانتین ← ویتا
کنستانتین پروفیروژنیتوس: ۱۵، ۶۲،
۶۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳،
۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵،
۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۷، ۲۶۲، ۲۶۳،
۲۶۴
کنستانتین پنجم: ۱۷، ۲۹، ۵۸، ۸۶،
۹۵
کنعان: ۲۰
کوالوفسکی: ۲۸۴
کوبان: ۱۲۰
کوبیک: ۱۶۸
کو تراغار: ۲۴
کو تریغور: ۲۴
کوچرا، هوگوفر ایرفون: ۱۸۸، ۲۱۰،
۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳،
۲۶۸، ۲۶۹
کوشی (قوم): ۲۳۶
کو کتوسف: ۲۷۲، ۲۷۵ تا ۲۷۷
کوغان (شاعر): ۱۸۱
کوماس، یوان: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴،
۲۳۹
کومان (قوم): ۱۵۶
کومانی (لهجه): ۱۸۵
کومنها: ۲۴، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۶۴،
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰
کون (قوم): ۱۵۶

ک
کاربات (رشته کوه): ۱۲۵، ۱۳۹،
۱۳۰، ۱۷۹، ۱۸۱
کارپینی: ۱۶۶
کاردینال گیدو: ۱۸۷
کارولنریان: ۲۰۲، ۲۹۴
کاریداچ: ۲۷، ۲۸
کارنیتیا: ۲۱۳
کازوق (قوم): ۱۶۲،
کازیمیر کبیر (پادشاه): ۱۸۶، ۲۲۰،
۲۲۷
کاستیل: ۸۰
کاسل: ۲۰، ۶۶، ۸۸
کشک (قوم): ۱۶۲
کاغان: ۲۹
کالوفیموس: ۲۰۳
کاله، پول اریک (سرفسور): ۲۳،
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
کاوار (قوم): ۱۲۳
کاویوری: ۱۸۱
کای فنگک: ۲۳۸
کبر: ۲۴، ۶۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۱،
۱۹۷، ۲۱۶
کراسنا (شهر): ۱۹۱
کراسنویا (شهر): ۱۹۱
کراکائو (کراکو): ۲۲۰، ۲۲۱
کراکو: ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۷۰
کبرنیکوس، نیکولائوس: ۲۲۱
کدری ← زبان کدری
کرچ (تنگه): ۳۸، ۱۶۲، ۱۸۱
کرد: ۱۶۳
کردستان: ۱۷۱
کردلیه: ۴۴
کروات: ۲۶، ۱۰۱، ۱۳۱
کروگیان (چرکس): ۱۴۸
کرویچین (قوم): ۱۱۷
کریم کشاورز: ۸، ۲۹۴
کریمه: ۱۹، ۲۲، ۳۳، ۳۸، ۴۰،
۷۵، ۹۰، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۴۱

کیف: ۲۲، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷،
 ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸،
 ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۶۵

گ

گالیتسیا: ۱۵۶، ۲۷۰
 گت: ۲۷، ۲۲۵
 گتو: ۲۳۸، ۲۴۹
 گرجیان: ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۰،
 ۳۱، ۳۵، ۵۶، ۱۰۴، ۱۶۵، ۲۴۳،
 ۲۵۹، ۲۸۱
 گردیزی: ۶۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵،
 ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۵
 گرشوم: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶
 گرگان: ۶، ۱۴۲، ۲۷۴
 گرگان (دریا): ← دریای گرگان
 گرگانج: ۴۲، ۵۶
 گرگشیبا (قوم): ۲۷۴
 گرگوار (برفسور هنری): ۲۶۶
 گریتز: ۲۴۱
 گرین، روبرت فون: ۲۳۹
 گزری: ۱۰۰
 گل: ۳۶، ۱۰۳
 گلاسگو: ۱۶۰
 گنیزه قاهره: ۹۴، ۱۷۱، ۲۶۶،
 ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۸۹
 گودزکین: ۴۵
 گورکی: ۱۰۹
 گوگ ترک: ۶۴
 گوندلفینگوس، هنریکوس: ۲۱۶
 گیپ: ۲۶۰

گیبون: ۳۰، ۳۷

گیدو ← کاردینال

گیزلین دو بوسبک: ۲۲۵

گیلان: ۵، ۱۴۲، ۱۴۳

ل

لادیسلاو دوم: ۲۳۹

لادینو: ۱۰، ۲۲۴، ۲۲۹

لامبی (جزیره): ۱۰۸

لاندو: ۲۷۱، ۲۷۸

لئوپولد دوم (شاه اتریش): ۱۷۸

لئونتیوس (امپراتور): ۳۷، ۳۸

لئوی چهارم (امپراتور): ۱۷، ۷۲

لئوی خزر: ۱۷، ۳۵، ۱۰۲

لئوی سوم (امپراتور): ۷۲

لن گمبا: ۲۴۳

لمبرگت - لوو - (شهر): ۲۲۰

لندن: ۱۶۰، ۱۸۱

لنین: ۲۶۸

لنینگراد: ۱۰۸، ۲۷۶

لوار (رود): ۱۰۸

لوتزک: ۱۸۵

لوکا (محل): ۲۰۳

لهستان: ۷، ۱۸، ۱۹، ۷۵، ۷۶، ۹۱،

۱۳۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،

۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،

۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱،

۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳،

۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،

۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰،

۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۰

لییدیاس (لییدیای): ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،

۱۲۷

لیتوانی: ۱۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵،

۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۲۰،

۲۲۳، ۲۲۵

لیریس، میشل: ۲۴۶، ۲۴۸

لیوتیراند، کشیش: ۱۳۶

م

مانیسلاو (امیر): ۱۶۲

ماجوج: ۲۳۰

مارانو: ۲۴۰

مارسائول: ۸۶

مارکوارت: ۲۷، ۷۷، ۱۰۴، ۱۵۸،

۲۸۷

مسعودی: ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹،
۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۱۱۱،
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۷،
۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷،
۲۹۱

مسکو: ۹۱، ۱۰۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶،
مسکوی، امیر: ۱۸۱، ۱۸۲
مسلمة بن عبد الملك: ۳۴
مشکور: ۲۸۲
مشهد: ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸
مصر: ۳۲، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۰
مصطفی کمال: ۲۶۸
معلون: ۲۱۵

مغول: ۷، ۲۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱،
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶،
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۵،
۱۹۷، ۲۴۵، ۲۹۰

مقدسی: ۱۳، ۵۷، ۱۶۰
مکابیان: ۱۰
مکاتبات خنز: ۷۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵،
۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۸
مک آیودی، سی: ۱۱۰
ملاذگرد: ۱۵۷

مناحم بن شروق: ۸۴، ۹۱، ۲۷۱، ۲۷۸،
۲۸۸

مناحیم (پسر سلیمان بن دوجی): ۱۷۰،
۱۷۱

مناصه (پسر اسحق): ۹۱
منامات دانیال (کتاب): ۷۴، ۹۲
منبجی (موسی بن کعب المنبجی): ۸۷،
۲۹۰

منصور دوانقی: ۲۸۱، ۲۹۰
منظومه سپاه ایکور: ۱۵۶، ۱۶۹،
۲۶۴، ۱۸۱

منی (محل): ۲۳۰
منیاج سراج: ۲۸۱
موآب: ۲۹۲
موآبیان: ۲۳۷

موت أسود (طاعون): ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۵۹،
موراوی: ۱۳۱

ماریوسف: ۸۶
مازندران: ۵، ۶، ۱۴۳
مازندران (دریا): ← دریای مازندران
ماکارتنی: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۶۴، ۲۶۵

ماگدبورگ: ۲۲۰
ماندراکا (در): ۱۲۷
مانش: ۲۰۰
ماوراء قفقاز: ۵، ۲۸، ۳۵

مایسس (ماتیاس): ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱،
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹،
۲۷۰

ماین (رود): ۲۴۱
ماینس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷،
۲۴۱

متز: ۲۰۳
متقی (خلیفه): ۲۸۶
متودیوس (سنت): ۱۰۰

مجار (قوم): ۱، ۸، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۴،
۲۵، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰،
۶۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱،
۱۴۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۷،
۲۱۶

مجارستان: ۷، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۶۰،
۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،
۱۳۰، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۵،
۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷،
۲۱۳

محمد (ص): ۸، ۱۶، ۳۲
مدیترانه: ۳۲، ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۴۰
مدینه: ۶

مدینه السلام (بغداد): ۴۲
مرعشی ← میرسید ظهیرالدین
مروان دوم (خلیفه): ۳۵، ۳۶

مروج الذهب: ۷۳، ۱۴۳، ۲۸۳، ۲۸۷،
مسالك الممالك: ۲۴، ۲۸، ۶۷، ۷۷،
۲۸۷

مسعود بن مهلب: ۲۹۴

۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸
 وایکینگ روس: ۶
 وتولائی (آدام): ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۳
 ورزبرگ: ۲۰۷
 ورمس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۱
 ورنادسکی: ۱۳۳، ۱۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵
 ورنگیان: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۱۸
 وروکلاو: ۱۸۷
 وستفالی: ۹۹
 وگل (قوم): ۱۱۹
 ولادیمیر (امیر کیف): ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴
 ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۲۱
 ولخوف: ۱۰۸
 ولکن برگ: ۲۰۷
 ولگا (رود): ۶، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰
 ونیز: ۱۶۶، ۲۲۵
 وولوس: ۱۳۵
 ویتا کنستانتین: ۱۰۰
 ویتوتاس (ویتولد): ۱۸۵، ۱۹۱
 ویتولد ویتوتاس
 ویرچو: ۲۳۴
 ویشگورود: ۱۴۹
 ویلنا: ۱۸۵
 ویلیام فاتح: ۲۰۰
 وین: ۲۱۵، ۲۶۸، ۲۶۹
 ویاتچین (قوم): ۱۴۸
 ویاتچی (قوم): ۱۰۹، ۱۱۸
 ه
 هابسبورگ: ۲۲۵
 هاینسون: ۲۴۶
 هارکوی: ۲۷۷

موسی بن کعب ← منبجی
 موسی کلنکتوک: ۳۱
 موشه، ربی: ۱۸۰
 موصل: ۲۲، ۳۴، ۱۷۱، ۲۶۱
 موتیفیوری: ۲۴۰
 موتیفیو: ۲۴۰
 میخائیل سوم (امیراتور): ۱۰۰، ۱۳۱
 میرسید ظهیرالدین مرعشی: ۲۹۱
 میسنا: ۶۳، ۸۰، ۲۸۷
 میسنا: ۹۰
 میکادو: ۶۶
 مینورسکی: ۶۹، ۱۲۵، ۱۶۰، ۲۸۴، ۲۸۵
 میدسکو: ۱۹۰

ن

ناوارا: ۸۰
 نذیر حرمی (سفیر پادشاه صقالبه): ۴۲
 نستور: ۲۶۵
 نستور کازب: ۲۶۴
 نظامی: ۷، ۱۶۴
 نگیستر نتمیکلوس: ۶۰
 نوارموتیه (جزیره): ۱۰۸
 نوردیک: ۱۳۴، ۲۴۷
 نورماندی: ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۰۴
 نورمان: ۲۰۰، ۲۴۷
 نوگورود: ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۵۶
 نیسی (یدر مناحم): ۹۱
 نیویورک: ۲۴۳

و

واسیلیف: ۱۳۰، ۱۳۳
 والجرن: ۱۰۸
 والتنین سوم (امیراتور): ۱۰۳
 وانگیونی: ۲۴۱
 وایزن، خم: ۲۵۰
 وایکینگ: ۶، ۱۶، ۴۷، ۱۰۶
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۸

یاروسلاو: ۱۶۲
 یاسیان (= اوستها): ۱۴۸
 یافث (پسر نوح): ۱۹، ۲۶، ۸۹، ۱۷۶، ۲۸۱
 یافث بن علی: ۹۹
 یاقوت: ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱
 یان (حاکم روس): ۱۶۴
 یحییٰ المغربي: ۱۷۱
 یزید بن اسید سلمی: ۲۹۰
 یعقوب بن روبن: ۹۹
 یعقوبی (از مورخان قرن نهم): ۲۶
 یود بن حزقیل: ۲۴۱
 یوسف باربارو: ۲۲۵
 یوسف شاه: ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۶-۹۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۳۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۹
 یونان: ۲۷۳، ۲۸۲
 یونسکو: ۲۳۵
 یوهانس باکسترف صغیر: ۲۷۵
 یهودا حا - لوی: ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۹
 یهودیه: ۲۱۳
 ییدیش: ۱۰، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۰

هارون (روانشاد): ۹۱، ۹۵
 هارون الرشید: ۳۷، ۶۷، ۷۳، ۷۷، ۲۰۲، ۲۸۷، ۲۹۴
 هامان: ۱۰
 هایدلبرگ: ۲۰۸، ۲۱۱
 هراکلیوس (امپراتور): ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۷۲، ۱۵۵
 هر تسفیلد: ۲۳۴
 هرزگوین: ۲۶۹
 هرودوت: ۶۳
 هلاگوخان: ۲۸۹
 هلکا: ۱۱۲
 هلند: ۱۰۸، ۲۱۱، ۲۴۰
 همدان: ۵
 هندوستان: ۲۱۹، ۲۸۲
 هنگری: ۶۰، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۳۹
 هون، (امپراتوری): ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۸۹، ۱۰۰
 ۱۰۳، ۱۲۹
 هونوریا (خواهر والتینین سوم): ۱۰۳
 هینکمار (استقف): ۱۲۷، ۲۹۰
 هیونگ نو: ۲۴
 ی
 یاجوج و ماجوج: ۲۳، ۵۵، ۸۹، ۲۸۱، ۱۰۰

